بسم الله الرحمن الرحيم

فهرس نسخه دفتر حمد بادشاه مالک الملکی که نصب و عزل فرمانروایان
ممالک هفت اقلیم و والیان تخت و دیهیم و اورنگ نشیدان کج کلاه و خواقین با
فرد جاه و مرزبانان اطراف و دنیا داران اکناف بکف اختیار و قبضهٔ اقتدار اوست به
هر که میخواهد مي بخشد و از هر که خواهد مي ستاند صاحب دستگاهی که
طبلن انراد هفتگانه سبع سموات مجملي از مفصلی مجلدات توفیر کار خانه
عظمت سلطنت او نمی تواند شد * * بیت *

مــر او را رســد کبــریا و منــی که ملکش قدیم است و ذاتش غني

و عنوان دیوان روز نامچه آمدنی سایر ایام و سر خط سیاهه رفتني لیالی موشح
به سیاس حکیم مدبر علي الاطلاق که بحکمت بالغه و صنعت کامله کما فصلت
تدبیر زیاده و کمي شمشي و قمري وضع و اختراع نموده غرّهٔ رویت هلال شهور
عند الله اثنا عشر شهرا بتفصیل ذیل منازل بیست و هشت گانه سیر قمریه بنابر
تعلیم تعداد سنین و شهور و حساب در گوشه یاد داشت اقساط بندي سال تمام
حشو شدیه منها نموده بار ز لا کلام در روشن باقی ماهوار در تاریخ سلخ بشرح صدر
بر آورده هویدا ساخت تانوع انسان به تشریف شرافت اشرف مخلوقات
بخلعت فاخرهٔ لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم مخلع شده و متصدی خدمت
سر دفتری و امانت داری انا عرضنا الامانت علی السموات و الارض فابین ان
یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان جرات نموده از تاریخ یوم المیثاق الست
بربکم قالوا بلی قبولیت شقداري بضمیمه تحویلداري تا وقت معین اجل
مسمی بعهده خویش گرفته فاعل مختار گشته متکفل تنظیم و تنسیق و سرانجام
مهام حال و استقبال محال مذکور گردیده جمع بندي حواس پنجگانه قرار واقعی
نموده از تفریق فریق في الجنة و فریق فی السعیر اندیشیده چون خمسه متحیره

سرگردان وادی حیرانی لا الی هولاء و لا الی هولاء نگردد و بمضمون ان سعیکم لشتی مانند بنات النعش خاطر پراگندہ نساختہ پروین مثال بگرداوری نفس شماری احاد و عشرات و مآت رقمی و هند سی صرف ایام اسبوع و ساعات شبانہ روزی خود را بدانچہ معمور است از استراق ریا و سمعہ احتراز داشتہ بوجہہ احسن بجا آوردہ چنان تقید و قدغن بکار برد کہ حبہ از حبوبات امر بمعروف و نہی از منکر بی مصرف و بدون سند دیوان پسند بیجا بخرچ ارتکاب معصیت نرودا ذدرین باب تکاهل و تساهل جایز نداشتہ از حسن سلوک خود جمہور خلایق را راضی و شاکر دارد کہ دام دام آخر وجہ ذمہ بمعرض ایصال او فوا بالعہد در اوردہ قبض الوصول یابد * * بیت *

غافل ز احتیاط نفس یکنفس مباش شاید همین نفس نفس واپسین بود

مقسمی کہ تقسیم مدد معاش آیمۂ داران و وظیفہ خواران و مامن دابۃ فی الارض الا علی اللہ رزقہا از رسالہ صدارت و نظارت نحن قسمنا بینہم معیستہم فی الحیوات الدنیا بشرط حی قیام بقدر مؤنت و کفاف صلاحیت امور از خزانہ و ان من شئ الا عندنا خزاینہ و اراضی ان الارض للہ یورثہا من یشاء من عبادہ موازی یک قطعہ از موضع ربع مسکون عمدہ پرگنہ وسعت آباد ارض اللہ و اسعۃ مضاف سرکار صوبہ معمورہ عالم آباد خارج جمیع قابل زراعت الدنیا مزرعۃ الاخرۃ مرحمت فرمودہ تا هرچہ کارند بدروند و فرمان واجب الاذعان بلا صرف و قصور وصولی مرقوم بطغرای غرای و اللہ الغنی و انتم الفقراء بمنع تبذیر و لا تبذر تبذیرا کہ از ابواب ممنوعہ بارگاہ کبریائی است بموجب چہتّی رضا کلوا و اشربوا ولا تسرفوا بلا قید آسامی معہ اولاد و احفاد بطنا بعد بطن یوماً فیوماً بلا ناعہ و قطع بی تغیر و تبدیل و بیکار و شکار و قتلعہ و محصلانہ و ضبطی و درخواست سند مجدد هر سالہ و بار یافت دیدہ و دانستہ کرامت کردہ کہ صرف ما یحتاج خودها نمودہ بعبادات مفروضہ موقوتہ مواظبت اشتغال ورزند * * بیت *

خوردن برای زیستن و ذکر کردن است تو معتقد کہ زیستن از بہر خوردن است

رزاقی که پروانچه روزی تنخواه از کچهری اعلای و الله یرزق من یشاء بغیر حساب
می ابتدای ملاذمی که در دفعه داري و اسم نویسي الله یعلم ما تحمل کل
انثي و ما تغیض الارحام و ما تزداد بصاد نگهداشت و تصحیحه ملاحظه مثل
بندي موجودات بلا شک و برطرفی نبستي چهره هستی بحالی پذیرفته بموجب
تصدیق و قرار داد تعلق روح در ارحام شریک توجهیه امهات تن کرده چون
بعرض مقرر سرافرازی بزمینداری موضع میلاد رسید نقدمي دو بیتی فهدیناه
النجدین شیرین کام ساخته برات علی الحساب حولین کاملین جاري گردانید
و از هنگام کام زدن بقدم تردد حسب التماس قوت نامیه با قطاع ذات و تا بیغان
برساله میر بخشی نحن قرزقکم و ایاهم بجاگیر قرار واقع علحده دامهای بلا شرط
و مشروط مقررا طلب واجب لغایت شهر و یوم اذاجاء اجلهم لا یستاخرون ساعة
و لا یستقدمون یک وصلي و دو فصلی سیر حاصل و کم حاصل و افزود دامی
و باز یافت تخفیف ان الله یرزق من یشاء و یسبط الرزق لمن ایشاء بقدر مرحمت
فرموده و تاسن بلوغ سرحد تمیز بخطاب ترخاني مخاطب و از تقدیم خدمت
مامورہ وضع یک روز نو ملاذمی و ایام مابین غیر حاضري و شب چوکي محاسبه
و صیغه باز گرداني و خوراک دواب و کل تکالیف درگاه معبودی معاف و مرفوع
القلم و مطلق العنان داشته پس از رسیدن میعاد تکالیف لا یکلف الله نفسا الا وسعها
و موسم ادای حقوق بالوجهات واجبي صلواة یومیه و زکوة سالیانه عام نصاب ئیل
شروع سنه دوم فصلی بجهت ضبط و تحریر سر رشته وادارچه خیر و شر فمن یعمل
مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره حسب الحکمی است محکم
و نافذ بی فوت و فرو گذاشت و رعایت و جانب داری از مشرفان کراماً کاتبین
و محرران سیاق دان که در تاریخ سهو المیزان نرود موکل و تعین نموده که
از نقیر و قطمیر در طومار لایغادر صغیرة و لا کبیرة الّا احصها و اصلات تشخیص
و تحصیل امور مکتسبه مما کسبت ایدیهم بالمواجهه نوشته برسبیل و قائع
و سوانح بڈاک چوکي دو اسپه صبا و مسا مصحوب هرکارهای سریع السیر اوناً

ءالليل و اطراف النهار عرض دفتر خانه اعلی علیین کند تا آنچه برگنه دیکوی
محال خالصه شریفه و الله یصعد الکلم الطیب باشد در مفرده من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها بده چند اضافه نمایان در ابواب جمع قبول ثبت نمایند و در من
ذالک منظور مجرا یافته و بموجب باقی بالخیر داخلای خزانه جزا و دستک
عبور گذر صراط نه بیض و مهر اوزک نبوت وزیر الممالک کون و مکان سر گروه
وزرای ذیشان پیشوای نوئینان و الا دودمان ناهج مناهج احکام شرعیه راتق و فاتق
مهام الطریقه واقف اسرار الخفیه مظهر اثار الجلیله قدرة ارباب هدایت ماحی کفر
و جهالت حامی ملت بیضا سر امد فرقهٔ انبیا پیش خرام گروه اولیا و اصفیا
مورد تجلیات انوار سبحانی محل نزول آیات فرقانی مترقی بمعراج سبحان
الذی اسری مقرب بقرب دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی صاحب
السیف و القلم مامور بامر قل کفی مفتخر بتاج و هاج لولاک لما خلقت
الافلاک متخلع بخلعت هدایت ساکنان مرکز خاک محرم خلوت خانه سر ادقات
عزت و اجلال زدده بار یافتگان بارگاه ایزد متعال خاصه و خلاصه کائنات مفخر کل
موجودات ناسخ ادیان سلف هادی آیندگان خلف رکن رکین سلطنت متن
متین نبوت سر دفتر نسخه صدارت فرد منتخب رساله رسالت سرور عالمیان قبله
امید عاصیان وکیل مطلق خداوند زمین و زمان مبعوث بکافه انس و جان کل
سر سبد خلیل برگزیده حضرت رب الجلیل کریم ابن الکریم مشهود بانک لعلی
خلق عظیم الو العزم مدار المهام رایج الدین الحنیف نصرت جنگ نصر من الله
و فتح قریب سپه سالار اولین و آخرین المؤید من عند الله مسرور به بسارت
و لسوف یعطیک ربک فترضی محکوم به تبلیغ یرلیغ یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک شفیع المذنبین قاتل المشرکین محبوب رب العالمین مخدوم روح الامین
مخاطب بخطاب خاتم النبیین مخصوص به ندای اوحی الی عبده ما اوحی
سیّد البشر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و صحبه المجتبی رسانیده رجوع
بدستخط خاص امرایان عظام و خلفاء الکرام و پیسکاران ذوی الاحترام که بر طبق سند

اثنی عشر خلیفة من بعدی مقرر اند نماید که بعرض مکرر رسید و حسب المسطور مقرر شناسند و منظور دانند و بنظر در آمده و ضمن نویسند و ثبت نمایند و بگذرانند و داخل وافع نمایند و حسب فرموده برات نجات قلمی شد و ملاحظه شد و مطلع شد و اطلاع یافت وقعت علیه و اطلعت علیه و موافق سیاهه است و مطابق وقایع کل است و نشانی دفاتر محرران و حضور نویسان دار العدالت العلیه یسهده المقربون کچهري موافق علماء امتي کانبیای بني اسرائیل موافق سیاهه احکام است و داخل چوکي نموده شد بموجب تجویز است و داخل فهرست اهل خدمات حیات نموده شد و بتاریخ یوم المشهود سنه معدار خمسین الف سنة تحریر یافت و سند داده شد و نقل شرح صدر سنه مذکور بدفتر دیوان اعلی رسید و یاد داشت قلمی شد بخشیان عظام و نقل مطابق اصل بمهر اقضی القضاة الوالعلم قایم با لقسط و العدل حاصل کند تا بوالا رتبه پایه هشت هزاری ذات هشت بهشت و انعام صوبه داري مملکت خالصه بی آفت ارضی و سماوی بموجب تجویز امنای صوبهٔ جنت آباد تجری من تحتها الانهار بطریق التمغا مفتخر و بین الاقران سر بلند گشته از پیشگاه عرصه عرصات رخصت یافته بیدرقه تائیدات فضل و کرم ارحم الراحمین از عقبات نیران وان منکم الا واردها گذشته بسرحد سلامت امن و امان در آید و باستماع بشارت سلام علیکم طبتم فاد خلوها خالدین شادیانه نوازان بصوبه متعلقه در آمده بر مسند ایالت علی الارایک متکون تکیه زند رضوان قانونگو با عمله و فعله غلمان کانهم لولوٴ مکنون رجوع گردیده مجرا نموده تهنیت تحیتهم فیها سلام بجا آورده توزی و فیها فاکهة کثیرة گذرانیده بیوتات مقصورات فی الخیام را تسلیم نماید و عرضداشتی بدرگاه کبریایی مشتملبر مضمون صداقت مشحون الحمد الله الذي صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوٴ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین ارسال دارد و نعوذ بالله اگر به باریک بیني و تنقیح مقدمات مستوفی قضا وجه مطالبه در جمع و خرچ پایباقي سجین بدر نویسي زواید اخراجات سه بندي قبایح و اصراف صادر و وارد

و الله لا يحب المسرفين بر آمد شود و در مذکورات توبه و انابت درج نگشته تتمهٔ معه فاضل بالشر بر آید بپا داش و ابراء ذمه آن بحبس قلعه هفت طبقه درکات بئس المصیر جهنم لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم مسلسل فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعاً حواله محصلان غلاظ شداد زبانیه گردد پس لازم وا نسب آن است که بمضمون لا تقنطوا من رحمة الله قطع امید نکرده بین الخوف و الرّجا بوده از روی حزم و احتیاط هوشیاري و آگاهي بکار برده حتی المقدور در تنبیه و تادیب نفس اماره که انّ النفس لامارة بالسّوء بدستیاري هوا و هوس و اغوای تلبیس ابلیس سر بشورش و فساد دارد پرداخته نگذارد که در شاهراه هدایت شیوه نا مرضیّه قطاع الطریق اختیار کند و با جرای طریق انیق متابعت شریعت غرّا کوشیده ازان منحرف نگردد * * بیت *

خلاف پیمبر کسی رہ گزید که هرگز بمنزل نخواهد رسید

و پیوسته مواز نه غولک شمار محصول کار کني و دستور العمل راهداري گذر الدنیا قنطرة الآخرة فاعبروها و لا تعمروها ملاحظه نموده حال حاصل را بنظر آورده کمي و افزوني خزینه خیرات مبرات انّ الحسنات یذهبن السّیّات مرکوز خاطر داشته محاسبه سر ماهي و مشاهره خود را مي گرفته باشد و بران خود را از معزولان انگاشته منتظر فرمان طلب حضور بوده در منصوبی طریق معاملات معزولي موتوا قبل ان تموتوا را شعار خود سازد تا در باز پرس حساب یوم لا ینفع مال و لا بنون در مانده نگردد و منطوق آیة وافي هدایه اطیعو الله و اطیعو الرّسول و الو الا مر منکم طریقه اطاعت و لوازمه متابعت مفترض الطاعة که منشور سلطنت و دارائی و توقیع حکومت و فرمانروائی از دار الا نشاء لوح محفوظ و مختوم بنقش انی جاعل فی الارض خلیفة از پیشگاه مالک الملک توتی الملک من تشاء مسجل بامضای پیغمبری بنام نامي و القاب سامي خدیو جهان قبله عالم عالمیان بادشاه جم جاه شاهنشاه فلک بارگاه حضرت ظل سبحاني وارث تخت و نگین گور گاني والا نسب عالي

حسب تاج گیر باج ستان خلیفه دوران الخاقان ابن الخاقان السلطان ابن السلطان سزاوار اورنگ شهرياري زيبنده مسند کامگاري بر آرندۀ ديهيم جهان باني صاحب کلاه کشور ستاني خداوند چتر و نگین حامي دين متين *

ابو النصر مجاهد الدين احمد شاه بهادر بادشاه غازي

خلد الله دولته ابدا ابدا که تاریخ جلوس میمنت مانوس نیز ازین جلوه ظهور میدهد و از ناصیه همایونش سطوت اکبري و صولت جهانگیري و حشمت شاهجهاني و شوکت عالمگیري و منزلت شاه عالمي و رتبت جهان شاهي و خلق محمدي و سیرت احمدي لامع و هويدا و چون آفتاب عالمتاب روشن و پید است مرقوم برقم کلک تقدیر رباني و مشیت یزداني شرف نزول مکرمت شمول فرموده عالم را زیب و زینت تازه و فرحت بی اندازه بخشید * * بیت *

ای خرمی تازه بعهـــد تو جهـــان را صد راحت وامن از تو زمین را و زمانرا

و نوید مسرت جاوید مرحمت و رافت وصیت نصفت و معدلت این بادشاه گردون و قار عدو بند شیر شکار فدوی نواز و دشمن گداز در چار دانگ ممالک محروسه هندوستان بهشت نشان رسانیده لازم و واجب شمارد و سبیل کافه و رعایا و عامه برایا انکه شیوه انقیاد و طریقه فرمان پذیری بجا آورده شکر این موهبت عظمی و عطیه کبری بتقدیم رسانیده در عهد سعادت مهد زیر سایۀ فلک رتبه مرفه الحال و فارغ البال آسوده بدعای این دولت ابد مدت صبح و شام بلکه علی الدوام پردازند و از امر اشرف اعلی که بمنزلۀ یرلیغ قضا تبلیغ است تخلف و بغی نور زند اندرین باب تاکید اکید شناسند * * بیت *

ای پیش از انکه در قلم آید ثنای تو واجب بر اهل مشرق و مغرب دعای تو

ما بعد بر مرات خواطر ناظمان سخندانی و سجنجل قلوب سر رشته داران دفتر دیوانی صورت این معنی جلوه گر و مبرهن و پیکر این مدعا ظاهر و روشن باد که بنابر مرور ایام و دهور و تصادم سنین و شهور بعد از ارتحال حضرت خلد مکان محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه ازینجهان فانی و خاکدان ظلمانی اختلالی

در بندوبست و نظم و نسق ممالک محروسهٔ هندوستان پا بعرصهٔ ظهور نهاد و آشوب و حوادث که بربستر بیخبری غنوده بود از نوم غفلت بیدار گردید و فتن و محن در چار بازار ممالک بی باکانه بهر سو دویدن آغاز نهاد و راحت و جمیعت و امنیت بگوشهٔ مطمورهٔ عدم طوعاً و کرهاً محجوب گشت از انجا که مشیت مملکت آرای حقیقی برین تعلق گرفته بود یوماً فیوماً رونق بازار شهرستان اختلال فراوان افزود و خلل عظیم در تنظیم و تنسیق امور مالی و ملکی رو داد و فتنه جویان را در هر دل تمنائی و در هر سر سودائی پیدا شد و در صوبجات هر ناظم صاحب اقتدار ابواب عدم اذعان و اجرای احکام والا بروجنات حال خویش کشاد * فرد *

جهان را جهان دار دارد خراب　　بهانه است گودرز و افراسیاب

لهذا امورات جزوی و کلی مهمات دیوانی در عقدهٔ اهمال و تعطل و تراخی افتاد و ضوابط و روابط اوامر مذکور معدوم و نسیاً منسیاً گردید و خزاین و ذخائیر چون دست مفلسان تهی ماند خصوص در صوبهٔ احمد آباد گجرات که در سنه ۱۱۳۷ هزار وصد و سی و هفت هجری علی صاحبها الف الف تحیات شجاعت خان بهادر نائب امارت مرتبت مبارز الملک بهادر درین صوبه بر دست حامد خان کشته افتاد و خان مذکور بمحل انضباط محال خالصه و پایباقی و تغیر خدمات و جاگیرات شتافت بتدریج مجلدات سرشته را از دفتر خانه سرکا والا که از سالهای دراز فراهم آمده بود طلب داشت و دیوان صوبه معطل ماند زان باز نظر بر آن ناظمان دیگر بهمان دستور صوبه را از تحت تصرف خویش بدست اقتدار دیوانیان نگذاشتند و از بارگاه والا غور و باز پرس این معنی نشد و دیوانی گجرات که عمدهٔ ترین ممالک محروسه هندوستان بود الحال دیوان را جز نامی و از اقتدار نشانی نمانده بنا بر عدم رجوع امور دیوانی محرران دفتر از پیکاری بیکار خودها بتلاش وجهه معاش متفرق و مانند بنات النعش پراگنده شدند سلسله آمدنی هر ساله سر رشته پرگنات یکباره منقطع گشت الحاصل اکثر مجلدات کار آمدنی بتصرف حامد خان رفت و ما بقی را

حفاظت و حراست واقعی پذیرفت و بمضمون تلک الایام ندا و لها بین الناس

بنابر تقریبی که در او اخر ایام سلطنت حضرت فردوس آرامگاه سمت گذارش خواهد یافت - انشا الله تعالی نوبت نام دیوانی صوبه بمسود اوراق رسید چون امر یکه باعث شغل باشد دران کار ندید بحقیقت دفتریکه آنهم مثل دیوان جز نام نمانده بود مطلع کردید در عهد سنه احد سلطنت احمد شاه بهادر بادشاه که مطابق سال هزار و صد و شصت و یک هجری بود بجست و جوی تمام و سعی مالا کلام بقدر مقدور که میسر شد امورات جروی و کلی صوبه را از بلدات و پرگنات و سرکارات و مواضعات بقید رقبه و دام و حال حاصل و پیشکش وغیره باستصواب میتّها لال قوم کایتهه که صوبه نویسي این صوبه از ابا و اجداد خود در تعلق داشت و بنابر غیرت .دست کار بر داشتن و بدیگری التجا بردن را عار مي پنداشت و همیشه باوجود عسرت با دیوانیان مي بود الحق نویسندة قابل و مستعد و لیاقت این کار داشت و ممد و معاون این امر بود از ناتوان بیني دوران قریب یک و نیم سال است که دفتر عمر او نیز پاشیده شد در یک جلد بدستور کتاب جمع نمودة مدون مي ساخت و چندین در ترتیب و ترکیب آن همت گماشت که بعد تکمیل از تسوید بتدوین بردة بمرات احمدي صوبه احمد آباد گجرات موسوم ساخته آرزو داشت که چون در دفتر خانه صوبه بنابر حوادث مذکورة سر رشته موجود نیست یک نسخهٔ را در دفتر خانه صوبه بمهر خود و نسخهٔ دیگر را ارسال بارگاه والا دارد که بذریعه و توسل مقرب الحضرت و الخاقان جاوید خان نواب بهادر مرحوم که دران آوان راتق و فاتق مهمات سلطنت و ناظم مناظم اوامر خلافت و متوجهه حال این نیازمند درگاه والا بود بعرض بار یابان حضور فیض گنجور رسید دران بین از نا مساعدت وقت و نا رسائي فرصت فلک بی مهر بساط حیات نواب بهادر بر چید و رشتهٔ عمرش بتیغ کین منقطع گردانید خواهشی که در تخصیص اساس این نسخه مستحکم بود روی بانهدام آورد و از سنوح سانحه نا ملایمش مرتب شدن نسخه در حیز مکث و تاني افتاد و بی شائبه اغراق اگر نسخهٔ مذکورة که سوای امورات صوبه مشتملبر فواید دیگر بود خاطر خواة

جلوه ظهور مي نمود و معروض بارگاه آسمان جاه شرف اندوز نظر کیمیا اثر دیوانیان عظام مي شد در جلدوی آن مورد هزاران تحسین و آفرین را گنجایش داشت از جمله فواید یکی منشا و تاریخ فصلی و استنباط چگونگي تفاوت با تاریخ هجري که تا الان احدي سراغ آن نیافته و معما و نغز این معني بکنجکاوي وهم و دقت خیال نکشاده بود در حین تسطیر نسخه حقیقت مبدای آنرا از مصران و اهل سیاق این دیار استعلام نمود و نیز از متصدیان دفتر خانه دیوان اعلی استفسار و استکشاف کرد معلوم نگشت و کسی این عقده را نکشود و در کتب تاریخ بادشاهان سلف ازان نامي و نشاني نیافت بعد جد و جهد موفوره و سعي و تلاش مشکوره که شبهای دراز درین اندیشه بروز آورد منطوق من طلب شیئاً فقد وجد مفهوم و معلوم گردید و شرح و بسط تمام کیفیت حدوث و مبداء رواج و تفاوت آنرا بعقل قاصر خود دریافت نموده طریق و قواعد آنرا بنا نهاده ملحق به نسخهٔ مذکور ساخت و بخاطر داشت و امید دارد اگر خواهش ایزدي متعلق شده باشد و حیات مستعار وفا کند فی الجمله فراغتی و جمیعت ظاهري و باطني که از ممر هرج و مرج این صوبه روی داده حاصل گردد و فتنه و آشوب فرو نشنید منشاء و قواعد آنرا در رساله جداگانه ثبت نموده و در دفتر خانه روزگار بر صفحهٔ لیل و نهار یادگار گذارد اما درین زمان روزگار ناهنجار و گردش فلک دوار کج رفتار کجا فرصت کار و وقت قرار را متقاضي است که با این قسم امورات کسی تواند پرداخت و کو قدر داني که قدر این معنی شناسد و کو خریداری که متاع کمال را خریداري نماید کمال و بال کردن صاحب کمالان شد گفته اند که هر کمالي زوالي در پی دارد الحال هنگام زوال کمال است * * بیت *

بر اهل فضل چنان روزگار تنگ گرفت
که نام فضل شد از دهر چون هنر نایاب
نماند در همه آفاق فاضلی باقي
بغیر فاضل باقي که هست جز و حساب

لیکن بمضمون صداقت مشحون شعر منسوب بجناب ولایت مآب علیه التحیته و الثنا که فرموده اند * * شعر *

رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم و للآ عداء مال
فانّ المال یفنی عنقریب و انّ العلم باق لا یزال

* بیت *

کسبِ کمال کن که ای عزیز جهان شوی
کس بی کمال هیچ نیرزد عزیز من

خورسند و راضی و شاکر باید بود تا از پردهٔ غیب چه بعرصهٔ ظهور آید و چون در خاتمه نسخه مذکوره از احوال مرزبانان اطراف و فرمان روایان اکناف این دیار و از هنگام تسخیر حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه انار الله برهانه احوال ناظمان و دیوانیان مجملی از رویداد وقایع عملداری آنها رقمزده کلک بیان شده بود بعضی عزیزان و دوستان که اطلاع به ترتیب نسخه داشتند التماس نمودند که چون هنوز نسخهٔ چنانچه مرکوز خاطر است صورت اختتام نه پذیرفته و لباس وجود در بر نیفگنده و قطع نظر ازین حصول نسخهٔ مذکور بزخامت و حجم بیشتر و بر نهج دفتر مبنی بر سیاق و رقوم است و واقف شدن هرکس بر امور مالی و ملکی دفتر خلافت قانون و ضابطه بارگاه سلطانی است لهذا اگر احوال مرزبانان پیش از ظهور اسلام این دیار و ناظمان سلاطین دهلی و فرمان روایان گجراتیه و ناظمان بعد تسخیر حضرت عرش آشیانی الی یومنا هذا که دخلی به امور مالی و ملکی ندارد و جد ولی است ازان بحر ذخار و گوهریست از جواهر خانه آبدار بر اسلوب کتب تواریخ علحده در سلک تحریر منسلک شود تا عوام الناس ازان بهره برند و بر احوال گذشتگان بدیده اعتبار نکرند و حصول آن هر فردی سهل و آسان باشد و یادگاری بر صفحهٔ روزگار پاینده و باقی ماند و هر چند که این اوراق لیاقت و قابلیت آن ندارد که در زمرهٔ کتب شمرده شود اما بنابر خواهش ایشان اجابة لملتمسهم انگشت قبول بردیده منت نهاده چون مدت ده سال از تسوید اوراق مسودات سپری شده بود دران مدت

بنابر افسردگي خاطر رويداد قلم بند نه گشته و ترتيب اين مقدمه دران نسخه بوضع ديگر موضوع شده بود درين ايام خجسته فرجام که مطابق سنه هزار و صد و هفتاد هجري مرادف آغاز سال چهارم از جلوس همايون حضرت قدر قدرت قضا صولت کيوان رفعت فلک رتبت گردون قباب مالک رقاب قبلهٔ عالم و عالميان الخاقان ابن الخاقان السلطان ابن السلطان ابو العدل عزيز الدين محمد عالمگير بادشاه غازي خلد الله ملکه و دولته *

در عين پراگندگي خاطر بنابر هنگامه آراي جنگ و جدال که در ذيل سوانحه سال مذکور از نگاشتهٔ کلک اعجاز سلک ظاهر خواهد شد شروع در ترتيب و جمع آن نمود و ديباچه که مخبر بر کماهي حالات و تلازمات نسخه موصوفه بود عنوان اين اوراق گردانيد و بالله التوفيق و المستعان * * قطعه *

غرض نقشي است کز ما ياد ماند
که هستي را نمي بينم بقائي
مگر صاحب دلي روزي به رحمت
کند در حق اين مسکين دعائي

مخفي و مستور نماند که احوال راجهائي پيشين از ظهور اسلام و مرتفع شدن اعلام دين مبين درين سرزمين و ناظمان سلاطين دهلي که بعد راجها تا ظهور دولت سلاطين گجراتيه بودند به ذکر نام و مدت انقراض آنها را چون کمال وقوف و اطلاع بر وقايع آن زمان محل اعتماد نبود مگر آنچه بتحقيق و تواتر رسيده باشد بر سبيل اختصار منحصر داشت و از آغاز دولت سلاطين گجراتيه بعضي سوانحات در ضمن عهد هر يک از مرآت سکندري که تاريخ سلاطين مذکور است و بعد انقراض آنها در سنه هزار و بيست هجري علي صاحبها الف الف تحيات تاليف شده اخذ کرده مفصل حواله بدان نمود و از ابتداي تسخير حضرت عرش آشياني تا ده ساله احوالات جلوس حضرت خلد مکان از روي اکبر نامه و جهانگير نامه و پادشاه نامه و ده ساله مذکور آنچه تعلق بناظمان اين صوبه بود مندرج ساخت و سوانحات بعد ده ساله حضرت

خلد مکان چون کتابی که مخبر بر احوالات باقي ایام سلطنت آن حضرت تا آلان بوده باشد بوجود نیامده و بنظر نرسیده آنچه از کهن سالان اصغا شده و بحد تواتر رسیده ثبت نمود از اتفاقات حسنه آنکه از بدو عهد سلطنت حضرت خلد منزل که مطابق سنه ۱۱۲۰ هزار و صد و بیست هجریه بود مسود اوراق در سنه هشت و نو سالگي از دار السرور برهانپور وارد این ملک شده اکثر وقایع و رودادها را که از عنفوان شباب و استکشاف صبح شعور و ابتسام ازهار فهم در صفحهٔ خاطر مرتسم و منطبع بود و چه از استعلام و اخبار ثقاب بوضوح پیوست علی سبیل الاختصار خوفا للاطناب در ضمن صوبه داري هریک از ناظمان مرقوم کلک وقایع نگار مي گردد چون اصل مدعا از نگارش احوالات و سرگذشت بعضی حوادثات و خرابي و پراگندگي این دیار است چنانچه در سبب تسطیر نسخهٔ مرآت احمدي اشاره رفته به تمامي آنها را پرداخته شود موجب طول کلام و ملال خاطرها است و اگر ازین معني که اتفاق تحریر نسخه شده بخاطر میداشت در ضبط وقایع بواقعی ازان هنگام همت مي گماشت و باوجود آن بعضی وقایع بقید سنین و شهور بقدر تیسر زینت الضباط پذیرفته و پس ازان در باقي احوال اعتنائي ایشان ازان نگذاشته شد ازینجهت معذور است و مجملي ازانچه برای العین مشاهده شد بی شائبه و جانب داري از رعایت و عداوت سمت گذارش مي یابد و قبل از شروع بمقصد برخی از چگونگي و وسعت و لطافت و نزهت و مداخل عهود پیشین در مقدمه و دو دفعه مبین و لایح و مبرهن و واضح میشود و توقع از ناظران ارباب سخنداني و اصحاب معني آنست که اگر بر سهوي و غلطي که مقتضای بشریت است اطلاع یابند برقم اصلاح و تصحیح توجهه مبذول فرمایند *

مقدمه در چگونگي ملک گجرات

بر هوشمندان خبیر و مستبصران بصیر پوشیده نماند که ملک گجرات از اعاظم صوبجات مملکت هندوستان ازا قلیم دوم که منسوب است بمشتري و هوایش

نزدیک باعتدال مگر در بعضی امکنه که بر ساحل دریای شور است تغیري دارد اهل بلاد بتخصیص قصبهٔ بذنگر و امرتهه و اولکهه سورتهه از ذکور و اناث همه نمکین و نازنین که در دیدن جان مي ستانند و به تکلم‌جان مي بخشند و لنعم ما قیل * بیت *

کسی چگوید ازین گلرخان گجراتي
که حسن خوب باین مهو شان خدا داد است

سر زمینش اکثری ریگ بوم همه جنس غله بوفور اما بیشتری کشت کار باجری که مدار خورش اسپان کچهي بر آنست و بسیار مردم بدان تعیش نمایند در زمان سلف برنج خوب نمي شد اکنون بوفور و نیکو بعمل مي آید و در بعضی محالات جنس خریفي و ربیعي مخلوط و در برخي منحصر بر اجناس خریف یا ربیع چاهي و باراني و بدور مزروعات و آبادي دیهات زقوم بر نشانند و مرور ایام حصاري کردد و از سرحد پتن تا بروده که قریب صد کروه مسافت دارد فراوان اشجار انبه و کهرني وغیره درختان مثمر وغیر مثمر برخلاف ضلع ملک سورتهه خرپوزه و ناشپاتي از قسم آعلی است و کرمه و هندوانه وغیره که بر کنار رود بارها کارند بزمستان و تابستان در هر فصل دو ماه بوفور میشود و اقسام ریاحین و انواع اثمار و بقولات که ذکر آنها طولی دارد بعمل مي آید جدور خانها از خشت پخته و پوشش سقف از چوب ساج وسفال و در سورتهه بجای خشت سنگ بکار برند اسپان کچهي هامون نورد باد پیما که در جلدي و چابکي و جسامت و قامت حسن ظاهري با اسپان عربي وعراقي دعوی همسري و همعناني و مشابهت تمام دارند و گاوان گجراتي راهوار در غایت سفیدي لون و خوش منظري که ما صدق لونها تسرالناظرین اند ویوزهای صید افگن که فرد اعلی و کاماش درین سر زمین بهمرسد و فیلان کوه پیکر که در نواحي راج پپلا و دوحد شکار مي شد اکنون بنابر بند ساختن دره کوه انجا بر طرف شدند و از اسلحه شمشیر سروهي که مشهور آفاق و کلک تیرکه در هیچ ملکي و دیاري بخوبي اینجا نیست.

چنانچه در ملک هندوستان بلکه بایران دیار وغیره تیر ساخته و نساخته به تحفگي مي برند و نگین بمني نما و تسبیح و پیاله و دستهٔ کارد و خنجر وغیره آوانی از سنگ عقیق بالوان مختلفه دست برنجها وغیره اشیای عاج که در بندر کهنبایت ساخته میشود باطراف بنا در و دریا برده تجاران منتفع مي گردند و از جنس اقمشه باب هند و ایران و برّ عرب و حبشه و روم و فرنگ نسّاجي و رنگ آمیزي میشود و دیگر پیدایش نمک است اگرچه در جمیع امکنه سواحل دریای شور این دیار مرزها که بهندي زبان کیاري گویند بسته از آب کُود الها که متصل آنها کنده اند در ایام زمستان پر سازند تا منجمد شود اما انچه که در بندر کهنبایت وغیره بعمل آید بمثابه ریگ درشت و بنابر مجاورت دریا یک گونه ملحي مصداق هذا ملح اجاج دارد و مورث کرج و نمک هندي که نمک سیاه نیز خوانند و بهندي سنچل نامند در بندر مذکور از ممزوج ساختن گیاهي که آنرا مورند گویند مي پزند و مانند سنگ آسیا در قالب پخته میشود و اطراف و اکناف از براري و بحار مي برند و نمکي که در موضع نمکسار جهیجواره عمله پرگنه بیر مکانم که از دریا بفاصله و تکون آن نیز از آب چاه بهمان نهج بعمل مي آرند مثل حب نبات و سفیدلون و ملاحیت ملیح و نافع بملک مالوا وغیره مي برند و مبلغ کلي از محصول انجا داخل جمع پرگنه مذکور میشود و دیگر کارخانه قرطاس هر چند که کاغذ دولت آبادي و کشمیري خوش قلم و قماش نیکو دارد اما به سفیدي و بیاض ساخت احمد آباد نمیرسد و چندین نوع ازان بعمل مي آرند از آنجا که این دیار ریگ بوم واقع شده در هنگام ساختن ذرات رملی که بخمیرش در مي اید وقت مهره کشي بیرون میرود سوراخهای نامحسوس بهمبرسد معیوب است و هر ساله بنابر سفیدي لونش مبلغها در اطراف بلاد هند و عرب و روم وغیره چون زر مي برند و چوب ساج که پوشش سقف و ستون وغیره عمارات و ساخت جهازات منحصر بر آن و چوب شیشم که مانند و شباهت تمام بچوب آنبوس دارد در ساخت رتهه وغیره صرف میشود و معدن سنگ پتهالي که در کوهستان ایدر بهم مي رسد جای دیگر نیست بنابر سفید کاري

جدور وسقف عمارات انبيه عاليه باغات و مقابر وغيره آهک آزان بخته چون آنرا بکار برده مهره کاري نمايند بمشابهٔ آئينه عکس پذير مي باشد چنانچه بحکم حضرت فردوس آشياني شاه جهان بادشاه هنگام تعمير عمارات خالصه قلعه ارک شاه جهان آباد آهک سنگ مذکور از گجرات آورده بکار برده اند و اکثر مقابر بزرگان دين و معابد پرستش هنود و امکنه مشهوره وغيره که بقدر معلومات برخي ازان در خاتمه که از مساعدت وقت معمول ست بنگارش خواهد آمد و رود خانهاي متعدد و تالاب و باوليهاي لاتعد و لا تحصى دارد در پيشتري معمور جات آبهاي چاه شورند اگر بتوصيف تمامي خوبيهاي اين ديار پردازد کتابي علحده بايد از زبان پيشتري مردم صادر و وارد اطراف و اکناف عالم خوبي اين ملک که بر اکثر ولايت رجحان دارد مکرر شنيده شد بندوبست صوبه درين زمان اگر مانعي ديگر نداشته باشد سواي جميعت فوجداران هر مکان و متعينان صوبه پنجهزار سوار که بر هنگام فصل ناظم صوبه برآيد صورت مي گيرد *

دفعه اول

در وسعت و احوال حاصل صوبه که در زمان سلاطين گجراتيه بهمرسيده بود و تفريق خالصه و جاگيرات عهد سلطان مظفر که آخرين سلاطين اين ديار است و وزارت اعتماد خان واقعه سنه ٩٧٩ نهصد و هفتاد و نه هجري موافق سنونت يک هزار و شش صد و بيست و هفت بکرماجيت با موجودات دو لک و سه هزار سوار با پنج ارب و هشتاد و چهار کرور و پنجاه لکه تنکچه گجراتي في روپيه صد تنکچه چنانچه درين زمان روپيه را چهل دام مقرر است در آن وقت تنکچه معمول بود که بحساب حال مبلغ پنج کرور و چهل و هفت لک روپيه مي شود پيدايش داشت و مبلغ بيست و پنج لکه هون و يک کرور ابراهيمي دوبيتي که جمله تخميناً مبلغ پنج کرور و شصت و دو لک و پنجاه هزار روپيه باشد هرسال از شاهان دکهن و بنادر فرنگ و بر عرب چنانچه در ذيل مفصل مندرج است داخل ميشد چون سلطان بهادر در سنه ٩٥٥

نهصد و پنجاه و پنج هجري فتح قلعه چتور نموده از حضرت خاقان نصر الدين همايون بادشاه فرار نموده براه كشتي به بندر ديو كه درميان دريا مستحكم ترين قلعه واقع است پناه برده و بدست اهل فرنگ بدغا كشته افتاد و بندر مذكور بتصرف فرنگيان رفت و تا الان دارند چنانچه در ذيل عهد سلطنت سلطان مذكور مبين ميگردد و هندي تمام بسلطنت گجرات عايد گشت پيشكشات مذكور موقوف شد چون اقتدار و استقلال سلاطين گجرات روز بروز ازدياد پذيرفته بود اكثر سركارات و بنا در اطراف و جوانب را تسخير نمود و بحيطه تصرف در آورده داخل ملک گجرات نمود بودند *

جمله بيست و پنج سركار

سركار جودهپور سركار جالور سركار ناگور سركار بسئي سركار منبيء سركار دمن سركار رام نگر سركار ڈونگرپور سركار بانس باڑه سركار سيروهي سركار كچهه سركار سونٹ سركار دنداراچپوري سركار احمد آباد سركار بڑوده سركار بهروچ سركار نادوت سركار سورت سركار چانپانير سركار پٹن سركار سورٹهه سركار نوانگر سركار كودهره سركار مالا بار سركار نذر بار و تعلقه خاصه سلطان مظفر وغيره سي هزار سوار سي و دو محال حاصل آن نود لک روپيه كه نود كرور تنكچه گجراتي باشد علحده مقرر بود خاصه سلطان ده هزار سوار و سي كرور و سه تنكچه جاگير الغ خان حبشي چهار هزار سوار پانزده كرور تنكه جاگير جهو جار خان دو هزار پانصد سوار شش كرور تنكچه تعلقه ملک شرق هزار پانصد سوار چهار كرور تنكچه جاگير وجيه الملک و ممتاز الملک وغيره متفرقات دو هزار سوار شش كرور تنكچه و مداخل سي و دو محال كه در خالصه وغيره مقرر بود بابت حاصل ساير وغيره بلده احمد آباد پانزده كرور و پنجاه لک تنكچه گجراتي كه پانزده لک و پنجاه هزار روپيه باشد پيدا مي شد و ازان جمله بابت زراعت سواد قصبه پنجاه لک تنكچه و ساير مانڈوي ده كرور تنكچه دارالفرياب سه كرور تنكچه جمله سيزده كرور پنجاه لک تنكچه و بابت لوازم كوتوالي پانزده هزار دهريچه پنجاه هزار نخاس سي و پنجهزار

دریبه لاکهه پنجهزار دریبهٔ تارکش ده هزار دریبه افیون پنجهزار دریبه ابریشم هیزده هزار کرایه بار کشي پنجهزار و دریبه مرسلی یک هزار و پانصد ریاست محتسب پنجهزار کرایه دکاکین پانژده هزار حاصل دروازه پورچات سه هزار و پانصد دروازهای شهر سیزده هزار پورچات چهارده هزار حاصل متهي و چونگي وغیره کرانه پنجهزار از جمله دو کرور تنکچه که دو لک روپیه باشد بوصول مي آید حاصل پرگنات که در خاصه سلطان وغیره مقرر بود ازانجمله پرگنه پتلاد دو و بست و هفتاد و شش موضع بیست کرور تنگچه که بیست لک روپیه باشد پرگنه کهنبایت شش صد موضع چهار لک و پنجاه هزار ازانجمله زراعت قصبهٔ دهوان و محمود پور وغیره پنجاه هزار روپیه و بلده مندوي فرضه و میر بحری وغیره چهار لک روپیه و پرگنه مونده جاگیر جهوجار خان هشتاد و چهار موضع پنج لک روپیه پرگنه محمود آباد وغیره هفتاد و پنج موضع هفت لک روپیه پرگنه نریاد سی و شش موضع چهار لک روپیه جمله چهل لک و پنجاه هزار روپیه بود حاصل بنا در بیست سه محال یک محال بندر کهبایت که علحده نوشته شد وضع نموده تتمه بیست و دو بندر بجمع سی و چهار لک روپیه ازانجمله تعلقه گجرات بندر بهروچ و بندر سورت و بندر کهوکها و بندر کندهار و بندر را نیر جمله پنج محال بیست لکهه روپیه تعلقه سرکار سورتهه بندر او نه دو محال و بندر دیوی بندر پور بندر دو محال و بندر مهوه یک محال بندر پتن دیو یک محال بندر منگلور دو محال بندر تلاجه چهار محال بندر ناکسر محال بندر کورنیار محال بندر دونگر محال بندر سکها پور محال بندر چیکلی محال جمله هفده بندر بجمع چهارده لک روپیه بود آنچه در جاگیر امرایان مقرر بود جاگیر اختیار الملک که با ده هزار سوار مدامی نوکر بود پرگنه احمد نگر چهل و چهار موضع چهار لک روپیه پرگنه پرانتی هشتاد موضع پنج لک روپیه پرگنه جهالا باره نوزده موضع دو لک روپیه پرگنه هرسور هشتاد و چهار موضع سه لک روپیه پرگنه مورا سه یکصد و شصت و دو موضع هشت لک روپیه پرگنه میگریج دو بیست و چهل و پنج مرضع ازان جمله یک صد موضع انعام راجه ایدر پنجاه

موضع راجه ڈونگر پور پنجاه موضع وضع نمودہ تتمه یک صد و چهل و پنج
موضع دو لک روپیه پرگنه پنپلود سی و شش موضع سه لک روپیه پرگنه کٹهنال
و معمور آباد چهل و چهار موضع چهار لک روپیه پرگنه بیر پور یکصد و شصت
و پنج موضع چهار لک روپیه پرگنه بهیل یکصد و سی و هشت موضع ده لک
روپیه جمله یازده محال به سی کرور تنکچه گجراتي تنخواه بود جاگیر داران
آبادان نموده به شصت کرور تنکچه که شصت لک روپیه باشد رسانیده بودند
جاگیر سید میران ولد سید حامد پسران سید مبارک خان که با چهار هزار سوار
نوکري مي کردند پرگنه دهولقه محال سه صد و پانزده موضع بجمع شانزده
کرور تنکچه بود جاگیر شیر خان فولادي با هفت هزار سوار و حسن جمال
پنجهزار سوار دهوکر خان سرواني پنجهزار سوار و تنخواه شهزاده پنجهزار
سوار راجپوتان با سه هزار سوار در نوکري حاضر مي بودند پلده پٹن زراعت
قصبۀ سواد مندوبي سایر و کوتوالیه یک لک و شصت هزار روپیه و حوالی پٹن
چهار صد و نوزده موضع ببست سه لک و پنجاه هزار روپیه پرگنه بڈنگر معه سیزده
پوره هشتاد و پنج لک روپیه پرگنه بیسنگر یک قصبه چهل و پنج هزار روپیه پرگنه
بیجا پور نود و هشت موضع شش لک و هفتاد هزار روپیه پرگنه کهرالویک
صد و ده موضع پنج لک و هشتاد هزار روپیه پرگنه پالن پور یک صد و هشتاد
موضع پنج لک و بیست و پنج هزار روپیه پرگنه ڈیسه بیست و سه موضع دو لک
و هشتاد و پنج هزار روپیه پرگنه جهالاوار چهار صد موضع بیست و شش لک
روپیه پرگنه کڑي دو صد و نود و نه موضع بیست و هشت لک روپیه جمله ده
محال چون رواج تنکچه پرگنه پٹن وغیره کمتر از رایج گجرات بوده در جهالاوار
و کڑي موافق احمد آباد است ازین جهت بجمع یک ارب و شانزده کرور تنکچه
که یک کرور و شانزده لک روپیه باشد مقرر بود و جاگیر رستم خان و چنگیز خان
پسران عماد الملک که با بیست و پنجهزار سوار نوکري مي کردند و پنج تهانه
بآنها سپرده بودند و در هر تهانه پنجهزار سوار اقامت داشتند شصت و نه محال
بجمع دو کرور و بیست و پنجهزار محمودي چنگیزي که بحساب تنکچه احمد

آباد یک ارب و شصت و دو کرور پنجاه هزار تنکچه که یک کرور و شصت و دو لک و پانصد روپیه باشد در تصرف آنها بود ازانجمله سرکار بندر سورت سوای بندر معه مندوی و حاصل زمین زراعت قصبه سواد سی و یک محال به نه صد و نود و شش موضع باشد بجمع پنجاه لک چنگیزی سرکار بروده بلده معه مندوی و زراعت قصبهٔ سواد محال پنج لک چنگیزی و پرگنه حویلی بروده دو صد و هشت موضع سی و هشت لک چنگیزی پرگنه ڈبهوئی چهل و چهار موضع هشت لک چنگیزی پرگنه سیفور چهل و شش موضع پنج لک چنگیزی پرگنه بهادر پور بیست و هفت موضع دو لک چنگیزی پرگنه سونگڈه هشتاد و دو موضع دو لک چنگیزی جمله شش محال چهار صد و هشت موضع بجمع شصت لک چنگیزی سرکار نادوت دوازده محال بجمع بیست و پنج لک چنگیزی سرکار بهڑوچ پرگنه حویلی بهڑوچ معه بلده سوای بندر یک صد و شصت و یک موضع سی لک چنگیزی پرگنه هانسوت سی و شش موضع چهار لک چنگیزی پرگنه دهیچ باره دوازده موضع یک لک و پنجاه هزار چنگیزی پرگنه کور لیاره دوازده موضع دو لک چنگیزی پرگنه اورپار یک صد و سی و شش موضع دوازده لک چنگیزی پرگنه جهر مندوی یک موضع پنجاه هزار چنگیزی پرگنه کلّه سی و شش موضع چهار لک چنگیزی برگنه جموسر پنجاه و شش موضع هشت لک محمودی چنگیزی پرگنه اکلیسر پنجاه و پنج موضع شش لک چنگیزی پرگنه اتلیسر سی و شش موضع دو لک چنگیزی پرگنه ترکیسر دوازده لک چنگیزی پرگنه آمود و مقبول آباد سی و شش موضع چهار لک چنگیزی جمله دوازده محال چهار صد و هشتاد و نه موضع بجمع هفتاد و پنج لک چنگیزی سرکار پرگنه حویلی جانپانیر هشتاد و هفت موضع پرگنه سانولی محال پنجاه و چهار موضع پرگنه دهود یک صد موضع پرگنه هالول محال سی و چهار موضع پرگنه تیموره با سه محال یک صد و شش موضع پرگنه رالود محال بیست و پنج موضع پرگنه جهالود محال هفده موضع جمله هشت محال چهار صد و بیست و پنج موضع بجمع

پانزده لک چنگیزی جاگیر ناصر الملک که با دوازده هزار سوار نوکري مي نمود پرگنه نذربار به جمع بیست و پنج لک چنگیزي پرگنه سلطان پور پانزده لک چنگیزی پرگنه حسابه‌جمارا ده لک چنگیزی جمله سه محال بجمع پنجاه لک که بیست و پنج کرور تنکچه که بیست و پنج لک روپیه باشد مقرر بود بهرجي زمیندار ملک بکلانه قلعه ملهیرو سایر در تصرف داشت با سه هزار سوار نوکري مي کرد جاگیر کامل الملک سرکار کودهرّه دوازده محال ازانجمله دو محال بابت هربنس زمیندار سونت و چترال کولي آنجا در عوض نوکري محصول آن معاف فرموده بودند منها نموده تتمه ده محال بجمع پنجاه لک چنگیزی که بیست لک روپیه باشد باین تفصیل پرگنه گودهرّه حویلي یکصد و هفتاد و یک موضع بیست لک چنگیزی پرگنه سهرا بیست و چهار موضع پنج لک چنگیزی پرگنه میرال چهل و دو موضع چهار لک چنگیزی پرگنه سمده عرف ناصر آباد چهل و دو موضع هشت لک چنگیزی پرگنه دوده سی و شش موضع دو لک چنگیزی پرگنه ابنا باد چهل و دو موضع دو لک چنگیزی پرگنه چهالود هشتاد و چهار موضع هشت لک چنگیزی پرگنه مورداه بیست و چهار موضع ده لک چنگیزی پرگنه لوهانه بیست و چهار موضع دو لک چنگیزی پرگنه هامود دوازده موضع دو لک چنگیزی مقرر بود جاگیر غزنوي خان پسر ملک خانجی جالوري که با هفت هزار سوار در نوکري حاضر مي بود در وضع آن جاگیرات مفصل ذیل بجمع ده کرور تنکچه که ده لک روپیه باشد خان مذکور در تصرف داشت از جالور و دار الضرب و حاصل مندوي و پرگنه که یازده محال شش صد موضع اند سه لک و هفتاد روپیه و از تعلقه جودهپور تلپد در سرکارخاصه سلطان و آن چهارم حصّه تعلقه زمینداران که با جمیعت سه هزار سوار در خدمت غزنوي خان حاضر مي بودند و پیدایش آن دو لک و هفتاد و پنج روپیه بود و از تعلقه شهر ناگور که از چند سال ویران بود بموجب التماس ملک خانجي افغان قلعه افتاده را از سر نو احداث و آباد نمود نصف زمین دیهات و پرگنات در وطن داری راجپوتان مقرر ساخته و آنها بجمعت

دو هزار در خدمت غزنوی خان نوکری مي کردند و پیدایش آن دو لک و پنجاه و پنج هزار روپیه بود و از تعلقه میرتهه سرکار ناگور نصف پرگنه در تعلقه زمینداران از همه دیهات چهارم حصهٔ زمیندا مي خوردند و جمیعت دو هزار سوار در خدمت عزنوي خان حاضر مي ماندند و هر وقتی که والي احمد آباد بجهت مهمي متوجهه میشد بجمعیت سه هزار سوار دیگر بخدمت میرسیدند و از تعلقه میرتهه دو لک و چهل و چهار هزار و هشت صد و پنجاه و پنج روپیه (۱) پیدا مي شد راج سنکه زمیندار راج پیپله با سه صد سوار و یک هزار پیاده در خدمت شاه احمد آباد نوکري مي کرد و پیشکش آن معاف بود جاگیر فتح خان و رستم خان وغیره بلوچان که با چهار ده هزار سوار در سلک نوکري استقامت داشتند پرگنه رادهن پور و مندوی پانزده لک محمودي پرگنه سمی پنج لک محمودي پرگنه مونجپور هشت لک محمودي پرگنه کاکریچ هفت لک محمودي پرگنه تیر واره هشت لک محمودي پرگنه مورواره چهار لک محمودي پرگنه سانتل پور سه لک محمودي پرگنه تهراد معه مندوی وغیره پانزده لک محمودی و پرگنه موربي ده لک محمودی جمله نه محال بجمع هفتاد و پنج لک محمودي سی لک روپیه باشد مقرر بود و راجپوتان و زمین داران مفصله ذیل وجه حاصل اوطان خود ها در عوض تقدیم مراسم نوکری بتصرف خودها داشتند و پیشکش آنها معاف بود پونجا را تهور زمیدار ایدر با جمیعت دو هزار سوار و رانا سهس مل زمیندار ڈونگرپور با جمیعت یک هزار سوار و با کهیله حها له که تمامی کراس جهالا وار را متصرف بود با جمیعت هزار سوار و جام سنا وغیره که چهار صد کراس ملک سورتهه در قبض او بود با جمیعت چهار هزار سوار و بهارا کهنکار زمیندار بهجه یک هزار و چهار صد و چهل و نه موضع بتصرف داشت با جمیعت پنج هزار سوار نوکری مي کرد و جاگیر امین خان و فتح خان و تاتار خان غوری نه هزار موضع تعلقهٔ جونا گڈه هشتاد و هفت محال ازانجمله هفتده محال بنادر که علحده نوشته شد وضع گشتهٔ تتمهٔ هفتاد محال

---

(۱) در مبیضه مصنف فقط دو لک روپیه نوشته ۱۲ *

ازانجمله پرگنات شصت محال و قصبات ده محال و از جمع آن یک کرور روپیه پیدا می شد و غیر عملی که تا عهد سلطان بهادر پیشکشات می دادند یک کرور ابراهمي و بیست و پنج لک هون مي شد چنانچه تمامي بنادر هشتاد و چهار محال ازانجمله بیست و سه محال تعلقه گجرات و سرکار سورتهه که علحده نوشته شد منها نموده تتمهٔ شصت و یک محال و پیشکش آن مفصلهٔ ذیل یک کرور ابراهمي مي آمد بابت بندر دیو وغیره قصبات ملک ایاز و ملک طوغان داخل سورتهه دیو بندر بهیم بندر باوا پور بندر کاج پٹن چهار محال دو لک ابراهمي و بندرد من تعلقه سورت هفده موضع چهل و سه لک ابراهمي بابت بنادر فرنگ که بیست و سه محال هستند بیست لک ابراهمي مي دادند اسم بنادر های تعلقه فرنگ بندر چیول بندر دابهول بندر بلاول بندر بسئی بندر تنڈا بندر مال دیلي بندر اکاسي بندر سراب بندر کلیان بندر بهیمڑي بندر دندا راجپوري بندر لویا بندر منبئي بندر گهوی کوٹ بندر کاهلن بندر کوخا بندر مدات کالیغي بندر ملبها بندر مال دیو بندر دهوره بندر تندست بندر نوانگر بندر عرب وغیره بیست و هفت محال بیست و پنج لک ابراهمي مي دادند آسامي بنادر تعلقه بندر مسقط بندر مکرانه بندر بصره بندر لوبهی بندر لاهري بندر هرمز بندر ساده بندر سیکو بندر دهنا سري بندر ملکیت بندر مکینه بندر ملته بندر سوال بندر سودردا بندر پونما بندر بدرحی خان بندر بیدر بندر میر بهائي بندر بنداس بندر چین بندر ملاخه بندر بدرسا بندر گلستان بندر دمار بندر راکل بندر جاوه و بابت بندر انگریز چهار محال و لندیز دو محال جمله شش محال دو لک ابراهمي پیشکش آن وصول مي شد و نظام شاه بحری و عادل شاه بیجا پور و هاشم برار و ایلچ پور و قطب شاه کلنده و راجه علي خان برهانپور بیست و پنج لک هون هر ساله بطریق پیشکش می رسانیدند هر چند که تصدیق شرح صدر اکثری را محل تعجب مي نمایند اگر رجوع بتاریخ مرات سکندری نمایند از ثروت و مکنت و تسلط و کثرت افواج و استعداد و خزاین سلاطین و امرایان گجرات مخبر شوند زیاده ازین گنجایش داشته ازانجمله استعداد

ملک ایاز نام غلام محمود بیکڈه که در مهم رانا دران مندرج است دال بر آنست دیگر از آثار خیر ابنیه عالیه و قلاع و مساجد و تالاب و باولیها که بالفعل موجود اند باوجودیکه که در نواح بلده کوهیست همه از سنگ خاره که از امکنه بعیده نقل نموده بکار برده تفصیل سرکارات و پیشکشات مسطوره از سر رشته مولچند اباً عن جد سر رشته دار نظامت بوده نقل کرده داخل نموده شد و چون نسخهٔ دیگر سوای آن بنظر نیامده بنابران در اکثر اسماء بنادر وغیره سقم دارد آورده اند که سکندر بن بهلول بادشاه دهلي مکرر مي فرمود که مدار بادشاه دهلي بر گندم و جوار است و بنیاد بادشاه گجرات بر مرجان و مروارید که هشتاد و چهار بندر در تحت بادشاه گجرات است والله اعلم بالصواب *

دفعه دویم

در طول و عرض و حدود اربعه صوبه و سرکارات و پرگنات و بنادر مواضعات و اراضي و جمعبندي مال و اکمل حاصل کامل و سنوات ماضیه که بعد تسخیر حضرت عرش آشیاني تعلق یافته دو صد و نود کروه طول است مشرق رویه از بلده تا بانس بله یکصد و بیست کروه ایندہ ملک مالوه غربي از بلده تا دوار کا عرف جکت یکصد و هفتاد کروه آینده دریاي شور عرض سه صد کروه شمالي ز بلده تا بڈکانو متصل سرکار جالور مضاف صوبه اجمیر یکصد و ده کروه جنوبي یکصد و نود کروه از بلده تا بندر سورت یکصد و ده کروه و از سورت تاکتل خانا پور که بملک خاندیس و بکلانه اتصال دارد هشتاد کروه در حین تسخیر حضرت عرش آشیاني بیست و پنج سرکار بملک گجرات داشت چنانچه سبق ذکر یافته منجمله آن نه سرکار سلاطین گجراتیه از صوبجات دیگر تسخیر نموده بودند بموجب حکم والا در عمل صوبه داري شهاب الدین احمد خان موافق سنه نهصد و هشتاد و شش هجري تعلق بملک اصلي پذیرفته سرکار جودهپور سرکار جالور سرکار ناکور داخل صوبه اجمیر سرکار ملیهر سرکار ندربار داخل صوبه خاندیس سرکار بسیع و سرکار مبئي سرکار دمن از تل کوکن تعلق کلاه پوشان فرنگ سرکار دندارا جیپوري بملک عنبر آورده اند که سلطان بهادر گجراتي سلطان مذکور

را بملک عنبرکه حارس کهرکي دولت آباد بود در جهیز دخترش داده در عهد آنحضرت بشاهزاده سرکار این صوبه قرار یافت ازانجمله ده سرکار خراجي داخل سر رشته ممالک محروسه سرکار سورت علحده تعلق بمتصدي آنجا باقي نه سرکار تعلق بدیواني صوبه سرکار احمدآباد سی و سه محال سرکار پٹن هفده محال سرکار بڑوده چهار محال سرکار بهروچ چهار محال سرکار نادوت دوازده محال سرکار جانپانیر سیزده محال سرکار گودهڑه یازده محال سرکار سورٹهه شصت و سه محال سرکار اسلام نگر هفده محال در عهد حضرت خلد مکان تسخیر شده جام زمیندار آنجا قابض است جمله سرکارات منبئي بر یک صد و هشتاد و چهار محال از بلدات و پرگنات و پانزده بندر و ده هزار و چهار صد و شصت و پنج و نیم موضع و دو پوره سوای آن بنابر تصرف زمینداران سر رشته بدفتر نمي رسد اراضي پرگنات انچه در عهد حضرت عرش آشیاني راجه تودرمل بموجب حکم اقدس در مدت شش ماه در پیمایش آورده یک کرور و بیست و سه لک و شصت هزار و پانصد و نود و چهار بیگهه و نه بسوه منجمله آن هشتاد و سه لک و چهل و هفت هزار و چهار صد و نود و هشت بیگهه سه بسوه قابل زراعت است مابقي در آباداني و جنگل وغیره سوای سرکار سورٹهه و سرکار گودهڑه و سرکار اسلام نگر در و بست و از سرکارات دیگر چهل و نه محال در پیمایش نیامده لهذا رقبه آن از روی سر رشته ظاهر نمیشود سرکار خارج جمع تعلقه زمینداران که ناظم صوبه فوج کشي نموده پیشکش مي گرفتند سرکار ڈونگر پور سرکار بانس بله سرکار کچهه مخاطب به سلیمان نگر سرکار سیروهي سرکار سونت سرکار رام نگر که پیشکش آن تعلق بمتصدیان بندر سورت دارد اگرچه در عهود پیشین گاهی تعلق سرکار مذکور بدیواني صوبه میشد جمع دامي سوای سرکار سورت و بازیافت تخفیف و افزود دامي هفتاد و نه کرور و نود و شش لک و چهل و پنج هزار و دو صد و سیزده دام تا عهد حضرت فردوس آرامگاه رسید منجمله آن مبلغ هشت کرور و هشتاد و دو لک و سه صد و چهل و دو دام در خالصه شریفه و صرف خاص معین بود مبلغ دو کرور و بیست لک دام مشروط مقرري نظامت ورای جاگیر ذات

و تابینان و سوائی پیشکش زمینداران بیست و چهار لک روپیه مداخل ناظم بوده ما بقي در تنخواه امرایان و منصبداران حضوري و متعینه و اهل خدمات و مشروط فوجداران اینصوبه مقرر بود قریب یک کرور و بیست لک دام پنجاه هزار بیگهه آراضي و یکصد و سه دیهات و یک لک و چهل هزار روپیه نقد از خزانه سرکار والا سوای انعامات حکامي از جاگیرات خود مي دادند جداگانه در وجهه مدد معاش و انعام عوض ماهیانه و روزانه بسادات کرام و و مشایخ عظام بموجب فرامین واسناد درگاهي رساله دیواني و صدارت و خانساماني مقرر است و دوصد و پنجاه و دو مکان فوجدار نشین و تهانه داران جزو کل و در صد و سه قلعه خورد و کلان از سنگ و خشت سوای قلعجات که بعد ازین مردم بنا نهاده اند حاصل سال اکمل مبلغ یک کرور و بیست و سه لک و پنجاه و شش هزار روپیه و سال کامل یک کرور روپیه و در سنوات ماضیه شصت لک روپیه سوای پیشکش سرکار والا و ناظمان بعمل آمده *

آغاز ظهور دولت راجها در ملک گجرات و بنای آبادي بلدهٔ پتن که انهل واره نیز گویند بنهر واله اشتهار دارد

آورده اند که در زمان سلف ملک گجرات در تصرف راجپوتان و کولیان بوده و هر کدامین بمکان خودها صاحب اختیار اطاعت و فرمانبرداري یکدیگر نمي کردند اما سال بسال فوج راجه بهور دیو راجه قنوج که دران عصر عمده راجهای هندوستان بود بدین صوب مي آمد و به عنوان پیشکش چیزي گرفته میرفت تا آنکه راجه مذکور سامت سنگه نام غلامی را به سبب بد گوهری و فتنه انگیزي کشته بکوی نیستی و مطموره عدم فرستاد و خانمان اورا غارت نمود زنش که حامله بود بعد قتل شوهرش خوف و هراس برداشته در وادي سر گرداني افتاد بحسب تقدیرات آسماني گذرش بملک گجرات رو داد و در صحرای بیکسي پسری زائید روزی سبل دیو نامي برو گذر کرد و بعد وقوف

سرگذشت دلش بدرد آمد بیکی از ملازمان خود سپرده او را بر ادهن پور برده بر تیمار آن پسر همت گماشت جون بسرحد تمیز رسید به همنشینی فرومایگان و صحبت بد اندیشان چنانکه گفته اند * بیت *

همنشین تو از توبه باید تا ترا عقل و دین بیفزاید
با بدان کم نشین که صحبت بد عاقبت پاک را پلید کند
آفتابی بدان بزرگی را ذره ابر نا پدید کند

طریقه راه زنی و شیوه او باشی پیش گرفته اتفاقا خزانه گجرات که با قنوج میرفت بدست آورد ازآنجا که سعادت سر نوشت او بود و مشیت ایزدي بدان پیوسته که درین ملک فرمانروائي جداگانه متمکن گردد چانپا نامی بقال نیز با او رفیق شد و از بد کرداري باز داشته بر طریق پسندیده و افعال ستوده رهنمون گردید چنانچه در پنجاه سالگي فرمانروائي یافت و خودرا بن راج خطاب داده بلده پٹن اساس نهاده تخت گاه خویش ساخت و ازان زمان تخت گاه ملک گجرات تا بنای معظم احمدآباد بلده پٹن بود آورده اند که چون اراده بنای پٹن نمود و در تفحص و تجسس مکان لایق بعنوان سیر و شکار مي گشت تا آنکه انهل نامی شبان از مافی الضمیر او اطلاع یافته زمینی را که خاطر خواه بود بشرط آنکه بنام او آباد شود نشان داد و گفت که در سرزمین خرگوشی دیدم که بمردانگي و جرات خود را از دهن سگ خلاص کرده رفت پس ان مکان را آباد ساخته بانهل واره موسوم گردانید که بتدریج نهر واره اشتهار یافت چون آبادي خوب و مطبوع بهمرسید پٹن گفتند که در زمان هندي قصبه بر گزیده را پٹن گویند تخت گاه را نیز نامند در سنه ۸۰۲ هشت صد و دو بکرماجیت موافق سنه ۱۰۳ یکصد و سه هجری و بعضی برانند که مطابق دو صد و دو هجری بعد انقضای بیست و دو کهری و چهل و پنج پل روز بیساک سده اکها تریج که مختار اهل تنجیم و اختر شناسان هندي بود و در طالع اسد بنا نهاده خانه دوم سنبله خانه سوم میزان خانه چهارم عقرب ذنب دران واقع شده خانه پنجم قوس خانه ششم جدی خانه هفتم دلو خانه هشتم حوت و زهره مقام گزیده

خانه نهم حمل که عطارد و شمس منزل گرفته بودند خانه دهم ثور و قمر و زحل و مریخ و راس اجتماع داشتند خانه یازدهم جوزا خانه دوازدهم سرطان که در هنگام بینان اساس اتفاق سبع سیاره چنین بوده است مخفی نماند که سه قوم از راجها درین دیار فرمانروا بودند قوم چاوره قوم سولنکي قوم باکهیلا در عدد هر قومی و مدت حکومت آنها اختلاف بنظر آمده لهذا موافق نسخهٔ ائین اکبري که تالیف شیخ ابوالفضل است نکاشته کلک بیان مي گردد بدانکه اقوام ثلثه بیست و سه تن در مدت پانصد و هفتاد و پنج سال و چهار ماه حکومت نموده منقرض شدند و اهل اسلام استیلا یافتند از قوم چاوره هفت تن بن راج و او نخستین کسی است که بر مسند حکومت ملک گجرات تمکن یافته شصت سال ظاهرا ایام مدت عمرش باشد جوکهراج بدستور پدرش بروز اکها ترنج جانشین شد مدت سی و پنج سال بدان امر اشتغال ورزید گهیمراج بعضی بهیمراج گفته اند بیست و پنج سال حکومت نمود *

راجه پتهور بیست و نه سال راجه بجی سنگه بیست و پنج سال راجه راوت سنگه پانزده سال راجه سانوت سنگه آخر قوم چاوره هفت سال در مدت یک صد و نود و شش سال این طایفه انقراض یافتند کیفیت انتقال راج از خانواده قوم چاوره به سولنکیان این صورت دارد که راجه سانوت سنگه چاوره را که آخرین راجهای آن قوم بود دختری داشت به یکی از قوم سولنکیان منسوب ساخته بود هنگام وضع حمل فوت شد شکم آن دختر شکافتند پسری از بطن او بر آمد چون دران وقت قمر در منزل شوله که به هندي مول گویند بود ازین جهت اورا مول راج نامیدند و سانوت سنگه اورا بفرزندی خود برداشت و به تربیت او همت گماشت چون بحد تمیز رسید راجه بهنگام مستی باده ارغواني ولیعهدي خود را بدو نامزد میکرد و چون بهوش مي آمد سخنان عالم آب را انکار مي نمود تا آنکه بعد از در گذشتن ازین عالم فانی مول راج سولنکي قابو دیده راج را متصرف گشت و این گروه ده تن اند در مدت صد و پنجاه و شش سال و سه ماه و دو یوم حکومت نمودند راجه مول راج

پنجاه و شش سال راجه جامند دوازده سال و چهار ماه و دو یوم راجه بلیا هفت ماه دولا راجه برادر زاده جامند هشت سال راجه بهیم دیو چهل و دو سال راجه کرن سی و یک سال راجه سدراج جي سنگه پنجاه سال راجه کنور پال سی سال و سه ماه و سه یوم راجه اجي پال سه سال و یک ماه و دو یوم که ولي نعمت خود را به زهر هلاک ساخته حکم رانی نمود لکهو مول دیو برادر بهیم دیو بیست سال در ایام حکومت جامند سولنگی در سال چهار صد و شانزده هجری سلطان محمود غزنوي بعزم جهاد از راه ملتان بصوب سومناتهه علم افراشت گذرش در نواحی نهرواله پتن افتاد راجه جانمند تاب مقاومت در خود ندیده پتن را گذاشته فرار برقرار اختیار کرد و سلطان محمود بر پتن استیلا یافت انچه مایحتاج لشکریان بود مرتب ساخته بر سمت سومنات روانه شد تا در ماه ذی‌قعده سنه مذکور بمقصود رسید بعد فتح سومنات خبر یافت که راجه جامند ضابط نهر والا که هنگام توجهه شاه ظفر قرین گریخته بود اکنون در قلعه متحسن شده و ازینجا تا حصارش چهل و پنج فرسنگ راه است سلطان محمود را هوس تسخیر قلعه مذکور پیدا شد بآن صوب نهضت فرمود چون بآن نواحی رسید قلعه دید که آب عظیم باطراف آن محیط گشته است از غواصان دو شخص بدست آورده از عمق آب استفسار نمودند ایشان گفتند از فیلان محل عبور ممکن است اگر بزمان گذشتن آب دریا در موج آید همه هلاک شوند سلطان محمود بعد استخاره توکل بر عنایت الهي کرده با لشکریان اسپ در آب راند بسلامت بپایه حصار قلعه رسید راجه جامند چون آن حال مشاهده کرد جریده بگریخت و غنیمت فراوان بدست سپاه افتاد و اهالی حصار کشته شدند صاحب تاریخ روضة الصفا درین مقام حکایت عجیبت نقل نموده *

فتح نمودن سلطان محمود غزنوي سومنات را

حکایت آورده اند که چون سلطان محمود را فتح سومنات میسر شد خواست تا چند سال مقیم گردد چه مملکتی بطول و عرض بود از غرائب آن که در نواحی آن ولایت چندین کان زر بود که زر خالص ازانجا میرست و یاقوت تمام

مملکت هندوستان را معدن سراندیپ بود که از توابع آن ممالک است ارکان دولت گفتند که خراسان گذاشتن و سومنات را دار الملک خویش ساختن بعید است با الجمله عزم معاودت کرد سلطان فرمود که جهت ضبط و حفظ آن کسی مقرر باید گردانید اعیان حضرت گفتند بدین ملک اختیار زیاده نخواهد بود مناسب آن است که از اهالی همین ملک بکسی مفوض کردن ساطان دران باب با هوا داران و دولتخواهان آنجائی استشارة فرمود بعضی از ایشان گفتند که هیچ طایفه از سلاطین این دیار در حسب و نسب بدیشان نمیرسد و امروز ازان دودمان یکی مانده در صورت براهمه بحکمت و ریاضت مشغول است اگر سلطان این مملکت را بدو دهد شایشتگی آن دارد بعضی برین سخن انکار کرده ظاهر ساختند که دابشلیم مرتاض که شخصی بد خلق است و بذّل الهي گرفتار و اعراض و ارتیاض او نه باختیار است بل چند نوبت بدست برادران خود اسیر گشته و بجان زنهار خواسته و پناه بدین جایگاه آورده اما دابشلیم دیگر یست از اقارب او بس عاقل و عالم و براهمه او را بحکمت معتقد اند و حال در فلان ولایت بادشاه است اگر سلطان این ولایت را بدو موسوم و بنام وی منشور فرستد وی در اینجا آید و این ممالک را چنانچه حق آن باشد مضبوط و معمور سازد بهتر است چنان صادق و صحیح العهد است که چون باج و خراج بذمه گیرد باوجود مسافت هر ساله بخزانه عزنین عائد سازو سلطان فرمود که اگر وی به پیش من آید التماس مبذول مي افتد و لیکن کسی که در اقلیم هند بسلطنت موسوم باشد و تا این غایت خدمتي نکرده و دولت خواهي ننموده ملکی بدین عظمت چرا باو باید داد القصه وابشلیم مرتاض را طلب فرموده مملکت باو داد و خراج بذمه وی گرفت او گفت هرچه امر حضرت باشد در همه عمر خلاف آن نکنم و تمامی زر و یاقوت معادن هند بغزنین بخزانه سلطان فرستم اما از خویشان من وابشلیم دیگر است و با من در غایت عداوت و چند نوبت میان من و او حرب و قتال واقع شده و شک نیست که چون از رفتن سلطان اگاه شود قصد جانب من کند و چون مرا هنوز عدد و عدتی نیست

من مغلوب و او بر مملکت مستولی شود و اکنون اگر سلطان بجانب او نهضت فرماید و شروی از سر من دفع کند مساوی خراج خراسان و کابلستان هر ساله بخزانه غزنین رسانم سلطان فرمود که چون ما به نیت غزا آمده ایم و سه سال شده بغزنین نرسیده ایم گو سه سال و شش ماه باش و متوجه آن ولایت شد اهالی ولایت سومنات وابشلیم مرتاض را گفتند نیکو نمیکنی که سلطان را بر قصد او تحریص می سازي کسی را که خدای عز و جل عزیز گردانید و استحقاق عزت ارزانی داشته بسعی و سعادت تو ذلیل نخواهد شد و این سخن را به سلطان رسانیدند بسیار متردد شد اما چون نهضت و توجه فرموده بود نسخ و فسخ پیش او مرضی نبود فی الجمله بآن ولایت رفته و ممالک وابشلیم را مفتوح ساخت و او را دستگیر و اسیر کرد و بد ابشلیم مرتاض سپرد او گفت در دین ما کشتن ملوک عیبی عظیم است و تمامت سپاه از بادشاهی که بخون بادشاه و دیگر راضي شود متنفر گردند و تمرد نمایند آئین سلاطین این اقلیم آنست که چون بر دشمن قدرت یابند در تحت تخت خود خانه تاریک سازند و او را درانجا بر مسند بنشانند و ابواب مداخل او مسدود گردانند الا سوراخی که هر روز خوانی درانخانه گذارند و باز استوار کنند تا مدت حیات بادشاهي که بر تخت باشد با دشمن برین نهج زندگانی کند چون درین ولا مرا قوت آن نیست که او را برین کیفیت مقید دارم او را نزد من فرستد تا بهمین صورت محبوس دارم اگر سلطان با خودش بغزنین برد من ضبط این ملک کرده تمکنی نمایم از کرم انحضرت بدیع و بعید نه نماید سلطان برین وجه قرار کرده طبل رحلت فرو کوفت و وابشلیم مرتاض در سومنات بر تخت نشست و متعاقب از عقب سلطان تحف و هدایا میفرستاد و ارکان دولت را بانواع خدمات خشنود می گردانید چندانکه در ملک متمکن شد خزانه و جواهر جهت سلطان روانه کرده و دشمن خود را طلب داشت سلطان در فرستادن متردد شد و نخواست که بیگناه را بدشمن سپارد اما چون وابشلیم مرتاض اعیان بارگاه را ببذل اموال حامي خود گردانیده بود همه گفتند که بر کافر مشرک چرا ترحم باید کرد و نیز خلف وعده

از سلطان نسزد که این صورت مخالفت وابشلیم مرتاض میشود و مملکت از دست میرود سلطان باستصواب امرایان جوان را به کسان وابشلیم مرتاض تسلیم نمود و بملوک هند مثال نوشت که او را بسرحد سومنات رسانند و چون او را بدان حدود رسانیدند وابشلیم فرمود تا محبسی که مقرر بود در زیر تخت او مهیا ساختند و قاعده ملوک اقلیم سومنات آن بود که چون دشمن را نزدیک مقر سلطنت رسانند یک منزل بیرون آیند و طشت و ابریق خاصه بر سر او نهند و پیاده در پیش اسپ خود میدوانند تا ببارگاه بعد ازان بر سریر خود بنشیند و دشمن را بمحبس معهود برند و بران مسند بنشانند وابشلیم مرتاض باین قاعده بیرون آمد و در وصول دشمن تاخیری واقع شده و او هوس شکار کرو بادشاه و لشکریان بهر طرف بسیار تاختند تا هوا گرم شد فوجی بگوشه فرود آمد وابشلیم بسایهٔ درختی نزول کرده رومال سُرخ بر روی خود پوشیده در خواب رفت دران جنگل جانوران شکاری سخت چنگال تیز منقار بسیار می باشند یکی از انها در پرواز بود رومال سرخ را پنداشت که گوشت است از هوا فرود آمده چنگال در رومال زد رو منقار فرو برده یک چشم وابشلیم از صدمهٔ منقار جانور کور کشت و آشوب درمیان لشکر افتاد مقارن این حال جوان را رسانیدند اعیان و ارکان دولت چون دیدند که وابشلیم معیوب شد و شکل عجیب و غریب پیدا کرده و غیر آن جوان کسی استحقاق و اهلیت سلطنت نداشت همکنان بر بادشاهی بروی سلام کردند و معدودی چند را که مخالف بودند مقهور گردانیدند و همان طشت و ابریق را که بهر این جوان آورده بودند بر سر وابشلیم مرتاض نهادند و تا ببارگاه سلطنت او را دوانیدند و ازانجا بزندان معهود فرستادند سبحان الله در یک طرفة العین سرّ حدیث نبوی به ظهور پیوست قال علیه السلام من حفر بیرا لاخیه فقد وقع فیه و این مضمون را امیر خسرو دهلوي آورده است * بیت *

هر که به ره بهر کسی چاه کند از پئی خود زیر زمین راه کند

چون نوبت راجکی نهرواله به راجه بهیم دیو رسید سلطان معز الدین سام که

به شهاب اشتهار دارد به نیابت برادر خود در سنه ۵۷۰ پانصد و هفتاد بحکومت غزنین رسید در سنه ۵۷۴ پانصد و هفتاد و چهار هجري لشکر باوچهه برده آن ولایت را از دست قرامطه بیرون آورد و بر اثر آن مُلتان را نیز مفتوح ساخت و خواست که از راه ریگستان متوجه گجرات گردد راجه بهیم دیو در مقابله آمد و نائرهٔ جنگ و قتال فیمابین اشتعال یافت چنانچه سلطان را منهزم ساخت و سلطان بمحنت تمام خود را بغزنین رسانید و در سنه ۵۸۹ پانصد و هشتاد و نه هجري ملک قطب الدین ایبک (۱) که بنیابت سلطان در هندوستان بود دهلي را دار الملک ساخت و ازان تاریخ دهلي تختگاه سلاطین شد لشکربه نهروالة گجرات آورد و انتقام سلطان از راجه بهیم دیو بنوعیکه بالیست کشید چون راجه سده راج جی سنگه سولنکی را نوبت راجگي رسید تا ملک مالوه و برهان پور وغیره به تسخیر در آورد و نباهای عالي قلعجات مثل قلعه بهروچ و دیهوئي وغیره اساس نهاد و تالاب سهستر لنگ در پتّن و اکثر تالابها در بیر مکانم و در سورتهه اکثر مکانات حفر نموده دورش را سنگ بست ساخته و در سیدهپور که آباد کردهٔ راجه مذکور ست رودرمال بتخانه که شهرت تمام دارد بنا کرد - آورده اند که چون اراده رودرمال نمود ساعت مختار از منجمان طلب کرد و اهل تنجیم گفتند که این بنا را از علاءالدین نامي که نوبت سلطنت دهلي بوی خواهد رسید آفت از گردش فلکی محسوس میشود راجه بر قول منجمان اعتماد نموده از سلطان مذکور عهد و پیمان گرفت سلطان گفته بود که بنابر عهد اکر منهدم نکنم اما آثار شرعي گذاشته خواهد شد چون بعد مدتی که نوبت سلطنت دهلي به سلطان رسید لشکر بدین صوب آورد و علامت امر شرعي که از ساختن مسجد و مینار بود گذاشت اکثر بتخانها و تالابها همه از سنگ که ذکر آنها طولی دارد از راجه مذکور است *

قوم با کهیله کیفیت انتقال دارائی از خانواده سولنکیان بقوم باکهیله بدین نهج است که چون راجه لکهو مول دیو سولنکي آخرین راجهای

(۱) ایبک ازان مي گفتند که یک دستش شس انگشت داست - لغت ترکي *

آن فرقهٔ پسری که شایسته و قابلیت راج داشته باشد نداشت بنابران بخانوا ده با کهیله دارائی این دیار انتقال پذیرفت و این فرقه شش تن اند در مدت یکصد و بست و شش سال و یک ماه و پانزده یوم حکم رانی کردند راجه اندول مول دیو دوازده سال و پنج ماه راجه بیسل دیو که قصبه بیسل نگر آباد کرده اوست سی و چهار سال و شش ماه راجه بهیم دیو چهل و دو سال راجه ارجن دیو ده سال راجه سارنگ دیو بیست و یک سال راجه کرن شش سال و دو نیم ماه *

کیفیت استیلای اهل اسلام و رواج دین مبین حضرت سیّد المرسلین صلوات الله و سلامه درین دیار بحکم قادر مختار

از آنجا که مشیت ازلی و اراده لم یزلی بدان تعلق یافته بود که درین دیار شعار اسلام و رواج آئین نبوي علیه السلام بعرصه ظهور آید و حکومت و تسلط اقوام ثلثه کفره منقرض گردد و در تحت و تصرف حامیان ملت بیضا و محافظان شریعت غرا باشد و فروغ و انوار آفتاب دین مبین درین ظلمت کدهٔ کفر از چهار سو درخشد تا با علان کلمة الحق و اجرای احکام دین از امر بمعروف و نهي از منکر پرداخت خلق را از وادی هولناک غوایت بشاه راه فرح ناک هدایت رهنمائي کند و کم کردگان طریق حقیقت بسر منزل طریقت رسانند تبیین این مقال و شرح این اجمال آنکه در حینی که سلطان علاء الدین خلجي بامر سلطنت بر تخت دهلي تمکن داشت و وی بادشاهی بود خدا ترس رعیت پرور و در تبعیت شریعت غرابغایت جد و جهد مي ورزید چنانچه باتفاق علمای آن وقت در خطبة المجاهد في سبیل الله او را میخواندند و او شایان این لقب بود در سنه ۶۹۶ ششصد و نود و شش هجري بسرداري الغ خان که در السنه و افواه گجرانیان بالپ خان مشهور شده و نصرت خان جالیسری

لشکر به فتح ولایت گجرات تعین فرمود خوانین مذکور نهرواله که عبارت از پتّن باشد و تمامی آن ولایت را نهیب و غارت نمودند و راجه کرن با کهیله که آخرین راجهای آن قوم بود مصاف داده چون تاب مقاومت در خود ندید و خواهش ایزدی بدان متعلق بود گریخته بدیو گدّه چانده رفت و زنان دختران و خزانه و فیلان او بدست غازیان اسلام افتاد و از خواجگان کهنبایت مال و جواهر بسیار بدست آورده و بت سومنات را که بعد از سلطان محمود غزنوي از سر نو راست کرده بودند شکسته باموال و خزینه و فیلان و زنان و دختران راجه کرن بدهلي نزد سلطان فرستادند و دختر راجه مذکور ضابط پتّن که دیولدي راني نام داشت چون باموال و اسیران دیگر بدهلي رسید خضرخان بن سلطان علاء الدین خلجي شیفته جمال با کمال او شد سلطان بعد اطلاع حقیقت تعشق خضر خان با دیولدي راني باو عقد بسته داد و مادر دیولدي را خود در حباله نکاح آورد و امیر خسرو دهلوي کتاب عشقیه در عشقبازي خضر خان با دیولدي راني که در سلک نظم کشیده شهرهٔ آفاق است لیکن از آن چنان مستفاد میگردد که دیولدي راني چون خورد سال بود و صاحب جمال الغ خان در فرزندي خود نگهداشته و در آخر بموجب امر سلطان بخضر خان عقد بسته داد این چند بیت از عشقیه که مخبر از خضر خان و دیولدي راني است ثبت افتاد اشعار * منظومه *

دول راني که هست اندر زمانه ز طاؤسان هندوستان یگانه
برسم هندوی از نام و بابش در اول بود دیولدي خطابش
بنام آن پري چون دیوره داشت فسون بنده زان دیوش نگهداشت
چنان رسم بدل کردم مراعات که از هندي علم برزد بهندات
یکی علت در و بفگندم از کار که دیول را دول کردم بهنجار
دول چون جمع دولتهاست در سمع درین نامه است دولتها بسی جمع
چو راني بود صاحب دولت و کام دول راني مرکب کردمش نام
چو نام خان بنام دوست ضم شد فلک در ظل این هر دو علم شد
خطاب این کتاب عاشقی بهر دول راني خضرخان ماند در دهر

الغ خان بعد فتح نهرواله و اخراج راجه کرن بامر حکومت اشتغال نمود و ازان تاریخ ناظمان از قبل سلاطین دهلي بدین صوب تعین مي شدند و مسجد عالي مسمی به مسجد آدینه از سنگ رخام که تا حال باقیست گویند بنا نموده اوست و بین العوام مشهور است که از بسیاری اساطین که بکار داشته اند اکثر در شمار غلط مي افتد مذکور مي کنند که بتخانه بود که آنرا مسجد ساخته في الواقع عجب مسجد عالیشان است و در آن وقت در وسط آبادي بود اکنون دور از آبادي افتاده آنچه از عظمت و وسعت عمارت بلدهٔ پتّن که در زمان سلف بود اکثر علامت و آثار معلوم است که قریب سه کروه مسافت از آبادی حال همه خشت و کلوخ که مخبر از صدق آن مقال است در صحرا ریخته و علامات برج باره قدیم در بعضی جا ماند دلالت مي کند بنابر مرور از منه تغیر و تبدیل مکرر در آبادي بعمل آمد بتدریج آثار سلف اکثر معدوم شده و در او اخر حکومت راجها بجهت عمارت بتخانه‌ها وغیره این قدر سنگ مرمر از اجمیر وغیره آورده بودند که زیادتي آنها تا حال از زیر زمین بکندن بر مي آید تمام سنگ مرمر که در بلده احمد آباد وغیره بصرف آمده از همانجا ست القصه الغ خان تا مدت بیست سال بامر نظامت صوبه گجرات از قبل سلطان علاؤ الدین خلجي اشتغال ورزید در او اخر ایّام سلطنت الغ خان را بحضور طلب داشته و بنابر عداوت و سعایت ملک نایب خواجه سرا که در آنوقت محرم اسرار و منصب وزارت داشت بی جهت بقتل رسید و خضر خان را با غوای او گرفته در قلعه گوالیار محبوس ساخت و سلطان باندک زمانه بزحمت مرض استسقا مبتلا شده چون مدت بیست و یک سال بر تخت سلطنت حکمراني کرد در سنه هفصد و هفده هجري علم بسفر آخرت بر افراشت * * بیت *

چـو در راه رحیـــل آمـــد روا رو　　　چه جمشید و چه پرویز و چه خسرو

گویند ملک نایب سلطان را مسموم گردانیده ازآنجا که خضر خان بن سلطان علاؤ الدین از بد کرداري ملک نائب از ولیعهدی معزول شده بود شهاب الدین پسر خورد سال سلطان را به سلطنت برداشته اسم بادشاهي بر او اطلاق

نموده خود در امور ملکی و جهانداري مشغول شد و جمعی را فرستاده چشمهای خضر خان را میل کشید چون یک ماه پنجروز برین حالت گذشت بعضی از مملوکان علای ملک نائب را کشتند * * بیت *

اگر بد کني چشم نیکي مدار که هرگز نیارد کژ انگور بار

عهد سلطنت سلطان قطب الدین مبارک شاه بن سلطان علاء الدین

در سنه هیزده سالکی سلطان قطب الدین مبارک شاه بن سلطان علاء الدین را امرا و اعیان از حبس بر آورده بر تخت نشانیدند از هنگامیکه سلطان علاؤ الدین الغ خان را گجرات طلبداشته بقتل آورد و خود نیز در گذشت و بنابر اموریکه مذکور شد خلل در امر سلطنت رو داد و در گجرات فتنه و آشوب حادث گشت و باغی از هر طرف سر بر آوردند چون سلطان قطب الدین مبارک شاه بر تخت فرماندهي جلوس نموده برای دفع آن حادثه ملک کمال الدین را نامزد فرمود مشار الیه بگجرات آمده بعز شهادت فایز و ان حادثه قوي تر گشت سلطان بدین مهم عین الملک ملتاني را با لشکر آراسته فرستاد و او بندوبست واقعی نموده ملک را بآرامش در آورد و بعد رفع مفسده ملک دنیار را که پدر زن سلطان بود خطاب ظفر خانی ارزانی داشته ناظم گجرات ساخت خان مذکور در مدت سه چهار ماه که بدان امر اشتغال داشت بندوبست واقعی نموده مبلغهای کلي در خزانهٔ سلطانی فرستاد تا انکه سلطان او را بحضور طلبداشته خان مذکور را که رکن دولت او بود بی آنکه جرمی ازو صادر شود بقتل رسانید حسام الدین نامي که از جانب مادر برادر خسرو خان که منظور نظر سلطان بود تمامی حشم ظفر خان را باو حواله نموده فرستاد چون حسام الدین بگجرات رسید طایفه پر مار را که هم قوم خسرو و حسام الدین بودند جمع کرد خواست که بغي ورزد امرای دیگر که همراه بودند از دریافت این امر شنیع او را گرفته محبوس ساختند و نزد سلطان فرستادند سلطان بعوض حسام الدین ملک

وجیهه الدین قریشی را که بفور شجاعت و کاردانی موصوف بود بگجرات فرستاد و او گجرات را که خراب کرده حسام الدین بود با صلاح آورد و با و اخر عهد سلطان وجیهه الدین را طلبداشته منصب وزارت و خطاب تاج الملک مرحمت فرمود خسرو خان هندو بچه از قوم پرمار که سلطان عاشق و شیفته جمال او بود بس که تقرب و تسلط داشت گجرات نامزد خویش کرده و اکتفا بآن نه نموده هوس سلطنت بخاطر نام مبارکش آمد سلطان را کشت و بر تخت نشست و اقوام خود را پیش آورده خویش را ناصر الدین خطاب داد مدت سلطنت قطب الدین مبارک شاه چهار سال و چهار ماه بود غازي الملک که از امرایان علای بود چون بر فعل شنیع خسرو اطلاع یافت او را حمیت دامنگیر شده امرا و لشکر اطراف را جمع نموده بعد محاربه خسرو را دستگیر کرده قطعه قطعه او را بممالک فرستاد چون از اولاد سلطان علاؤ الدین کسی نبود امرا باتفاق غازي الملک را در سنه هفتصد و بست هجري بسلطنت برداشته غیاث الدین تغلق شاه خطاب کردند و او در اواخر عهد خود بجانب گجرات سواري نمود تاج الدین جعفر را بنظامت گجرات مامور گردانید چون مدت چهار سال و چند ماه از سلطنت او منقضي شد ناگاه سقف کوشک که افتاد با شش نفر دیگر بجوار رحمت ایزدي پیوست *

عهد سلطنت سلطان محمد ابن غیاث الدین تغلق شاه

سلطان محمد بن غیاث الدین تغلق شاه بر تخت سلطنت جلوس نمود و او بادشاهي بود بوفور حدت ذهن بر اکثر علوم مهارت بهم رسانیده و خیالات دور و دراز مي نمود چنانچه مفصل در کتب سیر بدان ناطق است و دعوهای غریب از ذات او سر میزد و ملک مقبل نامي مخاطب بخان جهان نایب بختیار مطرب بچه که در آنوقت بامر نظامت گجرات مي پرداخت وقتی با خزانه و اسپان طویله سلطان که جمع کرده بود از راه دبهوی و برودہ بدهلي

میرفت امیر صدگان گجرات او را غارت نمودند و ملک گریخته تنها به نهرواله آمد سلطان از استماع این خبر در غضب شده بگجرات لشکر کشید و تا دو سال توقف ورزیده تسخیر قلعه کرنال نمود کهنکار راجه ولایت کچهه بملازمت رسید هنگام مراجعت نظام الملک را بامر نظامت گجرات مقرر نمود در اثنای راه بیمار شد و در مدت چند روز پیک اجل در رسید و رخت حیات بعالم جاودانی برد *

* بیت *

سر الپ ارسلان دیدی ز رفعت رفت بر گردون

بمرو اکنون بخاک اند رتن الپ ارسلان بینی

مدت سلطنت تغلق شاه بیست و هفت سال بود *

عهد سلطنت سلطان فیروز که بنی عم سلطان محمد بود

با جماع مسلمانان و استحقاق ذاتی و استخلاف سلطان محمد در بیست و چهارم شهر محرم الحرام سنه هفتصد و پنجاه و دو من الهجره سلطان فیروز بر سریر سلطنت نشست و در امور ملکی و مهام سلطنت و مصالح جهانداری و دین پروری ضوابط و قواعد و احکام بر بست و اکثر فتوحات او را دست داد چون سلطان بعد از فتح نگر کوت بگجرات آمد ظفر خان را ناظم مقرر کرده نظام الملک را معزول ساخت و در سنه هفت صد و هفتاد و سه ظفر خان در گجرات فوت شد پسر بزرگ او بخطاب پدر سرافراز گشته بجای پدر منصوب گردید درین ضمن شمس الدین دامغانی بعرض سلطان رسانید که چهل لکهه تنکچه اضافه بر اصل جمع گجرات با صد زنجیر فیل و دویست اسپ تازی و چهار صد بنده هرسال قبول دارم سلطان فرمود که اگر شمس الدین انور خان نایب ظفر خان این معنی قبول کند بهتر چون او قبول نکرد نظامت گجرات به شمس الدین دامغانی مقرر شد از آنجا که او از عهد قرار داد نتواست بر آمد بغی نمود سلطان لشکری فرستاد او را کشتند و بعد کشته شدن او گجرات حواله ملک مفرح سلطانی

فرمود که در اخر فرحت الملک راستي خان خطاب یافت تا آنکه سلطان فیروز
در سنه هفتصد و نود هجري رحلت نمود مدت سلطنتش سي و هشت
سال و نه ماه بود * * بیت *

جهان ای برادر نماند بکس   دل اندر جهان آفرین بند و بس
چو آهنگ رفتن کند جان پاک   چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

عهد سلطنت سلطان غیاث الدین بن فتح خان بن فیروز شاه که او را هم فیروز شاه گویند

بعد رحلت فیروز شاه در سنه مذکور سلطان غیاث الدین بن فتح خان بن
فیروز شاه را بندگان فیروزی بر تخت سلطنت اجلاس داده فیروز شاه خطاب
دادند بسبب غلبه جواني بلهو و لعب و عیش و طرب و هوا پرستي مشغول
شد و بر بندگان جور و ظلم پیدا کرد در سنه هفتصد و نود و یک هجري ملک رکن
الدین نایب بقتل رسانید و سر او را پیش دربار آویخت مدت سلطنت او
شش ماه و هجده روز *

عهد سلطنت ابو بکر شاه از اولاد فیروز شاه و محمد شاه بن فیروز شاه

بعد از کشتهٔ شدن سلطان غیاث الدین بنبیرهٔ سلطان فیروز شاه امرا یکی از
اولاد فیروز شاه که ابوبکر نام داشت از خانه بر آورده بر تخت نشانیدند و بر
دست محمد شاه بن سلطان فیروز اسیر گشت و در حبس بمرد مدت سلطنت
یک سال و شش ماه چون محمد شاه مظفر گشت رعایای گجرات و کهنبایت
که از ظلم راستي خان نالش و استغاثه داشتند سلطان محمد شاه ظفر خان بن
وجیهه الملک را بتاریخ دوم شهر ربیع الاول سنه هفتصد و نود و سه هجري اقطاع
گجرات داده رخصت فرمود و هفدهم شهر ربیع سه هفتصد و نود و شش هجري

بنابر مرض که طاری سلطان شده بود ودیعت حیات سپرد مدت سلطنت شش سال و هفت ماه *

ذکر ایام ظفرخان ابن وجیه الملک و دار الملک ساختن گجرات و آغاز ظهور سلاطین گجراتیه

از آنجا که اصل مدعا از تسطیر این اوراق گذارش واقعاتی است که بعد انقراض سلاطین گجراتیه و تسخیر فرمودن حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه درین دیار در عملداري ناظمان هر عهد بوقوع آمده و حوادث ثاتی که موجب خرابي این ملک شده و مملکت بدان خوبي و آراستگي سیر حاصل رو بویراني آورده چون از ابتدای حکومت راجهای این مرز بوم سلسله سخن تا ظهور دولت سلاطین گجراتیه رسید باوجودیکه واقعات سلاطین مذکوره را اکثر دانشمندان سلف در سلک تحریر کشیده اند چنانچه تاریخ مظفرشاهي و بعد ازان حلوای شیرازي تاریخ منظومه احمد شاهي را بغایت شیرین بر دکان روزگار گذاشته و عزیزی تاریخ محمود شاهي بنام سلطان محمود بیکڏه تالیف ساخته و شخصی تاریخ بهادر شاهی بنام سلطان بهادر مرقوم نموده نُسخ مذکوره هر یک در عهد سلطنت آنها بجلوه ظهور آمده هیچ کدام محتوی برجمیع احوالات از ابتدا تا انتها نیست مگر تاریخ مسمی بمرآت سکندري که بعد انقراض دولت سلاطین مذکوره بچهل سال تالیف یافته مفصل از احوال آنطایفه تا انقراض خبر میدهد اما چون سوق کلام و سررشتهٔ نظام بگذارش ایّام سلاطین موصوفه متقاضي بود تا سلسله سخن منقطع نگردد لهذا برخی ازان در ضمن سلطنت هر یک آنچه مناسب حال بود علی سبیل الاختصار نگاشتهٔ قلم مشکین رقم مي آید و این انتخابی است اگر مفصل خواهند بدان کتاب رجوع نمایند چنانچه در صدر اشاره بدان شد پوشیده نماند که اول کسیکه از میان ایشان بشرف اسلام مشرف شد سدهارن مخاطب بوجیهه الملک از قوم ٹانک که اصل آن از قوم کهتریانست بود و نسب سلسله ایشان برامچندر که هندوان او را به معبودی

فرا گرفته اند منتهی میشود کیفیت اسلام و وجه تسمیه تانک و کلالن در تاریخ گجرات وغیره مفصل مرقوم است و این نسخه گنجایش آن ندارد چون نوبت سلطنت دهلي در سنه هفتصد و نود بسلطان محمد شاه بن فیروز شاه پسر عم سلطان غیاث الدین تغلق شاه رسید پایهٔ دولت ظفر خان ابن وجیهه الملک بلند گردید و در سنه هفتصد و نود خبر بغي و عصیان و تعدي نظام مفرح که بخطاب راستي خان مخاطب بود و مقطع گجرات داشت معروض پایهٔ سریر خلافت مصیر گردید دویم شهر ربیع الاول سنهٔ مذکور سلطان ظفر خان را بخطاب اعظم همایون مخاطب ساخته سرا پرده سُرخ که مخصوص بادشاهست عنایت نموده بجهت تنبیهه راستي خان تعین گجرات فرمود خان مذکور از دهلي کوچ نموده بر سر حوض خاص مخیم گشت چهارم ماه مذکور سلطان محمد شاه به بمشایعت خان اعظم همایون آمده وداع نمود و تاتار خان بن ظفر خان را به پسر خواندگی برداشته پیش خود نگهداشت بعد از طی منازل چند خبر رسید که پسر سعادت مند در خانه تاتار خان متولد شده احمد نام نهاد و از آنجا بکوچهای متواتر روانه شد چون بخطهٔ ناکور رسید رعایای کهنبایت که از ظلم راستی خان مستغاثي بودند بخدمت اعظم همایون رسیده تظلم نمودند خان آنها را استمالت داده کوچ فرموده به بلده پٹن نزول فرمود و نامه مشتملبر اطاعت سلطان ارسال داشت راستي خان جواب را بروفق صواب نا گفته بعزم پکار کوس ادبار زده بصوب پٹن آمد آخر الامر قریب موضع کانبهو من اعمال سرکار پٹن با خان مصاف رویداد ظفر خان مظفر و منصور گشت و راستي خان کشته گردید خان به پٹن آمده و این واقعه در سنه هفت صد و نود و چهار هجري وقوع یافت و بتمشیت امور و استمالت رعایا وزیر دستان پرداخت و در مکان فتح موضعي آباد ساخت مسمی بجیت پور در اعلای کلمة الحق سعیها نمود و لشکر به نهیب بتخانه سومنات یعنی پٹن دیو کشید و در اکثر مکان اسلام را رواج داد و تمامی بلاد گجرات بتصرف در آورده بر دلهای خسته ظلم راستي خان مرهم التفات و عنایت نهاد و جمهور سکنه و عموم متوطنه را

از خود راضي ساخت چون در سنه هفتصد و نود و شش سلطان محمد شاه و دیعت حیات سپرد و امور سلطنت دهلي اختلال پذیرفت تاتار خان ابن ظفر خان به بوزارت سلطان ناصر الدین محمود بن سلطان محمد شاه مقرر شده بود بسبب غلبه اقبال خان فرار نموده پیش پدر بگجرات آمد ظفر خان و تاتار خان در استعداد فراهم آوردن لشکر برای انتقام اقبال خان بودند همدرین اثناء خبر رسید که حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان در نواحی دهلي نزول اجلال فرمودند و فتور عظیم در آن دیار راه یافت و خلق کثیر ازان حادثه گریخته بگجرات آمد مقارن این حال سلطان ناصر الدین محمود شاه از دهلي فرار نموده بگجرات رسید و از آنجا مایوس شده بسمت مالوه رفت چون حضرت صاحب قران از هندوستان متوجه سمرقند شدند و اقبال خان باز به دهلي شتافته متصرف شد تاتار خان به پدر خود گفت که بعنایت الهي لشکر فراوان و استعداد کمال داریم بهتر آنست که از اقبال انتقام گرفته دهلي از و مستخلص گردانیم که سلطنت میراث کسی نیست ظفر خان بنابر دور اندیشي و امور چند این معني را قبول نکرده بعد از مناظره بسیار ظفر خان خود را از حکومت باز داشته خدم و حشم و اسباب حکومت ولایت را به پسر خود سپرده گوشهٔ انزوا اختیار نمود اما بنابر قول صحیح آنست که تاتار خان پدرش را محبوس ساخته خود را محمد شاه لقب داده در سنه هشتصد و شش در ماه جمادی الاخر در قصبه اساول بر تخت سلطنت جلوس نموده خدم و چشم را از خود ساخته در همان هفته رو بجهاد نهاده دمار از نهاد کفار بر آورد و از آنجا بسمت دهلي عزیمت فرمود از استماع این معني تزلزل بحال اقبال خان افتاد ناگاه در شهر شعبان سنه الیه مزاج سلطان محمد از جاده اعتدال انحراف یافت هرچند اطبای حاذق بمعالجه اشتغال نمودند مفید نشد اما مشهور و معروف بلکه بمنزله تواتر که نزد اهل گجرات است گویند سبب ارتحال سلطان مذکور این بود که چون سلطان از برای دنیای فاني حرمت پدر که رعایت آن موجب حصول سعادت جاوداني است نگاه نداشته بود بعضی از نزدیکان سلطان که باطن ایشان موافق خان ظفر

نشان بود زهر درکار سلطان کردند و بعضی گویند که بموجب اشارهٔ پدرش این معنی بوقوع آمد بالجمله نعش سلطان محمد را آورده در خطهٔ پٹن بخاک سپردند بعد از فوت او را بلقب خدایگان شهید یاد کردند القصه بعد ازان اعظم همایون ظفر خان باردو آمده ارکان دولت و اعیان مملکت انقیاد بحکم نمودند و زبان را اول بتعزیت و آخر به تهنیت کشودند خان هریک را استمالت داده بسمت دار الحکومت خویش معاودت فرمود آورده اند که از آن روز تا آخر حیات دایم چشم خان گریان بود چون روز بروز امر سلطنت دهلي در سلسله فیروز شاهي خلل پزیرفت تا آنکه کسی نماند و اقبال خان در معرکه قتال با خضر خان بقتل رسید ارکان دولت و اعیان مملکت به خان ظفر نشان معروضداشتند که انتظام ضبط و ربط ملک گجرات بی شکوه و دبدبه سلطنت صورت پذیرائي ندارد الحال شایان این امر خطیر غیر از ذات ایشان دیگری نیست بموجب استدعای هوا خواهان در مقام شیرپور بعد از سه سال و هفت ماه از وفات سلطان محمد در سنه هشت صد و ده من الهجرة ظفر خان بر تخت سلطنت جلوس نموده خود را مظفر شاه مخاطب ساخته خطبه و سکه بنام خویش کرد احمد خان نبیره خود را ولیعهد ساخت و بعدل و داد گستری و رواج دین اسلام و تادیب مفسدان مملکت مي پرداخت تا آنکه سلطان احمد بن سلطان محمد که تاتار خان نام داشت نبیره مظفر شاه در سنه هشتصد و سیزده من الهجر جد خود را مسموم ساخت در سبب ارتحال مظفر شاه وجوه دیگر ذکر نموده اند اما این قول را صاحب مرآت سکندري معتبر شمرده که چون کولیان قصه اساول از جاده اطاعت قدم بیرون نهاده دست بقطع طریق و تاراج کشادند سلطان مظفر احمد خان بنبیره خود را با عسکر گران رخصت نمود تا ایشان را گوشمال دهد چنانچه احمد خان از شهر پٹن بر آمد بر تالاب خانسر و ور نزول نمود علما را طلب داشته استفسار کرد که چه میفرمائید علمای دین درین باب که اگر کسی پدر کسی را بناحق کشته باشد پسرش را مي رسد که از و طلب قصاص نماید یا نه هریک آری گفته فتوی نوشتند خان کاغذ را گرفته پیس

خود نگاه داشت فردای آن روز یکایک به شهر در آمده سلطان مظفر جد خود را مقید ساخت و زهر در کاسه اش کرد سلطان گفت ای پسر عجلت کردي والا نه این همه از برای تو بود گفت وقت رسیده سلطان گفت پس نصیحتی چند از من بشنو که ترا سود مند خواهد بود اول انکه کسی که ترا برین کار آورده چشم دوستي ازو مدار و او را بکش دیگر از شراب خوردن اجتناب کن که که پادشاهان را ترک این کار درکار است دیگر شیخ ملک و شیر ملک را بقتل خواهي آورد که هر دو فتنه روزگار اند دیگر نصیحت چند القا نموده جرعه نا کامي در کشید آخر ماه صفر سنه صدر ازین سرای فاني بعالم جاوداني شتافت و درمیان حصار ارک جهان پناه بلدهٔ پٹن مدفون گردید آورده اند که سلطان احمد بعد از وفات جد خود نهایت پشیمان گشت و متاسف شد مدت حکومت هیزده سال مدت سلطنت سه سال و هشت ماه و شانزده یوم از سلاطین گجراتیه چهارده یا سیزده تن علی اختلاف الروائتین از ابتدای تخت نشیني مظفر شاه سنه ۸۱۰ هشتصد و ده هجري لغایت چهاردهم شهر رجب سنه ۹۸۰ نه صد و هشیاد در مدت یکصد و هشتاد سال کسری کم فرمانروائي کردند والله اعلم بالصواب * * بیت *

هرکه آمد بجهان اهل فنا خواهد بود
آنکه پایندهٔ باقیست خدا خواهد بود

ذکر جلوس احمد خان ملقب بسلطان احمد نبیره مظفر شاه

پوشیده نماند که در سلاطین گجراتیه شیوهٔ مستقر و ضابطه مستمر چنین بود که اولاد خویش را خان باضافه اسم مسمی میکردند و کسی که بمرتبهٔ سلطنت میرسید ملقب بسلطان می شد چون سلطان مظفر شاه رخت هستي بملک نیستي بر بست بتاریخ چهاردهم شهر رمضان المبارک سنه ۸۱۳ هشتصد و سیزده احمد خان ملقب به سلطان احمد شده بر اورنگ سلطنت تکیه نمود

اول فتنه که برخاست اینکه مودود بن فیروز خان عمزاده سلطان که در آنوقت بحکومت برودره مي پرداخت امرای نواحي را بخود متفق ساخته دم از انا خیر منه زده هنگامه آرا گشت سُلطان بر و لشکر کشید بعد قتال و جدال مکرره مودود فراری شده در قلعه بهروچ متحصن گردید آخر الامر آمده سلطان را دید سلطان از انجا مراجعت نمود چون بقصبهٔ اساول رسید فکر استیصال آسا بهیل پیش نهاد همت ساخته همدران سال فرخ مال به رخصت بدر المحققین سراج الصدیقین شیخ احمد کهتو گنج بخش شروع در بنای آبادي شهر معظم احمد آباد فرمود کیفیت عرض و طول آبادي بلده انشاء الله تعالی در خاتمه نگارش خواهد یافت و در سنه ۸۱۴ هشتصد و چهارده هجری لشکر بایدر کشید راجه آنجا فرار اختیار نموده و از فعل خود نادم گشته پیشکش معتد به قبول نمود سلطان از تقصیرات او در گذشت واضح باد که زنگ ابتدای کفر از آئینه بلاد گجرات بصیقل تیغ آبدار سلطان علاء الدین زدوده گشت اگرچه مثل خطهٔ طولاني از شهر نهروالهٔ عرف پٹن تا قلعه بهروچ روشني پدید آمده بود لیکن ظلمت کفر در اطراف و جوانب باقي و آخر الامر بسعي و اجتهاد سلاطین گجرات بتدریج همه مصفا و مجلی گشت بعضی ازان محال بسعي سلطان احمد نور اسلام اقتباس نمود چنانچه در سنه ۸۱۷ هشتصد و هفده هجري بعزم جهاد بر کفار گرنار که قلعه نامي سورتهه است رایت عزیمت بر افراخت راجه منڈلیک مصاف داده شکست یافته پناه بقلعه برد آورده اند که اگرچه در این مرتبه آن دیار از چراغ اسلام روشني تام نگرفت اما قلعه جونه گڈه که قریب دامنه کوه گرنار واقع است بدست سلطان افتاد و اکثر زمینداران سورتهه مطیع و منقاد گشته پیشکش قبول نمودند بعد ازان در ماه جمادی الاول سنه ۸۱۸ هجري هشتصد و هیزده هجري بتخانه سید پور خراب نموده در سنه ۸۱۹ هجري هشتصد و نوزده بصوب قصبه دهار لشکر کشید و بتاریخ غرهٔ ذیقعد سنه ۸۲۱ هشت صد و بیست و یک ولایت سوکڈه را تاخت نموده بیست و دوم شهر صفر سنه هشتصد و بیست و در حصار سوکڈه بنا فرموده امارت مسجد عالي کردد از

برای اعلان شرع محمدي و دین احمدی قاضي و خطیب نصب فرموده رواج
شعار اسلام داد همدران سال حصار موضع مانکني من اعمال سوکده ایجاد ساخت
و جماعه را بجهت حراست آنصوب گذاشت و بموجب نوشته شمس خان
دندانی عم سلطان احمد که در ناگور حکومت مي نمود معاودت فرمود شمس
خان را دندانی تبقریب آن مي گفتند که دندان رباعیه او دراز بر آمده بودند
و در سنه ۸۲۳ هجري هشتصد و بیست و سه هجري بضبط و ربط اقصای مملکت
خویش توجهه فرمود و هرجا سرکشي بود پائمال نمود و بتخانها انداخت و بجای
ان مساجد ساخت و حصارها بنا کرد و محافظان تعین نمود اول قلعه
موضع چتور من اعمال پرگنه باره سنیور عمارت کرد بعد ان قصبهٔ دهاهود را میان
کوهستان آبادان ساخت و در آنجا حصاری احداث نمود پس آن حصار قصبه
کاریتهه را که در زمان سلطان علاء الدین الغ خان در سنه ۷۰۴ هفت صد و چهار
بنا کرده بود مرمت فرمود سلطان آباد نام نهاد و در سنه ۸۳۰ هشت صد و سی
هجری باز لشکر بصوب ایدر کشید راجه آنجا گریخته بکوهستان در امد سلطان
بر کنار رود خانه هاتمتي ده کروه از ایدر بسرحد گجرات شهر احمد نگر آبادان
نمود گرد شهر حصاری از سنگ مستحکم عمارت فرمود و قرار استقرار خویش
بآنجا داد در سنه ۸۳۱ هشت صد و سی و یک لشکر از برای کهي بر آمده
کود و پونجا راجه ایدر از کمین بر آمده بر اهل کهي زد میرکهي هزیمت خورده
فیل که همراه او بود پونچا پیش انداخته راهي شد آخر الامر جماعه که منتشر
شده بودند باز جمع آمده تعاقب پونجا نمودند اتفاقا بدرّه رسیدند که یک
جانبش کوهیست سر بفلک کشیده و بجانب دیگر غاریست که عمق آن به
تحت الثری رسیده درمیانه همین قدر راه است که یک سوار بصد دشواری تواند
گذشت چون پونجا دران تنگنای در آمد و لشکر سلطانی از عقب رسید فیلبان
روی فیل بگردانید و بر پونجا راند اسپ پونجا برمید و در غار افتاد افتادن همان
بود و جان دادن همان لشکر سلطاني فیل را گرفته آمدند اما از حال پونجا
کسی خبر نداشت روز دیگر هیزم کشی سرش را بریده بر در سرا پرده سلطان

آورد بعد ازان تا دو سال بر تختگاه خود مستقر بود غیر از ضبط و ربط و لایت خویش پروای ملک بیگانه نکرد و ضابطه لشکر و تدبیر ملک باستصواب وزرای دیانت پیشه و امرای صلاح اندیش برین وجهه قرار داد که از علوفه سپاه نصف سپاه جاگیر تنخواه نمایند و نصف نقد زیرا که اگر تمام نقد مقرر شود علوفه نقدی صرفه ندارد و سپاهی بی سامان مي باشد و در حراست ولایت بی پروائي میکند اگر نصف جاگیر تنخواه شود ازان محل از کاه و هیزم وغیره تمتع میگرفته باشد و اگر در زراعت و عمارت بکوشد منتفع گردد و در حراست و حفاظت ولایت بجان و دل سعي نماید و نصفی نقد ماه بماه بلا توقف و انتظار رسانند تا بجهت حصول آن هرجا که باشد حاضر بماند و اگر تنگی پیش آید بقرض محتاج نشود چه در صفر مسافت بعیده و چه در عزیمت قریبه و نیز احتمال دارد که در عزیمت مسافت بعیده خرچي از جاگیر سپاهي نرسد نصفی علوفه از خزانه عامره مي گرفته باشد تا بسبب مایحتاج بلشکر در نماند و قرض بر با نگیرد و از جانب اهل خانه اش نیز خاطر جمع باشد که از محصول جاگیر خرچ بخانه مي رسد و ضابطه ارباب التحاویل آنکه تحویلدار باید که از بندهای بادشاهي باشد و مشرف اصیل بجهت آنکه اگر هر دو اصیل باشند شاید که با همدیگر عقد درستي منعقد سازند یا رابطه خویشي پیدا کرده دست بر خیانت دراز کند و اگر هر دو بنده باشند علی هذالقیاس و عمال پرگنات را نیز بهمین نسق معین ساخت و این ضابطه تا آخر سلطنت سلطان مظفر حلیم بن محمود بیکده بحال بود و در زمان سلطان بهادر چون لشکر آفاقي بسیار جمع آمد وزرای کفایت شعار منتخب حاصل ولایت نموده بعضی محال یکی بده رسیده بود و بعضی نه و هشت و هفت از ده بیست و هیچ محل کمي نداشت بعد ازان تغیر و تبدیل راه یافت ضبط ضابطه بر طرف شد و در ولایت گجرات شورش و فتنها سرزد چنانچه برخي بمکان خود رقمزده کلک بیان خواهد شد بعد ان سلطان هر سال گاهي به نهیب ولایت ایدر و گاهی به تنبیهه نصیر خان بن راجا حاکم اسیر و گاهي بتادیب سلطان احمد بهمني و گاهی بتاراج ولایت میوار

لشکر مي فرستاد و گاهي خود هم اقدام مي فرمود مدام فتح ملازم رکاب او بود و در مدت سلطنتش گاهي شکست روی ننمود لشکر گجرات دایما بر لشکر مندو و دکهن و اسیر و کفار میوار و نواهي آن غالب مي آمد در سنه ۸۴۵ هشتصد و چهل و پنج هجري در مقام احمد آباد پیک اجل در رسید و رخت اقامتش را بسمت دار البقا کشید و در مقبره واقع مانک چوک پیش روی مسجد جامع احمد آباد مدفون گردید تولد سلطان شب نوزدهم ماه ذیحجه سنه ۷۹۳ هفتصد و نود و سه بوده بیست سال از عمرش گذشته بود که بر تخت سلطنت جلوس فرمود و سی و دو سال و شش ماه و بیست و دو روز بادشاهي کرد مدت عمر پنجاه دو سال و چند ماه مرید حضرت قطب المشایخ شیخ رکن الدین کان شکر بوده است در عدل و تقوی و سخاوت نظیر نداشت نقل است که داماد سلطان از روی تکبّر و غرور جواني و خویش سلطاني خون ناحق کرد سلطان او را بسته پیش قاضي فرستاد قاضي ورثه مقتول را بدویست شتر راضي ساخته پیش سلطان آورد سلطان گفت اگرچه ورثه مقتول بدیت راضي شده اما مرا قبول نباید کرد چرا که این کار منعمان اشرار نظر بر مکنت و قدرت خود کرده بر خون ناحق دلیري خواهند نمود پس در این محل از دیت قصاص اولی باشد حکم کرد تا قاتل را در بازار بقصاص رسانیده بر دار آویختند تا یک شبانه روز آویزان بود روز دیگر حکم فرمود تا فرود آورده دفن کردند از مشاهده این سیاست از ابتدای سلطنت سلطان تا انتها از امرا و سپاه کسی مرتکب بخون ناحق نشد نقل است که روزی سلطان بر منظر کوشک سلطاني نشسته بود در جویبار سابر که تحت کوشک سلطاني مرور دارد دید که آب طغیان کرده چیزی سیاه بر روی آب غلطیده مي آید فرمود تا آنرا آوردند خمي بود که دران شخصی مرده را در آورده بآب سرداده بود حکم کرد تا جمیع کلالان شهر را حاضر آوردند فرمود که این خم ساخته کیست یکی گفت از من است که فلان مقدم موضع فلان از حوالي احمد آباد فروخته بودم فرمود تا او را حاضر کردند بعد از تحقیق و تفتیش معلوم شد که آن مقدم بقالی را کشته و در خم آورده بآب سردا ده بود حکم کرد تا او را بقصاص

رسانند همین دو خون ناحق در سلطنت سلطان واقع شده بود سلطان احمد طبع نظم هم داشته این بیت در مدح حضرت سید برهان الدین قطب العالم ابن سید محمود ناصر الدین ابن حضرت سید جلال مخدوم جهانیان قدس الله ارواحهم که معاصر سلطان بود زادهٔ طبع اوست * * بیت *

قطب زمانهٔ ما برهان بس است مارا | برهان او همشه چون نامش آشکارا

عهد سلطنت سلطان محمد شاه ابن سلطان احمد

روز سیوم بعد از وفات سلطان احمد در سنه ۸۴۵ هشتصد و چهل و پنج هجري سلطان محمد شاه بر تخت شاهي جلوس فرموده بعیش و طرب مشغول شد پروای جهانباني نداشت بلکه کمند حوصله اش بمدارج علیای امور بادشاهي نمیرسد لیکن زر بخش بود و درین امر افراط مي نمود و خلق او را سلطان محمد زر بخش مي گفتند و همدرین سال بر سر راجه ایدر لشکر کشید و او فرار نموده در کوهستان خزید و از آنجا ایلچیان خود را بخدمت سلطان فرستاده استغفار تقصیرات گذشته کرد و دختر خود را بخدمت سلطان فرستاد سلطان فریفتهٔ حسن او گردید و بشفاعت او ملک ایدر به پدر او بخشید و ازانجا بولایت با کهده لشکر کشید و تاخت و تاراج آن ملک نموده بدار السلطنت خویش مراجعت فرمود و در سال چهل و نه عارف رباني و واقف اسرار سبحاني قطب المشایخ شیخ احمد کهتو المشهور به گنج بخش ازین سرای فاني بمقام جاوداني رحلت فرمودند و سلطان محمد عمارات عالي و مقبره بر سر مزار شیخ مذکور بنا نهاد و در سنه ۸۵۴ هشت صد و پنجاه و چهار بصوب قلعهٔ جانپانیر شتافت و در وقت معاودت بموضع کوهترة من اعمال پرگنه سانولی رسیده بیمار شد و ازانجا باحمد آباد آمده بتاریخ بستم شهر محرم الحرام سنه ۸۵۵ هشتصد و پنجاه و پنج هجري از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود و در رقبهٔ مقبرهٔ پدرش دفن یافت مدتِ سلطنت او نه سال و چند ماه و بقولی هفت سال

و چهار ماه بوده رحلت سلطان وجهه دیگر نیز دارد که مفصل در مرآت سکندري مندرج است *

عهد سلطنت جلال خان ملقب به قطب الدین بن محمد شاه

در شهر محرم الحرام سنه ٨٥٥ هشت صد و پنجاه و پنج هجري سلطان قطب الدین بن محمد شاه که در آن وقت در نریاد مي بود حسب الطلب وزرا و امرا آمده بر تخت سلطنت اجلاس یافت و برسم و آئین آبا و اجداد خویش سپاه را بخلعت و انعام سرافراز ساخت درین اثنا سلطان محمود خلجي پادشاه ملک مالوه بعزم تسخیر ملک گجرات از مرکز سلطنت خویش بحرکت آمده بانصوب لشکر کشیده بنواحیت سلطانپور نزول نمود و ازانجا بکوچهای متواتر ببروده رسیده تاراج کرد درین اثنا بسلطان محمود خبر رسید که سلطان قطب الدین کمر همت بسته بمقام خانپور که بر گذر آب مهندري واقع است قبه بارگاه افراخته چنانچه برین خبر محمود خلجي براه قصبه کپیر پنج شتافت و در سواد قصبهٔ مذکور تلاقی فریقین روی نمود و سلطان محمود هزیمت خورده رفت و این واقعه در روز جمعه غره شهر صفر المظفر سنه ٨٥٦ هشت صد و پنجاه و شش بوقوع آمده و همدرین سال هنگام طلوع صبح صادق هشتم شهر ذیحجه الحرام ارتحال حضرت سیّد برهان الدین المشهور به قطب العالم قدس سره روی داد یکی از طلبه آلغصن تاریخ مطلع یوم الترویه یافته نقل است که سلطان محمود خلجي بسرحد گجرات رسید بعضی اهل قلم که از سلطان قطب الدین افتاده بودند رفته محمود خلجي را دیدند سلطان از ایشان تقسیم ولایت گجرات طلبیده بنظر در آورده دید که دو دانک ولایت بجاگیر سپاهي و خالصه بادشاهي تعلق دارد و یک دانک خیرات است باسم آئمه و سادات وغیره محمود گفت که ملک گجرات بدست آوردن کاریست مشکل که هم لشکر روز مرتب دارد و هم لشکر شب القصه سلطان قطب الدین مظفر

ومنصور باحمد آباد آمد و بعیش و کامرانی بشرب شراب ریحانی مشغول گشت و اتمام عمارات روضهٔ متبرکه حضرت گنج بخش قدس سرّه که سلطان محمد پدرش بنا نهاده بود نمود و دیگر عمارات عالی نیز بنیاد نهاد مثل تالاب کانکریه و باغ نگینه و عمارت کهانمد رول مؤلف مرآت سکندری می نویسد که فقیر پیش ازین چند سال همه را دیده بود الحال ازان عمارت نشانی نماند مگر تالاب کانکریه و باغ مذکور سلطان قطب الدین در سنه ۸۶۱ هشتصد و شصت و یک باتفاق سلطان محمود خلجی برسر رانا کونبها که بخطه ناگور دست تطاول دراز کرده بود لشکر کشید اول فتح قلعه آبو کرد و ازانجا بسمت کوبنهل میر رایت عزیمت بر افراخت و مضافاتش را بتاراج در آورد در آنوقت رانا کونبها در قلعهٔ چیتور بود سلطان بد آنصوب متوجه شد رانا با چهل هزار سوار از چیتور بر آمده تا پنج روز جنگهای نمایان کرد عاقبت الامر هزیمت خورده در پناه حصار قلعهٔ چیتور خزیده و کلا را فرستاده و از کرده خود پشیمانی ظاهر ساخته پیشکش پادشاهانه قبول کرده عهد بست که دیگر ولایت ناگور را مزاحم نشود التماس آنها بدرجه قبول افتاد سلطان بسمت دار الملک خویش مراجعت نمود و سلطان محمود خلجی بولایت خود رو آورد بار دیگر که رانا عهد شکنی نموده بقصد تاراج ولایت ناگور متوجه شد نیم شبی این خبر بملک شعبان عماد الملک که وزیر بود رسیده همان وقت سلطان را بر پالکی سوار نموده بجانب کونبهل میر نزول اجلال فرمود چون این خبر به رانا رسید بولایت خویش بر گشت امّا سلطان بطرف سیروهی لشکر کشیده بولایت رانا در آمده بعد تاخت و تاراج بولایت خود مراجعت فرمود و در سیوم ماه رجب سنه ۸۶۳ هشت صد و شصت و سه هجری پیمانه عمر سلطان رو به پُری آورد و دعوت حق را لبیک اجابت گفت و در قبّهٔ مقبره سلطان احمد درجنب پدرش مدفون گشت مدت سلطنش هشت سال و شش ماه و سیزده یوم بود و در وفات سلطان وجهات دیگر نیز منقول است که در مرآت سکندری اند راج یافته اگر خواهند بآنجا رجوع نمایند *

عهد سلطنت سلطان داوًد بن سلطان احمد بادشاه عم سلطان قطب الدین

روز سیوم بعد وفات سلطان قطب الدین باتفاق وزرای عالیشان و امرای بلند مکان سلطان داؤد بن سلطان احمد ششم شهر رجب سنه ۸۰۳ هشتصد و سه بر تخت نشست چون صلاحیت نداشت و مرتکب امورات نا شایسته مي شد لهذا عماد الملک بنابر صلاح امرا فتح خان برادر علاتی سلطان قطب الدین که در ظل تربیت حضرت شاه عالم بود آزانجا آورد چون داخل بهدر شد صدای کوس و نفیر بگوش سلطان داؤد رسید و حقیقت حال را دریافت نموده از راه دریچه لب آب سابر متی بدر رفت مدت سلطنتش یک ماه و هفت یوم نقل است که بعد از اعتزال سلطان داؤد در خانقاه شیخ اذهن رومي قدس سره در آمد و استرشاد نمود و ملازم حضرت ایشان شد و در اندک روز ترقي کرد همدران ایّام رخت ازین جهان فاني بر بست *

عهد سلطنت فتح خان بن سلطان محمد ملقب بسلطان محمود بیکڈه

آورده اند که سلطان محمود بیکڈه روز یک شنبه دوازدهم شهر شعبان المعظم سنه هشت صد و شصت و سه هجري در شهر معظم احمد آباد بر تخت سلطنت نشست در وجه تسمیه بیکڈه اهل گجرات را دو قول است اول آنکه بروتهای سلطان مانند دو شاخ گاؤ سطبر و پیچ دار بود و در زبان هندي چنین گاو را بیکڈه گویند دوم بی در زبان گجرات عدد دو را گویند و کڈه قلعه را چون فتح قلعه جونه گڈه و چانپانیر بدست سلطان روی داد بنابر آن بیکڈه اش مي گفتند مؤلف میرآت سکندري گوید که سلطان مذکور بهترین سلاطین گجرات است در کثرت عدل و احسان و هم در اهتمام غزا و رعایت احکام اسلام و مسلمانان

و هم در متانت رای چه در ایام صغر سن و چه در آوان کبر و هم درازی عمر و وفور قوت و هم در شجاعت و فتوت از عطیه مالک الملک باوجود دولت پادشاهی اشتهای و افر داشت راتبه طعام تناول سلطان مقدار یک من بوزن گجرات که سیر آن بوزن پانزده بهلولی بوده باشد و وقت شب لنگری های سنبو سه یکی بطرف دست راست و دیگری بطرف دست چپ میگذاشتند تا از هر پهلو که بیدار میشود دست بسنبو سه می برد و چندی ازان تناول میفرمود و بخواب میرفت شبی چند مرتبه چنین واقع می شد و صباح بعد از ادای صلوة فجر یک کاسه پر از عسل و یک کاسه پر از روغن گاؤ با صد و پنجاه کیله سنبله تناول میکرد و بارها میگفت که اگر خدا محمود را دولت پادشاهی نمیداد شکم او را که پرمیکرد و قوت باه بمرتبه داشت که هیچ زنی تاب فراش نمی آورد مگر حبشیه زنی که بالا و دراز و نو خواسته بود که بعد از مجامعت با حرم متعدده سلطان را تسکین از مباشرت او حاصل میشد از عمر شریف سیزده سال و دو ماه و سه روز گذشته بود که بر تخت سلطنت جلوس نموده برسم آبا و اجداد خویش سپاه را بانعام و اکرام بنواخت و چون چند ماه برین گذشت بعضی امرا بملک شعبان عماد الملک عناد پیدا کرده متصدی زوال منصب و فنای دولت او شدند پیش سلطان سعایت نموده عماد الملک را زنجیر کرده مقید کردند هنگام شب عبد الله داروغه فیل خانه عرض امرا را بسلطان عرض کرد که عماد الملک با سلطان در مقام دولتخواهی است آخر الامر باتفاق بندگان خاص عماد الملک را خلاص کرده حکم بر گرفتن امرای غدر اندیش و تالان خانهای آنها فرمود امرای جفاکیش چون ازین معنی وقوف یافتند با فوج خود مسلح و مکمل شده وارد بهدر شدند در آنوقت همگی سیصد نفر در خدمت سلطان حاضر بودند حکم فرمود که فیلان را برین نمک حرامان برانید پانصد و شش صد فیل یکبار حمله کردند جمعیت ایشان و امرای مذکور رو بگریز نهادند و هر کدام گرفتار گشته بجزای کردار رسیدند بعد ازان تا انقراض عمر حکم سلطان را کسی مجال عدول نداشت چون اهل بغی راه عدم پیمودند پنجاه و دو بنده را خطاب و منصب

افزوده جاگیرات دادند در اندک مدت لشکر گران جمع آمد و امن و آمان در مملکت پدیدار گشت سلطان ضابطه مقرر کرده بود از امرا و سپاه هرکس بدرجه شهادت میرسید یا باجل طبعی فوت مي شد جاگیر او به پسرش مقرر مي فرمود اگر پسرش نمی بود نصف جاگیر بدخترش میداد اگر دختر هم نمی بود بمتعلقان او وجهه کفاف معین میکرد تا شکایت از روزگار نداشته باشد روزی شخصی بعرض سلطان رسانید که پسر فلان امیر مرحوم قابل دولت نیست سلطان گفت دولت او را قابل خواهد کرد بعد ازان ازین مقوله کسی حرفی نزد سلطان معروض کردن نمي توان یافت سراهای عالیه و رباطهای متعالیه از برای ابنای سبیل بنیاد نهاده بود و مدارس بهشت آئین و مساجد مانند خلد برین ساخت و حکم کرده بود که هیچکس از لشکریان من قرض بربا نگیرد و خزانه علحده مقرر کرده بود که از سپاهي هرکس بقرض حاجت داشته باشد با و بدهد و بوعده نگیرد مي فرمود که اگر مسلمانان قرض بربا بخوردند از دست ایشان غزا چگونه آید و کثرت اشجار میوه دار در عرصه گجرات از آبیاری عهد سلطنت سلطان مذکور است و همچنان در شهر و قریات اگر دوکانی خالی یا خانه افتاده بنظر مي آمد استفسار حال فرموده آباد مي فرمود و در سنه ۸۶۶ هست صد و شصت شش سال هجري بموجب استدعای نظام شاه بادشاه دکن که سلطان محمود خلجی حاکم مالوه لشکر بر سر او کشیده بود عزیمت دکن فرمود چون خبر رسیدن سلطان محمود بیگڏه براه برهان پور بسلطان محمود خلجي رسید دست از محاصره شهر بدر کشیده رو بولایت خود نهاد چون نظام شاه ایلچیان خودرا بخدمت سلطان فرستاده دقیقه از ادای شکرگذاري فرونگذاشت و استدعای مراجعت نمود سلطان ازانجا معاودت کرده بدارالملک خویش متوجه شد و در سنه ۸۷۱ هشت صد و هفتاد و یک بعزم تسخیر قلعه گرنار جونه گڏه و قلع و قمع راو مندلیک راجه گرنار علم افراشت نقل است که چون سلطان محمود بیگڏه عزیمت فتح گرنار و جونه گڏه نموده بخزانچي حکم کرد که پنج کرور زر نقد که جنس او و رای طلا نباشد همراه گیرد و به قوربیکي

امر نمود که یک هزار و هفت صد قبضه شمشیر مصري و یمانی و مغربي و خراسانی که قبضه هر کدام شش سیر طلا بوزن گجرات تا چهار سیر بر آمده باشد و سه هزار و هشت صد قبضه شمشیر احمد آبادی که قبضهٔ هر کدام از نقره باشد بوزن مختلف که اعلی پنج آثار و ادنی چهار و یک هزار و هفت صد خنجر و جمدهر که قبضهٔ هر کدام سه سیر و دو نیم سیر از طلا باشد همراه گیرد و آخته بیگي را ارشاد فرمود که هزار اسپ تازي و ترکي درین یورش در رکاب بیارد و در چهار روز ایام محاصره تمامی زر و یراقها و اسپان مذکور همه را به سپاه بخشید و افواج قاهره باطراف ولایت سورتهه فرستاده تاخت و تاراج نموده غنیمت بسیار بدست سپاه افتاد و راومندلیک و کلای خود را فرستاده عجز و نیازمندی نمود سلطان مصلحت درین دید که امسال فتح قلعه موقوف باشد مراجعت نموده بدار الملک خویش آمد و در سنه ۸۷۲ هشتصد و هفتاد و دو بسمع سلطان رسید که راؤمندلیک وقتی که برای پرستش بتخانه سوار مي شود چتر زده و پیرایه مرصع قیمتی پوشیده میرود سلطان را غیرت بادشاهی در جنبش آمد چهل هزار سوار و فیل بسیار تعین نمود و حکم کرد که چتر و زراین را از و بستانند والا ولا تیش را نهیب و تاراج نمایند چون راومندلیک این خبر شنید همان زمان چتر وزراین را معه خدمت لایق بخدمت سلطان فرستاد لشکر سلطان معاودت نمود سلطان آن زراین را بقوالان خود بخشید و در سنه هشت صد و هفتاد و چهار بعزم تسخیر کرنال و چونه گده روی آورد را و مندلیک بی طلب و بی پیغام در ملازمت سلطان رسید و عرض نمود که هر خدمتي سلطان فرماید حاضر است بی صدور جریمه استیصال مطیع خود چرا باید کوشید سلطان گفت کدام جریمه برابر کفر باشد اگر امان خواهی کلمه توحید بگو تا ولایت ترا بتو مسلم دارم و الا نه دمار از روزگارت برآرم راومندلیک دید که حال این ست شباشب گریخته در قلعه رفت و بجنگ در پیوست چون مدت چند برین گذشت آذوقه بقلعه تنگي کرد بعجز تمام التماس جان بخشي نمود سلطان بشرط اسلام منظور فرمود راومندلیک از قلعه برود آمده کلید قلعه بسلطان گذرانید و سلطان کلمه توحید

عرض نمود واو فی الحال بر زبان راند و فتح قلعه در سنه ۸۷۷ هشت صد و هفتاد و هفت روی نمود و بعضی در سبب اسلام راومند لیک گفته اند که چون بهمراهی سلطان با حمد آباد آمد بخدمت حضرت شاه عالم قدس سره بشرف اسلام مشرف شد چنانچه در مرآت سکندری مسطور است و قبر او متصل راه که بدروازه کالوپوره میرود بطرف دست راست سرراه اشتهار دارد و بعد ازان سادات عظام و علمای کرام و قضات شرع دین محمدی و محتسبان رافع لوای احمدی از هر شهر و دیار طلبیده در ملک سورتهه نصب فرمود و توجهه درابادیش نموده تعمیر قلعه جهان پناه کرد و محلهای عالی ساخت و همچنین امرا برای خود هرکدام بموجب حکم خانها ساختند در ایام معدود شهری که احمد آباد توان گفت آباد ساخت و مصطفی آباد نام نهاد و راومند لیک را خانجهان خطاب داده جاگیر عنایت فرمود بتهای مطلا که از بتخانه راومندلیک آورده بود همه بسپاه انعام فرمود بعد آن بولایت سندهه تاخت آورد در سنه ۸۷۸ هشت صد و هفتاد و هشت اسیر بسیار از سندهه گرفته بجونه گذه آورد و همدران سال فتح جگت سنکهودهار نمود علت سواری سلطان به تسخیر آن بنادر بالش ملا محمود سمرقندی که براه کشتی با اهل و عیال خود میرفت کفار آنجا گرفته بودند شدت صعوبت راه و منازل آن سفر مشروحاً صاحب مرآت سکندری ذکر نموده اگر خواهند بانجا رجوع نمایند و این فتح در سنه ۸۷۸ هشت صد و هفتاد و هشت که در عهد هیچ بادشاه سلف جزیره سنکودهار مفتوح نه گشته بود واقع شد آورده اند که درهنگام شکستن بتخانه ها و بتهای جگت سلطان دو رکعت نماز شکرانه بجا آورد و بحمد سپاس الهی رطب اللسان گشت و اهل اسلام بر بالای بتخانه ها بآواز بلند اذانها گفتند و اهل ملا محمود سمرقندی که در حبس کفار بودند خلاصی یافتند میگویند که غنیمت فراوان از یاقوت و مروارید و قماش بدست آمد و در آنجا مسجدی بنا کرد و آذوقه فراهم آورد و بملک طوغان که فرحت الملک خطاب داشت سنکهودهار ولایت جگت را حواله نموده خود بجونا گذه معاودت کرد و در سنه ۸۸۰ هشت صد و هفتاد هجری

ارتحال مخدر الاولیا حضرت شاه عالم قدس سره روی نمود و گنبد مرقد شریف ایشان واقعهٔ رسول آباد تاج خان نرپالی که از امرای عظیم الشان محمود شاهي بود توفیق عمارت ان را یافته روز جمعه سیزدهم جمادي الاول سنه مذکور بمصطفی آباد عرف جونا گذه آمد چون به سمع سلطان رسیده بود که جماعه ملیباری عراف چند ترتیب داده قطع راه بنادر گجرات می نمایند عنان عزیمت بصوب کهوکهه معطوف داشت و کستیهای متعدد باستعداد کمال بجهت تنبیهه ملیباریان تعین فرمود و خود از کهو کهه به بندر کهنبانت آمده از انجا بسر کهیج نزول اجلال فرمود و بزیارت حضرت قطب المشایخ شیخ احمد کهتو شرف اندوز شده سه روز درین منزل مقام نمود فرزندان امرا و سپاهی را که درین یورش شربت شهادت چشیده بودند یا باجل طبعی رخت اقامت ازین دنیا کشیده آنها را طلبیده هرکه پسر داشت جاگیر پدرش مسلم گماشت و کسی که پسرنداشت نصف جاگیر بدختر عطا فرمود و کسی که دخترهم نداشت توابع اورا وجهه کفاف معین نموده داخل احمد آباد شد و بعزم سیر و شکار هرسال بمصطفی آباد میرفت و باحمد آباد مي آمد تا آنکه عزم تسخیر قلعه جاپنایز که چون بخاطرش همیشه خطور مینمود و شکار و سیر منحصر بدان صوب داشت اتفاقا روزی شکار کنان بکنار جوی و اترک که بر دوازده کروهی احمد آباد مابین جنوب و مشرق واقع است دنبای شهر محمود آباد نهاده پشته محکم از سنگ بساحل رود مذکور بسته و قصور عالیه بران پشته عمارت فرمود بحالت تحریر که سنه ۱۱۷۰ھ یک هزار و یک صد و هفتاد هجري باشد آثار و علامات آن عمارات باقی است بعد آن همت بر تسخیر قلعه جانپانیر که در تصرف راول تپائی بود گماشت و بتاریخ شهر ذیقعده سنه ۸۸۹ هشت صد و هشتاد و نه فتح قلعهٔ مذکور از کلمه افتتاح و از لفظ ذیقعده نیز هوید است القصه سلطان را آب و هوای جانپانیر بغایت خوش آمد پای تخت خود قرار داد ازینجهت شهری عظیم ترتیب یافت و مسمی به محمد آباد گشت مسجد عالي و حصار جهان پناه بنا فرمود و امرا و وزرا و سوداگر و اهل حرفه هرکدام برای خویش عمارات علیا ساختند و در سواد

شهر طرح باغات انداخت و در اندک مدت شهری در نهایت زیب و زینت ترتیب یافت یکی ازانها مسمی به هالول است در سنه ۸۹۲ هشت صد و نود و دو ولایت سورتهه را با قلعهٔ جونا گده به شاهزاده خلیل خان تفویض نمود همدرین سال جماعهٔ سوداگران استغاثه نمودند که چهار صد اسپ عرافي و ترکي از ولایت عراق و خراسان مي آوردیم معه اقمشه هندی به نیت انکه در سرکار سلطانی ابتیاع خواهند نمود چون بپای کوه آبو رسیدیم راجه سیروهي همه را از ماکشیده گرفت حتی که جامه کهنه هم در برمانگذاشت این تظلم را عبر از درگاه بادشاه دین پناه کجا بریم سلطان قیمت اسپان و اموال را از ایشان نوشته طلبیده بنظر در آورده حکم کرد که این زر از خزانه به سوداگران رسانند ما از راجه سیروهي میتوانم گرفت زر آورده بحضور سلطان شمرده بسوداگران دادند سلطان کوچ کرده عنان عزیمت بصوب سیروهی منعطف فرمود و فرمان تهدید به راجه انجا فرستاد بمضمون اینکه بمجرد وصول فرمان اسپان و انچه اموال سوداگران گرفته باشند بملازمان درگاه رسانند و الا متعاقب رایات سلطاني رسیده داند راجه بعد از اطلاع بر مضمون فرمان عالیشان اسپان و اموال را بجنسه معه خدمت لایقه بخدمت سلطان فرستاده بعجز تمام استغفار نمود سلطان مراجعت فرموده بمحمد آباد آمد بعد آن تا چهار سال در محمد آباد بعیش و فراغت گذرانید مگر در هوای تابستان بوقت خر پوزه پري از محمد آباد باحمدآباد تشریف مي آورد و سه ماه در احمدآباد تنعم فرموده باز بمحمد آباد تشریف می برد و در سنه ۹۰۴ نهصد و چهار هجري چون عادل خان فاروقي حاکم اسیر در ارسال خدمت معتاد اهمال نموده بود لشکر بدان صوب کشید بمجرد رسیدن سلطان برلب آب تبتی عادل خان پیشکس فرستاد و عذر خواست سلطان درحین مراجعت اردو را براه ندر بار روانه کرد و خود از برای سیر قلعه تهانیسر مراجعت نموده در مقام ندر بار آمده بارد و پیوست و به محمد آباد تشریف آورد و در سنه ۹۱۳ نهصد و سیزده بطرف چیول بندر لشکر کشید و ازانجا بواسطه خلل فرنگیان بطرف خطه بسئي و بطرف

مدبئی عزیمت فرمود پانزدهم شهر محرم سنه ۹۰۴ نهصد و چهار بدارالملک خویش آمد بعد آن عالم خان بن احسن خان نبیسهٔ دختر سلطان که پدر او حاکم اسیر و برهان پور بود بوالدهٔ خود گفت تا بعرض سلطان رسانید که عادل خان بن مبارک هفت سال است که فوت شده و لاولد از عالم رفته امرا یکی از خانه زادهای اولاد ملک راجه را بادشاه برداشته ملقب به عادل خان ساخته در تصرف ملک تغلبی می کنند اگر سلطان مرا از خاک برداشته بمسند آبای من رساند دور از دنده نوازی نخواهد بود چون سلطان عرضش قبول فرمود و در ماه رجب سنه مذکور عالم خان را کورنش به تفویض آسیر داده بصوب ندر بار خود عازم گشت چون بمقام تهانیسر رسید بعد عیدالضحی عالم خان ابن احسن خان را بخطاب عادل خان مخاطب ساخته چهار سلسلهٔ فیل و سی لک تنکچه انعام فرموده بحکومت اسیر و برهانپور تعیین نمود ملک لادن خلجی را بخطاب خان جهان سرفراز کرده موضع بناس من اعمال سلطانپور و ندر بار را در وجهه انعام او داد که در اصل مولد ملک موضع مذکور بود و همراه عادل خان نامزد فرمود و چندی از امرا تعیین نمود عادل خان با دل شاد روانه اسیر شد و سلطان مراجعت بدارالملک خویش نمود همدران آوان سید محمد جونپوري که دعوی مهدویت کرده بود وارد احمدآباد گشت و در مسجد تاج خان بن سالار که قریب دروازه جمال پور است فرود آمد و مردم را دعوت نمود علما و فضلا فتوی نوشتند بر قتلش سید انتقال نموده بطرف پٹن روت و چندی درانجا اقامت گزیده مسلمانان پالن پور او را قبول نمودند تا حال مذهب مهدویت درآنجا باقی است بعد آن در ماه ذیحجه سنه ۹۱۶ نهصد و شانزده بصوب پٹن عزیمت فرمود و این آخرین سواری سلطان بود با اکابر و علمای آنجا ملاقات کرده گفت که من این مرتبه بوداع شما آمده ام میدانم که پیمانه عمرم لبریز شده روز چهارم از پٹن مراجعت بصوب احمدآباد فرمود چون بسر کهیج رسید زیارت شیخ احمد کهتو قدس سره نمود و مقبره خود را که در پایان مقبره حضرت شیخ بنا کرده بود بچشم عبرت نگریست و بعد ازان در احمدآباد بیمار شد و تاسه ماه مدت بیماری

امتداد کشید خلیل خان شهزاده را از بروده طلبداشت و از سفر آخرت خود خبرداد و وقت نماز عصر روز دو شنبه سیوم ماه رمضان سنه ۹۱۷ نهصد و هفده هجري ازین عالم بعالم دیگر شتافت و در مقبرهٔ واقعه سر کهیچ بخاک سپردند تولد فتح خان ملقب بسلطان محمود بیکرّه هشتم شهر رمضان سنه ۸۴۹ هشت صد و چهل و نه بود مدت سلطنت پنجاه و چهار سال و یک ماه بود مدت عمرش شصت و هفت سال *

عهد سلطنت خلیل خان ملقب بسلطان مظفر حلیم بن سلطان محمود بیکرّه

در وقت نماز جمعه بتاریخ سیوم ماه رمضان سنه ۹۱۷ نهصد و هفده هجری در سن بست و هفت سالگی خلیل خان ملقب به سلطان مظفر حلیم بر تخت محمودي جلوس کرد برسم آبا و اجداد خویش نامرا و سپاه از نقد و اسپ و خلعت در خور هرکس انعام فرمود و امرازادها که در ایام شاه زادگی اختصاص داشتند خطاب یافتند و امرای محمود شاهي نیز باضافه مناصب و زیادتي قریات ممتاز شدند در ماه شوال سنه مذکور میر ابراهیم خان ایلچي شاه اسمعیل بادشاه خراسان و عراق آمده و بفرموده سلطان جمعی از امرا استقبال نموده باعزاز تمام آوردند میر مذکور پیالهٔ فیروزه که در نهایت نفاست بود با صندوقچه مملو از جواهر و بسی از اقمشه مذهبه و سي راس اسپ عراقي و ترکي که شاه فرستاده بود برسم هدیه گذرانید و سلطان میر مذکور را با همراهیان بخلعتهای خسروانه و انعامات بادشاهانه بنواخت بعد چند روز سلطان بطرف بروده عزیمت فرمود و در ضلع آن شهري موسوم بدولت آباد آباد نمود که به بروده اشتهار دارد مقارن این حال خبر برهمزدگي او لکهه منڈو و اشتغال نایرهٔ قتال و جدال میان سلطان محمود و سلطان محمد رسید سلطان محمد پناه بدرگاه سلطان مظفر آورد و قریب محمود آباد نزول نمود و بموجب فرمان سلطان آنچه ما یحتاج ایشان بود مهیا شد سلطان فرمود انشاء الله تعالی بعد از انقضای ایام بر شکال بسمت

مندو ولایت مالوه رفته خواهد شد و در همان محل عادل خان حاکم اسیر
و برهانپور که به سلطان نسبت دامادی داشت با فرزندان آمده ملازمت حاصل
نمود بعد چند روز رخصت یافته همدرین اثنا بنابر گفتگوی که سلطان محمود
مندوی با مردم ایلچی شاه اسمعیل واقع شد بی رخصت سلطان برخاسته
رفت و این معنی بر خاطر سلطان گرانی نمود بعد از چند یوم ایلچی را با
تحف و هدایا رخصت نمود در ماه شوال سنه ۹۱۸ هجری بعرض سلطان رسید
که سلطان محمود مندوی برادر سلطان محمد مذکور که در ملک مالوه حکومت
داشت بنابر استماع آمدن برادر خود با لشکر بسیاری از کفار جمع آورده با سلطان
محمد مقابله نموده هزیمت داد و میدنی راو نامی مدارالمهام سلطان محمود کمال
اقتدار بهمرسانیده بر محمود جز نام سلطنت باقی نگذاشته و از سر نو کفر در بلاد
مالوه شیوع یافت بنابر آن سلطان را حمیت اسلام دامنگیر شد و در ماه مذکور
از محمد آباد بعزیمت دفع کفار و حمایت مسلمانان دیندار بصوب مالوه کوچ
فرموده در مقامات قصبهٔ گودره که بنابر فراهم آوردن افواج قاهره توقف داشت
خبر شوخی راجه ایدر بسمع سلطان رسید بنابر آن متوجه آن سمت شده حکم
کرد تا خانها و بتخانهای ایدر را منهدم ساختند و این واقعه در سنه ۹۱۸ نهصد
و نوزده هجری روی داد راجه ایدر از کرده خود نادم و پیشمان گسته پیشکش
معتد به گذرانید سلطان مراجعت فرموده باز بگو دره آمد و ازانجا سکندر خان
شاهزاده را به محمد آباد رخصت نموده متوجه مالوه شد چون بقصبه دهولقه
در رسید حکم بعمارت قلعه آنجا کرده کوچ فرمود دران هنگام خبر رسید که سلطان
محمود ناصر الدین را میدانی را و بطرف چندیری برده سلطان مظفر فرمود که
درین لشکر کشی مقصودم نه آن بود که ملک مالوه را از سلطان محمود بستانم
چرا که او بادشاه مسلمانان است بلکه غرض این داشتم که میدنی راو و کفره دیگر
را دور کرده میان هر دو برادر صلح دهم چون صفت عمارات آهو خانه دهار بسمع
سلطان رسیده بود لهذا سیر آهو خانه و محلهای دلاوره فرمود و مراجعت نموده
بمحمد آباد آمد و در سنه ۹۲۰ نهصد و بیست بعرض رسید که رای مل برادر

زاده را و بهیم راجه ایدر بعد از مردن راجه مذکور بحمایت رانا سانکا راجه چیتور بهار امل پسر بهیم راو را از ایدر بر آورده قابض گشت سلطان را این معنی ناخوش آمد و فرمود که بهیم باجازت من متصرف ایدر بود رانا را چه مجال که بحمایت او رای مل در ایدر نشیند به نظام الملک جاگیردار احمد نگر فرمان شد که رای مل را از ایدر بر آورده ایدر به بهار امل سپارد و تا سنه ۹۲۳ نهصد و بیست و سه رای مل با فوج سلطان جنگ میکرد گاهی غالب و گاهی مغلوب می گشت درین اثنا امرای مالوه مثل حبیب خان وغیره از ترس میدنی را و گریخته بخدمت سلطان آمدند و احوال مندو را بعرض رسانیدند که آئین دین اسلام در مندو برطرف شد و میدنی راؤ اکثر مردم معتبر را بقتل در آورده امروز فردا سلطان محمود را می کشد یا محبوس مینماید سلطان بعد از استماع فرمود که بعد انقضای ایام برشکال انشاء الله تعالی متوجه مندوی شوم و دمار از روزگار میدنی راو بر آرم چون سلطان محمود دید که ولایت و خزانه و حکومت تمام بدست میدنی راؤ رفت و او را نظربند میدارند نیم شبی قابو کرده بریک اسپ خود و بر اسپ دیگر حرم خود را سوار نموده رو بطرف گجرات نهاد بعد از ورود او سلطان اظهار مسرت نموده خیمه و فیلان و اسپان انچه لازمه سلطنت باشد برایش فرستاد روز پنجشنبه چهارم شهر ذیقعده سنه ۹۲۳ نهصد و بیست و سیوم بعزم مندو رایت ظفرآیت بر افراخت روز سه شنبه پانزدهم ماه مذکور در موضع دیوله ملاقات سلطان مظفر با سلطان محمود رویداد و ازانجا بکوچهای متواتره روز یکشنبه به بیست و سیوم ماه مذکور سلطان با عساکر نصرت قرین حوالی قلعه مندو را مضرب خیام ساخته مورچال تعین نمود میدنی راو از دهار گریخته بجهت امداد پیش رانا رفت و باهل قلعه گفته فرستاد که با سلطان طرح صلح درمیان آورده مهلت یک ماه طلبند درین بین رانا را بکمک میرسانم رانا به طمع جواهر قیمتی و چند فیل نامی که از سلطان محمود بدست میدنی راو فتاده بود تا سارنگ پور بالشکر عظیم روانه گردید چون این خبر بسلطان رسید برحیله و مکر اهل قلعه اطلاع یافت عادل خان آسیری و قوام الملک و ملک

سارنگ را با امرای شجاعت شعار بر سر رانا تعین نمود و حکم یورش بر قلعه کرد روز دوشنبه دوم ماه صفر فتح قلعه نمود آورده اند که عدد مقتولان کفار نوزده هزار و بعضی گویند که چهل هزار بود و پنجاه و هفت سردار نامدار که آسامي ایشان در تاریخ مظفر شاهی و مرآت سکندری مرقوم است کشته افتادند و این واقعه در سنه ۹۲۴ نهصد و بیست و چهار رویداد از حروف مصرع آخر این قطعه تاریخ فتح مستفاد میگردد - * قطعه *

مظفر شاه کرده فتح مندو که اول تختگاهش دهار باشد

اگر پرسند از تاریخ فتحش پریشانی همه کفـــار باشد

و این مصرع عربي نیز تاریخ است - * مصرع *

قد فتح المنـــدو سلطاننا

و رفتن سلطان مظفر بسیر مندو و مهمان شدن بخانه سلطان محمود و مراجعت بدارالملک خویش مشروحاً در مرآت سکندري مندرج است و در سنه ۹۲۵ نهصد و بیست و پنج خبر رسید که میان سلطان محمود و رانا جنگ عظیم واقع شد و سلطان زخمي بدست رانا افتاد از استماع این واقعه سلطان متفکر شد جهت حراست قلعه بمندو لشکر فرستاد بعد التیام زخمها رانا سلطان محمود را بمندو رخصت نمود اما پسر سلطان را بطریق گرو پیش خود نگهداشت در سنه ۹۲۶ نهصد و بیست و شش رانا بطرف ایدر تاخت آورد بجاگیر داران احمد نگر وغیره جنگ رویداد و چشم زخم بعوج سلطان رسید رانا تا بد نگر و بیسل نگر تاخت و تاراج نمود چون درین بین خبر رسید که لشکر سلطاني از ضلع پتن و احمد آباد برای تنبیه او بر آمده اند لهذا بکوچهای متواتر متوجه چیتور شد و در ماه محرم سنه ۹۲۷ نهصد و بست و هفت سلطان مظفر شاه بنابر گوشمالی رانای بدسگال که آن جرات نموده بود ملک ایاز را که غلام خاص سلطان بود قریب لک سوار و صد سلسله فیل و سیت هزار سوار و بست زنجیر فیل همراه قوام الملک نموده رخصت نمود استعداد و سرانجامي که ملک ایاز دران سفر همراه داشت مفصل در مرآت سکندري مندرج است افواج قاهره از ولایت

باگهت که راجه آنجا در فساد مذکور همراه رانا بود شروع بتاخت و تاراج و قتل کفار نموده متوجه ملک رانا شدند از استماع این خبر مرغ روح از سر رانا پرید سلطان محمود خلجی نیز بکمک لشکر سلطانی آمده ملحق شد و دران سال بنابر نفاق که میان سرداران لشکر سلطانی بهم رسید صلح گونه بر انا کرده به احمدآباد آمدند ازین معامله سلطان بر ملک ایاز اظهار ناخوشی فرمود و قرار داد که بعد از برشکال خود متوجه این کار شود و ملک ایاز را رخصت سورتهه کرد و در سنه ۹۲۸ نهصد و بیست و هشت سلطان بعزیمت تنبیه رانا متوجهه شده باحمدآباد رسید درین بین پسر رانا با فیلان و پیشکش که قبول کرده بود بخدمت سلطان آمد لشکر کشی موقوف شد و در سنه نهصد و سی و یک بادشاهزاده بهادر خان بنابر کمی جاگیر رنجیده بصوب ڈونگر پور و ازانجا بچتیور و ازانمکان بولایت میوات و ازانجا پیش ابراهیم سلطان بادشاه دهلی در وقتی که سلطان با ظهیرالدین بابر بادشاه در مقام پانی پت مقابله داشت رسید سلطان ابراهیم بهادر خان را طلبیده باعزاز و اکرام ملاقات نمود چون شجاعت و دلیری بهادر خان بمشاهده سلطان ابراهیم و خلق دهلی پدید گشت عزتی در دل سلطان ابراهیم پدید آمد بهادر خان این معنی را دریافت نموده بطرف جونپور متوجهه شد و کشتن برادر زاده رانا و اموریکه دربین بادشاهزاده رویداده مفصل در کتاب تاریخ مسطور است چون بادشاه زاده بحدود جونپور رسیده بود که خبر وفات سلطان مظفر شنیده ازانجا عازم گجرات گردید * چون سلطان مظفر شنید که بهادر خان رنجیده بطرف باگهت رفته بسی آشفته شد عزم فرمود که استمالت کرده باز گرداند او خود از سرحد گجرات بیرون رفته بود همدرین اثناء تکسری عارض سلطان شد آخر الامر در همان بیماری در سنه ۹۳۲ نهصد و سی و دو هجری از شهر محمدآباد به بترده عرف دولت آباد آمده و ازانجا بکوچهای متواتر در محلهای کهانمدول با حمدآباد نزول اجلال فرمود چون مردم از حیات سلطان نا امید شدند لطیف خان شاهزاده دید که ولیعهد سکندر خان مرا زنده نخواهد گذاشت ازین ممر غرة شهر جمادي الاخر با خیل خود بر آمده

بصوب برودہ روانه شد بعضی بر آنند که باشارت سلطان رفت دویم ماہ مذکور بعد ادای نماز فجر سلطان سکندر خان را طلبیدہ و نصیحتی که مفید امر سلطنت بود بوی گفت بعد و داع و درخواست بحلّی از وضیع و شریف بروز جمعه هنگام نماز بیست و دوم شهر جمادی الاخر سنه ۹۳۱ نهصد و سی و دو رحلت فرمود بمقبرہ سلطان محمود بیکدہ واقعه سرکهیچ بخاک سپردند مدت سلطنتش چهاردہ سال و نه ماہ بود سلطان نسبت ارادات بخدمت سید طاهر که به شهر برودہ آسودہ اند داشت آوردہ اند که سلطان مظفر در تقوی و علم و حلم و فهم و شجاعت و سخاوت یگانه عصر بود از بس که حلم ورزید مشهور بسلطان مظفر حلیم گشت و در مدت عمر گرد مسکرات نه گسته جمیع خصال پسندیدہ سلطان را مرآت سکندری خبر میدهد چون بعضی مقدمات سیاست طلب بنابر حلم مهمل میماند فی الجمله تخللی بود بین الجمهور مشهور است که در زمان سلطان مظفر حلیم کثرت مزروعات بدرجه رسیدہ بود که رعایای پرگنه جهالاوار بسبب عدم چراگاہ مواشي بنالش آمدند سلطان فرمان داد که به قدر چراگاہ مواشي زمین را نا مزروع میداشته باشند و الله اعلم با الصواب *

عهد سلطنت سکندر خان ملقب بسلطان سکندر بن سلطان مظفر حلیم

بروز رحلت سلطان مظفر حلیم سلطان سکندر در احمدآباد بر تخت سلطنت نشست و همدران روز عازم محمد آباد شد بست و پنجم شهر جمادي الاخری سنه نهصد و سی و دو برسم آباد اجداد خویش بر تخت محمد آباد جلوس فرمودہ جماعة که در ایام شاهزادگي در خدمت او بودند همه را خطاب داد و یک هزار و هفت صد اسپ بمردم خود بخشید ازین ممر امرای مظفری بیدل شدند حتی که عمادالملک که خوش قدم نام داشت وَلَلَهٔ سلطان بود و چشمداشت امر خطیر وزارت سلطان داشت چون این معني بظهور نیامدہ رنجیدہ شد همدران اثنا خبر رسیدہ بود که لطیف خان بن سلطان مظفر در کوهستان سلطان

پور و ندر بار بحمایت بهیم راجه نشسته با بعضی از امرایان مراسلت دارد لهذا
شرزه خان نام معتمد خود را برای اخراج او یا بدست آوردن تعیین فرمود بعد قتال
و جدال خان مذکور کشته افتاد بار دیگر قیصر خان را با لشکر انبوه بدان صوب کسیل
فرمود چون بعضی امرایان مظفری بیدل بودند و از غبار خاطر خوش ندم
ملقب بعمادالملک اطلاع داشتند و چنان معلوم نمودند که سلطان قاصد فنای
اوست آن غلام نمک حرام که اقتدار تمام داشت داستمالت بعضی از فرقهٔ سپاه
واقعه طلبان کوشیده با خود متفق ساخت تا آنکه روزی سلطان بقصد چوگان بازی
سوار شده معاودت نموده بر بستر استراحت غنوده بعد از زمانی عمادالملک که از
چندی تمارض نموده خانه نشین بود سر و گوش پیچیده با چهل پنجاه سوار متوجه
خدمت سلطان شد چون وقت بیگاه اکثر مردم بعد فراغ سواری بمکان خودها
رفته بودند در وقتیکه این غلام بسرا پردهٔ خاص میرسد پرده دار اظهار نمود که سلطان
در نوم است او گوش بسخن او نکرده ملک پهار نامي را با خود همراه گرفته
اندرون در آمد و بموجب اشاره آن نمک حرام نافرجام ملک پهار بزخم شمشیر
سلطان را بخوابگاه عدم فرستاد که تا یوم النشور بیدار نشود این واقعه بتاریخ
چهاردهم شهر شعبان سنه ۹۳۲ هجري روی نمود و در موضع هالول دو کروه
جانپانیر عرف محمد آباد بخاک سپردند چون عماد الملک از مهم سلطان سکندر
وا پرداخت در حرم خانه سلطان مظفر رفته نصیر خان نام پسر سلطان مظفر که
کودک پنج شش ساله بود او را موسوم بسلطان محمود ساخته آورده در کنار خود
نشانیده خلعت و اسپان و خطاب به امرا و سپاه داد لیکن از فعل شنیع قتل
سلطان سکندر جمیع امرا و ارکان دولت تشنه خون او شدند چون سرداري درمیان
نبود هر کسی برخاسته جاگیر خودها رفته در چاره جوئي کار شدند و قاصدان
سریع السیر بجهت طلب بهادر خان مشتملبر رؤیداد این واقعه و توجهه
بدینصوب روانه نمودند و سلطان سکندر اول کسی ست که از سلاطین گجرات
مقتول شد سلطنتش دو ماه و شانزده یوم بود.

عهد سلطنت بهادر خان ملقب بسلطان بهادر بن سلطان مظفر حلیم

سابق رقم زده کلک بیان شده که بهادر خان بن سلطان مظفر بنابر کمی جاگیر و از نا موافقت سلطان سکندر که ولیعهد بود رنجیده بر آمده رفته بود درین آوان چون خبر ارتحال سلطان مظفر و شهادت سلطان سکندر به بهادر خان رسید اول بمراسم تعزیت پرداخته روز چهارم از جونپور بطریق ایلغار عازم احمد آباد شده بقصبه میکریچ عرف محمود نگر رسید امرا و ارکان دولت که از بیم عماد الملک گوشه گرفته بودند از هر جانب فوج فوج و جوق جوق عازم ملازمت شدند و بتاریخ بیست و ششم رمضان المبارک سنه ۹۳۲ نهصد و سی و دو باحمد آباد رسیده داخل قلعه ارک واقعه بهدر شد و بروز عید به آئین سلاطین بمصلا رفته خطبه بنام خود خواند و سی و دو نفر را بخطاب و مناصب سرفراز فرموده دویم شهر شوال سنه مذکور بعزم محمد آباد روانه گشت عماد الملک از استماع توجهه سلطان بهادر متزلزل گشته لطیف خان شاهزاده را که دران نواح بود چنانچه اشاره بآن شد مخفی طلب داشت که چون نصیر خان خورد سال است اگر کار بجنگ منتهی شود او نتوانست استقامت نمود و در مال کار خود متحیر ماند آخر الامر از لطیف خان و نصیر خان قطع نظر نموده خانه نشین شد درین بین سلطان بهادر عبور آب دریای مهندری کرده مقید بلشکر نشده با مردم قلیل ایلغار نموده اول بموضع هالول زیارت سلطان سکندر کرد و تاج خان را با سه صد سوار برای بدست آوردن عماد الملک تعین فرمود تا مبرده رسیده خانه اش را تاراج داد عماد الملک گریخته بخانه شحنه دیوان مخفی گشت دران اثنا سلطان بهادر با کوکبه و حشمت سلطنت داخل محمد آباد شده بکوشک سلطانی نزول فرمود برای بدست آوردن عماد الملک باز حکم فرمود بعد تفحص در همان روز باندک وقتی آن غلام بد سرانجام را گرفته حاضر ساختند بحکم سلطانی بدار کشیدند و هر که دران فعل قبیح باو شریک بود بجزای

کردار خود رسیدند لطیف خان که حسب الطلب عمادالملک در نزدیکی رسیده بود کنار کشید شب چهاردهم شهر ذیقعده سنه ۹۳۲ نهصد و سي و دو برسم آبا و اجداد خویش سلطان بهادر بر تخت سلطنت جلوس فرمود وزرا و امراء را خلاع و اسپان و سپاه را بعطاء علوفهٔ یکساله انعام فرمود و صد و پنجاه نفر را بخطابهای ارجمند سر بلند و دل شاد ساخت و همدران سال چون ایام قحط بود بموجب حکم سلطاني لنگر خانهای متعدد معین فرمود و هرگاه خود سوار می شد بهر فقیر کم از یک اشرفی نمی داد چون لطیف خان در نواحی سلطان پور و نذربار جمعی از زمینداران را فراهم آورده هنگامه آرائی داشت لهذا فوجی بدان صوب تعین فرموده بعد جنگ و جدل لطیف خان زخمي بدست افتاد پیش سلطان می آوردند که بمنزل مرغ دره مرغ روحش از قفص عنصری پرواز نمود و نصیر خان را مسموم ساخته در پانزدهم شهر ربیع الاول سنه ۹۳۳ نهصد و سي و سه سلطان بهادر بعزم سیر و شکار متوجه بندر کهنبایت شد بنابر منازعت پسران ملک ایاز متوجهه ملک سورتهه گشته در هنگام معاودت به بندر دیو رفت و تا یک ماه توقف نموده بندر دیو را بعهده و اهتمام مجاهد خان بهیلم سپرده متوجهه احمد آباد شد و دران بلده فاخره بکرماجیت پسر رانا سانکا رسیده ملازمت نمود تا سه ماه در احمد آباد توقف فرموده براه کهنبایت بمحمد آباد نزول نمود و تادیب راجه نادوت کرده عنان عزیمت بصوب بندر سورت معطوف ساخت و از سورت در یک شبانه روز بمحمد آباد آمد و پسر رانا را وداع فرمود و در سنه نه صد و سی و چهار بار دیگر بسیر جزیره بندر دیو تشریف برد چند روز توقف فرموده بکهنبایت آمد و ازانجا کشتی سوار بکهوکهه رفت و ازانجا باز به بندر دیو و ازانجا باز بکهنبایت رسیده بمحمد آباد تشریف آورد و حکم بساختن حصار جهان پناه شهر بهروچ فرمود بعد ازان بصوب ناکهده لشکر کشید در مقام میکریچ راجه دونگرپور آمده ملازمت نمود ازانجا بقصد بلده پٹن شتافت و ازانجا باحمدآباد و از احمد آباد بطریق ایلغار بیک روز بمحمد آباد عرف چانپانیر رسید دران ایام ره نوردی سلطان در مردم ضرب المثل شده بود که ایلغار بهادری کرده اگر بشرح تمامی

حالات و ایلغارات سلطان بهادر پردازد از مطلب باز ماند و بموجب شرطیکه در صدر این اوراق شد اختصار و انتخاب مسطور است اگر مفصل خواهند رجوع بمرآت سکندری نمایند القصه در سنه نهصد و سی و پنج بنادر کومک محمد خان بن عادل خان خواهر زادهٔ خود بصوب دولت آباد نهضت فرمود آورده اند که دران سفر یک لک سوار و نه صد زنجیر فیل کوه شکوه در رکاب سلطان بود مهم آنجا فیصل داده در ماه شعبان سنه مذکور بدر الملک خویش مراجعت نمود دویم شهر محرم الحرام سنه نهصد و سی و شش بعزیمت فتح دکهن متوجهه شد در مقام دهار اکثر زمینداران شاهان دکهن و بهرچی راجه بکلانه آمده ملازمت نمودند بموجب حکم سلطانی افواج بصوب بندر چیول و احمد نگر و اطراف دیگر بتاخت و تاراج تعین فرمود و در اکثر بلاد دکهن خطبه سلطان بهادر خوانده شد سلخ شعبان سنه مذکور مراجعت فرموده بمحمد آباد باتنی چند بطریق ایلغار تشریف آورد و در سنه نهصد و سی و هفت بعزیمت تسخیر ولایت باکهده لشکر کشید و ازآنجا بتقریبی که مفصل در تاریخ مسطور است به تسخیر قلعهٔ مندو پرداخت بعد از مضی چند روز محاصره و جنگ و جدل بیست و نهم شهر شعبان المعظم سنه مذکور سلطان بذات خود با تنی چند از خاصان از جانب دیوار قلعه که مرتفع ترین مکانها بود بر آمده قلعه مندو را مفتوح ساخت سلطان محمود که حارس مندو بود گریخته در کوشک خود در آمد بتاریخ دوازدهم شهر محرم الحرام سنه نهصد و سی و هشت محمود خلجی با پسران خود آمده سلطان را ملازمت نمود سلطان بهادر محمود خلجي را با پسران بالف خان و افضل خان و آصف خان سپرد که با گجرات به برند امرای مذکور را در نزدیکی قصبه دهود که سرحد گجرات است با راجه پال و کولیان که بقصد خلاصی سلطان محمود خلجي فراهم آمده بود جنگ بمیان آمد و محمود خلجي در بین گیرو دار کشته شد تمام ملک مندو در تصرف سلطان بهادر در آمد و حارس و فوجدار در آنجا تعین فرمود و موسم برشکال آن سال را بفارغ البال بالای قلعه مندو بعیش و عشرت گذرانید نهم شهر صفر المظفر

سنه نهصد و سی و نه بناپر سیر برهان پور و آسیر عزیمت فرمود و نظام الملک والی احمد نگر را چتر شاهی داده ملقب به نظام شاه فرموده و ازان بعد از حکام هر که بر تخت می نشیند ملقب به نظام شاه میگردد و محمد خان آسیری بخطاب محمد شاه مخاطب گردید و سلطان عزیمت مندو فرمود بنابر تقریبی بر سلهدی راجه اوجین لسکر کشید و اخر الامر چنانچه در تاریخ مزبور مندرج است سلهدی مقید گردید و سلطان ایلغار کرده باوجین آمد و اقطاع او جین را حواله دریا خان ماندولی کرد و بکوچهای متواتر متوجهه سارنگ پور گردید و آنجا را بملو خان اقطاع کرد و از آنجا بهیلسه را بتصرف در آورده بکوچهای متوالی بر لب آب فریب قلعهٔ را یسین که در تصرف لکهمی سین سلهدی بود منزل فرمود و مورچالها بجهت تسخیر قلعه بامرا تعین یافت رومی خان که در فن آتش بازی یگانه دهر بود بضرب توپ یک برج را بیک طرفة العین منهدم ساخت دوازده هزار سپاه دکهنی که نوکر سلطان بودند یک برج را تا یک تیر پرتاب دیوار قلعه را نقب زده پرانیدند سلهدی این حالت مشاهده نمود بعرض سلطان رسانیده که من اسلام قبول می نمایم و قلعه را خالی نموده تسلیم میکنم لکهمی سین بسهلدی گفت که چرا قلعه را از دست میدهی بهوپت پسر من نزد رانا رفته رانا را با چهل هزار سوار و پیاده بیشمار بکومک می آرد تا رسیدن کومك بحیله و حواله باید گذرانید سلهدی آمده بعرض سلطان رسانید که امروز لکهمی سین را رخصت شود فردا قلعه را خالی خواهد ساخت سلطان رخصت داد روز دیگر اثر قرار داد دیروزه ظاهر نشد و خبر بر آمدن رانا بکومک بسمع سلطان رسید محمد شاه اسیری و عماد الملك را بر سر رانا تعین فرمود عماد الملک کیفیت انبوهی لشکر را با معروض سلطانی نمود بنابر آن اختیار خان را بمحاصره گذاشته خود ایلغار فرمود آورده اند که در شبانهٔ روزی هفتاد کروه راه قطع کرده با سی سوار بلشکر پیش ملحق شد جاسوسان رانا خبر رسیدن سلطان را رسانیدند او بمجرد استماع تاب مقاومت نیاورده یک منزل عقب نشست و معتمدی را نزد سلطان فرستاد و عذری چند بدتر از گناه بمیان آورد باین بهانه می خواست

که معلوم نماید که سلطان خود درین لشکر آمده یا نه درین اثنا خبر رسید که الغ خان از گجرات با سی و شش هزار سوار و توپخانه و افیال بسیار رسیده را نای الفور طبل رحیل کوفته رو بفرار نهاد سلطان نیز تعاقب او بسرعت تمام ایلغار فرموده به چتیور رسید اما رانا پیش از رسیدن سلطان در قلعه در آمد سلطان فرمود انشاء الله تعالی از را یسین خاطرجمع نموده شروع در فتح قلعه چیتور خواهم نمود ازانجا برا یسین مراجعت فرمود چون متحصنان از کومک نا امید شدند قلعه را یسین مفتوح گشت کیفیت فتح ان حواله بتاریخ مذکور است بعد فتح قلعه را یسین را با تمامی بلادی که سلهدي در تصرف داشت مثل بهیلسه و چندیري وغیره بسلطان عالم لودي که از اقربای سلطان سکندر لودي بود و از تسلط حضرت جنت مکاني همایون بادشاه از کالپی اخراج شده با دوازده هزار سوار بسلطان پناه آورده بود مرحمت فرمود بمحمد شاه آسیری یرلیغ فرستاد که قصبه کا کرون که رانا بتغلب از سلطان محمد گرفته بود بگیرد و سلطان بهادر بطرف گوند واله بشکار فیلان عزیمت فرمود فیل بسیار بدست آورد قلعه کانور را در یک روز فتح نمود و بالف خان سپرد و اسلام آباد و هوشنگ آباد و بعضی مضافات مالوه که تعلق بآن حدود داشت در حوزهٔ تصرّف خویش آورده مراجعت فرموده به سارنگپور آمد و آنجا بصوب کاکرون که هنوز محمد شاه اسیری مفتوح نه ساخته بود بمجرد رسیدن سلطان فتح قلعه شد و از آنجا ملک عماد الملک را بصوب مدد سور تعیین نمود مشارالیه آنجا را کشود سلطان متوجهه دار الملک خویش گردید چون بمحمد آباد رسید بعد از چندی خبر آمد از بندر دیو که فرنگیان با جهازات و ادوات بسیار برای گرفتن آنجا آمده اند سلطان ایلغار فرموده شبا شب بکهنبایت آمد از استماع مقدم سلطان فرنگیان فرار بر فرار اختیار نمودند سلطان به بندر دیو تشریف برده دو ضرب توپ بسیار کلان معه صد ضرب دیگر به نیت فتح قلعه چیتور بصوب محمد آباد فرستاده خود به احمد آباد آمد و از آنجا ایلغار فرموده در یک روز بمحمد آباد تشریف برد و به محمد شاه آسیری فرمان فرستاد که از اسیر بعزیمت تسخیر قلعهٔ چیتور روانه گردد و خداوند خان وزیر را با لشکری که در ماند

بود حکم شد که محمد شاه آسیری ملحق شود و خود از شهر محمد آباد در سه روز بمندو رسیده بمحمد شاه و خداوند خان حکم فرمود که به صوب قلعه چتیور کوچ نمایند چون آنها بمندسور رسیدند وکلای رانا آمده بعرض رسانیدند که هر خدمتی که سلطان مرا فرماید بجان منت داریم و از سر تسخیر چیتور در گذرند التماس آنها بدرجه قبول نیافت و افواج سلطانی رسیده قلعه چیتور را محاصره نمودند و کار بر متحصنان تنگ گردید آخر الامر عجز و التماس مادر بیکرماجیت ولد رانا سانکا که من قدیم الخدمت سلطانم جان بخشی فرموده کمر زر و تاج و کلاه مرصع بابت سلطان محمود خلجی که در قیمت آن جوهریان اعتراف بنادانی نموده بودند و در روز شکست سلطان محمود بدست رانا افتاده بود با پانصد لک تنکچه که مبلغ پنج لک روپیه باشد نقد با صد راس اسپ و ده زنجیر فیل پیشکش گرفته کوچ فرمود و ازانجا ملک برهان الملک و مجاهد خان را با لشکر انبوه از برای تسخیر قلعه رنتهنبور و ملک شمشیر الملک را با دوازده هزار سوار به تسخیر قلعه اجمیر فرستاده خود در عرصه چهار روز بمند سور رسید و یک روز مقام نموده اردو را بصوب مندو روانه کرد بعد از دو روز خود ازانجا ایلغار فرموده در یک شبانه روز شصت کروه راه طی نمود بمندو آمد بعد از چندگاه محمد شاه فاروقی آسیری را بامرای نامدار گجرات بر سر نظام الملک دکهنی تعین فرمود محمد شاه را در ناحیت قصبه بیر با نظام الملک مقابله افتاد محمد شاه کیفیت را مصحوب قاصدان سریع السیر بسلطان عرضداشت نمود بمجرد ورود عریضه سلطان با دوازده هزار سوار جرّار انتخابی ایلغار نمود و در وقتی بقصبه بیر رسید که هر دو لشکر صفها آراسته جوش و خروش داشتند بمجرد استماع مقدم سلطانی دکهنیان رو بفرار آوردند - بعد ایام معدود نظام شاه آمده سلطان را دید و حلقه متابعت بگوش کشید ولا تیش را باو عنایت فرموده متوجه ماندو شد نظام شاه چند منزل در رکاب سلطانی بوده رخصت یافت و سلطان را باز داعیهٔ چیتور در خاطر خطور نمود از اتفاقات همدران ایّام محمد زمان میرزا نبیرهٔ سلطان حسین میرزا بادشاه خراسان که با حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه قرابت قریبه داشت

فرصت یافته خود را بملازمت سلطان بهادر رسانید و این معني باعث ملال خاطر
حضرت جنت آشیانی شد مکرر رسل و رسائل در باب فرستادن یا اخراج کردن
میرزا از دار الملک خویش درمیان آمد چنانچه مفصل سواد مراسلات مسطور
در تاریخ مذکور ثبت است نایرهٔ عداوت فیمابین هر دو بادشاه مشتعل گشت
بالجمله سلطان بهادر از مذکو بعزیمت فتح چیتور علم بر افراخت و پیشوائی
این کار به رومی خان تفویض فرمود وعده نمود که بعد فتح قلعه باو حواله خواهد
شد همدران حین استماع یافت که حضرت جنت آشیانی بعزم محاربه سلطان
بهادر در مقام گوالیار رسیده چون سلطان بهادر بمحاصرهٔ چیتور و محاصره کمار می
پرداخت توقف ورزیده مترصد بودند تا از پردهٔ غیب چه رو نماید چون از ارادهٔ
حضرت جنت آشیانی سلطان بهادر آگهی یافت تاتار خان لودهی را با سی
هزار سوار تعین فرمود که براه خطه بیانه عازم صوب دهلی شود بخیال اینکه اگر
حضرت جنت آشیانی متوجه گجرات شوند او بدهلی رفته متصرف شود
ناچار آنحضرت العود احمد گویان معاودت خواهند فرمود از تقدیرات آسماني از
غلط فهمی تاتار خان لودهي این معنی صورت نبست و او از هندال مرزا برادر
آنحضرت شکست یافت الحاصل کار محاصرهٔ قلعه چیتور بر متحصنان تنگی
پذیرفت و قلعه مفتوح گشت بنابر وعدهٔ قلعه چیتور بجهت بعضی امور به
رومی خان تفویض نیافت او بجان رنجیدهٔ نهانی عریضه بجناب حضرت جنت
آشیانی فرستاد و کار بر سلطان تنگ گردانید تفصیل این مجمل حواله بتاریخ مذکور
است و سلطان بهادر با معدودی برآمده بقلعهٔ مندو پناه برد و قلعه مذکور نیز
بدست حضرت آشیانی مفتوح گشت سلطان بهادر بسعی تمام خود را بقلعهٔ
چانپانیر رسانیده آنجا را بعهد و اهتمام اختیار خان و راجه نرسنگ دیو که زخمی
بود سپرده از راه بندر کهنبایت بملک سورتهه رفته در جزیرهٔ بندر دیو فرار گرفت
و حضرت جنت آشیانی در اندک فرصت قلعه چانپانیر را نیز مفتوح ساخت و آن
حضرت به بلدهٔ احمد آباد اجلال فرموده مرزا عسکري برادر خود را در احمد اباد
و قاسم بیگ را بسرکار بهروچ و یادگار ناصر مرزا را در سرکار پتن و بابا بیگ جلایر

را در قلعهٔ جانپانیر گذاشته بنابر شورش شیر خان افغان که ملقب به شیر شاه شده بود خود متوجهه دارالخلافت آگره شدند درین اثنا امرای بهادری مثل ملک امین که بحکومت قلعه رنتهنبور تعین بود و ملک برهان الملک بنبانی حاکم قلعه چیتور و ملک شمشیر الملک حاکم قلعه اجمیر باتفاق یکدیگر با فوج قریب بیست هزار سوار بنواحی بلدهٔ پتن رسیده عرضداشت بسلطان بهادر نمودند اگر حکم شود بجنگ یاد کار ناصر مرزا اقدام نمائیم سلطان در جواب نوشت که عنقریب مرا رسیده دانند تا آن وقت بجنگ نپردازند و خود بر جناح استعجال آمده با لشکر ملحق شد از استماع رسیدن سلطان بدان حدود یادگار ناصر مرزا احتراز نموده باحمد آباد شتافت و از استماع خبر لشکرهای سلطانی متفرقه از جانب آمده بسلطان پیوستند سلطان عزیمت احمد آباد فرمود مرزا عسکري وغیره را با سلطان در مقام محمود آباد مصاف روئیداد چون در ملک بیگانه استقامت نتواند شد روانه خدمت حضرت جنت آشیانی شد و مدت توقف مرزا عسکری و امرای مذکور در او لکهه گجرات نه ماه و چند روز بوده سلطان بهادر بچانپانیر توقف نمود بنابر فتنه فرنگیان و ساختن قلعه در جزیرهٔ دیو سلطان نهایت تاسف داشت و در تدبیر اخراج آنها می بود و سبب بقای قلعه فرنگیان در جزیرهٔ مذکور در تاریخ مسطور است آورده اند چون با فرنگیان از معدودی ملاقات فرمود آن کفار غدار سلطان را شهید ساخته در دریا انداختند و ازان روز جزیرهٔ بندر دیو به تصرف اهل فرنگ رفت و این واقعه سیوم شهر رمضان سنه ۹۴۳ نهصد و چهل و سی اتفاق افتاد اختیار خان وزیر تاریخ این ماجرا را سلطان البّر شهید البحر یافته مدت سلطنتش یازده سال و مدت عمر سی و یک سال رسیده بود بعد وقوع این واقعه وزرای عالي مقدار و امرای نامدار به محمد شاه فاروقي بادشاه ملک اسیر و برهانپور که نسبت خواهر زادگي بسلطان داشت و درانوقت در نواحی شهر اوجین بموجب امر سلطانی با هفتاد هزار سوار استقامت ورزیده بود و سلطان در حین حیات او را ولیعهد گفته روزی بر تخت اجلاس فرموده تمام وزرا و ارکان دولت را فرموده که تسلیم اجابت نمایند

و همه امتثال امر کرده بودند عرضداشت ماجرای سلطان و التماس نمودند که چون سلطان را ولدی نیست ولیعهدی تعلق به شما دارد متوجهه اینصوب شوند درین اثنا محمد مرزا را دغدغه سلطنت گجرات بخاطر رسیده در آنوقت مرزا مذکور در ناحیه او نه که بر سه کروهی بندر دیو واقع است اقامت داشت امرا ازین معنی آگاه شدند عماد الملک با لشکر جرار متوجه مرزا شد و در نواحی قصبه مذکور مصاف رونداد مرزا شکست یافته رفت اما چون عریضهٔ امرا مشتملبر شهادت سلطان بهادر بمحمد شاه فاروقی رسیده با هیچکس اظهار این معنی نکرده در بیت الحزن نشسته در مفارقت سلطان آن قدر غم و اندوه قرین حال او گشت که روز هفتادم از شهادت سلطان رخت هستی بر بست چون خبر ارتحال محمد شاه بامرای گجرات رسید باتفاق گفتند که سوای محمود خان بن لطیف خان برادر زاده سلطان بهادر وارث ملک نیست و محمود خان بموجب فرموده سلطان در حبس محمد شاه فاروقي بود او را در قصبه بتاول من اعمال خاندیس حواله شمس الدین کرده بود لهذا بموجب نوشته امرای گجرات شمس الدین محمود خان را بصوب گجرات کسیل ساخت که در ملک آبا و اجداد خویش مستقل شود مخفي نماند که خبر واقعه سلطان بهادر باطراف و اکناف رسید ازانجا که از روز شکست یافتن سلطان بهادر و هنی عظیم و فتوری جسیم در سلطنت گجرات راه یافت پیشکش شاهان دکهن و بنا در فرنگ وغیره که تفصیل در صدر این اوراق در ضمن دفعه دویم بنگارش آمده انقطاع پذیرفت *

عهد سلطنت محمود خان بن لطیف خان ابن سلطان مظفر حلیم ملقب بسلطان محمود ثاني

در سال نهصد و چهل و سه من الهجر در سن یازده سالگی محمود خان بر تخت سلطنت اجلاس فرمود و بسلطان محمود ثاني ملقب گشت و رؤس منابر و وجوه دنانیر بنام سلطان مزین گردید امر خطیر وزارت بملک عماد الملک

تفویض یافت و دریا خان بخطاب مجلس گرامي مخاطب گردید هر دو باتفاق یکدیگر بوزارت و حراست سلطان پرداخته بنابر حداثت سن او را بصورت تخت بند نگاه مي داشتند سوای امرای مذکور احدی را بگرد سلطان راه نبود و آش و طعامی و لباسی که آنها مي فرستادند صرف مي نمود ازین ممر سلطان بسیار متاذي بود اما از غایت فراست و نهایت کیاست اصلا و مطلقاً ظهار ملال نمي فرمود خود را ببازي و شکار آنچنان مشغول مي داشت گویا پروای ملک و لشکر ندارد و در خلا و ملا مي گفت که بادشاهي که مثل عماد الملک و دریا خان وزیر داشته باشد او را چه حاجت که درد سر کشد و گاه گاه میفرمود که ایا مکه معظمه چه طور جائیست و مدینه منوره چه مکانیست از استماع چنین سخنان وزرا خوشحال شده بکام دل ملک راني مي نمودند و سلطان خود را از فرط دانائی و تقاضای وقت بلا تجاهل زده هرچه از رطب و یابس امور ظاهري و باطني میدید یا مي شنید بی کم و زیاد بوزرا میگفت چنانچه آنها درکار سلطان حیران بودند بعد چندی دریا خان را بخاطر رسید که عماد الملک را از میان برداشته زمام اختیار مملکت را بی اغیار بید قدرت خود در آورد بنابر آن سلطان را به بهانه سیر و شکار تالاب آب مهندری که بر سي کروهی بلده است برد و لشکر انبوهی را از اطراف فراهم آورده بعماد الملک پیغام نمود که از حکم سلطان از احمد آباد بر آید و بجاگیر خود رو و عماد الملک ناچار بصوب جهالاوار محال جاگیر خویش رفت دریا خان سلطان را گرفته بتعاقب عماد الملک بر آمده تعاقب کنان تا نواحی برهان پور رسیده بمبارک شاه پیغام نمود که عماد الملک را گرفته به فرستد چون این معني از مبارکشاه بعمل نیامده فرار جنگ داده در حوالی دامگیری معرکه قتال آراسته شد مبارک شاه شکست یافته پناه بقلعه آسیر برد و فیلان نامي و اثاثه سلطنت او بدست سلطان محمود افتاد و عماد الملک ازانجا گریخته بمنڈو نرد قادرشاه حاکم مالوه رفت سلطان چند روز به برهان پور اقامت گزیده آخرالامر قرار بصلح که خطبه و سکه در برهانپور و آسیر بنا سلطان محمود ثاني بوده باشد باز گشت دریا خان سلطان را

گرفته در احمدآباد آمد و بفراغ بال تمام ملک گجرات را در قبضهٔ خود آورده نام بادشاهي بسلطان محمود بود که بطریق نظر بند مي داشت اما چون دریا خان مرد عیاش و شیفتهٔ لهو و لعب بود عالم خان لودهي را که از متعمدان بود عهده نگاه داشت سلطان را باو سپرد کرد آورده اند که از حسن سلوک و انعام و عطای و ظایف دریا خان تمام خلق گجرات از غنی و فقیر راضي و شاکر بودند گویند که فرمانهای اراضي بلا قید اسم مرتب کرده بمهر بادشاهی رسانیده نگاه میداشت به نیت آنکه مستحق محنت انتظار نکشد مي بخشید دریا خان تا مدت پنج سال با عیش و کامراني زندگانی نمود هر چند خبر افراط عیش دریا خان بسمع سلطان می رسید تغافل فرموده در می گذارانید و دریا خان دایما متفحّص و متجس مکنون ضمیر سلطان می بود هر چند درین باب سعی بیشتر کرد راه بدان نیافت و مکرر مي گفت که من درکار این جوان یعنی سلطان حیرانم یا عاقل صاحب کمال است یا ابلهی بیمثال اتفاقاً بعد چندی عالم خان لودهي از دریا خان رخصت جاگیر حاصل نموده رفت و بنابر جهتی که مفصل در مرآت سکندري مندرج است از دریا خان خاطر گرانی بمهرسانیده درین اثنا خبر رسید که عماد الملک در مالوه که به قادر شاه پیوسته خصوصیت بیشتر از بیشتر بهم رسانیده است دریا خان از اطلاع این معنی رنجیده به قادر شاه از زبان سلطان محمود ثانی فرمان صادر کرد که عماد الملک را گرفته ارسال دارند یا از ولایت خویش اخراج نماید قادر شاه جواب بروفق مراد نداد دریا خان بر آشفته خیمه سلطان را بعزم لشکر کشي بر سر قادر شاه بیرون برد در محلهای کهانمدرول فریب تالاب کانکریه فرود آورد و فرمان بجمیع لشکر باطراف و اکناف مملکت فرستاد و خود هر روز بعد انقضای یک پاس روز بخدمت سلطان یک دو ساعت نشسته معاودت در شهر بخانه خویش نموده بعیش و طرب اشتغال داشت تا سلطان خورد سال بود بهر طریق گذرانیده تحمل میور زید چون قدرت نداشت قرین غم و الم مي بود تا آنکه روزی دریا خان سلطان را با سید مبارک بخاری بجهت تماشای جشن و رقص و سرود تکلیف خانه خود نموده هر دو تمام شب تماشا فرموده آخر شب

دریا خان بر خاسته بخلوت رفته یکی از ماه پاره هایی ارباب جشن را در بغل کشیده بخواب رفت و سلطان همان قسم تنها در مجلس نشسته ماند ازین اداهای ناشایسته سلطان را دل نگرانی پدید آمد و طاقتش طاق شد آهسته بگوش سید مبارک گفت که شوخي این غلام می بینی که مرا تنها گذاشته و شراب خورده و پاس ادب را فرو گذاشته رفته خوابید سید در جواب گفت هنوز وقت صبر و تحمل و برد باریست تا از پردهٔ غیب چه رخ نماید اتفاقاً چون خبر بر آمدن سلطان و بودن بآنحال بسمع عالم خان لودهی که در جاگیر خود بود و نقاری از دریا خان در دل داشت چنانچه اشاره بآن شد رسید بقصد دهند هوقه محال جاگیر خویش که از بلده سی کروه مسافت دارد آمده پنهانی بسلطان پیغام نمود که اگر سلطان بدین جانب توجهه فرماید انچه حکم شود خدمت نمایم و متغلب را از میان بردارم سلطان بعد عهد و پیمان که بوساطت چرجی نام کنجشکگر که آخر الامر محافظ خان خطاب یافت خاطر جمع نموده همراه دویست سوار با کهورپهل که عالم خان ارسال داشته بود در شبی از محلهای کهامندرول سوار شده نزد عالم خان رفت دریا خان روز دیگر بعد اطلاع رفتن سلطان متحیر ماند اما چون خزانه در دست داشت یکی از نبایر سلطان احمد بانی احمد آباد را پیدا ساخته بسلطان مظفر مخاطب نموده خطبه و سکه بنام او کرده فریب پنجاه شصت هزار سوار فراهم آورده بقصد سلطان و عالم خان بر آمده بعد تلاقی فریقین جنگ صعب روئیداد و سلطان محمود شکست یافت و دریا خان مظفر و منصور مع بادشاه تراشیده خود معاودت نموده بدولقه آمد اما چون طالع سلطان محمود قوي بود بار دیگر باوجود مغلوب شدن مردم از هر چهار طرف فوج فوج و جوق جوق نزد سلطان و عالم خان اجتماع نمودند و از لشکر دریا خان هر روز بر خاسته می رفتند در اندک فرصت بار دیگر لشکر فراهم آمد دریا خان از مشاهده این حال صلاح در بودن دهولقه ندید متوجهه احمد آباد شد چون بشهر رسید مردم شهر بممانعت پیش آمدند و او قهرا جبراً بشهر در آمده باستمالت سپاه و رعیت پرداخت باوجود آن مردم بر خاسته نزد سلطان می رفتند دریا

خان از واهمه اینکه مردم شهر او را گرفته پیش سلطان برند قبایل و ذخایر خود را به قلعه جانپانیر فرستاده خود پیش مبارک شاه بطرف برهانپور روانه شد این واقعه در سنه نه صد و پنجاه هجری روئیداد سلطان محمود باحمد آباد آمده متوجهه جانپانیر گشت قلعه را کشوده تمام خزاین دریا خان بدست سلطان افتاد و سلطان در جانپانیر باستقلال تمام نشسته منصب وزارت به ملک برهان الملک بذبانی تفویض فرمود و سپهه سالاري بعالم خان لودهی تعلق پدیرفت تا سه ماه ملک بر وفق مراد سلطان گشت روزی عالم خان بعرض سلطان رسانید که عماد الملک را دریا خان از بد نفسی خود اخراج کرده بود اگر فرمان بطلب او صادر گردد بعتبه بوسي آید سلطان بموجب التماس او فرمان فرستاد چرجی نام کنجشکگیر که باصطلاح هندی چڑی مار گویند بوساطت پیامهای نهانی سلطاني بعالم خان لودهي پیش آمده محافظ خان خطاب یافت مقرب الحضرت گردید و آن کم ظرف تنگ حوصله خود را دوست و دولتخواه سلطان و صاحب کنکاش وامی نمود درین اثنا عماد الملک نیز از مندو آمده سلطان را ملازمت نمود سرکار بهروچ با بندر سورت جاگیر یافته بجهت تدارک و سر انجام خویش رخصت رفتن بجاگیر گرفت قضارا همدرین ایام روزی که سلطان از باده ارغوانی و شراب ریحانی سر خوش بود محافظ خان تدبیری اندیشده بعرض رسانید که بعضی امرایان قدیمی را بر طرف ساخته جماعه نو و تازه را پیش باید آورد بالفعل تا علاج دیگران کرده شود سلطان علاءالدین لودهي برادر سلطان سکندر لودهی بادشاه دهلی که در زمان سلطان بهادر آمده ملازم شده بود و شجاعت خان در جنگی که با دریا خان واقع شد همراه بودند از میان باید برداشت سلطان با هیچ یک از امرا و وزرا استصواب نا فرموده حکم کرد تا این دو امیر را گردن زده زیر دار آویختند و خود در خلوت در آمده تا سه روز کسی را بار نداد روز سیوم عالم خان لودهي بعماد الملک گفت سلطان علاء الدین لودهی و شجاعت خان را سه روز است که در زیر دار افتاده شما رفته بسلطان عرض نموده رخصت دفن حاصل کنید عماد الملک بدربار آمد چرجی مخاطب به محافظ خان ار

پیش سلطان بیرون آمده پرسید که شما رخصت جاگیر یافته اید باز آمدن را باعث چیست عماد الملک گفت که بسلطان عرض کن اگر حکم شود علاء الدین لودهی را دفن کنند آن سفیه ارزل زهر خنده نموده از روی اعراض گفت ای ملک امروز این دو نمک حرام را کشته اند عنقریب جمع دیگران را بایشان ملحق خواهند ساخت از استماع این سخنان آتش در نهاد عماد الملک افتاد و عالم خان را انچه شنیده بود آگاه ساخت و گفت اگر چند روز زندگی خواسته باشید این بد بخت چرجی را بکشید و سلطان را نظر بند دارید و خود کوچ کرده بجاگیر روانه گشت عالم خان و وجیه الملک وغیره امرایان و جمع لشکر اتفاق کردند تا چرجی را نه کشند بسلطان سلام نکنند اول سلطان علاء الدین و شجاعت خان را دفن نموده بهئیت اجماع در مسجدی که متصل دربار سلطانی بود آمده نشستند و سلطان متحسن شد تاسه شبانه روز باین و تیره گذشت عاقبت الامر که آب کمی کرد پیغام نموده استفسار نمود همه متفق اللفظ و المعنی گفتند که ما بندگان سلطانیم اما چرجی که مقرب الحضرت شده لایق خدمت سلطان نیست حواله ما بندگان شود سلطان قبول نکرد آخر الامر سلطان امرایان را بار سلام داده طلبید یکی ازان میان بچرجی ربطی داشت پیغام نمود که درین مجلس حاضر شدن تو مناسب نیست آن سفیه بغرور التفات سلطانی و تفاخر منع پذیر نشده آمده پشت تخت سلطان ایستاده شد عالم خان را چشم برو افتاد عنان اختیار از دست داده بمردم خود اشاره نمود او از خوف جان بزیر تخت گریخت موی سرش را گرفته از انجا کشیده پاره پاره ساختند هر چند سلطان منع کرد کسی نشنید ازین معنی سلطان متغیر شده به قصد خود جمدهر کشیده زد دستش را گرفته اما اندک نوک جمدهر بشکم سلطان رسید همان لحظه زخمش را بسته محافظت نمودند سلطان بار دیگر بطریق سابق نظربند گشت عالم خان و وجیه الملک و مجاهد خان و مجاهد الملک که عمدهٔ امرا بودند و نوبت پاس سلطان میداشتند بعد رسیدن باحمد آباد بهمان قرار پاسداری سلطان مي نمودند تا درمیان امرا نفاق پدید آمد و از پاسداري اظهار ملال نموده

روزی با خود کنکاش درمیان آورده گفتند که تا کی سلطان را باین قسم نگهبانی باید کرد مصلحت این است که سلطان را میل در چشم کشیده کودک دیگر را اجلاس باید داد بلکه چه احتیاج کودک است مملکت را با یکدیگر قسمت کرده هر کدام بسرحد خود نشیند چنانچه قرار تقسیم ملک که فلان مکان بفلان تعلق یابد تا آنکه بمیان شان گفتگو واقع شد تاتار الملک نهانی سلطان را آگاه گردانیده آخر شب سوار کرده حکم بتاراج خانه عالم خان و وجیهه الملک که راس و رئیس امر بودند نمود و گریختن آنها و تفصیل این اجمال در مرات سکندری مندرج است الحاصل مرتبه دیگر امر سلطنت بدست سلطان در آمد و امر وزارت با فضل خان بنیادی که سابق وزیر سلطان بهادر بود مقرر ساخت و خداوند خان و آصف خان و جمعی را پایه رتبه بیفزود اما چون عالم خان بیرون رفت از انجا بدریا خان که در آن وقت در بلاد ادکهن بفلاکت می گذرانید نوشته طلب نمود و او آمده در بهروچ بعماد الملک ملاقی شد از اطلاع آمدن دریا خان و اتفاق عالم خان و ملاقات عماد الملک سلطان را اندیشه کار افتاد درین اثناء عریضهٔ عماد الملک از نظر سلطان گذشت که عالم خان و دریا خان بندگان قدیمی این درگاه اند و الحال مناسب نیست که پیش شیر شاه بادشاه دهلی روند آنها را جاگیر در سرحد مقرر شود که در آنجا بخدمت مرجوعه سرگرم باشند سلطان نیز این معنی قبول فرمود لیکن بنابر فرار برادر و عیال عالم خان در توقف افتاد سلطان بغایت متردد خاطر بود که مبادا دریا خان و عالم خان و عماد الملک اتفاق نموده هنگامه آرا شوند بنابران بعماد الملک فرمان نوشت که زود بحضور بیاید تا تدبیر آنها نموده شود سیّد عریش نام از اولاد قطب الاقطاب قدس الله سره را فرستاد چنانچه عماد الملک با دوازده هزار سوار در جاپانیر ملازمت نمود مورد الطاف سلطانی گشت چند روز گذشت که از تقدیرات آسمانی هنگام نیم شبی کسی فریاد زد که حکم سلطانی است که عماد الملک را تا راج نمایند درین آواز مردم بی اصل از هر طرف ریخته لشکر عماد الملک را تا راج نموده عماد الملک بصد خواری و ذلت بر آمده پناه با سید مبارک برد سلطان از اطلاع

این معنی نهایت متغیر شده آنها که باعث این کار و هنگامه شده بودند اکثریرا گرفته بیاسا رسادید و عماد الملک را استمالت بسیار کرد مشاًرالیه درخواست رخصت زیارت حرمین الشریفین نمود سلطان پذیرفته به بندر سورت فرستاد درانجا بیست و هفتم شهر رمضان سال نهصد و پنجاه و دو عمود عمرعماد الملک را سکستند بعد این واقعه سلطان سید مبارک را برسر دریا خان و عالم خان تعین فرمود بعد قتال سیّد مظفر و منصور گشت و دریا خان و عالم خان را از سرحد ولایت گجرات بر آورده آنها نزد شیر شاه رفتند و اقتدار سلطان کرت دیگر معاودت نمود عبد الکریم نامي را بخطاب اعتماد خان و جمعي دیگر را خطابهای ارجمند ارزاني داشت و اعتماد خان نهایت پیش آمد نموده محرم راز سلطاني شد چنانچه در محل سرا بموجب امر سلطان در سر انجام مهام اهل حرم که مفصل درمرات سکندری مرقوم است می پرداخت روز بروز امر سلطنت از سر دو شکوهی تازه گرفت امرا و سپاه را آنچنان در قید ضبط و ربط خود در آورده که هیچکس را مجال عدول حکم نبود دران زمان بخاطر سلطان دغدغه تسخیر مالوه راه یافت درین باب به آصف خان وزیر مشورت فرمود او گفت که من تسخیر ملکی بشما دلالت کنم که کم از مالوه نباشد یعنی ربع از ملک گجرات که آنرا با صلاح بانٹهه گویند راجپوتان کراسیه و کولیان متصرف اند اگر آن ربع بضبط سرکار سلطانی آید مقدار بیست و پنجهزار سوار را دران محال جاگیر میشود سلطان حکم بضبط آن محال فرمود کراسیه‌های ایدر و سیروهی و ڈونگر پور و بانس بله و لونا واره و راج اپیپله و کنار آب مهندری دهود وغیرآن شروع خلل در ولایت نمودند چون تهانه دار سیروهی و ایدر وغیره مکانها تعین شدند نام و نشان راجپوت و کولي در ولایت نماند مگر آنکه مرزباني و مال گذاری میکرده باشند و آنهم معلم بداغ بازوی دست راست بوده باشد اگر ازان جماعه بیداغ یافت مي شد بقتل می رسید شعار اسلام محمدي صلی الله علیه و آله و سلم در زمان سلطان عاقبت محمود بمرتبه استیلا داشت که هیچ هندو در شهر اسپ سوار نمي گشت و تا پیوند پارچه سرخ بر کتف خود نمي دوخت جامه نمی پوشید و رسوم کفر مثل هولي و دیوالي و بت

پرستي را جرات نداشته که علانیه بعمل آرند آورده اند که بعد از شهادت سلطان کراسیه و کولیان صورت برهان شقاوت نشان قاتل سلطان را از سنگ تراشیده پرستش می نمودند و میگفتند که این پروردگار ما است که ما را از مهلکه نجات داده صاحب مرآت سکندري از ثقات معاصر سلطان عاقبت محمود نقل نمود که سلطان بغایت فقیر دوست بود توجهه خاطر بحال تیمار فقرا داشت چنانچه جایهای تعمیر نموده و مکانها ساخته خدام بران گذاشته که از رنج و راحت فقرا با خبر بوده ما یحتاج آنها مهیا ساخته باشند و اکثر اوقات اغذیه لذیذ که بمذاق سلطان خوش مي آمد مي فرمود که آیا بفقرا ازین جنس طعام میسر میشده باشد حاضران عرض مي کردند که فقرا را کجا دست رس این طعام است حکم مي کرد که ازین نوع طعام بسیار تحفه پخته بفقرا رسانند و در هوای زمستان قباهای زیبا باهل صلاح که در مساجد و مدارس سکونت داشتند و لحافها انعام می فرمود چون بعضی قلاشان آنرا می فروختند حکم کرد که لحافها باندازه پوشش یک جماعه مي ساخته باشند تا شاید همه بفروخت آن متفق نشوند و هیزم بسیار بر سر هر کوچه و بازار همه شب مي سوخت تا گرد آن جماعه بی سامان بیاسایند و مقرر شد که در موسم هر میوهٔ اول بفقرا رسانیده من بعد در محل سلطان مي آوردند چون دل سلطان از ممر اغیار امرای متغلبه مصفا گشت بخاطر جمع و دل شاد در سال نهصد و پنجاه و سه بمحمود آباد انتقال فرموده استقامت گزید و عمارت عالی مسمی به آهو خانه که طولش دو فرسنگ و عرضش یک میدان اسپ تاختن است در گوشه قصری عمارت فرموده که در زمین مثل آسمان مي نمود و جدار و سقف آنرا مطلا و بر در هر خانه از دو جانب راستهای بازار معه دکاکین و بر هر دوکانی پریزادی نشسته و اسباب طرب و شادمانی را در معرض بیع در آورده اکثر اوقات سلطان با نازنینان پریزاد دران سواد دلکشا به شغل شکار اشتغال می داشت و هر سال در ایام مولود جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از غرهٔ شهر ربیع الاول تا دوازدهم علما و فضلا و مشایخ در بارگاه سلطاني حاضر مي شدند و درس احادیث گفته مي شد بعد انفراغ اطعام آنها مي فرمود

و بروز دوازدهم سلطان خود کمر خدمت این مجلس شریف می بست و این شیوهٔ پسندیده از وقت سلطان مظفر حلیم درین سلسله جاری شده بود چون در سال نهصد و شصت و یک هجری بروز دوازدهم شهر مولود از خدمت معهود بعد وداع اهل مجلس با انعامات معین بخلوت خاص شتافت چون کوفت خدمت عارض حال شده بود سر ببالین استراحت نهاده بخواب رفت و بیدار شده شربت آبی طلب داشت برهان نام که شربت دار بود شربت مسموم بخورد سلطان داد بعد از لمحه که سلطان متغیر الحال از خواب بیدار شده استفراغ نمود برهان را طلبداشته گفت ای بدبخت این چه شربت بود که بمن دادی برهان گفت که بنابر کوفت خدمت مجلس مولود شریف طبع سلیم برهم شده است استراحت باید فرمود تا بر طرف گردد پاسی از شب گذشته بود که سلطان باز بخواب میل نمود چون چشمش گرم شد برهان بی ایمان خنجر برّان بر حلق سلطان چنان راند که تا صبح رستخیز بیدار نشود این واقعه در شب جمعه روی نمود تولد سلطان در سنه نهصد و سی و دو بود و یازده سال از عمرش گذشته بود بر تخت سلطنت جلوس نمود و قریب هیزده سال بادشاهی کرده در سن بیست و هشت سالگی برتبهٔ شهادت فائز گشت از محمود آباد نعش سلطان را آورده در قبهٔ سلطان محمود بیگده واقع سر کهیج دفن کردند از سلطان شهاده یافته تاریخ این ماجرا مستفاد می گردد القصه برهان شقاوت نشان با جمعی از بی باکان ناپاکان که درین امر شنیع با او اتفاق نموده بودند کمر یکجهتی بسته در سر انجام کار شده جمعی را مسلح ساخته در حجرهٔ که برون در خانه سلطان بود مخفی کرده گفت که هر که نزد شما بیاید و درین حجره قدم نهد بلا توقف به نهانخانه عدم فرستید بعد این تمهید یکی را نزد اعظم الوز را فرستاد که سلطان می طلبد او بی درنگ خالی الذهن روانه شده آمد برهان بتعظیم و تکریم برخاسته گفت امر سلطان آنست که درین خانه که جماعه را مخفی داشته بود بنشینید او را پیش انداخته خود را عقب کشید بمجرد در آمدن حجره مقتول گشت و بهمین منوال

خداوند خان را طلبداشته نزد آصف خان نشانید گویند که اعتماد خان را نیز طلبداشته بود او بفراست دریافت که طلب بی وقت بیعلت نیست نیامد افضل خان وزیر را بهمان نهج طلبداشته چون نظر برهان بر افضل خان افتاد زبان ببشاشت و چاپلوسی کشاد و گفت شما دست مرا بگیرید که بمنتهای آرزو خواهم رسانید خان فرمود ای بد بخت چه در سرداری این چه سخن است که بر زبان میرانی چون از موافقت افضل خان مایوس شد او را نیز بقتل رسانید چون برهان شقاوت نشان از قتل آصف خان وغیره خاطر ناپاک خود را جمع نموده دست تصرف در اموال و اسباب سلطانی کشوده لباس فاخره سلطان در بر منحوس خود کرده و گلوبند جواهر قیمتي که در گلوی سلطان بود بگلوی نا مبارک خود بست و بکرسی مکلل بجواهر که خاصه سلطان بود چون سگ برآن نشست بمصداق سگ نشیند بجای گیپائي - واضح گشت و آفتابه لگن مرصع پیش داشته بشغل مسواک کردن و بنیاد حکم رانی و تقلید جهانبانی شروع کرده اسپان سلطانی را معه زین و سر افسارهای نقره و طلا باصحاب اتفاق خود بخشید و حکم بر اطلاق زندانیان کرد و مردم که باو متفق شده بودند زرها و اسپان را گرفته کناره کشیدند برهان بد بخت با معدودی مانده بود درین اثنا خبر وحشت اثر در خاص و عام انتشار یافت و بکوش محرمان سلطانی مثل عماد الملک سر خیل رومیان و الغ خان سر گروه حبشیان وغیره رسیده برجناح استعجال متوجه بارگاه سلطان شدند اول خزاین را مقفل ساخته بمعتمدان سپرده متوجه دفع برهان گشتند درین بین آن بد بخت با جمعی که باو بودند بر آمده ناگاه شیروان خان بهتئی که یکی از امرای سلطان بود از پیش پیدا شد برهان گفت بیا شیروان خان که بوقت آمدی گفت که آمدم و اسپ را مهمیز زده شمشیری بر کتفش حواله نمود که از زیر بغلش در رفت و از پا در افتاد همراهان نیز کشته شدند امرای عظام باقی مانده مثل اعتماد خان و سید مبارک و غیره را که محرم راز سلطانی بودند سید مبارک جمع فرموده اولا غبار کدورت یکدیگر که در خاطرها بود

شسته در امر سلطنت مسورت نمودند از اعتماد خان که محرم خانهای سلطاني محرم بود پرسیدند که اگر پسری از سلطان مانده باشد ظاهر کند تا بر تخت اجلاس فرمایم و اگر بالفعل پسری نباشد هر گاه یکی از حرمهای سلطاني حملی داشته باشد تا تولد آن مولود امر سلطنت موقوف داریم تا این امر جلیل از سلسله سلطان محمود بیرون نرود اعتماد خان گفت که سلطان را پسری نیست و از حرم حملی نیز ندارد پس فرموده که از اقربای سلطان کسی را که قابل دولت دانید اختیار کنید گفت الحال در احمد آباد از اقربای سلطان شهید احمد خان نام سزاوار این دولت است حسب الاشاره امرا رضی الملک در عرصهٔ یک پهر بر گهوړ بهیل نشسته در احمد آباد آمد و احمد خان را در دکان بقال که برای کبوتران خویش دانه در دامن گرفته بود یافته فی الحال نسانیده بمحمود آباد آورد *

عهد سلطنت احمد خان بن لطیف خان نبیرهٔ شکر خان بن سلطان احمد باني احمد آباد

پانزدهم شهر ربیع الاول سال نهصد و شصت و یک هجري در مقام محمود اباد باتفاق امرا و خوانین با فر و جاه سید مبارک بازوی سلطان را گرفته بر تخت سلطنت اجلاس داده بسلطان احمد ملقب گشت و در همان روز دست ارادت بسید مبارک داد و امر وزارت باعتماد خان تفویض گردید چون سلطان خورد سال بود امراء قرار داد چنین کردند که تا بلوغ سلطان خزانه ملک را باهمدگر قسمت نموده نگیرند و هر کس بسرحد خویش نشسته پاس فتنه و آشوب و محافظت ثغور میکرده باشند مفصل این مجمل حواله مرات سکندري است چون خبر اجلاس سلطان احمد و قسمت ولایت به مبارک شاه بادشاه آسیر و برهان پور رسید بقصد گجرات لشکر کشیده بآن طرف دریای نربدا محاذي بهروچ معسکر آراست از استماع خبر

توجهه مبارک شاه امرای گجراتي سلطان احمد شاه را برداشته بمقابل آمدند فاصله درمیان بجر جوی دریا بنود بعد آمد شد سفر اوپیام بوساطت سید مبارک مهم به صلح انجامید و معاودت نموده متوجه احمد آباد شدند اما درین آمد و رفت و مصالحه بمبارک شاه امرای گجراتیه که اول اتفاق نموده بودند دو فرقه شدند طایفه سرداري اعتماد خان را قبول نموده خود را باو مربوط ساختند و گروهی بناصر الملک گرویده بجانب او میل نمودند سیّد مبارک که مرد دلیر و فرزانه بود جانب اعتقاد خان را مرعی مي داشت القصّه در طی منازل هر دو گروه از هم جدا گانه و نظر بجانب یکدیگر دوخته قطع طریق می نمودند تا آنکه در ناحیت قصبه بروده با سید مبارک و ناصر الملک جنگ اتفاق افتاد بنابر عدم معاونت اعتماد خان از اقربای سید مبارک کشته شدند سید شکست یافته عنان عزیمت بصوب کبر بنج که در جاگیرش بود معطوف ساخت اعتماد خان جنگ نا کرده گریخته بسید مبارک پیوست ناصر الملک سلطان احمد را همراه گرفته باستقلال تمام در احمد آباد آمده بامر حکومت و کامراني پرداخت چون دو ماه بر این معامله منقضي شد ناصر الملک بقصد اخراج سید مبارک و اعتماد خان بسمت کبر بنج لسکر کشید بموضع کمید من اعمال پرگنه نهیل منزل نمود سید نیز بعزم مقابله رو بدان صوب نهاد از تقدیرات آسمادي الغ خان حبشي و عماد الملک رومي که عهده پاسداري سلطان بآنها تعلق داشت مشورت نمودند که اگر ناصر الملک کار سیّد و اعتماد خان بسازد ما ها را نخواهد گذاشت لهذا مخفی قرار آوردن سلطان و آمدن خودها با سیّد مبارک درست نموده هنگام صبحی که سیّد رسید بموجب قرار داد الغ خان و عماد الملک سلطان را برداشته نزدیک سیّد مبارک آمدند این معني باعث فرار ناصر الملک گردید که مفصل در تاریخ مذکور است سید مبارک و اعتماد خان معه سلطان به احمد آباد آمدند و ازانجا بتعاقب ناصر الملک که در کوهستان پال رفته بود بر آمدند و اختیار الملک را اعتماد خان از جانب خود در بلده احمد آباد نائب مقرر نمود و او در دو روزه غیبت سلطان و سید و اعتماد خان با حسن خان دکهني و فتح خان بلوچ

اتفاق نموده ساهو نامي را که عموی سلطان بود به سلطنت برداشته بازار فتنه گرم ساختند چون این خبر بمسامع سید وغیره رسید از بهروچ معاودت نموده متوجه احمد آباد شده در منزل محمود آباد رسیدند امرای باغیه ساهو را برداشته متوجهه استقبال گشتند و در موضع روپره چهار گروهی احمد آباد مصاف واقع شد ساهو معه امرای باعیه رو بفرار آورد سید سلطان را گرفته بفتح و فیروزی در احمد آباد در آمد چون ازین وادی جمیعت خاطر حاصل شد بموجب قرار داد تقسیم ملک را از سرکارات و پرگنات که مفصل در مرآت سکندری مندرج است کرده گرفتند و بمکانهای خود رفتند سلطان و اعتماد خان در شهر مانده بکامرانی مشغول شدند اما زمانهٔ عدار کی می گذارد که فتنه بخواب رود درین اثنا نقش دیگری بر روی کار آورد که عالم خان لودهي و دریا خان نه قسمتی که سبق ذکر یافته نزد شیر شاه به دهلي رفته بودند دریا خان آنجا فوت شد و از عالم خان امری صادر شد که دران دیار نتوانست ماند ناچار به سید مبارک توسل جسته باحمد آباد آمد و آمدن او اعتماد خان و عماد الملک را خوش نیامد از سید رنجیده آخر الامر بشامت اغوا معرکه جنگ و قتال با سید مبارک آراسته شد و سلطان را امرا برداشته بمقابله سید بر آمدند چون فتنه انگیزی عالم خان معلوم همگنان شد هنگامیکه تلاقی فریقین دست داد امرا سلطان را برداشته نزد سیّد بردند و عالم خان رو بفرار آورده بصوب کوهستان پال رفت و امرا بتعاقب او رفته از جانپانیر معاودت نمودند تفصیل این ماجرا حواله بکتاب مذکور است چون واقعات بسمع مبارک شاه آسیری رسید بار دیگر لشکر بگجرات کشید اما بی نیل مقصد و جنگ معاودت نموده رفت القصه درین مدت سلطان جمعی را نوکر خاصه خود کرده اما اختیار تمام مملکت بدست اعتماد خان و عماد الملک که باهم دم مساوات میزدند بود گاهی مردم اعتمادی اعتماد خان پاسداري سلطان را می کردند و گاهي مردم عماد الملک حراست میداشتند اما مشیت ایزدي به زوال دولت سلاطین گجراتیه تعلق پذیرفته بود باوجود عهد و میثاق موکد بایمان مغلظ در مزرع صدور تخم نفاق یکدیگر را می کاشتند و باندک تصور نفع نقد

ایمان را می باختند و مهم بقتال و جدال می انجامید سید مبارک در اصلاح حال ذات البین کوشیده اطفای نایره می فرمود چندی برین نهج گذشت تا مادّهٔ نفاق میان عماد الملک و اعتماد خان سر وا کرد سلطان احمد هم بنابر خلاصی خود از دست اعتماد خان بعماد الملک در خواست و اعتماد خان رنجیده پیش مبارک شاه رفت و او را برداشته باین صوب آورد سیّد مبارک این دفع نیز اعتماد خان را به نصایح دلپذیر مواعظت فرموده ازان خیال باطل باز داشت و اعتماد خان آمده باز بامر وزارت بدستور سابق مشغول شد سلطان احمد دید که از عماد الملک هم اراده او که نفاذ امور سلطنت بوده باشد صورت نه بست و باز بدست اعتماد خان گرفتار شد و او ادّعام خواهد کشید با مخصوصان چند پنهانی به سید پور که متصل محمود آباد آباد کرده سید مبارک بود نزد سید آمد و این قسم آمدن را نا پسندیده مخصوصان سلطان را نهایت توبیخ و سرزنش نمود که آوردن سلطان باین قسم مناسبت نداشت درین اثنا حاجی خان که یکی از امرای نامی سلیم شاه بادشاه دهلی بود با پنج هزار سوار و صد و پنجاه زنجیر فیل نامی از استیلای جنود حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه از دهلی بر آمده قصد گجرات نموده در بین راه با رانا محاربه رؤیداد و رانا شکست یافته گریخت و حاجی خان مظفر و منصور و بگجرات آورد اعتماد خان و اعتماد الملک آمدن حاجی خان را حسب الطلب سیّد مبارک و سلطان احمد تصوّر نموده کنکاش کردند که تا حاجی خان به سید مبارک ملحق نشده و لشکر ایشان از اطراف و جوانب جمع نگردیده سید را از میان باید برداشت اعتماد خان و عماد الملک با اکثر لشکر گجرات قریب سی هزار سوار با لوازمهٔ توپخانه گران بر آمده در ناحیهٔ محمود آباد فرود آمده بعد رد و بدل پیام و آمد و رفت مصلحان خیر اندیش جنگ قرار یافت و سید مبارک کشته افتاد و سید پور بتاراج رفت اما قاعدهٔ مردم گجرات آن بود که باوجود عناد و بد خواهی همدیگر اگر این قسم جنگ فیمابین اتفاق می شد دیگری متعرض ناموس و عیال دیگری نمی گشت سردار لشکر ده دوازده کروه هزیمت

خورده کناره می گرفت و هر دو لشکر به شهر می آمدند بعد چند روز مردم درمیان آمده کار بمصالحه می انجامیده باز همان آش در کاسه بود الحاصل سیّد میران ولد سید مبارک اهل و عیال خود را برداشته بکپر پنج رفت و سلطان احمد را امرا باحمد آباد آورده فرار گرفتند بعد چندی سید میران حسب الطلب عماد الملک و اعتماد خان به احمد آباد آمد درین اثنا باز میان عمادالملک و اعتماد خان دانه نزاع پاشیده شد بتقریب آنکه سلطان احمد باز مخفي بعماد الملک سازش مینماید عماد الملک پسر خود را که چنگیز خان نام داشت از بهروچ طلبیده و اعتماد خان تاتار خان غوري را از جونه گده طلبداشته بیرون شهر بر آمده لشکر از اطراف جمع نموده بعماد الملک پیغام داد که از شهر بر آمده بجاگیر خود رود عماد الملک چون تاب مقاومت در خود ندید با الغ خان حبشی بر آمده روانه بهروچ شد و الغ خان را بترده داده اعتماد خان نگاهبانان خود را بپاسداري سلطان تعین نموده بفراغبال بر مسند حکومت تکیه زد حاجی خان را نصف پرگنه کری جاگیر داده نوکر خود نمود و موسی خان وغیره را رخصت جاگیرات خود کرد و درینولا خبر رسید که عماد الملک را اختیار خان خسرپوره او که در بندر سورت بود بغدر کشت و بعد چند ماه چنگیز خان و عماد الملک اختیار خان را بدست آورده بقتل رسانید و اعتماد خان لشکر بصوب بهروچ کشید اما بغایر رونداد و هنگامه ضلع پتن و رادهن پور بر گشته باحمد آباد آمد مفصل این حکایت حواله بتاریخ مذکور است و در فکر کار سازي سلطان احمد مشغول شد زیرا که مردم آفاقی بسیار در گجرات فراهم آمده بودند و سلطان احمد بامثال این مردم میل تمام داشت مبادا حادثه سر زند که تدارک نتوان کرد پیوسته در اندیشه میگذرانید ازانجا که سلطان احمد بسیار تنک ظرف و کم حوصله واقع شده بود هرگاه سرمست باده ارغوانی مي شد از روی مستی شمشیر کشیده بر درخت کیله میزد و مي گفت که سر اعتماد خان را بریدم و عماد الملک را دو نیم کردم و بدین نوع نام اکثر مردم و امرا را بر زبان میراند وجیهه الملک که صاحب مسورت اعتماد

خان بود باعث آن میشد که پیش ازان که از سلطان فتنه سر زند مهم
او را فیصل دهم و دران ایام سلطان را این قدر دستگاه شده بود که تا دو سه
کروهی بعنوان سیر و شکار سواري مي نمود و گاهی بی وقت بخانه اعتماد
خان مي آمد و ترسان و لرزان استقبال می نمود و هرچند وجیهه الملک
بقتل سلطان مبالغه می کرد اعتماد خان بدفع آن وقت مي گذرانید تا آنکه
روزی وجیهه الملک پنهانی بسلطان پیغام فرستاد که اگر سلطان مرا بوعدهٔ وزارت
امیدوار سازند ما به قتل اعتماد خان می پردازم سلطان از روی نادانی باور کرده
بوعده وزارت و وکالت استمالت نمود و او این معنی را باعتماد خان گفت
و او جواب داد که تا من بگوش خود نشنوم مرا اعتمادی نیست تا اینکه اعتماد
خان را وجیهه الملک هنگام شب بخانه خود که قریب بهدر بود برده در حجره
پنهان ساخت و بسلطان پیغام فرستاد که بسبب خوف جواسیس اعتماد خان
علانیه نمي توانم آمد اگر سلطان قدم رنجه فرماید تا عهد و میثاق بسته گردد
و تختی را برای جلوس سلطان بر در حجره که اعتماد خان را مخفي داشته
بود نهاد و سلطان را که قضا گریبان گیر شده بود آمده بر آن تخت جلوس
نمود و وجیهه الملک سخنان را اعاده کرده طالب عهد و پیمان شد سلطان از ساده
لوحی آنچه بوساطت گفته فرستاده بود بالمشافه باز گفت بنوعی که اعتماد
خان تمامي را شنید فی الحال از حجره خود را باز کرده گفت که من در
حق تو چه بد کرده بودم که بر قتل من عهد و میثاق مي بندی بمجرد دیدن
عتماد خان حال سلطان بگشت اعتماد خان غلامان خود را امر کرد تا شلاق
مستوفی زده کشته در میدان ریگ سابرمتي که در زیر محلات بهدر واقع است
انداختند و این واقعه شب دو شنبه پنجم شهر شعبان سنه ۹۶۸ نهصد و شصت
و هشت هجري روی نمود و از عبارت بیگناه مقتول شد نیز مستفاد مي گردد
و صباح آن شب آوازه افتاده که سلطان گریخت و چون نعش او را پیش
دریافتند گفتند که بعضی از فدائیان کشته انداخته اند از انجا نقل نموده در قبهٔ
سلطان احمد باني احمد آباد بخاک سپردند *

* بيت *

شکوه تاج سلطانی که بیم جان دور درج است
کلاه دلکش است اما تبرک سـر نمي ارزد

و همدرین سال پیش از وقوع قتل سلطان شهادت بیرام خان در بلده پٹن روی داده حقیقت حال بطریق اجمال آنکه بنابر بعضی مقدمات که مفصل در اکبر نامه مندرج است حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه انار الله برهانه بیرام خان را رخصت زیارت کعبه معظمه زاد الله شرفاً و تعظیماً فرموده بودند چون بشهر پٹن رسید چند روز دران ساحت دلکشا جهت اسایش رحل اقامت کشود دران وقت موسی خان فولادي بطریق استقلال حکومت انجا مي نمود و از طوایف افغان بر سر او فراهم آمده شور و غوغا افزائي آن دیار بودند ازانجمله مبارک خان لوهاني که پدر او در جنگ ماچهیواره بسرکردگي بیرام خان به قتل رسیده بود آن دیوانه افغان را در آن وقت انتقامی بخاطر رسید و قصد بیرام خان کرد و نیز زن کشمیري سلیم خان پسر شیر خان با دختری ازو بود درین قافله همراه بیرام خان عزیمت سفر حجاز داشت و قرار یافته بود که بیرام خان آن دختر را برای پسر خود بگیرد ازین ره گذر نیز افغانان سر شورش داشتند بیرام خان درین ایام که در پٹن بار اقامت کشوده بود همواره بسیر بساتین و منازل آن شهر می رفت روزی بسیر کول آبی بزرگ که سیر گاه دلکش است و نشیمن درمیان دارد که بکشتي آنجا می روند رفته بود درین هنگام که از کشتي بر آمده سوار مي شد آن جاهل با سه چهل افغان بقصد بیرام خان بر کنار کول آب آمد و چنان نمود که بدیدن آمده بیرام خان انجماعه را طلبید چون آن بی سعادت پیشتر رفت بی محابا خنجر کشیده آنچنان بر پشت خان زد که از سینه اش بر آمد و دیگری شمشیری برسر انداخته کارش تمام ساخت درین حال کلمة الله اکبر بر زبان آن عاقبت بخیر جاري شد و ازین عالم در گذشت همراهان از وقوع این واقعه متحیر و متوحش شده هرکدام بجای شتافت و بیرام خان بخاک و خون افتاده بود تا آنکه جمعی از فقرا و مساکین قالب

خونین او را برداشته حواشی مقبرهٔ شیخ حسام که از مشایخ وقت خود بوده بخاک سپردند و این واقعه روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الاول سنه ۹۶۰ نهصد و شصت هجري رویداد قاسم ارسلان در تاریخ این واقعه گفته * رباعی *

بیرام بطوف کعبه چون بست احرام * در راه شد از شهادتش کار تمام
در واقعه هاتفی پئی تاریخش * گفتا که شهید شد محمد بیرام
۹۶۰ هجري

بعد ازان بسعی حسین قلی خان خانجهان لاش او را از آنجا بر آورده بمشهد مقدس مدفون کردند و ازان حادثه غریب او باش پٹنی دست تا راج باردوی بیرام خان دراز کرده چیزی فرو نگذاشتند خواجه ملک و جمعی دیگر عبد الرحیم خلف الصدق بیرام خان را که دران هنگام چهار ساله بود با والده و بعضی خدمت گاران بسعی تمام از حادثه گاه بر کنار برده باحمد آباد روانه شدند و چهار ماه در احمد آباد توقف نموده بموجب فرمان طلب حضور بدرگاه عرش اشتباه شتافتند *

عهد سلطنت سلطان مظفر عرف نتهو آخرین سلاطین گجراتیه

بعد قتل سلطان احمد ششم شهر شعبان المعظم سنهٔ ۹۶۸ نهصد و شصت و هشت هجري اعتماد خان سلطان مظفر را بر تخت اجلاس فرمود اما اعتقاد بعضی از مورخین آنست که چون از اولاد سلاطین مذکور احدی که قابلیت سلطنت داشته باشد نماند اعتماد خان که مدار علیه سلطنت بود نتهو نام طفلي خورد سال را در مجلس آورده قسم یاد کرده که این پسر سلطان محمود ثاني است مادر او جاریه که حامله بود برای اسقاط حمل حواله من کرده بود چون مدت حمل او از پنجماه زیاده گذشته بود سقط نگردید و این طفل زائید من این را به پنهاني پرورش می کردم الحال سوای این طفل وارث ملک نیست همه کس قبول کرده او را بسلطنت برداشته به سلطان مظفر ملقب کردند اعتماد خان بعد چند ماه بجهت انتقام فتح خان بلوچ بر سر موسی خان

و شیر خان که در پتن بودند لشکر کشید اما بنابر صدور قتل سلطان احمد که جمیع ارکان دولت از او خایف بر جان خود و رنجیده می بودند چون بحوالی پتن رسید با موسی خان و شیر خان جنگ روئداد باندک زد و خورد شکست بر اعتماد خان افتاد و امرا بی جنگ هزیمت خورده باحمد آباد آمدند باز در صدد فراهم آوردن لشکر شد هر چند سعی بیشتر نمود لیکن از امرا کسی تن نمبداد و هر کسی بتعلقه خود رفته نشست اعتماد خان بالشکری که او را دست داد بار دیگر بر سر موسی خان و شیر خان رفته هزیمت خورده باحمد آباد آمد و این واقعه در سنه نهصد و شصت و نه روی نمود الحاصل درمیان امراء نفاق و کشمکش بر ملا افتاد اعتماد خان با لشکری معدودی بیرون رفت و چنگیز خان ولد عماد الملک شهر را تصرف نمود و او را هم حبشیان کشتند شرح این واقعات و کیفیت ظهور هرج و مرج این ملک در مرآت سکندری مندرج و برخی در ضمن توجه رایات حضرت عرش آشیانی به تسخیر این دیار و انجام کار سلطان مظفر و روزگار صوبیداری خان اعظم مرزا عزیز دفعه ثانی در سال هزارم هجری سمت گذارش خواهد یافت انشاء الله تعالی اکنون وقت آن رسید که عنان کمیت قلم خوشخرام بشرح تسخیر فرمودن حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه و واقعات ناظمان که از آغاز تسخیر مملکت گجرات در هر عهد مقرر شده اند معطوف سازد و این معنی مقرر ساخته که هر که از بارگاه والا بموجب فرامین و احکام مطاعه امر نظامت باصالت تقرر یافته باشد در سلک ناظمان نوشته شود و کسانی که تا مقرر شدن ناظم یا بعنوان نایب کردن ناظمان یا بکومک تعین شده باشند در ضمن آنها مندرج شوند چون در نسخه مرآت احمدی بیشتر مقدمات دفتری و مالی است و اکثر احکام مطاعه در امور بندوبست صوبه بنام دیوانیان شرف صدور یافته لهذا دیوانیان هر عهد سلطنت با ناظمان مرقوم اند و بنابر عدم اطلاع و طول کلام احوال فوجداران و عاملانرا متروک داشته مگر بتقریبی بعضی مذکور شدند چون امر نظامت و وزارت توام است اختصار نمود *

ذکر سلسلهٔ علیه اولاد نامدار والاتبار حضرت قطب الدنیا والدین صاحب قران امیر تیمور کور کان انار الله برهانه که در مملکت هندوستان فرماندهی و داد گستری داشته و دارند

سُبحان الله این چه سلسلهٔ علیه رفیع الشان و چه دودمانی بلند مکان ست
که از آبای کرام و اجداد عظام تا حضرت ابو البشر علیه السّلام در مدارج رفعت
و معارج عظمت همه شاه و شاهنشاه بادشاهی بخش بادشاه نشان آمدند گویا
خلعت فاخرهٔ خلافت و جهانبانی و چار قب امر خطیر سلطنت و کشورستانی
باندازهٔ قابلیت این نامداران صاحب تخت و تاج خیاط ازل در کار خانه قضا
و قدر دوخته و شیوه مرضیه نصفت و عدالت و سجیهٔ پسندیده جود و سخاوت
واهب علی الاطلاق در طینت پاک شان اندوخته حقّا ثم حقّا اگر تتبع تواریخ
نموده بنظر تامل نگرند و ره بسر منزل تصدیق و تحقیق برند سلاطین اکناف
و والیان اطراف و اساطین ممالک اقالیم سبعه خوشه چینان این خرمن و مقتبسان
این نور اند و برخلاف مملکت آرایان دیگر عالمی از دیار ایران و توران و شام
و عرب و حبش هرکدام روی ارادت بابن درگاه می آرد به نصیبه خود بهره ور
و کامیاب میگردد و باوجود این همه عظمت و شوکت و وسعت مملکت و قدرت
و ثروت هرگز مقوله که دلالت بر غرور و تکبر داشته باشد از ایشان سر نزده و هیچ
گاهی بتحقر نام ادنی نوکری بر زبان شان نگذشته در رواج دین مبین ساعی
بوده اند نقل است که چون حضرت صاحب قران ثانی شاه جهان بادشاه غازی
بر تخت مرصع طاؤسی بصرف یک کرور روپیه که چند ساله خراج مصر میشود
ساخت شده بود جلوس فرمودند اول دوگانهٔ نماز شگرانه بدرگاه الهی بجا آورده
و بحمد و ثنا پش رطب اللّسان و عذب البیان گشته فرمودند که فرعون بملک

مصری و تخت عاجی که داشت بدعوای انا ربکم الا علی زبان به بیهوده گوئي کشوده و منکه صاحب اینچنین تخت و مملکت ام دعوی عبودیت معبود حقیقی نمیتوانم کرد زهی پاکي اعتقاد امید که او سبحانه تعالی این سلسله علیه را تا قیام قیامت براورنگ خلافت مستدام و پاینده دارد و انچه از تقاضای گردش فلکی انقلاب و آشوبی که در تمام جهان افتاده اگر بدیده بصیرت نگرند نسبت بایران و توران در مملکت هندوستان محل شکر است که هنوز والی این دیار قایم است و این معنی محض از تفضلات ایزدی و حسن نیت این والا دودمان است مخفي نماند که در آغاز سنه هشتصد و یک هجري *

حضرت امیر تیمور صاحب قران

دارالملک هند را مسخر ساخته مدت یک سال تمام این مملکت را در تحت و تصرف داشتند و در او اخر سنه مذکور بدارالسلطنت سمرقند متوجهه شدند که سلطان محمود بادشاه دهلی بود از صدمت افواج صاحب قران هزیمت خورده بگجرات نزد ظفر خان که هنوز علم سلطنت نه افراخته بمظفر شاه مخاطب نه گشته بود آمد چون از و آنچه چشم داشت ندید بصوب مالوه رخت کشید چنانچه در مرآت سکندري مندرج است چون نوبت سلطنت گیتی ستاني *

حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بن مرزا عمرشیخ شاه بن سلطان ابوسعید مرزا شاه بن مرزا امیران شاه ابن حضرت صاحب قران امیر تیمور کورگان

رسید از دارالملک کابل متوجه تسخیر هندوستان شدند و در سال نهصد و سي و دو دهلی و دارالسلطنت آگره مفتوح گشت و اکثر بلاد شرق رویه بتصرف در آوردند در عهد سلطنت آنحضرت در گجرات او اخر حکومت سلطان

مظفر حلیم و بعد آن سلطان سکندر و نوبت بسلطان بهادر رسیده قریب
پنج سال از سلطنت بهادر گذشته بود که بتاریخ ششم شهر جماد الاول سنه ۹۳۷
نهصد و سی و هفت در دار السلطنت آگره آنحضرت این عالم را پدرود فرموده
بملک جاودانی خرامیدند و جسم مطهرش را بدر الملک کابل نقل نموده بخاک
سپردند مدت سلطنت در مملکت هند قریب شش سال *

جلوس حضرت جنت آشیاني نصیرالدین محمد همایون بادشاه غازي بن حضرت فردوس مکاني ظهیر الدین محمد بابر شاه

بتاریخ نهم جمادی الاول سنه نهصد و سی و هفت هجری در دارالخلافت
آگره رویداد خبر الملوک تاریخ آنحضرت یافته اند در آنوقت سلطان بهادر در
گجرات بامر حکومت اشتغال داشت و در سال نهصد و چهل و یک هجری
که سلطان بهادر فتح قلعهٔ چتور نمود حضرت جنت آشیاني بنابر غداری که از
رهگذر محمد زمان مرزا بخاطر مبارک بود بر سلطان بهادر لشکر کشیده آنرا هزیمت
داده قلعه جانپاپیر را مفتوح ساخته باحمد آباد در آمدند چنانچه شمه ازین سمت
گذارش یافته و مفصلش را تاریخ اکبر نامه و مرآت سکندري ناطق است چون
بنابر مخالفت برادران دشمنان زور گرفتند بمتضای وقت حضرت جنت آشیانی
متوجه ایران دیار شدند و ازانجا معاودت فرموده در اوسط شهر ذیحجه الحرام
سنه نهصد و شصت و دو بار دیگر مملکت هندوستان را از دست باغیان انتزاع
فرموده مستخلص ساختند در گجرات سلطان بهادر در گذشته و سلطان محمود
ثاني را کشته و سلطان احمد نبیره شکر خان را بسلطنت برداشته بودند که در
سیزدهم شهر ربیع الاول سال نه صد و شصت و سه در دارالملک دهلی آنحضرت
علم بعالم جاودانی بر افراختند در همان خطهٔ پاک که اکنون بمقبرهٔ همایون
بادشاه اشتهار دارد بخاک سپردند مدت سلطنت از ابتدای جلوس در هند
بیست و پنج سال و دو ماه و دو روز *

جلوس حضرت عرش آشياني جلال الدين محمد اكبر بادشاه غازي ابن همايون بادشاه

قريب نصف النهار يوم الجمعه دوم شهر ربيع الثاني سال نهصد و شصت و سه هجری در عیدگاه خطه کلانور اتفاق افتاد و در آن وقت در گجرات سال سوم تخت نشيني سلطان احمد نبيرهٔ شکر خان بود بتاريخ چهاردهم شهر رجب المرجب سنه نهصد و هشتادم هجري كه از حکومت مظفر ثانی سیرده سال سپری گشته بود که مملکت گجرات بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده ضميمهٔ ممالک محروسه هندوستان شد چنانچه از سوق کلام آینده واضح میشود چون شب چهار شنبه دوازدهم شهر جمادی الآخر سال یک هزار و چهارده هجري در رسید آنحضرت طبل رحیل نواخته بعالم ديگر كوچ فرمودند و در مقبره واقع سکندره بخاک سپردند مدت سلطنت پنجاه و یک سال و دو ماه و نه روز در عهد آنحضرت نه کس از پیشگاه خلافت و جهانباني بصوبداري اين ملک سرفراز شدند *

جلوس حضرت جنت مکانی ابو المظفر نور الدين محمد جهانگیر بادشاه ابن اکبر بادشاه

روز پنجشنبه چهاردهم شهر جمادی الثانی سال هزار و چهارده هجري در قلعهٔ ارک مستقر الخلافت اكبر آباد اتفاق افتاد و در هنگام چاشت روز یک شنبه بیست و هفتم شهر صفر سال یک هزار و سی و هفت هجری بهنگامی که از کشمیر متوجهه دارالسلطنت لاهور بودند در منزل جنکش هتی ازین جهان فانی بعالم جاوداني منزل گزیدند در مقبره واقعهٔ سواد دارالسلطنت لاهور مدفون شدند مدت سلطنت بیست و یک سال و یک ماه در عهد سلطنت آنحضرت هشت کس بصوبداري اين ديار مفتخر شدند *

جلوس حضرت فردوس مکاني ابو المظفر شهاب الدين محمد شاه جهان صاحبقران ثاني بادشاه غازي ابن جهانگير بادشاه

به روز مبارک پنجشنبه دوازدهم شهرجمادي الثاني سال يکهزار و سی و هفت هجري در قلعۀ مستقرالخلافت اکبر آباد روی نمود و سه گهڙي شب دو شنبه بيست و ششم شهر رجب سنه يکهزار و هفتاد و شش هجري ازين خاکدان بعالم جاودان خراميدند و در مقبرۀ واقعۀ اکبر آباد بخاک سپردند مدت سلطنت فرمان روائي سی و دو سال و ايام اعتکاف در قلعۀ ارک هفت سال در عهد آنحضرت دوازده کس بصوبداري اين صوبه مقرر شدند *

جلوس حضرت خلد منزل ابو المظفر محي الدين محمد اورنگ زيب عالمگير ابن شاه جهان بادشاه غازي

جلوس اول درباغ اغرروز جمعه غرۀ شهر ذيقعدۀ الحرام سال يکهزار و شصت و هشت هجري و جلوس دويم که خطبه و سکه و لقب مقرر شد روز يک شنبه بيست و چهارم ماه رمضان سنه هزار و شصت و نه در قلعۀ ارک دارالخلافت شاه جهان آباد بود و در روز دوشنبه بيست و هفتم شهر ذي قعدۀ الحرام سال يکهزار و يک صد و هيجده در مقام احمدنگر مضاف صوبه دکهن بعالم ديگر رحلت فرموده درجنب مزار برهان الدين اوليا منزل گزيدند و درگاه حضرت برهان الدين غريب قدس سرۀ در خلد آباد که بروضه اشتهار دارد بر هفت کروهی اورنگ آباد واقع است نعش حضرت خلد مکاني از احمد نگر بدينجا آورده اند مدت سلطنت پنجاه و دو سال و دو ماه و چهار يوم و در عهد آنحضرت ده کس بصوبداري اين صوبه تعين شدند *

جلوس حضرت خلد مکان ابو النصر قطب الدین محمد معظم شاه عالم بهادر شاه بادشاه غازي ابن عالمگیر بادشاه

نوزدهم شهر ربیع الاول سال یک هزار و یک صد و نوزده هجري در باغ دهرای واقعه مستقر الخلافت اکبر آباد بعد فتح محمد اعظم دست داد در نوزدهم شهر محرم الحرام سال یک هزار و یک صد و بیست و چهار در سواد دار السلطنت لاهور بمنزل عقبی ارتحال فرمودند و نعش آن حضرت را آورده در جنب مزار خواجه قطب چراغ دهلی واقعه دار الخلافت شاه جهان آباد بخاک سپردند مدت سلطنت چهار سال و نه ماه و در عهد آنحضرت یک کس بمرتبه صوبداري این صوبه رسید *

جلوس ابو الفتح معز الدین محمد جهاندار شاه ابن بهادر شاه بادشاه غازي

بیستم شهر محرم الحرام سال یک هزار و یک صد و بیست و چهار هجري در سواد دار السلطنت لاهور روئیداد و در مدت ده ماه و بیست روز بسلطنت عقبی شتافت و در مقبره همایون بادشاه واقعه دار الخلافت شاه جهان آباد بخاک سپردند یک نفر برتبه صوبداري فایز شد *

جلوس شاه شهید ابو المظفر معین الدین محمد فرخ سیر بادشاه ابن محمد عظیم الدین بن خلد منزل بهادر شاه بادشاه

سیزدهم شهر ذی حجه سال یک هزار و یک صد و بیست و چهار هجري در نواحی مستقر الخلافت اکبر آباد بعد مظفر شدن بر جهاندار شاه عم خود

خطبه و سکه بنام خود نمود و هشتم شهر ربیع الاول سال یک هزار و یک صد و سی و یک بعد معتکف شدن بدرجه شهادت رسیدند و در مقبره همایون بادشاه واقعه دار الخلافت دهلی بخاک سپردند مدت سلطنت تا ایام سلطنت جهاندار شاه شش سال و بیست و پنج روز در عهد آنحضرت پنج کس بصوبداری این صوبه ممتاز گشتند *

جلوس حضرت جنت آرامگاه محمد رفیع الدرجات بادشاه ابن محمد رفیع الشان ابن خلد منزل بهادر شاه بادشاه

هشتم ربیع الاول سال یک هزار و یک صد و سی و یک در قلعه ارک دار الخلافت شاه جهان آباد روی نمود و در بیست و سیوم شهر رجب سنه الیه بنابر عارضه جسمانی یعنی تپ دق وصیت بتخت نشینی برادر مهین خود محمد رفیع الدوله نموده ازین جهان در گذشت و در مقبره همایون بادشاه مدفون گردید مدت سلطنت چهار ماه و پانزده یوم نه سبب مدت قلیل تغیر و تبدیل در صوبه راه نیافته *

جلوس محمد رفیع الدوله ملقب به شاه جهان ثاني ابن محمد رفیع الشان بن حضرت خلد منزل بهادر شاه بادشاه

روز شنبه بستم شهر رجب سال یک هزار و یک صد و سی و یک هجري در قلعه ارک دارالخلافت شاهجهان آباد بموجب وصیت برادر قرار یافت و بنابر دفع شورش محمد نیکو سیر متوجه مستقر الخلافت اکبر آباد شده در شهر ذیقعده سنه مذکور رخت هستي بربست مدت سلطنت چهار ماه در صوبه تغیری نیامده *

جلوس حضرت فردوس آرامگاه ابو المظفر ناصر الدين محمد شاه بادشاه غازي ابن محمد جهاندار شاه بن حضرت خلد منزل بهادر شاه بادشاه

چون شاه جهان ثاني بادشاه از سواد مستقر الخلافت اكبر آباد بعالم جاوداني رحلت فرمود قطب الملك سيد عبد الله خان وزير و امير الامرا امير سيد حسين عليخان به سيد نجم الدين عليخان برادر خود كه در دار الخلافت شاه جهان آباد صوبه‌دار مقرر كرده بودند نوشتند كه بسرعت تمام يكى از شاهزادگان عالى تبار را روانه اين صوب سازند كه آمده برتخت ابا و اجداد خويش متمكن شود چنانچه او محمد روشن اختر ابن محمد جهاندار شاه بادشاه را بر جناح استعجال بسوارى فيل گهنا توپ روانه ساخت بعد قطع منازل بتاريخ پانزدم شهر ذيقعده سال يك هزار و يك صد و سى و يك بر اورنگ فرمان روائى بر آمده خود را محمد شاه موسوم ساختند و در شهر ربيع الثاني سنه يك هزار و يك صد و شصت و يك هجري بفردوس برين خراميد و در جوار مزار خواجه نظام الدين اوليا واقعه دار الخلافت شاهجهان آباد مرقد شريف قرار يافت مدت سلطنت كه در ايام رفيع الدرجات و شاه جهان ثاني داخل است سال سى و شش يوم و در عهد آنحضرت شش كس بصوبداري اين صوبه مقرر شدند *

جلوس ابو النصر مجاهدين احمد شاه بادشاه غازي ابن حضرت فردوس آرامگاه محمد شاه بادشاه

روز سه شنبه غرهٔ شهر جمادى اول سال يكهزار و يك صد و شصت و يك

در مقام کوندره تعلقه پانی پت هنگامیکه بعد فتح ابدالی معاودت فرموده بودند اتفاق افتاد و بتاریخ دهم شهر شعبان المعظم سنه ۱۱۶۷ یک هزار و یکصد و شصت و هفت هجري بنابر عدم موافقت صحبت وزرا معتکف شدند مدت فرمان روائی شش سال و سه ماه و نه روز در عهد آن حضرت راجهٔ بخت سنگه بصوبداري اینصوبه سرفراز یافته بود *

جلوس میمنت مانوس اشرف و اقدس و ارفع و اعلی عرش منزل خدیوگیهان ظل الله ابوالعدل عزیزالدین محمد عالمگیر ثاني بادشاه غازي خلد الله دولتهٔ

روز یکشنبه قریب نصف النهار تاریخ دهم شهر شعبان المعظم سال یک هزار و یکصد و شصت و هفت هجري در قلعه ارک دار الخلافت شاهجهان آباد جلوه ظهور نموده زینت بخش تاج و سریر فرمان روائي گشتند بروز پنجشنبه هشتم شهر ربیع الثانی سال هزار و صد و هفتاد و سه من الهجره بموجب اشاره وزیر مقتول شدند مدت جهانداري پنج سال و هفت ماه و بیست و هفت یوم بدابر تصرف بالاجی راو مرهته احدی بصوبداری این صوبه سرفراز نگشته *

جلوس اشرف اقدس معلی شاه جهان بادشاه غازي

آخر روز پنجشنبه هشتم شهر ربیع الثانی سال یک هزار و صد و هفتاد و سه من الهجره در ارک دار الخلافت شاه جهان آباد رونق افزای سریر سلطنت گشتند *

ابتدای شورش ملک گجرات و آمدن مرزایان و انقراض دولت و حکومت گجراتیه و بتصرف در آمدن این مملکت باولیای دولت قاهره و داخل شدن ضمیمه ممالک محروسه هندوستان بی جنگ و قتال بعون ایزد متعال در عهد سلطنت حضرت عرش آشیاني جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازي انار الله بوهانه

بر ضمایر صفا مظاهر اصحاب دانش و نظارگیان ارباب بینش محجوب و مستور نماند که از بدو آفرینش در عالم کون و فساد زوال بر دولتی بنابر تخم نفاقي که در مزرعهٔ صدر ارکان دولت و اعیان سلطنت کشته می شد بآبیاری بدطینتان وافعه طلب و سخن چیدان حمالة الحطب روئیده یوماً فیوماً ریشه کینه بهرسو دوایندده نکفران نعمای الهی مثمر و بارور مي گشت و شکر منعم حقیقی که موجب ازدیاد آلاست بر طاق نسیان می نهاد و منطوق آیة وافي هدایة لان شکرتم لا زیدنکم و لان کفرتم ان عدادی لشدید انقطاع آن نعمت می بوده است و بمضمون صداقت مشحون ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم عطیهٔ الهی تغیر و تبدیل یافته منجر بزوال مي گشت و انواع فتن و اقسام محن عاید حال شان میگردد تا صاحب دولتی دیگر تعلق مي گرفت شاهد این مقال حسب حال سلاطین و امرایان گجراتیه است چنانچه شمه ازان سمت گدارش یافت چون هنگام زوال آن دولت در رسید ارباب حل

و عقد حقوق را بعقوق مبدل ساخته گاو در خرمن و فاق بسته در پوست یکدیگر افتادند نفاق را از پردهٔ خفا بر آوردهٔ عداوت را برملا انداختند و فیمابین کار بتنازع انجامید تا از دیوان حکم بعزل آن فریق در رسید بساط حکومت سلاطین گجراتیه در نوردیده شد و منشور فرمان روائی و طغرای دارائی این مملکت از بارگاه توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء بنام مفخر دودمان خلاصهٔ خاندان حضرت صاحب قرآن امیر تیمور کورگان صادر شد و سند عدالت و نصفت حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازي ممهد گشت شرح این مقال و آئین این اجمال آنکه ابراهیم حسین مرزا و محمد حسین مرزا و مسعود حسین مرزا و قابل حسین مرزا پسران محمد سلطان مرزا که سلسلهٔ او بحضرت امیر تیمور کورگان می رسد بمقتضای بدطینتی و بد خوئی مصدر شورش و فساد مي شدند و در ممالک محروسه خلل مي انداختند محمد سلطان مرزا پدر آنها بنابر پیرانه سری در پرگنه اعظم آباد سرکار سنبهل جاگیر خود میگذرانید چون رایات بادشاهی بسمت پنجاب نهضت فرمود مرزایان قابو یافته از سنبهل بر آمده دست بتاراج کشادند بعضی جاگیرداران را کشته مال و متاع آنها را متصرف شدند و بر قلعهٔ دهلي محاصره نمودند این معنی باعث آزار خلایق و شورش عظیم در مملکت گردید حضرت عرش آشیاني از استماع این سانحه از پنجاب بسمت دهلي متوجه گشتند مرزایان از خبر عزیمت موکب عالي دست از محاصرهٔ قلعه دهلي برداشته بطرف مالوه شتافتند و آن ولایت را محمد قلی برلاس که یکی از امرایان بادشاهی بود گرفته تا هندیه بتصرف خود در آوردند بعد نزول رایات بادشاهی در دهلي جیوش منصوره باستیصال مرزایان تعین گردید دران زمان سلطان محمد ثانی را برهان آبدار کشته و امرای واقعه طلب مثل سیّد مبارک و عماد الملک و اعتماد خان یکی از بقایر سلطان احمد بانی احمد آباد را که هنوز بسرحد تمیز نرسیده بود اسم بی مسمی سلطنت بر او اطلاق نموده سلطان احمد ثاني نامیدند و مدار حکومت و کامراني از پیش خود گرفتند و چون بسرحد بلوغ و تمیز

رسید کارش بانجام رسانیده خورد سال دیگر را بفرزندی سلطان محمود ثانی شهرت داده بمظفر شاه عرف نتهو مخاطب ساختند اما جمعی که بر حقیقت معامله وقوفی نه تیقن می داشتند که محض افترا و دروغ است معهذا بجهت قدرت و استقلال آنها روزی چند این لفظ بیمعنی در گوش و دل مردم جای گرفت و امرای درمیان خود ها تقسیم ملک نمودند احمد آباد و بندر کهنبایت و بسیاری از ولایت را اعتماد خان متصرف شد و سرکار پتّن بموسی خان فولادی و شیر خان مقرر گشت و سورت و بهروچ و بزوده و جانپانیر به چنگیز خان پسر عماد الملک قرار یافت و دهندوقه و دهولقه و غیر آن به سید حامد نبیرهٔ سید مبارک معین گردید و جونه گده و ولایت سورتهه به امین خان غوری رسید و این متغلبان نا مستحق روزی چند بکام روائی گذرانیدند انواع ظلم و بیداد بنیاد نهادند و آخر با یکدیگر آویختند و منازعت پیش گرفتند در خلال این حال مرزایان تاب مقاومت عساکر بادشاهی نیاورده بودن در ولایت مالوه از حیز امکان خویش بیرون دانسته در گجرات بچنگیز خان پناه بردند از انجا که اعتماد خان بر سر احمد آباد با چنگیز خان محاربه داشت درین وقت چنگیز خان آمدن مرزایان را غنیمت دانسته بهروچ را بجاگیر ایشان مقرر نمود چنانچه مشروحا در مرآت سکندری مندرج است و شمهٔ ازان درین اوراق سمت گذارش یافت بعد ازانکه جهوجار خان حبشی چنگیز خان را کشت خلل عظیم در ولایت گجرات رویداد و مرزایان غنیمت دانسته قلعه جانپانیر و سورت را بجنگ گرفته و قلعه بهروچ را نیز متصرف شدند و قوت و مکنت بهمرسانیدند چون اعتماد خان مدار کار حکومت بر خود نهاده بود سلطان مظفر بتحریک شیرخان فولادی از احمدآباد گریخته نزد او به پتّن شتافت و شیر خان بافوج آراسته رو باحمداباد نهاد اعتماد خان در حصار احمدآباد تحصن جسته بمرزایان ملتجی گشت و نیز عرضداشت ببارگاه سلاطین پناه حضرت عرش آشیانی نموده کیفیت رویداد معروضداشته استدعای توجهه رایات عالیات به تسخیر گجرات نمود آنحضرت برحال رعایا وزیر دستان این ملک بخسوده اطفای نایرهٔ مرزایان را ملحوظ فرموده

بتاریخ بیستم شهر صفر المظفر روز شنبه سنه نه صد و هشتاد هجري رایات اقبال بتسخیر گجرات افراشتند خان کلان و سید محمود بارهه و قلیج خان و صادق خان و شاه فخرالدین وغیره جمیع امرای عظام را با فوجي از دلاوران عرصه ظفر برسم منقلا تعین فرموده خود بسعادت و اقبال روز دو شنبه بیست و دوم شهر ربیع الثاني سنه مذکور پای دولت در رکاب آورده از خطهٔ اجمیر متوجه گجرات شدند چون موکب اقبال بحوالی ناگور رسید خان کلان و دیگر امرا که برسم منقلا تعین بودند بحوالی سیروهي پیوستند رای مان سنگه دیوره راجه سروهی عذری بخاطر بد اندیش خود راه داده در لباس دوستي و ملایمت راجپوتی چند برسم رسالت پیش خان کلان فرستاد بعد گذارش رسالت در وقت رخصت خان کلان برسم هند یک یک را پان میداد دران میان راجپوتی خود را بخان کلان رسانیده جمدهر کشیده پائین ترقوه خان مذکور زد که مقدار سه انگشت از زیر شانه سر بر آورده بهادر خان نامی از نوکران خان کلان آن راجپوت را گرفته بر زمین زد و صادق خان و محمد قلی خان بزخم شمشیر کار آن بی باک را ساختند و رفقای او نیز بقتل رسیدند مقارن این حال موکب اقبال نیز بفوج منقلا پیوستند چون از مردم سیروهي چنین بی اعتدالی بظهور رسیده بود حکم شد که بهادران عساکر منصوره بسیروهی شتافته استیصال آن گروه شقاوت پژوه نمایند اکثری ازان مفسدان آواره دشت ادبار گردیده بشعاب جبال پناه بردند و جمعی از خون گرفتها که باصطلاح اهل گجرات مانچه تورج گویند در گرد بتخانه بر خاک هلاک افتادند بالجمله چون بحدود پتن درود عساکر فیروزی اتفاق شد شاه فخر الدین با فرمان استمالت نزد اعتماد خان که پیوسته عرایض اخلاص فرستاده التماس آمدن موکب جهان کشائی می نمود رخصت فرمودند و بعد از ورود بحوالی دیسه خبر رسید که شیر خان فولادي که احمدآباد را محاصره داشت از طنطنهٔ نهضت رایات جلال ترک محاصره نموده بولایت سورتهه شتافت محمد خان و بدر خان پسران خود را به پتن فرستاد که اهل و عیال او را بر آورده بجای مستحکم رسانند الحال پسران او اهل و عیال او را پیش انداخته بجانب ایدر متوجه اند و ابراهیم

حسین مرزا که بکومک اعتماد خان آمده بود بمحال متعلق خویش مراجعت
نمود اعتماد خان عازم ملازمت است خاقان گیتی ستان راجه مان سنگه
را بافوجي تعین فرمودند که خود را با فرزندان شیر خان رسانیده دستگیر
سازد اگرچه راجه باسباب و احمال آنها رسیده دست بردی نمود اما پسران
شیرخان خبر یافته خود را بشعاب جبال انداخته روز شنبه غره شهر رجب سنه
صدر بلده پتن مخیم بارگاه آسمان جاه شد ازینجا حکیم عین الملک را بجهت
آوردن اعتماد خان و میر ابو تراب رخصت فرمودند چون بموضع چهوتا نه رسیدند
معروض بساط اقبال گردید که مظفر گجراتی از شیر خان فولادی جدا شده درین
نواحي سراسیمه میگردد حکم شد که میر خان یساول و فرید خان قراول و میر
ابو القاسم تمکین و کرم علی بتعاقب او شتافته دستگیر سازند میر خان چون قدری
راه طی کرده بود که چتر و سائبان او بدست افتاد باندک ترددی او را در غله
زاری یافته دستگیر ساخته بملازمت حضرت آوردند از فرط عاطفت جان بخشي
فرموده او را بکرم علی سپردند بنابر قول صاحب مرآت سکندري مظفر از پیش
شیر خان فولادي جدا شده پیش امرای گجراتي آمده ملازمت نمود
درینوقت سید حامد بخاري والغ خان حبشي با مردم خود آمده سجده
عبودیت نمودند و متعاقب آنها شاه فخر الدین و حکیم عین الملک میر ابو تراب
را بملازمت آورده معروض داشتند که اعتماد خان نطاق اطاعت بمیان جان
بسته متوجه ملازمت است و پیش از رسیدن خود شاه فخرالدین و میر ابو تراب
و وجیهه الملک و مجاهد خان را روانه درگاه نموده است که بوفور مراحم بادشاهی
خاطرها مطمئن ساخته معاودت نمایند شاه فخر الدین در اثنای راه بانجماعه
پیوسته نزد اعتماد خان شتافت متعاقب حکیم عین الملک نیز رسید بعد درازی
سخن جمیع امرای گجرات و اعیان این ملک اختیار دولت خواهي نموده
وجوه دراهم و رؤس منابر را بنام نامي و القاب گرامي آنحضرت رونق
بخشیدند و چون بقصبهٔ کري بیست کروهي احمدآباد رسیدند اعتماد خان شاه
فخر الدین و عین الملک را بامیر ابو تراب پیشتر روانه ملازمت ساخت روز

دیگر حضرت خاقانی از چهوتا نه کوچ فرمودند بخواجه جهان و میر ابو تراب حکم شد که پیشتر شتافته اعتماد خان را بسعادت ملازمت بیارند و دران روز خاقان گیتی ستان بر فیل آسمان شکوه سوار واندوهی در سایه عظمت آنحضرت پیاده بودند که اعتماد خان بسعادت زمین بوسی فایز گشت و بعد ازان اختیار الملک و ملک شرق وجهو جار خان حبشي و وجیهه الملک و مجاهد خان آمده بسجده عبودیت سر بلند گردیدند هر کدام در خور حالت بنوازش خسروانه شرف اختصاص یافتند و اعتماد خان و چندی را حکم شد که سوار نزدیک بگردند چون قصبه کري نزول اجلال اتفاق افتاد صادق خان و چندی از ملتزمان رکاب را بمحمود آباد فرستادند که سیف الملوک حبشی و جمعی دیگر که هنوز متوجه ملازمت نه شده بودند بشاهراه عبودیت رهبری نمایند و درین منزل بجهت مراعات حزم و احتیاط و ضابطه ملک ستانی و جهانداری اُمرای گجرات را طلبداشته فرمودند که چون این ملک را باعتماد خان مرحمت می فرمایم و از امرای گجرات هر کدام را التماس کند بهمراهی او مقرر خواهد شد باید که همه ضامن معتبر بدهند تا سرشته نظامت استحکام پذیرد اول میر ابو تراب ضامن اعتماد خان شد بعد ازان اعتماد خان تعهد ضامینت جمیع اعیان گجرات نمود بغیر از طبقه حبشیه درباب حبشیان حکم شد که چنانچه غلام سلطان محمود بودند الحال در زمره بندهای بادشاهی اختصاص خواهند داشت و غلامان را احتیاج ضامن نیست لیکن بجهت بعضی امور که از لوازم قانون سلطنت و جهانگیری است هر کدام آنها را بیکی از امرای معتبره حواله فرمودند روز دیگر موضع حاجي پور مورد موکب بادشاهي گشت جمعی از او باشان آوازه انداختند که حکم بتاراج اردوی گجراتیان شده انبوه از ابطال رجال بر دائیرهٔ آنها ریخته دست تطاول و تاراج در از ساخته فتنهٔ عظیم قایم شد چون حقیقت این بی اعتدالی معروض قدسی گردید بخشیان عظام و سراولان صاحب اهتمام تعین فرمودند که آن جماعت را بسیاست رسانیده بگدارند که متنفسی خود را بدر اندازد و تمام اموال و اشیای گجراتیان که بتاراج رفته ضبط نموده از روی

تحقیق و تشخیص بصاحبان مال رسانند و خود بدولت بر مسند عدالت نشسته بار عام دادند و فیلان مست را حاضر ساخته آنجماعه را پایمال قهرمان جلال فرمودند و در اندک فرصت از فروغ معدلت انوار امن و امان تافت چهاردهم شهر رجب المرجب سنه مذکور که از الفاظ سنه نهصد و هشتاد تاریخ آن سال مستفاد می گردد ظاهر احمدآباد مستقررایات اقبال گردید و طوایف انام از خواص و عوام فرق عبودیت بر سدهٔ سریر خلافت نهاده کامیاب امن و امان گردیدند و بی جنگ و قتال ملک گجرات مفتوح گشت همچنانکه هندوستان در اکثر صفات بهترین اقالیم روی زمین است ملک گجرات خلاصهٔ هندوستان قرار یافته است از جمله معموری احمدآباد بمثابه بود که سه سد و هشتاد پوره آبادانی داشت و پوره عبارت از محله بزرگیست مشتمل بر عمارات عالی و مزارهای مملو از نفایس و نوادر که هرکدام در حقیقت شهریست عظیم و دران روز حضرت خاقانی ظل اقبال بران خطه فردوس مثال افگندند خرمن خرمن زر و سیم نثار فرق مبارک شد بعد از چند روز عرضداشت امین خان غوری و پیشکشهای لایق بدرگاه کیوان بارگاه رسید و ابراهیم حسین مرزا نیز عرضداشتی از روی اضطرار بانفایس پیشکش ارسال داشت چون از صدق اعتقاد نبود بعز قبول نرسید ازانجا که بمیامن همت جهانکشا فتح گجرات که اعظم بلاد هندوستان بلکه خلاصهٔ روی جهان است بروفق مراد اولیای دولت تیسر پذیرفت حکومت احمد آباد و انتظام این بلاد بخان اعظم مرزا کوکه تفویض یافت و پرگناتی که درین طرف آب مهندریست بجاگیرات عمده الملک مقرر شد و دیگر پرگنات مثل برودہ و چاپانیر و سورت وغیره که مرزایان در تصرف داشتند بامرای گجرات که مجددا نطاق بندگی بسته بودند تعهد استیصال مرزایان بذمت خویش گرفتند مرحمت گشت بعد ازان چندی رای جهان آرای چنین اقتضا فرمود که سیر دریای شور نموده کوس مراجعت بمستقر الخلافت بلند آوازه سازند لهذا روز دوشنبه دویم شهر شعبان المعظم رایات عالیات بجانب بندر کهنبایت که در سی کروهی بلده است در حرکت آمد و امرای گجرات به بهانه سر انجام

سفر رخصت گرفته روزی چند در شهر ماندند و حکیم عین الملک را که فی الجمله رابطه بآنها بود درست ساخته نیز بجهت بعضی نظرات و مراعات جزم و احتیاط گذاشتند که بمرافقت آنها متوجه ملازمت گردد در اثناء راه خبر رسید که اختیار الملک بلوناوارة راه فرار پیش گرفت اعتماد خان و سایر گجراتیان نیز مذبذب خاطر گشته ارادهٔ کافر نعمتی دارند لاجرم حکم شد که شاهباز خان بسرعت شتافته آن ناحق شناسان را فرصت بد اندیشی ندهد و سزا ولی نموده همراه خود بملازمت آورد چون معمورهٔ بندر کهنبایت مورد رایات عالی گشت تجار و متوطنان آنجا بسعادت استقبال شتافته نوید امن و امان یافتند آن سر چشمه فیوضات الهی با مخصوصان بساط قرب بر جهاز سوار شده سیر دریای شور نمودند و متعاقب شاهباز خان و اعتماد خان و دیگر امرای گجرات را بدرگاه سپهر اشتباه رسانید و بجهت مصالح ملکی و قضایای سلطنت هر کدام مردم را بیکی از معتمدان درگاه سپردند بعد از فراغ این کار استیصال مرزایان خسران مال پیش نهاد همت اقلیم کشا کردید حسن خان خزانچی را بحراست بندر کهنبایت گذاشته رایات عالیات بصوب بژودة بر افراشتند و از نواحی بژودة خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش را بایالت احمد آباد رخصت فرمودند شاهباز خان و قاسم خان و باز بهادر خان را با فوجی از دلاوران به تسخیر چانپانیر فرستادند در قصبهٔ بژودة خبر رسید که مرزایان قلعه سورت را استحکام داده در حدود چانپانیر فراهم آمده اند لاجرم جمعی از امرا و فوجی از عساکر منصورة تنبیه و تادیب آنها تعین شدند درین وقت بعرض رسید که ابراهیم حسین مرزا تا حال در قلعه بهروچ بود ازانجا برآمده اندیشه آن دارد که در اطراف ممالک شورش اندازد و از راهی که خواهد گذشت تا اردوی گیهان شکوه هشت کروه مسافت است با آنکه اکثر امرای عظام و عساکر سپهر احتشام پیشتر باستیصال مرزایان بهمراهی خان اعظم تعین شده بودند اندک مایه مردم بسعادت همراهی اختصاص داشتند آنحضرت باعتقاد جنود غیبی توسن اقبال برسم ایلغار انگیخته متوجه تنبیه و تادیب اوشدند و حکم شد که شاهباز خان میر بخشی بسرعت

شتافته امرای عظام را که پیشتري به دفع مرزایان تعین شده اند بر گردانیده بموکب
اقبال ملحق سازد و میر محمد خان و خواجه جهان و شجاعت خان و صادق
خان را بحراست اردوی ظفر قرین گذاشته رایات نصرت آیات بقصد استیصال
آن شوریده حالان بر افراشتند حکم شد که هیچکس از مردم اردو از عقب نه
شتابد که مبادا از کثرت مردم راه فرار پیش گیرد و یمکن که قلت اولیای دولت
را در نظر آورده پای شقاوت قایم کند و بسزای اعمال خود برسد چون از شب دو
سه ساعت ماند باعتقاد حبل المتین توکل پای همت در رکاب توسن دولت
نهاده سبک عنان ساختند و ملک شرق گجراتي را که دران ملک بلد بود همراه
گرفتند تا آخر روز هرچه تمامتر راندند اصلا نشانی از غنیم ظاهر نشد چون از روز
دو ساعت مانده بود برهمني از برابر نمودار شد و گفت که ابراهیم حسین مرزا
از دریای مهندری از گذر بیکانیر گذشته در قصبه سرنال با جمعیت فرود آمده
است و مسافت چهار کروه خواهد بود آنحضرت از فدائیان رکاب اقبال و ظفر
کنکاش پرسیدند جلال خان بعرض رسانید که عساکر فیروزی نرسیده و غنیم را
بجمعیت نشان میدهد و با معدودی که درظل رایت عالی سعادت پذیر اند جنگ
نباید صلاح دولت آن است چون شب شود شبخون باید آورد این کنکایش
مستحسن خاطر اقدس نیفتاد و بر زبان حقیقت ترجمان گذشت که قصد شبخون
در ناموس سلطنت نمیگنجد همان بهتر که کار روز بشب نیانداخته خودرا زود
بر سر پله رسانید چون قصبه سرنال بر سر تل واقع است از دور نموده و قدری راه طی
کرده درکنار آب مهندري حکم جبّه پوشیدن شد درانوقت زیاده از چهل
کس همراه نبود از اتفاقات حسنه آنکه همان ساعت خبر آمدن عساکر اقبال
رسید و بجهت دیر آمدن امراء از روی غضب حکم فرمودند که این مردم را
نگذارند که در جنگ شریک شوند چون ظاهر شد که سبب دیر آمدن غلط
کردن راه بود تقصیر از ممر دیگر نیست لاجرم بسعادت کورنش اختصاص
بخشیدند بعد همراه شدن این امرا و سپاهی لشکر منصور قریب بدویست
کس کشید و در هنگام عبور از آب مهندري کنور مان سنکهه با چندی

هر اول شد و ابراهیم حسین مرزا از سپاهیان لشکر منصوره که فی الحقیقت
شعشهٔ انوار اقبال بود شکوه بادشاهی درباره بمخصوصان خود گفت که همانا
حضرت بادشاه اند که با گرمی و سرعت می آیند و از بخت برگشتگی
در ساعت باستعداد مبارزت برداخته و با جمعی از خون گرفتها بر سر بلندی
توپ کرده ایستاد چون موکب اقبال از آب عبور فرمود در کنار دریا جرهای عظیم
و شکستهای غریب که باصطلاح اهل گجرات کوتر گویند بردند بهادران نصرت طلب
بشوق پیشدستی سر رشته تدبیر از دست داده هر کدام براه شتافتند و آن شاهباز
عرصه همت با معدودی از مخصوصان رکاب دولت بجانب دروازه سر نال که
مقابل دریا بود بر آمده و چندی از مقهوران که در مقام مدافع شدند مقبل نامی
غلام قلماق با بعضی از بهادران تاخته آن خون گرفتها را بزخم تیغ صاعقه بار بر
خاک هلاک انداخت و آنحضرت با جمعی که در رکاب سعادت حضور داشتند
بدرون قصبه در آمدند و از کوچهای قصبه که بهجوم عام و ازدحام چار و او [۱]پرتال
مملو بود بهزار جرّثقیل گذشته خود را بمخالفان رسانیدند و نائرهٔ قتال اشتعال
یافت بابا خان قاقشال و جمعی از بهادران را مخالفان زور آورده بر داشتند
اما دیگر دلاوران جان نثار پای همت افشرده بسیاری از مقهوران را بخاک
مذلت انداختند درینوقت اکثری از اولیای دولت که بجهت شکستگی راه
متفرق شده بودند از اطراف و جوانب رسیدند و هنگامهٔ دار و گیر گرمی پذیرفت
و در زمانیکه آن حضرت متوجهه دفع مخالفان بودند خاربست ز قوم پیش آمد
و سه نفر از ان سیاه بختان بجانب آنحضرت تاختند و یکی ازانها متوجهه
راجهٔ بهگونت داس شد راجه نیزه او را رد کرده برچه بجانب او انداخت
و مقارن این حال دو سوار دیگر بجانب حضرت تاختند و خان عالم و شاه قلي
خان محرم و چندي که سعادت قرب داشتند توقف تاختن نیافتند و آن شیر
بیشهٔ شجاعت بزور بازوی قدرت الهي اسپ گلگون اقبال را از زقوم زار جهانیده
بمدافعه مقهوران بر گشته روزگار توجهه فرمودند و ان دو سیاه بخت تاب مقاومت

---

(۱) مراد از چار پایه *

نیاورده رو بگریز نهادند و ابراهیم حسین مرزا از مشاهده نیرنگی اقبال در کار
نامهای بهادران سرشته تدبیر از دست داده سراسیمه راه فرار پیش گرفت و بقیة
السیّف بهزار جان کندن ازان ورطهٔ هلاک خود را بساحل نجات رسانیدند
و بهادران جنود اقبال تعاقب نموده بسیاری را علف تیغ آتش بار ساختند و بمیا
من اقبال بیزوال بادشاهی چنین فتحی قرین روزگار خجسته آثار شهریار اقلیم
کشا گردید چون شب درمیان جان مخالفان در آمد موکب همایون در قصبهٔ
سر نال نزول فرمود سرخ بدخشي را با فتح نامه روانه اردوی معلی ساختند
رزو دیگر همعنان فتح و نصرت متوجهه اردوی ظفر قرین شدند و شاه قلي خان
محروم و صادق با فوجی از بهادران بطریق منقلا بر سر قلعه سورت تعین فرمودند
چون خبر وصول افواج قاهره بمتحصنان قلعه سورت رسید گل رخ بیگم صبیه مرزا
کامران کوچ ابراهیم حسین مرزا مظفرحسین مرزا پسر خود را همراه گرفته
چندی از معتمدان بصوب دکهن شتافت و امرا هرچند سعي در تعاقب
نمودند نتوانستند رسید و آن شیر زن مردانه بدر رفت چون بعرض رسید که
مرزایان قلعه سورت را استحکام داده بهمزبان نام قورچی بادشاه که در زمرهٔ
باغیان شده سپرده اند لاجرم همت جهانکشا به تسخیر آن قلعه توجهه فرمود
و حکم شد که راجه تودرمل اهتمام نموده مورچالها تقسیم نماید و شاهم خان جلائر
بحر است قلعه جانپانیر رخصت یافت که قاسم خان میر بحر را روانه درگاه سازد
که در سباط ساختن و نقب زدن بغایت صاحب تجربه است و فرمان قضا نشان
بخان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش ارسال فرمودند که در محافظت احمد آباد و سایر
بلاد همت گماشته اگر مرزایان روی ادبار بدانطرف نهند تادیب بر اصل نماید
و شیر بیگ بسزاولی صوبه مالوه تعین شد که قطب الدین محمد خان و سایر
جاگیرداران آن ناحیه را بکومک خان اعظم رساند فتح قلعه بندر سورت روز دوشنبه
هفتم ماه مبارک رمضان سنه صدر ظاهر قلعه آهني اساس بندر سورت مضرب
خیام سرا پرده دولت شد متحصنان بفرا وانی آذوقه و بسیاری توپ و اعتماد
کومک مرزایان غرّه شده در لوازم قلعه داري پرداختند و از سوانح این ایام بدست

آمدن فیلان و اسباب مرزایان است آن بیدولتان درین یورش و تفرقه چند زنجیر
فیل باموال و اشیای خود نزد رانا رام دیو زمیندار فرستاده بودند که در پناه او
باشند اتفاقاً جمعی عوام الناس اردو که بتاخت و تاراج میرفتند در اثنای راه
آن فیلان باسباب بدست آن مردم افتاده بدرگاه معلی آورده مشمول انواع
نوازش گشتند دیگر فرستادن امر بمستقر الخلافت آگره شرح این مقال برسم
اجمال آنکه ابراهیم حسین مرزا شکست یافته در حدود پتن بمحمد حسین مرزا
و شاه مرزا پیوست روزی درمیان برادران سخنی درمیان آمد ابراهیم حسین
مرزا از برادران آزرده خاطر گشته بعزیمت باطل روی شقاوت بمستقر الخلافت
نهاد و چون این معنی بمسامع اقدس رسید سیّد محمود خان بارهه و شاه
قلیخان محرم و راجه بهگونت داس بتعاقب ابراهیم حسین مرزا تعین شدند
که هر جا که باشد بدست آرند و انجام کار مرزا مذکور در سرحد ملتان بپایان
رسید بالجمله چون بمیامن اقبال روز افزون سنگ تفرقه درمیان مرزایان افتاد
محمد حسین مرزا و شاه مرزا با فولادیان پیمان شقاوت استحکام داده بجانب
پتن شتافتند و سیّد احمد خان که در پتن بود به پشت گرمی اقبال بادشاهی
در استحکام قلعه کمر اهتمام بست و چون اجتماع ارباب عصیان خاطر نشان اعظم
خان شد به ترتیب فوج و جمع سپاه توجهه نمود از اتفاقات حسنه قطب الدّین
محمد خان صوبدار مالوه و جمعی جاگیر داران آن نواح بموجب حکم در چنین
وقتی رسیدند و شیخ حامد بخاری که حسب الحکم از دهولقه عزیمت حضور
داشت درین خدمت خود را شریک خان اعظم ساخت و خان با فوج فیروزی
آثار متوجهه پتن و عرصه نبرد شد بعد تلاقی فریقین جرانغار مخالفت تیز جلوی
نموده بر افواج برانغار سپاه نصرت لوا تاخته اکثر مردم قطب الدین محمد خان
را برداشته راند و او با معدودی قدم همت افشرده کمال شجاعت ظاهر ساخت
القصه بعد از جنگ صعب مرزایان جلو گردانیده راه ادبار پیش گرفته بصوب
دکهن شتافتند و شیر خان فولادی رو بجانب جونه گده نهاد اعظم خان با امرا
کمر همت بتعاقب آن سپاه بختان بست چون نوید این فتح تازه بمسامع اقبال

رسید بلوازم شکر و سپاس پرداخته فرمان قضا نشان باسم خان اعظم شرف صدور یافت که قطب الدین محمد خان و شاهداغ خان و مراد خان وغیره امراء را که اصلاح داند بتعاقب مخالفان تعین نموده خود را بر جناح استعجال سعادت زمین بوس دریابد خان اعظم بموجب حکم بیستم شهر شوال المکرم بدولت آستان بوس اختصاص یافت و مشمول عواطف بادشاهی گردید درین وقت که متحصنان قلعه سورت بجهت استخلاص خود وسیلها می انگیختند بفرنگیان بندر گوه نوشته بودند که اگر بزودی خود را رسانند ما قلعه را بشما می سپاریم آنها از کمال تدبیر و دانائی خود را بلباس ایلچیان ساخته نفایس و نوادر دیار خود متوجهه بندر سورت شدند که اگر حصول قریب الامکان باشد قلعه را متصرف شوند و الا خود را آشنای این کار نساخته برسم ایلچیان سعادت زمین بوس در یابند چون شکوه وسطوت خاقان گیتی ستان را بنظر در آوردند از قلعه مقطوع الطمع شده خود را ایلچی وا نمودند و بسجود کریاس فلک اساس فائیز شده پیشکشها گذرانیده مشمول عواطف بیکران گردیده رخصت الغطاف یافتند چون مدت یک ماه و هفده روز بمحاصره قلعه کشید نقب‌ها بدیوار قلعه رسید و هم دمدمه‌ها مشرف شد متحصنانرا از همه طرف قطع امید گشت همزبان که حل و عقد قلعه بعهده اهتمام او بود ملا نظام الدین لاری پدر زنش را بدرگاه سلیمان جاه فرستاده معروضداشت که اگر بجان امان یابم و یکی از بندهای درگاه آمده این روسیاه را بسجدهٔ آستان رساند قلعه را بهر کسی که حکم شود حواله نمایم قاسم علیخان و خواجه دولت را حکم شد که همزبان و سایر گرفتاران را بنوید اطلاق امیدوار ساخته بسعادت زمین بوس سرفراز سازند روز پنجشنبه بیست و شهر شوال المکرم سال مذکور اهل قلعه سر خجالت در پیش افگنده سجدات شکر بجا آوردند از مال و جان و ناموس امان یافتند الا همزبان را که پیوسته بزبان درازی و هرزه گوئی اسباب وبال خود را سر انجام میداد حکم زبان بریدن شد روز دیگر موکب اقبال بسیر قلعه تشریف برد توپهای کلان سلیمانی را که هر کدام کار نامهٔ آسمانی بود حکم انتقال بمستقر

الخلافت فرمودند و همانا آن توپها از سلطان سليم خوند كار روم بوده و او باراده تسخير بنادر فرنگ كه در حدود هندوستان است توپهاى بزرگ را با لشكر فراوان فرستاده بود از بى مددى حكام گجرات وغيره لشكر روم منهزم گشته مراجعت نموده آن توپهارا با خود نتوانستند همراه برد و در قلعه سورت ماند و از بدايع وقايع اين ايام رسيدن زخم بدست دريا نوال شير بيشه اقبال است مفصل اين مجمل آنكه شبى در محفل بهشت آئين كه خاقان روشن جبين سرخوش بودند سخن بشجاعت راجپوتان مذكور شد كه جان درپيش آن گروه قدر و قيمتى ندارد چنانچه بعضى راجپوتان هرچه كه هردو طرف سنين دارد بدست يكى ميدهند كه مضبوط گرفته مي ايستد و دو مردانه كه همچشم يكديگر اند سرهاى برچهه را محاذي سينه خود داشته رو برو ميدوند كه سنانهاى برچه از پشت هردو ميگذرد و بيكديگر رسيده تلاش ميكنند آن شير دل هزبر صولت شمشير خاصه را دسته بديوار نهادند نوک تيغ را بر شكم مبارک خود داشته فرمودند كه ما خود هم سروهم چشم نداريم كه بروش راجپوتان بعمل آوريم بهتر آنكه بهمين شمشير حمله كنيم از ظهور اين مقدمه حاضران بساط عزت را غريب حالتي دست داد نه كسى را طاقت حرف گفتن و نه ياراى دم زدن درينوقت راجه مان سنگه بپا مردى اخلاص و دست برد همت دويده چنان دستي بر شمشير خاصه زد كه شمشير از چنگ آنحضرت برآمده دور افتاد و قدرى مابين انگشت سرسبّابه خاقان ممالک ستان بريده شد و آنحضرت بخشم تمام مان سنگه را بر زمين انداختند و سيّد مظفر سلطان برادر سيد عبد الله خان گستاخانه خواست كه مان سنگه را از چنگ آن شير بيشهٔ شجاعت مستخلص سازد دست مجروح آنحضرت را تاب داده اورا خلاص گردانيده درين تلاشها زخم پيشتر شد ليكن بصيانت حكيم علي الاطلاق در اندک فرصتي صحت كامل اتفاق افتاد چون خاطر قدسي مظاهر از تسخير قلعه سورت فراغ يافت حكومت آن قلعه را بقليج خان تفويض فرمودند اشرف خان مير منشي سركار والا تاريخ فتح قلعه را در سلک نظم كشيده بنظر انور گذرانيد *

كشوركشاى اكبر غازي كه بى سخن * جز تيغ او قلاع جهان را كليد نيست

تسخیر کرد قلعهٔ سورت بحملهٔ * این فتح جز بیاری بخت سعید نیست
تاریخ فتح شد که عجب قلعهٔ گرفت * این را ز دولت شه عالم بعید نیست

روز دوشنبه چهارم شهر دیقعده رایات مراجعت بصوب احمد آباد معطوف داشتند چون بحدود بهروچ رسیدند والدهٔ چنگیز خان باستغاثه پیش آمد که چهوجار خان حبشی در لباس دوستی فرزند مرا کسته است بعد تحقیق و تشخیص متیقن گشت که چهوجار خان مصدر چنین خون ناحق شده اورا بزیر پای فیل انداخته بقصاص رسانید بیست و نهم شهر مذکور ظاهراً احمد آباد مخیم سرادقات اجلال گردید مجدداً بانتظام ممالک مفتوحه توجهه فرمودند *

نهضت رایات عالیات حضرت شاهنشاهي بعد تسخیر ملک گجرات بصوب مستقر الخلافت آگره و مقرر فرمودن خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش رابصوبداری احمد آباد گجرات و دیوانی وجیهه الملک گجراتي

چون موکب گیهان شکوه بعد از فراغ انتظام ممالک مفتوحه گجرات رایات عالیات بصوب مستقر الخلافت بر افراشت حکومت و حراست این ملک را بخان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش که بمنصب پنجهزاری ذات و پنج هزار سوار سرفرازی داشت تفویض فرمودند و او نخستین صوبداریست که از پیشگاه خلافت و جهانباني دودمان حضرت صاحبقران مقرر گشته بلدهٔ احمد آباد پرگنه حویلي و پرگنه پتلاد با چند پرگنه دیگر بجاگیر او مرحمت گشت و تزودهٔ به نورنگ خان و سرکار پتن بمیر محمد خان که عم خان اعظم بود حکومت شد سرکار بهروچ و آن حدود به قطب الدین محمد خان و دهولقه و دهندوقه بسید محمد بخاري و همچنین سایر محال گجرات بامرای عظام تقسیم فرموده روز دو شنبه دهم شهر

ذیحجه الحرام از راه پٹن و جالور بصوب مستقر الخلافت آگره توجه فرمودند خان اعظم وسایر امرای عظام گجرات را که بحکومت و حراست این ملک مقرر فرموده بجزایل تشریفات نوازش سرفراز ساخته از حدود سید پور رخصت الغطاف ارزاني داشتند در حین معاودت بخان اعظم خبر رسید که اختیار الملک که سابق فرار نموده بود در حدود ایدر باتفاق رای دراین زمیندار آنجا شورش برداشته و پسران شیر خان فولادي با اویکجهت شده اند لاجرم صلاح در رفتن احمد آباد ندانسته بدفع مخالفان عطف عنان نموده مرزا مقیم که جاگیردارآن حدود بود از کثرت مقهوران جای را گذاشته بخان اعظم پیوسته باحمد نگر که بر ده کروهی ایدر است رسید که درین اثنا محمد حسین مرزا در حوالي دولت آباد خبر نهضت موکب اقبال بدار الخلافت آگره شنید قابو دانسته بحدود سورت آمد و قلیچ خان در قلعه متحصّن شده لوازم قلعه داري تقدیم رسانید مرزای شور افزا دید که فتح قلعهٔ سورت صورت پذیر نیست دست از محاصره آنجا برداشته به بهروچ آمد و آنجا را از ملازمان بیحقیقت قطب الدین محمد خان گرفت در آنوقت خان مذکور در بروده بود و از انجا کهنبایت را از بیخردي حسین خان بیجنگ متصرف شده حسین خان باحمد آباد رفت خان اعظم سید حامد بخاري و سید بهاء الدین و شیخ محمد موبکری و جمعی را بکومک قطب الدین محمد خان فرستاده که با او ملحق شده دفع محمد حسین مرزا که با سه صد سوار در کهنبایت است نمایند چنانچه نامبرده ها بمقام اساملي که برپنج کروهي دهولقه واقع است بقطب الدین محمد خان ملحق شدند درینولا اختیار الملک و این جماعه که در تنگنای کوهستان بودند پیش آمدند خان اعظم جای مستحکمي را پناه ساخته نشست که این گروه فتنه سرشت دست نتوانستند دراز کرد نا گریز باهم قرار دادند که خود را درینوقت باحمد آباد رسانند اگر خان اعظم ازان محکمه برآید جنگ کنیم و الا نه احمد آباد را متصرف شویم باین عزیمت روانه شدند آخر هاي همان روز چون نه تحقیق پیوست خان اعظم تیز دستي نموده باحمد آباد روانه شد چون روز تنگ شده بود مخالفان در مبارزت و مبادرت

نتوانستند کرد خان اعظم شب توقف نکرده هنگام صبح نه شهر در آمد و در همین شب محمد حسین مرزا از کهنبایت شکست خورده نزدیک گذشت و بعضی از پرتال او بدست در آمد چون تباه حال بود از موج خان اعظم دور تر گذشته باختیار الملک و پسران شیر خان فولادی پیوست و شرح این مقال آنکه قطب الدین محمد خان و سید حامد بخاري و نورنگ خان و جمعی از ملازمان خان اعظم بکهنبایت رسیدند آن مدبر با آنکه با مردم کم داشت زیاده از مقدور خود تلاش نموده بحال تباه شکست یافت پسر سید بهاء الدین کار نامهٔ شجاعت بظهور آورده جان نثار شد و امرا شکست دادن اورا فوز عظیم دانسته همت در تعاقب او نه بستند اگر اندک سعي مبذول مي شد آن مغلوب گرفتار میگشت القصه چون بآن جمعی بی سعادت ملحق شد اهتمام عظیم در شتافتن با حمد آباد نمود گجراتیان سخن دراز ساخته تا سه روز گفتگوئی میکردند خان اعظم درین فرصت باستحکام مداخل و مخارج کوشش نمود و امرای کهنبایت نیز رسیدند بعد از چند روز این شوربختان در حدود آمدند و هر روز بهادران عرصهٔ نبرد برآمده جنگهای مردانه میکردند اگرچه لشکر ان قدر بود که اگر صف آرا شده عرصهٔ نبرد مي آراستند اولیای دولت کامیاب نصرت میگشتند اما چون خان اعظم اعتماد بر ملازمان خود و قطب الدین خان نداشت درین کار مبادرت نمي کرد و در هنگام رخصت خدیو دور بین وصیت فرموده بوده بودند که اگر نقضای آسماني هنگامهٔ شورش گرم شود در جنگ احتیاط بکار برده معروض پایهٔ سریر اعلی دارد بنابران بصلاح امرا خان اعظم عرضداشتي مشتملبر سوانح حال مصحوب سلطان خواجه نعتیه و الا فرستاده استمداد ظاهر و باطن نمود *

توجهه رایات حضرت شاهنشاهی بصوب احمد آباد و رسیدن در عرصهٔ نه روز از دار الخلافت فتح پور

چون خبر شورش گجرات بدرگاه والا رسید همت جهانکشائي بران فرار

گرفت که خود بطریق ایلغار متوجهه آن حدود شوند چون از تنگی وقت فرصت
سامان و سرانجام نبود در گنجینه کشوده بطرز انعام و مساعدت زرهای وافر در
دامان ملازمان عتبه دولت ریختند و احکام جهان مطاع بنام امرای مالوه و آن
حدود صادر شد که خود را زود بگجرات رسانند روز یکشنبه بیست و چهارم شهر
ربیع الاول سنه ۹۸۱ نهصد و هشتاد و یک هجری زمام تصرف بصوب گجرات
جولان دادند امرای عقیدت کیش و خاصان بساط قرب وسایر خدمت گداران
بعضی بر ناقهای باد سیر و برخی اسپان آتشین نعل التزام همراهی نمودند صبح
روز دوشنبه بمنزل هنس رسیده زمانه توقف گزیده پاسی از شب گذشته بقصبه
معز آباد رسیدند و همچنان گرم رفتار بودند که روز سه شنبه دارالخیر اجمیر نزول
موکب اقبال شد بعد از تقدیم شرایط زیارت خواجه شبدیز اقبال را تیز راندند
صبح روز چهار شنبه در حدود میرته زمانی توقف نموده متوجه پیش شدند
شب پنجشنبه نیم شبی به سوجت رسیده تا ظهور صبح آسایش فرموده متوجهه
پیش شدند آخرهای شب نزدیک بقریه که از مضافات جالور است رسیده صبح
روز جمعه سمند اقبال بجولان در آمد و پاسی از روز گذشته بجالور رسیده در انجا
تا نیم شبی استراحت فرموده بر بارهٔ باد کردار سوار شده تا نیم روز شنبه در گرم
روئی گوئی سبقت از شهسوار نظر می ربودند تا آخر روز شنبه استراحت در
عدم استراحت دیده شام دوشنبه رایات جهان کشا بقصبه دیسه که بیست کروه
از بلدهٔ پتن است ورود یافت و شاه علی لنگاه از جانب خان کلان حکومت
آنجا داشت بزمین بوس رسید رای امرایان رکاب آنکه خدیو گیهان خود متوجه
پتن شوند و دیگر روز در شهر پتن توقف فرمایند درجه پذیرائی نیافته حکم شد
که خواجه غیاث الدین علي لشکر پتن را ملحق گرداند نیم شبی ازانجا متوجهه
پیش شدند و چاشت روز دوشنبه در قصبه بالیسانه که پنج کروه پتن است
معسکر فیروزی شد خان کلان با لشکر خود وزیر خان و شاه فخر الدین و طیب
خان و دیگر امرای که بیشتر از سنوح قضیه شورش از روی دور بینی تعین شده
بودند چون راه مخوف بود در پتن توقف داشتند بدولت آستانه بوس رسیدند

و درین منزل افواج قاهره بآئین شایسته ترتیب یافته خود بدولت با صد سوار فوج طرح شده آخر روز دوشنبه از پالیشانه نهضت فرمودند و بیکی از قروالان خاصه حکم شد که مسارعت نموده باحمدآباد نوید مقدم نصرت قرین را بمتحصنان رسانیده اماده نبرد گرداند که چون این جنود نزدیک شد لشکر احمد آباد نیز برآمده ملحق گردد و تمام شب و پاره از روز سه شنبه گرم رفتار بودند پا سی از روز گذشته بموضع چهوتانه که از مضافات قصبه کری است رسیدند ازانجا بوضوح پیوست که جمعی از مخالفان بسر کردگی اولیا ملازم شیر خان فولادی قلعه کری ار استحکام داده آماده پیکار است همانا آن مدبر خیال فوج خان کلان از پتن نموده است بنابرین برآمده صف آرای میکند همان زمان بجمعی از بهادران حکم شد که پیشتر شتافته ادب نمایند درلحظه تیزدستان اقبال جمعی کثیر را بقتل در آوردند طبقه گریخته باندرون قلعه در آمدند بهادران در مقام گرفتن قلعه بودند و رایات اقبال بآن نزدیک رسیده در بازار ان قصبه زمانه توقف فرموده بهادران که در صدد و قلعه گیری بودند طلبداشته حکم شد که اکنون گرفتن این حصار مختصر چه خواهد بود همگي همت والا در تقدیم این تعب آنست که شور افزایان گجرات بدست در آیند این قلعه بی مشقت کشوده خواهد شد ازانجا قطع نظر فرموده به بیشترسبک خرام گشتند دو کروهی کری را گذاشته برای آسودگي وقفه فرموده استراحت گزیدند شب دیگر که مرزا یوسف خان و قاسم خان و جمعی از امرا که از عقب می آمدند مشعلهای آنهارا دیده فوج خاصه دانسته متحصنان قلعه کری بی جنگ برآمده گریختند سحر روز چهار شنبه بآئینی که نظام یافته بود متوجهه پیش شدند و چون سه کروهي احمد آباد نزول موکب اقبال شد آصف خان را بسرعت روانه شهر ساختند که خان اعظم وغیره امرا را خبر بشارت قدوم اشرف رسانیده مصدر تردداث گرداند چون رایات اقبال نزدیک بمخالفان شد خود بدولت متوجهه زره پوشیدن شدند و از انجا بآئین شایسته روانه پیش گردیده در اثنای راه اسپ خاصه بوز بیضا در عین سواری نشست راجه بهگونت داس آمده فتح گجرات را تهنیت گفته بعرض رسانید که سه نشانه

فیروز مندی بظهور آمده که نزد تجربه کاران هندوستان هرکدام دلیل مستقل نصرت مندی است اول آنکه در امثال این اوقات اسپ سواری صاحب اقبال نشیند دوم وزیدن بادمراد عقب لشکر منصوره که رو بروی مقهوران است سیوم همراه شدن زاغ و غلیواز بسیار که همراه ما میرود عرض او پسندیده آمد و باعث انبساط خاطر گشت با آنکه لشکر مخالف قریب بیست هزار کس افزون بودند انحضرت با معدودی قطع راه دور دراز در عرصه نه روز کرده باستقلال تمام روز چهار شنبه پنجم شهر جمادی الاول عرصه پیکار آراستند چون رایات عالیات نزدیک مخالفان رسید و اثری از خان اعظم و لشکر گجرات ظاهر نشد دل در تائید ایزدی بسته متوجهه نبرد شدند و حکم نواختن نقاره شد مخالفان تیره رای مغرور کثرت خود گشته محاصره را تنگ ساخته بودند و آمدن شیرخان فولادی را منتظر چون موکب معلی نزدیک دریای سابرمتی رسید حکم مقدس شرف نفاذ یافت که فوجها بآئینی که ترتیب یافته از آب بگذرند امرا از انتظار لشکر گجرات درپیش شتافتن ملاحظه داشتند درین اثناء قریب سه صد کس سوار گجراتی که از سرکهیچ سرگشته بودند نمایان شدند آنحضرت به بندوقچیان خاصه مثل سالباهن و قدر قلی و رنجیت و چندی دیگر را حکم کرده که بجانب این تبه کاران بندوق اندازی نمایند آن طایفه تاب نیاورده گریختند و بمور چالهای خود شتافتند و آواز کرنا و صدای نقاره دران سرزمین پیچیده بود بعضی از مخالفان را گمان آنکه شیرخان فولادی است که می آید و برخی را گمان آنکه خان کلان از پٹن بکومک خان اعظم آمده است محمد حسین مرزا این غلغله را شنیده سراسیمه و از خود برسم قراولی برآمده سبحان قلی ترک و چندی از بهادران پیشترک از موکب مقدس بکنار دریا رسیده تفحص حال مخالف میکردند مرزا آواز بلند ساخته استفسار حال این موج نمود سبحان قلی باندیشه آنکه رعب در مخالفان پدید آید و سنگ تفرقه در جمعیت آن گروه افتد جواب داد که ای بیخبر اینک حضرت شاهنشاهی خود بدولت بالشکر گران میرسند چه‌ایستادهٔ و چه می پرسی آن سباه بخت گفت که ای بهادر مرا می ترسانی که حضرت بادشاه اند از

فیلان بادشاهي و افزوني لشکر آگاهي بخش و اینچه سخن است که میگوئی مسرعان سریع السیر ما چهارده روز است که پادشاه را در فتح پور گذاشته آمده اند پاسخ داد که شاهباز جهان در عرصهٔ نه روز این راه طي فرموده بافدریان رسیده آن تیره بخت صورت صدق این ماجرا دیده بجانب اردوی خود شتافته تبسویه صفوف متوجه گشت و معلوم رای جهان آرای شد که مخالفان از آمدن موکب اقبال تا حال در خواب غفلت بوده اند اکنون در مقام زره پوشي و صف آرائي اند حکم شد که فوجها از آب بگذرند هرچند در آوردن خان کلان اهتمام نمودند سودمند نیامد و آن مرد از اندیشهای دور رسي عرض نمود که مخالف بسیار است تا رسیدن لشکر احمد آباد این طرف آب بودن بهتر است برزبان حقیقت ترجمان گذشت اکنون مخالفان را آگاهی شده چه جائی توقف است انتظار کشیدن چه لایق اگر نظر باعتصام ظاهري بودی چنین جریده نبایستي قدم درین راه گذاشت چون ظاهر بیني و اسباب شناسي برمزاج بهادران استیلا داشت در گذشتن از آب توقف گزیده شهریارگیتي ستان را بحرف نگاه میداشتند آن شهسوار میدان مرد آزمائي بدریافت حقیقت حال دریای جلالت جوش زد همعنان تائید ایزدي سمند جهان نورد را با مخصوصان سعادت پیوند که در طرح همرکابی مقرر شده بودند دران دریا زده اسپ انداختن همان بود و پایاب شدن همان درین هنگام که خود مبارک فرود آورده به راجه دیپ چند سپرده بودند که بدست داشته همراه باشد طلب فرمودند او در تیزآمدنها در راه انداخته بود برزبان مقدس گذشت که شگون ماخوب شد و پیشگاه ما گشادگي پذیرفت مقارن این حال یکی از بهادران سریکی از مخالفان را بنظر اقدس در آورد آن نیر موئید این مقال شد و شاهنشاه جهان با این گروه عقیدت مند پیشتر نهضت فرموده امرای عظام از مشاهده این حال ناگزیر گذشتن دریا شروع کردند محمد حسین مرزا از بخت برگشتگي بجنگ ولینعمت و بادشاه وقت برآمده ولي خان پسر جهوجار خان حبشي را که در اول یورش گجرات بپاسا رسیده بود سردار فوج دست راست خویش گردانیده و جمعي قراولان از حبشي

و گجراتي را همراه آن سپاه بخت تعین نموده و محمد خان پسر شیر خان فولادي با طائفه انبوه از افغانان بدست چپ مقرر کرد شاه مرزا و بسیاری از بدخشي و ماوراء النهری را با خود همراه گرفته بعرصهٔ گاه محاربه رو آورد خدیو اقبال بیک کروهی دریا بر بلندي برآمده نظارهٔ علامات نصرت میفرمودند که آصف خان آمده بموقف عرض رسانید که مرزا کوکه از قریب وصول رایات اقبال خبري نداشت الحال مستعد بر آمدن است و هنوز عساکر نصرت قرین بادشاهی نرسیده بود که فوجهای مخالف از میان درختان پیداشد آنحضرت نیز پیشتر روان شدند محمد قلي خان ترخان و چندی از بهادران تیز دست تیر اندازان غول که بمنزله هراول بودند پیشتر شتافتند بعد اندک مبارزی عنان تاب گشتند آن کوه تمکین و وقار راجه بهگونت داس را مخاطب ساخته فرمودند اگرچه غنیم بسیار است اما عنایت ایزد با ماست طریق همراهان ما انست که تزلزل در خاطر راه نداده یک دل و یک رو شده باین فوج که بیرقهای سرخ دارد همرکاب نصرت یکبار رساند که چنان معلوم شده که محمد حسین مرزا با دعای سلطنت نشان خود را سرخ ساخته است و محمد حسین مرزا با طایفه از خون گرفتار از کمال نخوت از فوجهای خود جدا شده تیز تر مي آید شاه قلي خان محرم و حسین خان بموقف عرض رسانیدند که وقت اسپ تاختن است تا این مغرور سزا یابد آن کاردان دقایق رزم را برزبان گذشت که هنوز پله دور است و از روی دانستگي و آهستگي و پردلی خرامان خرامان مي شتافتند تا آنکه فوجها نیز نزدیک پیوست اما آن نسق و نظام نمانده بود جمعی از بیدلان بر انغار باندک گرمي محاربه عنان گردانیدند درین هنگام که مخالف نزدیک شد و آن پهلوان عزم تاختن داشت هاپا چارن را نیز بر زبان گذشت که وقت تاختن است گفتن همان بود و تاختن همان آن خدیوگیتي بآن فدائیان کار طلب تیغها آخته تاختند و غلغلهٔ الله اکبر در زمین و زمان افتاد از بانها که بطرف لشکر اقبال می آمد یکی از انها در زقوم زاري پیچیده چنان شوري انداخت که فیلی از فیلان نامور فوج مخالف سراسیمه شده در جمعیت آن بد نهادان افتاد آن نیز سبب

برهمزدگي و تفرقه مخالفان شد شهریار معرکه شیرشکار تنها دران میدان نبرد ایستاده سوای تارا چند و بلاول خان از گروه خواص کسي دیگر در ملازمت اقدس نماند درین هنگام تنهائی محمد حسین مرزا با طائفه از ناحق شناسان دران دشت مرد آزما رسید و از دست بسیاری از دلاوران کار نامها بظهور پیوست در اثنای زد و خوردیکی ازان شور بختان متوجهه آنحضرت شده شمشیر براسپ انداخت چنانچه اسپ در چراغ پائی بود که انحضرت بدست چپ گردن اسپ را گرفته باز داشتند و از روی چابکدستي برچهه را حواله آن مدبر فرمودند به بضرب دست قدرت از سلاح او گذشته فرونشست و آنحضرت در مقام کشیدن بودند که سنین برچهه شکست و آن سیه رو سراسیمه رو بگریز نهاد که بدبختي دیگر آمده شمشیر برران مقدس انداخت نگاهبان حقیقی از آسیب آن حراست فرمود از دور باش فر الهي راه ادبار پیش گرفته گریخت که خیره چشمی دیگر آمده نیره بجانب آنحضرت انداخت که گوجر بزخم برچهه اورا مقهور ساخت درین هنگام قول بادشاهي نزدیک شد آنحضرت متوجهه قول گشته بآواز بلند فرمودند که بهادران خود را زود رسانیده کار این بی سعادتان را بانجام رسانید بمجرد شنیدن آواز بهادران متوجهه دفع تیره بختان شدند و محمد حسین مرزا را بیکبارگي برداشتند و نسایم فیروزی وزید آهسته آهسته بصوب احمد آباد عنان اقبال تافتند و سبب دیر رسیدن مرزا کوکه و لشکر گجرات مي پرسیدند که لال کلاونت بعرض رسانید که سیف خان کوکه جان نثار شد درین هنگام که خدیو عالم را از گذشتن اینچنین مخلص و دیر رسیدن مرزا کوکه و لشکر گجرات انقسام ضمیر مقدس بود که بموقف عرض رسانیدند که محمد حسین مرزا دستگیر شد مقارن اینحال آن مدبر را بحضور اقدس آوردند زخمی بر روی داشت به راجه مان سنگه درباری حواله شد همدران اثنا شاه مدد را که کوکه مرزا بود و درینددولتي همسر او بود بحضور آوردند آنحضرت برچهه که در دست داشتند باوحواله فرمودند همان زمان بقعر نیستی فروشد و بظهور پیوست که محمد حسین مرزا از مان سنگه درباری آب مي طلبد و فرحت خان چیله ؛ اگهي یافته بد و دست خویش

بر سر اومیرند آن سرچشمه فیض و احسان بفرحت خان اعراض فرموده آب خاصه طلب داشته عنایتش ساختند چون به تائید الهی چنین کار نامه حیرت افزا بظهور آمده و مرزا کوکه و لشکر گجرات نرسید و پیشتری از روز گذشت آنحضرت آزانجا که توقف فرموده بودند روانه شدند و محمد حسین مرزا را برای سنکه سپردند که بر فیل انداخته بشهر آورد درین هنگام که اکثری بهادران در مقام استراحت شده بگوشه شتافتند و قریب صد کس ملازم رکاب فیروزی بخش بودند که ناگاه فوجي سترگ از پیش پیدا شد زیاده از پنج هزار کس ارباب خبرت در مقام قیاس و گمان بودند که مرزا کوکه و لشکر گجرات باشد و برخی خیال کردند که شاه مرزا است او خود در مبادی پیکار راه گریز بجانب محمود آباد پیش گرفته بود بعد از زمانے مشخص شد که اختیار الملک ادبارمند می آید برناصیه احوال پیشتري از مردم رکاب که حاضر بودند چه از راه خیر خواهي و چه از بیدلي غبار اضطراب نشست و شهر یارصف شکن چون شیر مست در جولان آمد همت در دلدهي و ثبات خاطر و دفع مخالف بست و حکم معلی بر نواختن نقاره و کرنای شرف ارتفاع یافت و نقارچی را دهشت چنان گرفته بود که نگوش او حکم مقدس مي شنید و نه در مقام نقاره نواختن مي آمد تا بتهدید برچهه بجوش آمده بنیاد نواختن کوس اقبال کرد شجاعت خان و راجه بهگونت داس و چندی از بهادران تیر انداز قدری پیشترک شده شروع در تیر اندازي نمودند و بر زبان ترجمان گذشت که تیر جلوی مکنید که عنقریب سر اورا خواهند آورد درین شور و شغب سعی راجه بگونت داس را بفرمود تا محمد حسین مرزا را که سرمایه شورش بود ازهم گذراند آن فوج بی شکوه هرچند نزدیک شد پراگنده ترگشت و اختیار الملک جدا شده با معدودي در سرعت اهتمام داشت که خودرا از ورطهٔ هلاک بساحل نجات کشد از صدمه زقوم خار بست از خانه زین بر روی زمین افتاد سهراب تُرکمان که از ریکائی [1] بادشاهی بود از دور قصد کرده از عقب او میرفت

(۱) بمعني منظور نظر و حاجب دربار ۱۲ *

درین پالغز رسیده دوش اورا از بار سرسبک ساخت و تفصیل حال این بیدولت آنست که با بسیاری از بخت برگشتها در محاصرهٔ احمد آباد اهتمام داشت و سنگ راه مرزا کوکه و قطب الدین محمد خان بود بر طرف شد ازانچه در معرکه داروگیر از مخالفان که راه عدم پیچیده بودند تا هزار و دو صد کس بشمار آمد و انچه زخمي در حواشی و حوالی معرکه افتاده بودند از پانصد کس متجاوز و از لشکر منصوره قریب صد کس شربت شهادت چشیدند چون خاطر اقدس از سانحه عبرت افزای اختیار الملک وا پرداخته توجهه پیش داشت قدری از روز مانده بود که باز فوجی آراسته پدید آمد اخرالامر معلوم شد که مرزا کوکه است حضرت شاهنشاهي از آمدن مرزا انبساط فرموده انواع تفقدات بظهور آوردند مرزای سعادت پیوند را در کنار عاطفت گرفته کامیاب مهرباني ساختند قطب الدین محمد خان و سایر امرای گجرات بزمین بوس سر بلندی یافتند درین اثنای سهراب مذکور سر اختیار الملک را آورده مورد تحسین و استحسان شد بجهت عوام و خبرت خواص حکم شد که مناری از سر باغیان مرتفع گردانند و آخر های روز فیروزی آنحضرت بدولت و اقبال در احمد آباد نزول اجلال فرمودند و منازل سلاطین گجرات از برکات قدوم میمنت لزوم شاهنشاهی رفعت پذیر گشت و فتحنامها باطراف ملک اصدار یافت و طوایف انام از خورد و بزرگ بنوازش بادشاهي کامیاب گشتند مرزا کوکه نسبت به بعضی عمایم و اصحاب انزوا شکوه گونه معروض داشت که با این فتنه اندوزان همراز بودند چون در تمیز گاه خسروانی تصرفی آنها معلوم شد مشمول عواطف بادشاهی گشتند ازانجمله در بارهٔ شاه وجیهه الدین که از معقول و منقول متصف بود چنان ظاهر ساخت که اموال حرام خواران از خانه این مرد بر آمد حضرت از ایشان پرسیدند که شما را باین امور چه مناسبت مولوی بعرض رسانید که آشنائیها و شرم رو و همچنین فرزندان میر غیاث الدین قادري را آوردند که اموال اختیار الملک در خانه ایشان بود ایشان نیز بدور بینی و غریب پروري خدیو عالم نجات یافتند و هم درین ایام شیخ مظفر حسین خویش عبد النبي را

که صدر گجرات بود حاضر ساخت پیشتر ازین بواسطه آنکه او رشوتها از مردم گرفتی مرزا او را کف پای زده بود چون بنظر اقدس در آوردند سالم ماند آورده اند که در محفل جاه و جلال مذکور شد که شخصی از متوطنان گجرات که فی الجمله طبع موزون دارد تاریخ ورود موکب همایون را قهر بگجرات آمده یافته حکم اقدس باحضار و شرف نفاذ یافت چون در معرض باز پرس این بی ادبي در آمد بدیهه بعرض رسانید که معاندان نسبت این کلمات را بمن داده اند و الا من تاریخ ورود آنحضرت را شه بگجرات آمده گفته ام از حسن تقریر این معنی بانعام مفتخر گشته بسلامت بر آمد بعد ازان بخانهای اعتماد خان گجراتي شرف ورود ارزاني داشته در انتظام رابطه این ملک ائین های جهان آرا قرار دادند در همان هنگام قطب الدین خان و نورنگ خان و جمعی را بصوب بهروچ که شاه مرزا بآنجانب گریخته بود فرستادند و راجه بهگونت داس و شاه قلي محرم و لشکر خان و جمعی کثیر از ملازمان عتبه دولت را رخصت کردند که از راه ایدر بولایت رانا در آمده تنبیه نمایند و حکومت پٹن بدستور بخان کلان مفوض شد و دهولقه و دهندوقه و بعضی محالات دیگر در وجه جاگیر وزیر خان داده او را دران حدود گذاشتند و حکم شد که ولایت سورٹهه که در دست امین خان غوري است مستخلص سازد وزیر خان بعد از نهضت موکب همایون بدانصوب شتافته باوجود جنگهای مکرر اکثر مردم نامي را بکشتن داده کاری نساخته معاودت نموده روانه حضور شد ثاني الحال همراه مرزا خان خلف بیرام خان به نیابت این صوبه آمد چنانچه سمت گذارش خواهد یافت همدران هنگام روزی در محفل خلد مشاکل تقرب لوه لکڑ پتهر که از اثر زبان حضرت قطب العالم قدس سره بهر سه جوهر وجود[1] یافته بر آمد بعد ملاحظه نیمه آنرا بریده بمستقر الخلافت نقل فرمودند و نیمه دیگر تا حال در موضع پتوه نزد سجاده نشین آنجا موجود است *

---

(۱) این قصه در خاتمه مراءت احمدی مفصلا مذکور است ۱۲ *

نهضت نمودن رایات عالیات بعد از تنبیه و تادیب شورش افزایان گجرات بصوب دار الخلافت و مرحمت صوبه داری بدستور سابق بخان اعظم مرزا کوکلتاش

چون خاطر انتظام بخش قدسی در عرصهٔ یازده روز از مهمات کلیه گجرات فارغ شد روز یک شنبه شهر جمادی الاول بعزیمت مستقر الخلافت لوای ظفر بر افراختند و درین مرتبه سید حامد را با کوچ و بنه در رکاب ظفر انتساب همراه بردند و دران روز محمود آباد مستقر اعلام ظفر شده روز دیگر قصبه دهولکه مخیم سرادقات عزت گردید و درین منزل یک روز مقام فرموده مرزا کوکه را بعواطف خسروانی سرافراز فرموده رخصت ارزانی داشتند و خواجه غیاث الدین علي قزوینی بخشي را که درین یورش خدمات مستحسنه بجا آورده بود بخطاب آصف خاني مخاطب ساخته به تمشیت مهمات بخشی گري صوبه گذاشتند که باستصواب مرزا کوکه رونق این کار دهد و صورت اتمام مهمات گجرات درین منزل بمعنی اختتام پیراسته شد روز دیگر کوچ فرموده بدو منزل قصبه کري نزول اقبال شد و ازانجا بدو مرحله سیده پور محل و فود موکب حضرت شاهنشاهي گشت و ازانجا بسامع جلال رسید که لشکریکه بسر کردگی راجه بهگونت داس براه ایدر رخصت یافته بود گذر شان بقصبه بدنگر افتاده اولیا نام غلام شیر خان فولادي که در هنگام رفتن رایات عالیات کري را استحکام داده بود بآئین پیش تحصن نموده است روز دیگر بجهت احتیاط انکه اگر احتیاج بکومک باشد مدد کرده آید مقام فرمودند و چون ظاهر شد که قلعهٔ بدنگر مفتوح گشت و اولیا که بلباس جوگیان بدر میرفت بدست افتاد در روز دیگر رایات جلال کرم رفتار پیش گردید و از اثنای راه راجه تودرمل را بجهت تحقیق جمع گجرات و تنقیح بعضی مهمات رخصت فرمودند که بمقتضای وفور کاردانی بدانچه لایق عدالت باشد بی

ملاحظه اغراض نفسانی و دواعی طمع جمع منقح قرار داده نسخه آنرا بدرگاه معلی آورد تا متصدیان کار آگاه سلطنت موافق آن به سپاهی و رعیت آنجا عمل نمایند راجه مذکور بدانصوب شتافته در اندک فرصتی جمع منقح این ملک را درست نموده بحضور رفته بدفتر خانه خاصه معلی سپرد و بعد دو ماه که حضرت شاهنشاهي براه نار نول به قصد زیارت گاه خطهٔ اجمیر متوجه بودند خان اعظم مرزا عزیز کوکه که از گجرات ببال شوق راه طی کرده زمین بوس نموده رخصت یافت و در سال دیگر نیز مرزا کوکه در حوالی نار نول بملازمت رسیده بعواطف بادشاهانه سر بلند گردید و همدران روز بجلایل مراحم اختصاص یافته برای انتظام مهمات گجرات مرخص گشت و در سه ۹۸۳ نهصد و هشتاد و سه خدیو گیتي ستان نظر تفقدات بر امرای گجراتي که از گجرات در رکاب عالی بودند انداخته اعتماد خان را که به عقل معاش و وفور تمکین امتیاز داشت بمنصب هزاری ذات سرفراز فرموده بمرتبه عاطفت اختصاص بخشیده ریاست و سر برائي دربار اقدس باو تفویض فرمودند خصوصاً معامله جواهر و مرصع آلات بدیده وری او قرار یافت و شیر خان پسرش بمنصب چهار صدی مفتخر گشت و الغ خان حبشي را بمنصب چهار صدي نواخته به تیول سرفراز گردانیدند و ملک شرق بحکومت تهانیسر اختصاص یافت *

مقرر شدن وجیهه الملک گجراتي بدیوانی این صوبه

همدران سال ازانجا که از ابتدای تسخیر ملک گجرات اکثر محالات در جاگیر امرای متعینه این صوبه مرحمت شده بود بعضی مکانات را بخالصه و الا مقرر فرمودند و وجیهه الملک را بسر برائي آن دیوان قرار داده فرستادند و او نخستین دیوانی است که از پیشگاه خلافت و جهانبانی سرفرازي یافته و جمعی از پردگیان بارگاه خلافت باراده حج بیت الله از راه گجرات بر جهاز روانه شدند و خان اعظم حسب الحکم اقدس روانه حضور گشت *

صوبداری مرزا خان خلف بیرام خان و نیابت وزیر خان و دیوانی بیاک داس

چون پیش از رسیدن خان اعظم بحضور ضابطهٔ داغ اسپان فرار یافته بود نخست بخان مذکور که سرگروهٔ اعظم بود حکم شد که مبادرت نماید تا دیگران را مجال چون و چرا نباشد و سررشتهٔ داغ انتظام پذیرد او نسبت های خویش اعتماد نموده سر از فرمان پیچیده در گوشهٔ باغ واقعه مستقر الخلافت آگره انزوا اختیار کرده حضرت خدیو گیهان بنابر مراعات خاطر والدهٔ اش و پاس حقوق خدمت مکرر بر سر التفات آمده خواستند که چون از ابتدای تسخیر گجرات آن ملک را که همواره جای سلاطین والا شکوه بود باو مرحمت شده اگر از سلوک نا ملایم خود ندامت گزیده باشد باز بجاگیر او عنایت شود باوجود این خان اعظم استغفاء ظاهر ساخته معروض داشت که خود را از سپاه گری گذرانیده میخواهم که بعد ازین در سلک دعا گویان منسلک باشم چون حراست بر ذمت بادشاهان لازم و واجب است مرزا خان خلف بیرام خان که بمنصب چهار هزاری سربلندی داشت و آینده بخطاب ارجمند خان خانان بلند مرتبه خواهد شد چنانچه در محل خویش بنگارش می آید بحکومت و ایالت گجرات شرف اختصاص بخشیده وزیر خان و علاء الدین قزوینی و سید مظفر و بیاکداس را بموافقت او رخصت فرمودند و حکم شد که چون عنفوان شباب و اول خدمت اوست در جمیع امور بصلاح و صوابدید وزیر خان که از بندهای قدیم این دودمان است مبادرت نماید و امینی آن صوبه بمیر علاء الدین تفویض یافت *

دیوانی بیاک داس از تغیر وجیهه الملک

از پیشگاه خلافت و جهانبانی منصب جلیل القدر دیوانی از تغیر وجیهه

الملک به بیاک داس که نویسنده کاردان بود مقرر شد و سیّد مظفر بخدمت بخشي گري خلعت امتیاز پوشید و در شهر ربیع الثاني سنه ۹۸۳ مذکور که رایات عالیات بصوب دارالخیر اجمیر ارتفاع یافته بود در منزل اول در همان سال مرزا خان از گجرات بحکم اشرف بحضور آمده سعادت زمین بوس یافت وزیر خان به نیابت او بحراست و حکومت صوبه مي پرداخت و ترسون خان بحکومت پتّن سرافراز و سید هاشم و رای سنگه را حکم شد که در قصبه نادوت توقف نموده متمردان آنحدود را به قید ضبط در آورند و همدران ایام جمعی از أمرایان با افواج شایسته بصوب ایڈر تعین شدند که زمین دار انجا را تنبیه بر اصل نموده آن ولایت را مستخلص سازند و همدران ایام فتح قلعه سیروهي به سعي ترسونخان فوجدار پتّن روی نمود و در اواخر سال نهصد و هشتاد و چهار قلیج خان متصدی بندر سورت که بحضور آمده بود بنابر بدرقه قافله حجاز رخصت شد رای ایڈر که از سطوت افواج قاهره رو بشعاب جبال کشیده بود جمعی از راجپوتان خون گرفته پیش آمده بعد جنگ ایڈر نیز مسخر اولیای دولت قاهره گردید چون بمسامع جلال رسیده بود که ملک گجرات از بی تدبیری وزیر خان غبار آلود نا ایمني شده است بنابر آن موتمن الدوله راجه تودرمل رخصت یافت که بر جناح استعجال شتافته در ضبط و نسق آن ملک جوهر کارداني بظهور رساند چون بنواحی جالور رسید زمیندار سیروهي بذریعه پهار خان جالوری آمده راجه را دید و مبلغ پنجاه هزار روپیه و یکصد اشرفي پیشکش نمود راجه خلعت و جیغه مرصع و یک زنجیر فیل از قبل درگاه و الا بزمیندار داده مقرر فرموده که با جمعیت دو هزار سوار همراه صوبدار گجرات نوکري مي نموده باشد چون راجه تودرمل بصوبه رسیده بسمت سورت متوجهه شد در مقام بهروچ بمعرفت ناهیر خان زمیندار رام نگر آمده مبلغ دوازده هزار روپیه و چهار راس اسپ و دو قبضه شمشیر پیشکش داده او را با اسپ و خلعت نواخته و منصب هزار و پانصدی تجویز نموده مقرر کرد که با جمعیت یک هزار سوار تا نظم بتقدیم کار بادشاهي حاضر بوده باشد *

ذکر هنگامه آرائي مظفر حسین مرزا ولد ابراهیم حسین مرزا

چون سابق هنگام تسخیر گجرات و توجهه رایات عالات بفتح قلعه سورت گل رخ بیگم صبیه مرزا کامران کوچ ابراهیم حسین مرزا مظفر حسین مرزا پسرش را گرفته بولایت دکهن شتافته بود و چندی دران ناحیت سر گرداني کشیده و سنگ تفرقه در جمعیت مرزایان افتاد چنانچه سمت ذکر یافته دریتولا بیگم با پسر خود برهنمونی جمعی از او باش واقعه طلب که سر حلقهٔ آنها مهر علي نام داشت روی بغي و ادبار بدیار گجرات نهاده اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانید و از تائیدات آسمانی آنکه خاقان گیتی ستان پیش از ظهور این سانحه راجه تودرمل را بجهت تفتیع جمع گجرات و نظم و نسق بدان صوب فرستاده بودند القصه وزیر خان چون جمعیت خوب نداشت و معهذا درمیان نوکران او مردم واقعه طلب و ارباب فساد بسیار بودند نا گزیر مراعات حزم و احتیاط نموده صلاح در تحصن دید و دروازه‌های حصار احمد آباد را استحکام داده مسرعی نزد راجه تودرمل که همدران زودی از احمد اباد روانه پتن شده بود که جمع آنجا را مشخص ساخته متوجهه درگاه شود فرستاده از حقیقت حال اطلاع بخشید و مفسدان چون بنواحي سلطان پور و ندربار رسیدند بعضی از ملازمان عارف و زاهد پسران شریف خان بیوفائي نموده بمخالفان پیوستند و بعد از رسیدن بترودة فوجدار آنجا بي جنگ فرار نمود مقارن این حال وزیر خان باز بهادر را با بیاکداس دیوان گجرات و جمعی از سپاهیان بتقابل و تدافع مخالفان فرستاد در پرگنه سرنال تلاقي اتفاق افتاده باز بهادر شکست خورده ظهور این قضایا باعث مزید جرات ارباب بغی گردید چون نوشته وزیر خان به راجه تودرمل رسید عطف عنان نموده بسرعت هرچه تمام تر خودرا به احمد آباد رسانیده وزیر خان را از حصار بر آورده به نیروي اقبال بادشاهي آماده مبازرت گردانید چون لشکر فیروز ری اثر بچهار کروهی برودة رسید مفسدان را پای همت

از جائی رفت و روی ادبار بجانب کهنبایت نهادند و اولیای دولت قاهره بتعاقب همت گماشتند و در حوالی کهنبایت سید هاشم عامل خالصات ترددهای نمایان نموده زخمهای کاری برداشت لاچار بکهنبایت آمده متحصن شد و مخالفان بمحاصره پرداختند و چون افواج قاهره نزدیک رسید ترک محاصره نموده بصوب جوناگده شتافتند و دولت خواهان تیز جلوی بکار برده در حدود دهولقه باهل فساد رسیدند و آنها نیز عنان باز کشیده بمبارزت پیش آمدند و آن شیر زن اکثر عورات را بلباس مردان ملبس ساخته به تیر اندازي مقرر فرموده بود * بیت *

زن و مرد را کرده یک سر حشر درنده است چه شیر ماده چه نر

و اولیای دولت افواج را ترتیب داده رزمي بغایت عظیم روئی داد از جانبین ترددات شایسته نمایان بظهور پیوست آخر ارباب بغی و بطلان تاب مقاومت نیاورده رو بگریز نهادند بسیار اهل فساد برخاک هلاک افتادند و جمعی دستگیر گردیدند و اکثر ازان عورات که کمانداري میکردند در سلک اسیران منتظم کشتند راجه تودرمل مجموعه گرفتاران را باغنایم این فتح از فیلان و غیره مصحوب پسر خود پیشتر روانه درگاه ساخت و خود نیز متعاقب عازم حضور گشت در اثنای راه رانا سهس مل زمیندار دونگر پور آمده راجه را دید منصب دو هزار پانصدي تجویز نموده از میر ته خلعت و اسپ داده رخصت کرد که در صوبه احمد آباد نوکري مینموده باشد *

هنگامه نمودن مظفر حسین مرزا بار دیگر و محاصره نمودن احمد آباد و رفع شورش به نیروی اقبال بادشاهي

چون راجه تودرمل متوجهه آستان بوس شد بار دیگر جمعي ازاو باشان واقعه طلب برگرد مظفر حسین مرزا فراهم آمده نخست دست یغمابر بلده کهنبایت که اکثر تجار صاحب ثروت در انجا متوطن بودند کشادند و مال واسباب

فراوان بتصرف آوردند وزیر خان از احمد آباد بر آمده عزیمت آنصوب نمود در راه خبر کثرت مخالفان شنیده و از صفحهٔ پیشانی ملا زمان خود نقوش بیوفائی خوانده عنان منازعت باز کشید و ناگزیر باحمد آباد در آمده متحصن شد و بسیاری از مردم او راه بی حقیقی سپرده بمخالفان پیوستند و مقهوران بشوکت هرچه تمامتر آمده بمحاصره پرداختند وزیر خان جمعی از ملازمان خود را که از آنها نا ایمن بود مسلسل و مقید گردانیده معتمدان قدیمی خود را بانواع دلجوئی مستمال ساخته در لوازم قلعه داری همت گماشت و چون از کومک ظاهری مقطوع الطمع بود دل در تائیدات توجهات باطنی حضرت بادشاهی بست و معهذا از مردم درون قلعه که هراس عظیم داشت هر روز مورچالها را تغیر میداد و پیوسته خود بر دور قلعه مي گشت و در ششدر حیرت گرفتار بود دریفوقت مخالفان با جمعی از اهل قلعه همداستان شده نزد بانها گذاشتند و یکبار از اطراف رو آورده در صدد برآمدن بالای قلعه شدند که ناگاه از شست قضا تیر بندوقي بمهرعلي که سرگروه مقهوران بود و مصدر فتنه رسید در ساعت جان داد با آنکه بعضی از مخالفان بر فراز قلعه برآمده بودند بهزار سراسیمگي رو بوادی فرار نهادند و از بسکه اهل قلعه متوهم بودند بگمان فریب قدم بیرون نه نهادند و چون بتحقیق پیوست که این کار نامه فتح غیبي بوده است وزیر خان و سائر فدائیان شکر الٰهي بجا آوردند و مظفر حسین مرزا که فرار نموده بخاندیس رفته بود در آنجا راجی علی خان فاروقي گرفته مقید ساخته بدرگاه والا فرستاد و فتنه مرزایان فرو نشست *

صوبداري شهاب الدین احمد خان و دیواني بیاکداس و فرار نمودن مظفر گجراتي از درگاه والا و آمدن بدین دیار

چون ضبط ولایت گجرات از وزیر خان چنانچه بایست تمشیت پذیر نشد اواخر سال نهصد و هشتاد و پنج حکم جهان مطاع ارتفاع یافت که شهاب الدین احمد

خان که بمنصب پنجهزاري ذات سرفرازي داشت از ولایت مالوه متوجهه گجرات شود و قاسم خان و طاهر خان و سیف الملک و میر غیاث الدین و علی نقي و قمر خان و غازي خان و فیروزه کامل و شیخ معظم و شیخ جنید و دیگر امراء از درگاه معلی بکومک او رخصت یافتند و مقرر شد که وزیر خان نه ایدر آمده ضبط آن حدود نماید و در موسم سال نهصد و هشتاد و شش پردگیان سرادق بادشاهی که سابق بحج بیت الله روانه شده بودند بخیر رسیدن آنها معروض پایهٔ سریر خلافت گردید بشهاب الدین احمد خان فرمان شد که بزودی سرانجام نموده روانه درگاه معلی سازد *

مقرر شدن سلالهٔ خاندان نبوت سید ابو تراب بمیر حاج و آوردن سیّد مزبور نقش قدم جناب مقدس نبوي صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم

چون دران اوقات اهمگي همت والا نهمت مصروف بامور خیرات و مبرّات و از چند سال قرار یافته بود که هر سال یکی از اکابر را میر حاج ساخته با نقود و امتعه که مجاوران و مسافران آن امکنه شریف را بهره مند سازد مي فرستادند ازانجا که خلاصهٔ دودمان صفوت و صفا میر ابو تراب را خواهش سفر حجاز پدید آمد بجهت حصول رخصت بعرض اقدس رسانیدند آنحضرت از فرط تفضلات تقدیم امور آن سال امیر حاج را بر میر مشاراً الیه مفوض داشته مرخص ساختند و اعتماد خان گجراتي که در رکاب ظفر انتساب بود همیشه استدعای دریافت حج بیت الله الحرام و زیارت حضرت نبي الکرام داشت رخصت یافت و در عین مراجعت میر موصوف نقش مبارک قدم جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله را که در خانه کعبه بود آورده وارد بندر سورت گشت و استعداد روانگي پایهٔ سریر خلافت مصیر نموده هفتصد و هشتاد نفر حاج

و قدم آنحضرت را در عماری عزت و احترام محفوظ ساخته و غلاف مقام ابراهیم را پوشانیده بدار السرور فتح پور که دران وقت پایه تخت قرار داشت راهی گشت و عرایض مشتملبر بشارت حصول این سعادت عظمی و کرامت کبری بدرگاه معلی فرستاد از استماع این معنی خدیو گیهان شادمانیها فرموده و فرمان والا شان بمیر حاج درکمال تحسین و آفرین صدور یافت و یرلیغ شد که حسن ادب آن است که چون بیک منزلی پایه تخت رسند اعلام نمایند که مراسم استقبال بتقدیم رسانیم چون میر مذکور بیک منزلی پیوست و بعرض اقدس رسید سراپرده های خاص را فرستاده بانمامی ارکان دولت باستقبال اثر قدم محترم سوار شده بزیارت فایض گشتند و بار عام داده از اعلی و ادنی بقدمبوس رسیدند و روز دیگر بذات اقدس در ردای خاص قدم مبارک را پیچیده اول بر دوش خویش نهاده مقدار صد قدم پیاده بجانب شهر بردند بعده بشرافت پناه میر ابو تراب میرحاج عنایت شد و هریکی از امراء و وزراء و صدر قاضی و امرایان عظام نوبت بنوبت آن تمثال قدم مبارک را بپایه تخت رسانیدند و تا یک سال متصل محل خاص خویش تبرکا نگاه داشت خلایق بطوف آن اشتغال می نمودند چون در سال نهصد و هشتاد و هشت شاه ابو تراب رخصت مراجعت گجرات یافت درخواست نمود که چون گجرات دروازه مکه است اگر اجازت یابد این قدم را در گجرات برده مزار گاهی سازد و بقعهٔ و گنبدی تعمیر نموده و تولیت آن باین خادم مقرر شود بعد تکرار التماس از عنایت خسروانه بدرجهٔ اجابت رسید و میر مذکور قدم شریف را به احمد آباد و اساول که مسکن ایشان بود آورد بموجب حکم مهندسان و بنایان محکم کار به بنیاد تعمیر بقعهٔ و گنبد عالي اشتغال نمودند و در مدت شش سال صورت اتمام یافت مفصل احوال قدم موصوف در رساله جدا گانه که بموجب حکم مرتب شده و به رساله قدمیه اشتهار دارد مندرج است مخفي نماند که از آن روز تا مدتهای مدید آن بقعه مطاف عالم بوده بعد از برپا شدن هنگامه هرج مرج این دیار که آبادی اساول وغیره ویران شد ورثه میر مذکور قدم مبارک را

ازانجا بر داشته به شهر در آوردند اکنون نزد آنها ست راقم بزیارت مشرف گشته القصه حکم شد که شاه فخر الدین از اوجین بحکومت پٹن شتابد و ترسون خان را بدرگاه معلی فرستد و حاجي ابراهیم سرهندي بمنصب صدارت گجرات اختصاص یافت و به آصف خان بخشي گري گجرات مرحمت گشت و حکم شد که اول سپاه مالوه را موافق ضابطه بادشاهی داغ نموده از آن راه بگجرات رود باتفاق شهاب الدین احمد خان و قلیچ خان لشکر گجرات را نیز بداغ رساند و بعد از چندي سلطان مظفر گجراتی که در رکاب بادشاهي مقید بود فرار نموده بگجرات آمده چندگاه در ولایت تروارى که جا نشین زمیندار راج پیپله است ماند از ملاحظه قطب الدین محمد خان که در بهروچ بود انتقال نمود پیش لونیا کاتهي در موضع گذربي من اعمال پرگنه سور دهارکه از مضافات او لکهه سورٹهه است آمده فرار گرفت و بگوشهٔ اختفا بسر مي برد الحاصل چندی در ایام حکومت بحسن تدبیر شهاب الدین احمد خان مفسده تسکین یافت و خلق را آسایش پدید آمد فتح خان سرواني عمده لشکر امین خان غوري که ولایت سورٹهه را در تصرف داشت از امین خان رنجیده پیش شهاب الدین احمد خان آمد و باعث شد که اگر لشکری همراه کنند جونه گذه و ولایت سورٹهه را از امین خان انتزاع نموده بحیطه تصرف اولیای دولت قاهره در آرم شهاب الدین احمد خان مرزا جان برادر زاده خود را با چهار هزار سوار جرار تعین این امر نمود فتح خان لشکر را گرفته متوجه سورٹهه شد چون بسرحد آن ملک رسید امین خان عوري و کلای خود را فرستاده التماس نمود که پیشکش میدهم و اسپان را موافق ضابطه بادشاهي بداغ میرسانیم موافق بربست جاگیر بمن تنخواه بدهد و باقي ولایت بشما تعلق دارد اما قلعه جونا گذه که مسکن من است برای داشتن ناموس بمن وا گذراند مرزا در جواب گفت که بی گرفتن قلعه جونا گذه این معني قبول نیست و به کوچهای متواتر رفته روز اول بسرکردگي فتح خان شهر جونا گذه که مسمی بمصطفی آباد است فتح گردید امین خان قلعه بالا را مضبوط

ساخته متحصن گشت قضا را فتح خان که باعث لشکرکشي بود بیمار شد و بهمان بیماري در ایام معدود در گذشت میرزا جان محاصره را گذاشته بقصبه منگلور که بر بیست کروهی جونه گدّه واقع است رفت و قصبه مذکور را قبل کرد امین خان از جام کومک طلبید وزیرجام با چهار هزار سوار بکومک آمد امین خان از قلعه فرود آمده بمنگلور شتافت مرزا جان بکوریغار رفت امین خان متعاقب بآنجا رسید مرزا جان مصاف داده هزیمت یافت مردم بسیار بقتل رسیدند بنگاه تمام بدست آنها افتاد مرزا جان با معدودی زخمي بر آمده به احمد آباد رسید شهاب الدین احمد خان در موراسه و اکثر مواضعات مسکن متمردان این صوب قلعجات بنا نهاده و تهانجات مقرر نموده بندوبست قرار واقع بعمل آورده بود و بنابر نالش رعایا پرگنه حویلي احمد آباد و بعضی پرگنات مرتبه ثاني پیمایش آراضی قابل زراعت نموده آباد ساخت *

صوبداری اعتماد خان گجراتي و دیواني خواجه ابوالقاسم و بر آمدن سلطان مظفر از کنج خمول گمنامی و بتصرف آوردن احمد آباد و شکست یافتن اعتماد خان و شهاب الدین احمد خان

سابقا درین اوراق سمت گذارش یافته که اعتماد خان رخصت سفر حجاز گرفته روانه شد چون ازان سفر مراجعت نموده بملازمت بارگاه سپهر ظفر اشتباه رسید یک چندی در رکاب ظفر انتساب بود چون خاقان ستوده خصایل در هنگام تسخیر گجرات او را بنوید حکومت این دیار امیدوار ساخته بودند درینولا که شهاب الدین احمد خان بحکومت گجرات غر امتیاز داشت اعتماد خان بعضی مقدمات کفایت آمیز بعرض رسانیده اظهار دولتخواهي و تعهد فزونی و جمع و تکثیر معموری نمود انحضرت از کمال عاطفت و مرحمت در آواخر سال

نهصد و نود و یک او را بحکومت و حراست آن صوبه بلند مرتبه گردانید
هرچند دولتخواهان بعرض رسانیده که ضبط ولایت گجرات از اندازهٔ حوصله
او بیرون است اما چون بزبان الهام بیان گذشته و نیز امریکه رقمزدهٔ کلک تقدیر
شده بود التفات بحرف آنها نفرموده با یالت گجرات شرف رخصت یافت
و میر ابو تراب با میفنی غر امتیاز پذیرفت و خواجه نظام الدین احمد بخشي
مقرر گشت و خواجه ابو القاسم را که دو صدي ذات منصب داشت دیوان
ساختند و محمد حسین شیخ و میر ابو المظفر و بیگ محمد بو قنای و میر
محبت الله و میر شرف الدین و صالح شاه بیگ و میر هاشم و میر معصوم
بهکري و زین الدین کهتو و سید جلال بهکری و سید اسحق و قنبر ایشک آقا
و پهلوان علي سیستانی همراهی او مقرر و نامبردهها را بخلعت و اسپ
سرفراز فرموده بدان صوب رخصت نمودند و کرم علي پسر مهتر رمضان داروغه
خوشبوئي خانه که از خانه زادان معتبر بود بآوردن شهاب الدین احمد خان
تعین شد که چون اعتماد خان باحمد آباد برسد او را بدرگاه معلی آورد و همدران
ایام نالش حاجي ابراهیم سر هندي صدر صوبه بعرض رسید و گروه گروه ازو
بفریاد آمدند بادشاه عدالت بارگاه رقم عزل بصفحه حال او کشیده بدرگاه طلب
فرمودند بعد از ثبوت جرایم در قلعهٔ رنتهور محبوس شد باالجمله اعتماد خان
بحکومت و حراست صوبه گجرات از درگاه معلی رخصت یافت و کرم علي
بطلب شهاب الدین احمد خان تعین شد جمعی از قلقچیان واقعه طلب که قبل
ازین در سلک ملازمان مرزایان انتظام داشتند بعد از استیصال آنها در شهر احمد آباد
مسکن گرفته هر کس که بحکومت این ملک میرسید نوکر او شده روزگار
بسر می بردند و پیوسته در انتهاز فرصت بودند چنانچه یک دفعه در ایام
حکومت وزیر خان ابواب فتنه مفتوح گردانیده هنگامه شورش گرم
ساختند و شهاب الدین احمد خان بوفت رسیده آتش فتنه آنها فرو نشانیده
اکثریرا ملازم خود گرانیده بود و حقیقت آن جماعه بمسامع جلال رسید
حکم شد که زنهار امثال این مردم را در ملک نگذارند که بیخ و ریشه مضبوط

سازند و از نوکري بر طرف نمودہ عوض آنها مردم وفاکیش نگاہ دارند و در خلال این حال موکب جلال بسمت کابل نہضت فرمود شہاب الدین احمد خان صلاح وقت در اخراج آنها نیافت بلکه بر منصب و جاگیر آن جماعه افزودہ اقسام دلاسا فرمود درینوقت که اعتماد خان بحکومت این ملک اختصاص یافت مجدداً در اخراج آنها بتاکید حکم شدہ بود و این نغمه بگوش ارباب فساد رسیدہ در اندیشه کار خود بودند میر عابد که سر خیل اهل ضلالت بود با یوسف بلخی و خلیل بیگ بدخشی و بیرام بیگ و میرک قرار دادند که پیش از رسیدن اعتماد خان بگجرات کار شہاب الدین احمد خان را با تمام باید رسانید و مظفر را بسرداري گزیدہ احمد آباد را متصرف باید شد قضا را جهانگیر نام مفسدی که داخل آن جماعه بود شہاب الدین احمد خان را از عزیمت باطل آنها آگاہ ساخت چون او دل از حکومت بر کندہ بود چنانچه باید در مقام باز پرس و تحقیق این معامله نشد اما بخلیل بیگ و محمد یوسف پیغام داد که شما از شهر بر آئید و درینجا نباشید و آنها این معنی را بتقویت کار خود دانسته به پرگنه ما ترکه سابقاً در جاگیر آنها بود رفته بترتیب اسباب پرداختند و مکاتبات بمظفر گجراتي نوشته اظهار متابعت و ترغیب آمدن نمودند و میر عابد که سر حلقۀ بیدولتان بود بظاهر در خدمت شہاب الدین احمد خان چنان مي نمود که اول کسی که همراہ شما بدرگاہ خواهد رفت منم و در باطن بانحراف قلوب و بد راہ ساختن مردم سعي داشت چنانچه مغل بیگ وفادار و تیمور حسین را که از عمدہ هاي شہاب الدین احمد خان بودند با خود متفق ساخت درین وقت اعتماد خان و خواجه ابو القاسم دیوان صوبه و خواجه نظام الدین بخشي به پٹن رسیدند و کرم علی که بسزاولی شہاب الدین احمد خان آمدہ بود با قابل نام وکیل اعتماد خان به احمد آباد پیوست و شہاب الدین احمد خان باستقبال فرمان عالیشان و اسپ و خلعت شتافته باتفاق کرم علی باز به شهر آمدہ بر مضمون حکم اقدس اطلاع یافت در همان مجلس کلید دروازهاي حصار را بوکلاي اعتماد خان سپردہ مردم خود را از تهانجات طلب فرمود ازانجا که شہاب الدین احمد خان قریب

هشتاد قلعه از کهنه و نو تعمیر نموده تهانجات نشانیده بود همین که مردم او ب
آمدند کولی و کراسیه اکثر قلعه را ویران ساخته سر بشورش بر داشتند و شهاب
الدین احمد خان از احمد آباد بر آمده در عثمان پور آنطرف دریای سابر نشست
و مقارن این اعتماد خان وغیره به شهر در آمدند و عابد با دیگر مفسدان که نامبرده
شد قریب پانصد کس فراهم آورده بر سر نال بتوه منزل گریده به اعتماد خان
پیغام فرستاد که از پریشانی همراه شهاب الدین احمد خان بدرگا نمي توانم رفت
اگر بدستور سابق جاگیرهای که مشار الیه بما داه بود مسلم دارند بخدمت آمده
لوازم نوکری بجا می آریم و الا سر بصحرای آوارگی نهیم اعتماد خان در جواب
گفت بی حکم اقدس آن جاگیرها بشما تنخواه نمي توانم کرد اما از جانب
خود بدانچه مقدور باشد رعایت خواهم نمود آن بخت برگشتگان از جواب اعتماد
خان مایوس شده در پرگنه ماتر نزد خلیل بیگ و محمد یوسف شتافتند
و هنگامه فساد گرمی پدیرفت چون جمعی که بکومک اعتماد خان از درگاه
تعین شده بودند هنوز نرسیده اعتماد خان صلاح دران دید که شهاب الدین احمد
خان را بر گردانیده روزی چند نگاه دارد و بامداد و اعانت او در استیصال
معاندان همت گمارد و بآئین قراد داد شاه ابو تراب و خواجه نظام الدین احمد
بخشی را همراه گرفته نزد او رفت استشاره نمود شهاب الدین احمد خان در
جواب گفت که حراست ملک بی جمیعت نیک صورت پدیر نیست و این
مفسدان را همان جاگیرهای سابق بحال دارید تا آتش فتنه فرو نشنید و اگر بی
حکم جاگیر نمي توانید داد دریئوفت که هنوز سردار معتبر درمیان آنها بهم
نرسیده خود را جمع نساخته اند و کثرت عام نشده فوجی از مردم ما و خود را
بسر آنها فرستاده سنگ تفرقه در جمعیت ارباب فساد اندازید اعتماد خان گفت
بالفعل به شهر معاودت نمایند بعد ازان بهرچه صلاح باشد عین صواب خواهد بود
و شهاب الدین احمد خان عذرها پیش آورد که مبلغهائي فرض کرده سامان سفر
نموده ام و مردم من از نهایت پریشاني با اهل و عیال از شهر بر آمده اند
چگونه توان ماند و اعتماد خان تعهد نمود که از خزانه عامره خالصجات امداد

خواهم کرد چون زر نقدي درميان نبود روزى چند بحرف و صورت تشخيص مهم و تعيين مبلغ و مقدار گذشت آخر شهاب الدين احمد خان از صفحه احوال چنان خواند که اعتماد خان ميخواهد که بحرف و حکايت او را چند روز نگاه دارد تا مردم کومکی او از درگاه برسند بعد ازان سر بصحرا خواهد داد القصه از ظاهر احمد آباد کوچ کرده بقصبهٔ کري رفت و جمعی از او باش که در پرگنه ماتر فراهم آمده بودند فرصت مغتنم شمرده بکاٹهياوار شتافتند که مظفر را همراه آورده گامی پيش برند چون بمظفر ملحق شدند عروس ملک را بخوبتر صورتی در نظر او جلوه داده سخن در راه گفتند و لونيا کاٹهی سردار کاٹهيانرا به تطميع و تحريص تاخت و تاراج همراه گرفته روی ادبار به احمد آباد نهاده قريب يک هزار و پانصد سوار کاٹهياوار فراهم آورده تا پرگنه دهولقه عنان مسارعت باز نکشيدند و در قصبهٔ دهولقه لاشه تدبير اهل تشوير بخلاف انديشه و تدبدب فرو نشست بعضی مصلحت دران ديدند که بر اردوی شهاب الدين احمد خان شبخون بايد برد و مظفر برين بود که بطرف بندر کهنبايت رفته آن بلده معموره را يغما سازد و اعتماد خان که خبر رسيدن مخالفان بدهولقه شنيد ول از دست داده و دست از پا نشاخته خود بقصبهٔ کري رفت که شهاب الدين احمد خان را بر گردانيده به احمد آباد آورد و از غايت اضطراب و سرا سيمگی چنين خطائی عظيم کرد و فی الواقع مخالف را بر دوازده کروهی گذاشتن و هژده کروه راه بطلب کومک رفتن کدام عقل بوده معهذا سرداريکه شهر را باعتماد اوتوان گذاشت نباشد هرچه صلاح انديشان راست تدبير پوست کنده گفتند که اين رای خطا است نشنيد و شير خان پسر خود را بمحافظت احمد آباد گذاشته مير معصوم بهکری را و فيض الله بيگ آقا و زين الدين کهتو را بحراست دروازه‌ها تعين نموده مجاهد خان گجراتی را بر دروازه رای گمر گذاشت و نظام الدين بخشي از شهر بر آمده راه کري گرفت و بمجرد بر آمدن او جمعی از واقعه طلبان گجرات که بارباب فساد زبان يکي داشتند مسرعان فرستاده بر آمدن اعتماد خان را بعنوان گريختن وا نمودند و در وقتی که اهل ادبار حيرت زده کار خود بودند

نمیدانستند که بکجا باید رفت و چه باید کرد این قسم مژده رسیده در ساعت
بسرعت هرچه تمامتر روی ضلالت بگجرات نهاند و تا رسیدن به شهر آناً فاناً
جمیعت مخالفان مي افزود چون بظاهر احمد آباد رسیدند از دروازه رای گهر که
بعهده مجاهد خان گجراتي بود هجوم آورده بزد و خورد به شهر در آمدند
و پهلوان علي کوتوال شهر بقتل رسید و آتش فتنه و آشوب زبانه کشید شیر خان
پسر اعتماد خان و میر معصوم بهکری و زین الدین کنبهو بهزاران جان کندن خود
را ازان مهلکه بدر انداختند و ارباب فساد دست یغما کشوده بغارت و تاراج
پرداختند ننهو که عبارت از سلطان مظفر است چنین روزی را که شبها بدعا
میخواست بدولتخواهی سلاطین گجرات در آمده کامیاب بر مسند مراد
نشست و در لمحه البصر چنان مصر معمور که مملو از زر و جواهر و اقمشهٔ
نفیس بوده همه بتاراج رفت و چون اعتماد خان بکری رسید بعد از گفت
و شنید و عهد و پیمان شهاب الدین احمد خان را برگردانید و خان مذکور که
اعتماد بر بعضی ملازمان خود نداشت آنها را بحضور طلبداشته سوگند بمصحف
مجید داد سر حلقه جماعه سمک حرام نمک بود پیشتر از همه سوگند خورد اوّل
کسی که بمخالفان در آمده او بود بالجمله چون بهشت کروهے احمد آباد
رسیدند شیر خان و میر معصوم علی بهکری و زین الدین کنبهو و غیره که از شهر
می آمدند دو چار شده خبر وحشت اثر احمد آباد را ظاهر ساختند شهاب
الدین احمد خان از استماع این سانحه به بحر اندیشه فرو رفت و از دیگر
دولتخواهان کنکایش خواست هر کسی در خور دانش خویش سخن کرد آخر
رائیها برین قرار گرفت که یک جلو تا احمد آباد باید شتافت اگر مخالفان از
حصار بر آمده جنگ صف کنند هر آنچه نصیب باشد به ظهور خواهد پیوست
و اگر قلعه را مضبوط سازند محاصره باید نمود که درین زودی کومکیان اعتماد خان
نیز از درگاه خواهند رسید و کارها بمراد اولیای دولت خواهد شد اما غلطی که
واقع شد این بود که اهل و عیال مردم را بنا بایستی همراه برد و در جائی
مضبوط ساخته و خاطر ازان وا پرداخته قدم پیش نهاد الحاصل وقت صبح بود که

اولیای دولت بعثمان پور که در ظاهر بلدهٔ واقع است رسیدند و اهل اردو بخیمه زدن و منزل گزیدن پرداختند مفسدان برگشته روزگار از رسیدن فوج آگاهی یافته بترتیب آلات قتال و لوازم سواری پرداخته مسلح و مکمل از شهر بر آمدند و اگر آن مردم یکراست بشهر میرفتند ظن غالب بود که مخالفان سرا سیمه وار از راه دیگر میگریختند القصه دریں فرصت که مردم شهاب الدین احمد خان بخیمه زدن و فرود آمدن مشغول بودند مفسدان بخاطر جمع زره پوشیده و آنها در راه محافظت اهل و عیال و کشیدن احمال و اثقال گرفتاری داشتند و جمعی که با شهاب الدین احمد خان رسیده بودند وقتی خبردار شدند که قریب دو هزار سوار از شهر بر آمده کنار دریا صف آراستند مظفر خود در قول و یمین و یسار او لولیا کاتهی ایستاده و محمد یوسف بدخشی و خلیل بیگ و تیمور حسین و وفادار بیگ و مغل بیگ و دیگر حرام خوران بطریق هراول قدم ادبار پیش نهادند شهاب الدین احمد خان از ظهور این سانحه غیبی سوار شده بترتیب صفوف و توزک افواج پرداخت اعتماد خان به بهانه آنکه گذر عثمان پور را مضبوط سازم تا مخالفان از آب نتوانند گذشت با میر ابو تراب و جمعی از گجراتیان سوار شده خود را بگوشه کشیده راه گریز میدید شهاب الدین احمد خان با هفت صد هشت صد سوار که همراه داشت در برابر مخالفان برگشته بخت زمین مرتفعی اختیار کردهٔ پای همت افشرده ازینجمله دویست کس در قول با خود داشته همه مردم را مثل سمک حرام نمک و پاینده سگ کش و دیگر حرام نمکان از آب گذرانیده در برابر غنیم فرستاد و اگر سران آنفوج با مخالفان زبان یکی داشتند اما دیگران خوب تاختند و دو دفعه پیش قدمان فوج مخالف را رو گردان ساختند به مغل بیگ و وفادار بیگ زخم تیر رسید اما سمک حرام نمک که سردار فوج بود مردم را از جنگ و ستیز باز میداشت و لحظه بلحظه کسان خود را نزد میر عابد و دیگر مفسدان فرستاده تحریص جنگ می نمود بدر بیگ ترکمان از نوکران شهاب الدین احمد خان در کنار آب ترددات شایسته ظاهر ساخته جان نثار شد درینوقت سمک و پاینده سگ کس وغیره

پانصد سوار راه بی حقیقتی سپرده بمخالف پیوستند و آنها از دل دهی سمک پای جرات و جسارت پیش نهاده از آب گذشتند با آنکه همراه شهاب الدین احمد خان دویست سوار بیش نبود قدم همت برداشته رفقا را بمدافعه و مقابله ترغیب و تحریص میکرد تا آنکه زخم تیری با اسپ او رسید و برگرد و پیش او معدودی از خویشان و برادران ماندند و مخالفان هجوم آوردند نا گزیر چندی از خیر اندیشان او جلو گرفته از معرکه بر آوردند درین حال عبد الرحمن مجهولی از ملازمان شهاب الدین احمد خان که در زمرهٔ باغیان در آمده بود از عقب رسیده زخم شمشیر بخان رسانید لیکن زخم کاري نیفتاد خان جان بسلامت برد از کاٹهیان و رجاله شهر که بقصد تاراج همراه شده بودند در خیمه و منازل مسلمانان ریخته دست یغما کشودند و زن و دختر ارباب صلاح را معه ناموس اسیر و دستگیر ساخته انواع تشویش رسانیدند و نقد و جنس و اسپ و فیل و یراق بسیار بتاراج رفت و بهمین دست برد هنگامه مخالفان رونق تازه یافت و مظفر با خواسته بسیار و غنیمت بیشمار عنان معاودت معطوف باحمد آباد داشته بغایت غرور و پندار به ارک شهر نزول نموده تکیه برجائی بزرگان زده بحکومت گجرات گوشه کلاه شقاوت کج نهاده نشست و در همین روز سمک حرام نمک و اکثر ملازمان رو شناس شهاب الدین احمد خان بخدمت او رفته ملازم شدند و آن کم فرصت کوته اندیش بتعین منصب و خطاب و تقسیم جاگیرات پرداخت و روز دیگر جمعی از ارباب ضلالت بمسجد جامع رفته خطبهٔ بنام خود خوانده در همین روز مسرعان بطلب شیر خان فولادي که در ولایت جونا گده روزگار بعسرت و فلاکت میگذرانید فرستاد او با دویست تنو سوار مفلوک آمده ملحق شد و چون خاطر او از جانب قطب الدین خان که در نواحي سلطان پور و ندر بار بود جمع نمی شد میر عابد را بحراست شهر گذاشته خود بدان صوب شتافت و شیر خان را با جمعی از اوبا شان بتقابل شهاب الدین احمد خان بجانب پٹن فرستاد و از مفالیک گجرات و سپاهیان آن ملک وغیره هرچه بهم رسید نوکر نمود و در عرض دو هفته چهارده پانزده هزار سوار بدکردار از اهل ادبار فراهم آورد

و مقارن این حال لشکریکه از درگاه گیتي پناه بکومک اعتماد خان مقرر شده بود مثل خواجه ابو القاسم دیوان و محمد حسین شیخ وغیره قریب دو هزار سوار در پٹن به شهاب الدین احمد خان پیوستند و اولیای دولت قاهره قلعهٔ پٹن را استحکام داده عرضداشتي مشتملبر شرح این سوانح بپایهٔ سریر سلیماني ارسال داشتند بالجمله قطب الدین محمد خان بعد از استماع این واقعه بکوچهای متواتر به بروده رسید درین شورش سید دولت نامي که نوکران کلیان راو کهنبایتی بود جمعی را فراهم آورده کهنبایت را متصرف شد زر بسیار بدستش افتاد قریب چهار هزار سوار جمع نموده بمظفر نوشت مظفر خطاب رستم خانی با اسپ و خلعت فرستاده نوشت که بحال خود باشد هرگاه طلبیده شود بیاید و اولیا نام غلام شیر خان فولادي در قصبهٔ چهوتانه غبار شورش بر انگیخت بیک محمد بوقیای که دران نزدیکی بود بجنگ مردانه او را شکست داد شیر خان از شنیدن این خبر حسین داماد خود را با فوجی با بر سر او فرستاد اولیای دولت محمد حسین شیخ و خواجه نظام الدین بخشی را با جمعی از بهادران اخلاص نهاد بکومک او تعین فرمودند مخالفان تاب مقاومت نیاورده باز گردیدند و بیگ محمد تیز دستی نموده خود را بمخالفان رسانید و بین الفریقین جنگ سخت در پیوست و مخالفان شکست خورده راه هزیمت پیش گرفتند از سنوح این سانحه شیر خان فولادي باامواج آراسته خود متوجهه نبرد شد اعتماد خان با شهاب الدین احمد خان در پٹن توقف گزیده شیر خان پسر اعتماد خان و دیگر بنده های جان نثار را بمدافعهٔ آنها نامزد فرمودند فرستادها در هژده کروهي پٹن بمخالفان رسیده عرصهٔ کارزار آراستند و کوششهای مردانه از جانبین بظهور پیوست و حسین داماد شیر خان فولادی کشته شد و شکست بر مخالفان افتاد اما چون مظفر بنابر مقابله قطب الدین محمد خان از احمدآباد کوچ نمود و سید دولت از کهنبایت با جمعیت چهار هزار سوار در ناحیه قصبه نریاد آمده بدو پیوست قطب الدین خان از استماع این خبر محمد افضل و میرک محمد را با هزار سوار تعین فرمود که رفته گذر خانپور و بیکانیر را بگیرند تا لشکر مخالف عبور نتواند

کرد آنها آمده برگذرها فرود امدند اما نهاني مراسلات موافقت با مظفر داشتند
روزیکه مظفر بر گدر خانپور رسید اندک جنگ نموده رو بفرار نهادند قطب الدین
محمد خان با جمعی از خاص خیل خود را بدیوار بند قصبۀ بروده کشیده
مفسدان قدم جراءت پیش نهاده بمحاصره پرداختند قریب بیست هزار سوار
و پیاده و کولی و راجپوت پیش مظفر درین محاصره فراهم آمده بودند با وجود
کثرت مخالفان تا بیست و دو روز قلعه را نگهداشت چون بر مردوم خود اعتماد
نداشت خان بجراءت خود خارج از طاقت بشري ترددات مي نمود تا آنکه
روز دیگر محمد میرک و چرکس خان رومي از مورچال خود بمظفر پیغام
فرستادند که تا ما در مورچال خود قیام داریم مردم چشم بجانب ما داشته
نگاهباني مورچلهای خود مي کنند شما به بهانه صلح ما را و زین الدین کنبهو را
که از خویشان شهباز خان کنبهو بود که او را همراه اعتماد خان از درگاه والا
فرستاده بودند بعد شکست شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان پیش قطب
الدین خان رفته بود که او را بسرعت بیارد و او در حراست مورچالها پیي نفاق
بود سیادت پناه سیّد جلال بهکری و خواجه یحیی وکیل نورنگ خان را پیش
خود طلبیده بعد ازان ما را و یحیی را قید کنید و زین الدین کنبهو و سید جلال
را بکشید روز دیگر قلعۀ را بچسپید هیچکدام از لشکر قطب الدین خان دست بکار
نخواهد برد مظفر بنابر اشاره اهل نفاق چنان کرد قطب الدین خان هر پنج را
برسالت فرستاد بمجرد آمدن آنها ایشان را قید نمود و صبح آن زین الدین کنبو
را بپای فیل انداخت و سید جلال را سید احمد بخاري شفاعت نموده خلاص
کرد و بمنزل خود برد و مظفر سوار شده امر کرد تا هر چهار طرف قلعه بچسپند
و توپها که از احمدآباد آورده بود بر قلعۀ بستند قطب الدین خان چون حقیقت
لشکر خود بدین منوال دید و از تن تنها چه تواند کرد در ارک متحصن شد روز.
دیگر مظفر سوکند بکلام مجید خورد که ضرر جان بخان نرساند و قول فرستاده
طلبید قطب الدین خان لاچار آمده مظفر را دید همان ساعت با غوای بعضی
غرض گویان قطیب الدین خان را با جلال الدین محمد خواهر زاده او قید نمود

بعد ساعت چند هردو را شهید ساخت و دو روز در بژوده مقام نموده رفته در نواح بهروچ فرود آمد والد نورنگ خان با غلام چند در قلعهٔ بهروچ بودند روز سیوم غلامان حرام نمکي کرده بر آمده مظفر را دیدند و کلید قلعه را سپردند تمام خزانه قطب الدین خان بدست مظفر افتاد پانزده روز درانجا اقامت ورزید که درین اثنا خبر رسید که مرزا خان خلف الصدق بیرام خان حسب الحکم معلی بکوچهای متواتر متوجه احمدآباد است مظفر نیز بسرعت معاودت نموده باحمدآباد آمد *

صوبه داري مرزا خان خلف الصدق بیرام خان و رزم آراستن مظفر و هزیمت یافتن او و بتصرّف در آمدن احمدآباد بدست اولیای دولت قاهره و سرفراز شدن خان مشارالیه بوالا رتبه پنجهزاري ذات و خطاب خان خانان وبنای فتح باغ در موضع جنکاه و دیواني خواجه ابوالقاسم دیوان سابق و رود فرمان والا شان درباب وضع تاریخ ومنشور الاداب الهي بممالک محروسه هندوستان

در هنگامیه رایات عالیات بسمت ممالک شرقیه متوجه بودند خبر شورش گجرات بعرض اقدس رسید مرزا خان خلف الصدق بیرام خان را که از صغرسن در ظل رافت و عاطفت آنحضرت تربیت یافته بود در آواخر سنه ۹۹۱ نهصد ونود و یک بحکومت و ایالت گجرات بلند مرتبه گردانیدند و سید قاسم بارهه و سید

هاشم بارهه و شیرویه خان و رای درگا و میدنی راو و درویش خان و محمد رفیع
و شیخ کبیر مخاطب بشجاعت خان و نصیب خان ترکمان و بسیاری از مبارزان
جان نثار و مجاهدان عرصهٔ کار زار بهمراهي مرزا خان تعین شدند که از راه راست
متوجه گجرات شوند و قلیچ خان و نورنگ خان را حکم شد که از راه مالوه شتافته
امرای آن صوبه را همراه گرفته خود را رسانند چون مظفر خبر عزیمت مرزا
خان شنید باحمدآباد برگشته آمده از بسیاری بدست آمدن اموال دماغ او تباه
گشته چندی در احمدآباد بخود کامي نشست و شهاب الدین احمد خان وغیره
امرا که در پٹن بودند خبر نزدیک رسیدن مرزا خان را بافوجي از دلیران عرصهٔ
کارزار استماع نموده خواجگي طاهر پسر خواجه عمادالدین حسین را پیشتر فرستاده
بر حقیقت کار اطلاع بخشیدند و او در میرته بخدمت مرزا خان پیوسته آنچه
گذشته بود معروض داشت مرزا خان از فرط دانائي حادثهٔ قطب الدین خان
را برهمگنان ظاهر نساخت و سران سپاه را حاضر آورده کنکایش طلبید هرکس در
خور همت خویش سخني گفت آخر رایها برین قرار گرفت که باعتقاد اقبال
بادشاهي گرم و چسپان شتافته بجنگ مبادرت نمایند باین عزیمت ترتیب
افواج نموده قدم همت پیش نهادند و مظفر بالشکر بسیاري صفوف ادبار ترتیب
داده و توپها را با دیگر آلات آتشبازي پیش در چیده در محمد نگر متصل عثمان
پور آنطرف رود سابرمتي بفاصله یک کروه بلده بتاریخ نهم شهر محرم الحرام
سال نهصد و نود و دو رزم طلب نشست مرزا خان از روی تدبیر فرماني ظاهر
ساخت که در فلان تاریخ بذات اقدس متوجه استیصال اعدای دولت شده ایم
زینهار در مبارزت تعجیل ننماید ازین نوید دولت خواهان را قوت دیگر افزود
و در ارکان همت مخالفان تزلزل تمام را یافت و چون سزاولان از درگاه والا تعین
شده بودند که لشکر مالوه را بکومک رسانند مرزا خان روزی چند در عقده
توقف انداخت و بجانب سرکهیج عزیمت نموده یک طرف آبادي موضع
مذکور و طرف دیگر بشاخ بنداستوار گردانیده فرود آمد نخست جمعے که به ارادهٔ
شبخون آمده نا کام باز گردیدند چون صیت رسیدن موکب اقبال و آمدن لشکر

مالوه گرم بود مظفر فرصت را غنیمت شمرده از محمد نگر بر خاسته از آب گذشته متصل بمزار شاه بهیکن قدس سره آمده بجنگ پیش دستي نمود نا گریز دلاوران دولت و اقبال فوجها آراسته بتقابل شتافتند درمیان جری واقع شده بود در وقت گذشتن فوج هراول و التمس ترتیب ساقط گشت بهادران لشکر منصور با مخالفان در آویخته داد دلیری و جانفشاني دادند چون ترتیب نماند هرکس بطرفی افتاده با مخالفان در آویختند و بغایت جنگ سخت در پیوست مرزا خان با سیصد سوار و صد زنجیر فیل قدم همت برجا داشته نظاره به فیرنگي اقبال شاهنشاهي مي نمود و مظفر با پنج و شش هزار سوار در عرصهٔ غرور و پندار ایستاده بود و چون از افواج مخالف آثار غلبه و تسلط ظاهر شدن گرفت بعضی از هوا خواهان خواستند که برجلو مرزا خان دست زده از عرصهٔ نبرد بر آرند او این معني را از ناصیه حال کوتاه همتان در یافته باعتضاد اقبال بیزوال خاقان گیتی ستان عنان مدار از دست داده توسن همب بر انگیخت و فیلان مست صف شکن که در پیش فوج داشته بود افواج را در هم شکسته هر کدام چون گرد باد بعرصهٔ کارزار در آمدند مظفر عنان ثبات و اختیار از دست داده راه هزیمت پیش گرفت جمعی از مرافقت از راه معمور آباد بصوب دریای مهندري شتافتند و هر گروهي بطرفی آواره دشت ادبار شدند و بسیاری به تیغ بدریغ بخاک هلاک افتادند چون روز بآخر رسیده بود تعاقب گریختگان نیارستند کرد و این واقعه در روز پنجشنبه سیزدهم محرم الحرام سنه مذکور روئیداد درین اثنا روزیکه مظفر شکست یافت قلیج خان و شریف خان و نورنگ خان و دیگر سپاه مالوه با عساکر فیروزی بقصبه بروده رسیدند چون همدران مقام خبر فتح بایشان رسیده بود در بروده مقام نمودند و نورنگ خان و مرزا زاهد پسر شریف خان بر سر بروچ ایلغار کردند تا قلعه را بدست آرند حاجي سمک و چرکس و نصیر که خزانه و قلعه بایشان تعلق داشت در بر روئ آنها بسته بجنگ پیوستند مظفر فرار نموده به کهنبایت آمد و از سوداگران و متوطنین آنجا زرها گرفت و بزر پاشي واقعه طلبان فتنه دوست قریب ده

دوازده هزار کس از او باش بر گرد او جمع شدند و رعایا نیز صاحب زاده موروثي دانسته راه وفاداري پیش گرفتند و مجدداً هجوم عام شد چون اینخبر در احمد آباد بمرزا خان رسید سید قاسم را که زخمي بود با چندی از منصبداران بحراست شهر احمد آباد گذاشته عزیمت دفع فساد ارباب بغي پیش نهاد همت ساخت و بسرداران لشکر مالوه که در برودة و محاصره بهزوچ بودند نوشت که شمایان بیایند که مخالف باز در کهنبایت جمعیت نموده است و بتاریخ دهم شهر صفر المظفر بر سر مظفر بر آمد مخالف نیز سید دولت را با جمعی بدهولقه فرستاد و پسران اختیار الملک و مصطفی خان سروانی را بجانب معمور آباد روان ساخت چون مرزا خان بموضع باریچه رسید سرداران مالوه بلشکر ملحق شدند مظفر از استماع پیوستن عساکر مالوه از کهنبایت بر آمده بطرف برودة روانه شد مرزا خان نیز تعاقب کنان به برودة رسید ازانجا تولک خان را جدا ساخته بر سر سید دولت فرستاد و خود با دیگر امرا بر سر مظفر رفت و مخالفان در برابر آمده رزم طلب گردیدند و از جانبین کشش و کوشش بسیار شد آخر الامر نسیم فتح و ظفر بر پرچم اولیای دولت قاهره وزیده مفسدان برگشته بخت رو بوادی فرار نهاده و تولک خان نیز فتح کرده با لشکر منصوره پیوست و مظفر از آب نربده گذشته به دره کوه جهانبه که از احمد آباد شصت کروه واقع است پناه برد و امرای عظام در قصبهٔ نادوت معرکه قتال آراسته عزیمت استیصال او پیش نهاد خاطر ساختند و از منزل مذکور ترتیب فوج نموده بادل قوي بدفع اعدای دولت قاهره پرداختند و آن بر گشتها بخت درین عرصه مردی نیز خجالت زده ادبار شده لشکرش متفرق گشته اکثری برآمده مرزا خان را دیدند و بعضی به دکهن رفتند و بنگاهش بتاراج رفت درین جنگ قریب دو هزار کس علف تیغ انتقام گشتند و پانصد کس اسیر پنجهٔ تقدیر شده مسافر راه عدم گردیدند چون این نوید بمسامع جلال رسید مرزا خان را بخطاب والای خانخانان و منصب پنجهزاری ذات پایهٔ عزت افزودند و دیگر بندهها در خور شایستگي خدمت به نتایج نیک سرفرازي یافتند چون خانخانان از نادوت به احمد آباد آمد همت بمعموری

ملک و دلاسای زیردستان گماشت و در مکانی که بر مظفر ظفر یافته بود بر کنار رودبار سابرمتی واقعه موضع کهتو پور سیرکهیچ از بلده بفاصله سه کروه احداث باغ فرمود و بفتح باغ موسوم گشت که تا حال بعضی از عمارات و آثار چار دیواری برجاست و از باغیت افتاده زمینش را مزروع مي نمایند و حاصل آن در جمع موضع مذکور محسوب می شود القصه مظفر شکسته بال و پر از تنگنای کوه راج پیلپه بر آمده بصوب پتن روانه شد و همچنین میر عابد و میرک و یوسف و میرک افضل و عبد الله و میر حسین نزد قصبه مونده غبار شورش برانگیختند خانخانان فوجی بسردگی شادمان بیگ و مقصود آقا بر سر مظفر فرستاد او تاب مقاومت نیاورده بجانب ایدر شتافت و ازانجا به کاتهیاوار و ازانجا با چند کس بموضع کهوری پیش لونیا کاتهي رفت و فوجی دیگر بسرداري نظام الدین احمد و میر ابو المظفر و دیگر امرا بدفع مفسدان که آسامي آنها مرقوم شد نامزد فرمود چون فوج بدهولقه رسید هنگامهٔ مخالفان پراگنده شد هر کدام بحال تباه بطرفي آواره گردیدند و شیر خان فولادي به زمیندار بکلانه پناه برد چون قلیچ خان و نورنگ خان و تولک خان و شریف خان را با سائر لشکر مالوه به تسخیر قلعهٔ بهروچ تعین کروه بود محاصره داشتند و از هیچ راه فتح البابی نمي شد نصیر خان که در قلعه بود بگمان آنکه حاجي سمک با مردم بادشاهي بسازد بدغا کشت خانخانان و شهاب الدین احمد خان با فوجی از مردم تازه زور بدان صوب فرستاد و سرکار بهروچ بجاگیر او مقرر فرمود یکی از بندوقچیان از قلعه بر آمده به شهاب الدین احمد خان گفت که مردم قلعه از محاصره بجان آمده اند اگر مجاهدان اقبال بطرف دروازه روی همت نهند برادران و یکجهتان من دروازه‌ها را می کشایند و این عقده به سهولت کشاده مي شود چون از سخن او بوی صدق و راستي مي آمد فی الفور جمعی بطرف دروازه شتافتند بهمان دستور فتح قلعه بسهولت میسر شد نصیر خان و چرکس خان بهزار جان کندن خودها را بیرون انداختند اسپ چرکس خان در خلاب نربدا افتاد و بند شد و بدست مردم بادشاهي افتاده روانه ملک عدم گردید و در او اخر سنه ۹۹۱ مذکور چون سلطان

مظفر ویران شده بجانب جونه گذه شتافت و اولیای دولت قاهره خاطر از مهم پرداخته باحمد آباد مراجعت نمودند اکثری امرای کمکی به تیول خودها باز گردیدند قضا را در آن سال از شورش ارباب فساد و تفرقهٔ مردم قلیلی حاصل جاگیر به تصرف سرداران در آمد و ازین ره گذر احوال سپاه رو به خرابي نهاد آن واقعه طلب که در کمین فرصت بود بار دیگر جمعی از اوباشان بی سر و پا فراهم آورده مجدداً اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانید خانخانان خبر یافته قلیج خان را بحراست احمد آباد گذاشته و سید قاسم بارهه را با سادات بارهه در پتّن باز داشته و درمیان ولایت هر جا مناسب دانست تهانه جات مقرر فرموده خود با نورنگ خان و خواجه ابو القاسم و نظام الدین احمد فوجی از مبارزان عرصهٔ کار زار باستیصال آن برگشته روزگار روی همت نهاد و مظفر بمور بی آمده را دهن پور را تاخت و از هر جا هرچه بدست مي افتاد بغصب میگرفت و انتظار کومک زمینداران داشت چون عساکر اقبال نزدیک رسید سراسیمه بجانب کاتهیاوار شتافت خانخانان اردو را گذاشته متعاقب او گام سرعت بر گرفت و او خود را دران حدود نیز جمع نتوانست کرد رخصت ادبار بکوهستان بدره کشید زمینداران و کلا فرستاده در دولتخواهي زدند و ازانکه بیشتر با مظفر هم پای کرده بودند وسیلهٔ نجات منحصر در دولتخواهي یافته از راه عجز و انکسار وزاري در آمدند امین خان غوري حاکم جونه گذه پسر خود را قرار داد که بخدمت میفرستم خانخانان میر ابو تراب را فرستاده او را آورد و راجه جام باظهار دولتخواهي نشان داد که مظفر در فلان جا است اگر جمعی از خروش اسپهای تیز جلوبر جناح استعجال خود را رسانند یمکن که بدست افتد خانخانان خود بسرعت شتافت و چون او بکوهستان در آمده بود اثری ظاهر نشد مجملاً خانخانان چهار فوج ترتیب دادیکی بسرداري نورنگ خان و دیگر بکار فرمائي خواجه نظام الدین احمد بخشی و دیگری بسرکردگي دولت خان لودهي و هر فوجی بصوبه تعیین فرمود که دران ملک معمور در آمده تاخت و تاراج نمایند و با آنکه مذکور میشد که مظفر پسر خود را نزد جام گذاشته خود بجانب احمد آباد رفته

است خانخانان خاطر را غبار آلود تفرقه نساخته مالش جام پیش نهاد همت ساخته بسیاری از راجپوتان را علف تیغ انتقام ساخت و غنیمت بسیار بتصرف اولیای دولت در آمد و چون بچهار کروهي نوانگر که مسکن جام است معسکر اقبال گردید از راه عجز و نیاز وزاري پیش آمده رای درگا و کلیان رای را درمیان انداخت و پسر خود را با فیل شرزه و دیگر نفایس روانه ساخت خانخانان رعایت وقت منظور داشته ازانجا عطف عنان نموده مظفر که روی تهور و جسارت باحمد آباد نهاده بود چون به تهانه پرانتی نزدیک شد فوج تهانه پرانتي و بد اوله یک جا شده بمدافع او همت مي گمارند و بهادران لشکر داد شجاعت و جانفشاني داده بسیاری از مخالفان سیاه بخت را بقتل میرسانند خواجه یزدي با جوانان قوي دل بوقت تاخته مخالفان را برداشت و مظفر منهزم شده راه ادبار پیش میگیرد اگرچه درین جنگ بجوانان خوب زخمهای نمایان رسیده اما اکثری از اعیان لشکر مخالف بخاک نیستي غلطیدند و بشارت این فتح در اثنای راه بخانخانان رسید شکر این موهبت تازه بجا آورد و در سال نهصد و نود شهاب الدین احمد خان که در ضلع بهروچ بود بصوبداری مالوه سرفراز شده شتافت و همدران سال خانخانان از ضبط گجرات وا پرداخته به سجود کریاس فلک آساس فرق عزت برافراخت و خاقان گیتي ستان بانواع نوازش مخصوص گردانید بعد ایام معدود از نواحي دارالبرکت دهلي رخصت حکومت گجرات یافته معاودت نمود و درسنه نهصد و نود و چهار خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش بخطاب فرزندي امتیاز بسرداری مهم دکهن رفته بود به سبب مخالفت امرایان متعینهٔ لشکر را گذاشته جریده باحمد آباد آمد که خان خانان را بکومک خود برد خانخانان باستقبال شتافته مقدم او را گرامي داشته در مقام تهیهٔ کومک بود امّا باز بحرف و حکایات اهل نفاق ازان عزیمت دل بر گرفت و خان اعظم بی حصول مقصود مراجعت نموده بولایت مالوه شتافت و در سال نهصد و نود و پنج بنابر شادي جشن کدخدائي شاهزاده سلطان مراد خانخانان حسب الطلب بحضور رفت و قلیچ خان به نیابت خانخانان در احمد آباد مي پرداخ

خانخانان که مرزا عبد الرحیم از ابوین نام داشت در سن چهار سالگی بعد از شهادت بیرام خان والدش حسب الطلب اقدس از گجرات بحضور آمده چنانچه در صدر اوراق سمت گذارش یافته و در ظل رافت حضرت شاهنشاهی تربیت یافته اولاً بوالا رتبه خطاب مرزا خان سرفراز گشت و در سنه ۹۸۳ نهصد و هشتاد و سه بصوبداری گجرات مفتخر گشته در اندک مدت حضور طلب شد وزیر خان به نیابت او بامر نظامت میپرداخت دفعه دویم که بصوبداری صوبه ممتاز شده آمد بعد ظفر یابی بر مظفر بعالي رتبه خانخانان که خطاب پدرش بود برتري یافت مرد صاحب کمال که همیشه افاضل کرام در صحبتش میبودند و مدام فصحای عالي مقام در خدمتش بسر میبردند در امور لشکر داری و اعدا شکني نوعي عالم و باهر شده بود که واضح آن شیوه او را توان گفت و در همت و فتوت از حاتم طائي گوی سبقت ربود تمامي حالات غریبه و حکایات عجیبه که بین الخواص و العوام مشهور و بر السنه جمهور خلایق مذکور است پرداخته شود دفتری علحده باید گاهی به گفتن نظم چون آب زلال و شعری چون سحر حلال اوراق لیل و نهار را بدان زیب و زینت می بخشید این ابیات که صورت تحریر پذیرفت ازوست * * غزل *

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است
جز این قدر که دلم سخت آرزومند است

نه زلف دانم و نه دام این قدر دانم
که پای تا سر من هرچه هست در بند است

خیال آفت جان کشت و خواب دشمن چشم
بلای نیم شب است این نه مهر و پیوند است

ادای حق محبت عنایتیست ز دوست
و گرنه خاطر عاشق بهیچ خورسند است

بدوستي که بجز دوستي نمیدانم
خدای داند و آنکو مرا خداوند است

ازان خوشم بسخنهای آشنای رحیم
که اندکی به اداهای عشق مانند است

همدران سال فرمان وضع تاریخ و منشور الاداب الهي که در حضور احداث یافته بجمیع ممالک هندوستان بشرف صدور پیوست که مطابق یرلیغ و منشور و الا به عمل آرند چنانچه نقل هر دو بجنسه داخل اوراق نموده شد *

نقل فرمان عالیشان درباب وضع تاریخ الهي

درین زمان دولت آرای و هنگام سعادت پیرائی که یک قرن از جلوس نصرت قرین برسریر سلطنت گذشته و آغاز ابتسام حدیقه اقبال است فرمان گیتي مطاع پرتو ارتفاع یافت که حکام محروسه و سایر متصدیان مهمات مالي و ملکی بتفاوت درجات و تناسب طبقات بتواتر و تکاثر مکارم شاهنشاهي مفتخر و مستظهر بوده بدانند که چون تمامي همت والا مصروف آن ست که کافه انام از خواص و عوام که بدایع و دایع غیبي اند در ظلال اماني و آمال منشرح البال و معرفة الحال بوده اوقات گرامي را که مفقود البدل و معدوم العوض است در مرضیات الهي مصروف دارند و رقبه عقیدت خود را از قلاده تقلید که ارباب ملل کلهم و اصحاب نحل اجمعهم دست رو بر آن زده اند و درجمیع ادیان ماثر قباحت و وقاحت آن با بلغ وجوه ادا مي نمایند باز داشته در تحصیل اسباب تحقیق معطوف گردانند و در مسالک مطالب کلیه و جزویه بی بدرقهٔ دلیل قدم نه نهند و در مشاع مقاصد خود نفیرا و قطمیرا بی اضاوت حجت شروع نه نمایند و ضمیر اصابت پذیر ما استکمالاً و تکمیلاً همواره در حقایق علمي و دقایق حکمی نظر مي اندازند و بعنایات و هدایات غیبي از مبادي عالیه بوسیله الهامات و واردات مستفید و مستفیض است و از آثار سلف و خلف نیز بمقتضای حسن سریرت و صفائی عقیدت محفوظ و بهره مند دریغولا چون عبور بر تقاویم متفارقه اهل هند که بزبان این طایفهٔ پترہ گویند بفتح بای موحد فارسي و سکون فوقاني و فتح را غیر منقوط و هاي خفي و درین اوراق کلپترہ مشاهده

نمود که مبداء شهور قمري را بعد از استقبال که زمان افزایش ظلمت است
و آنرا بزبان هندي کش بیچه گویند و این سیاه باطنان بمحض تقلید و جهالت
و غایت غوایت و ضلالت ابتدای ماه را بر ظلمت نهاده اند باوجودیکه بطلان
این عمل بی ما حصل و عدم استنقاد آن بدلیل روشن تر ازان است که
باستدلال احتیاج افتد و از مهرهٔ متدین این طایفه چنان بمسامع عزو جلال رسید
و مطابق آن کتب معتبر قدیمه خود را بنظر صواب بین در آورند که مبداء شهور
قمري پیش قدما از ابتداء روشن شدن اینجانب ماه که بجانب ما است بوده
که آنرا بزبان ایشان شکل پیچه نامند از زمان بکرماجیت بواسطهٔ شیوع
نامتدنیان و وقوع هرج و مرج این روش روشن متروک و مهجور شده است
و معقولیت آنکه اول ماه از ابتدای ظهور نور کنند از اجل بدیهات است بنابر
آن حکم مقدس سعادت نفاذ یافت که ارباب تنجیم و اصحاب تقویم و مستخر
جان ممالک محروسه تقویم های خود را بطریق شکل پیچه نهند و بواسطهٔ احتیاط
و اهتمام تسهیل و تیسیریک تقویم را بمهر اشرف اقدس مزین فرمود فرستادیم که
برین نمط جاري گردانند درین اثنا اکابر و اعاظم قدس بموقف عرض رسانیدند که
بر خاطر الهام ماثر پوشیده نیست که مقصود از وضع تاریخ آن است که اوقات
مهمات و معاملات بآساني معلوم شود بنوعیکه احدی را مجال منازعت نباشد
مثل آن که شخصی مبایعت نموده یا اجاره کرد یا قرض گرفت و در ادای آن
مدت چهار سال و چهار ماه قرار داد تا مبدء معین نباشد تعین این مدت متعسر
بل متعذر خواهد بود و پیدا ست که هرگاه که از ابتدای تاریخي عهد بعید
گذشته باشد وضع تاریخ تازه نمودن ابواب یسر و سهولت بر جمهور عالم کشودن
است و بر واقفان مواقف اخبار ظاهر است که از مبادی احوال تا غایت حال
داب سلاطین عظام و اساطین حکمت آن بوده است که همواره بوسیلهٔ اهتمام
خود اساس این بنای سعادت اقتباس را مجدّد مي ساخته اند و معامله گذاران
روکار از مضایق حیرت نجات مي بخشیده اند و الحال چون تاریخ هجري که
آغاز آن از روز شماتت اعدا و کلفت احبّا است نزدیک بهزار رسیده و تاریخ هند

از هزار و پانصد متجاوز گشته و همچنین تاریخ سکندري و یزد جردي که از الوف و مآت تجاوز نموده چنانچه در تقاویم مسطور و مرسور است و نوشتن و گفتن آن در مطارحات معاملات بر اهل عالم خصوصا بر عوام الناس که مدار معامله بر ایشان است بسیار مشکل شده و ایضاً در ممالک محروسه ارباب هند تواریخ مختلفه دارند مثل آنکه در ولایت بنگله تاریخ از ابتدای حکومت لچهمن سین است و ازان باز تا حال چهار صد و شصت و پنج سال شده است و در ملک گجرات و دکهن تاریخ سالباهن است که الحال یک هزار و پانصد و شش سال است و در مالوه و دهلي و غیر آن تاریخ بکرماجیت متعارف است که الحال یک هزار و شش صد و چهل و یک سال شده و در نگرکوت هر که حکومت آن قلعه داشته باشد ازو ابتدا مي کنند و حالت و رتبت هر کدام معلوم دانایان وقایع و دانشوران آثار است و مشخص است که هیچکدام از تواریخ هندیه از امور عظیمه حق اساس نیست اگر بمقتضای عوام رافت و شمول عطوفت خود وضع تاریخ مجدد شود که هم آساني خلایق دران باشد و هم اختلاف تواریخ هندیه مرتفع گردد و هر آئینه مُبرات و حسنات این راجع حال و مآل آن رفیع الدرجات خواهد بود و در کتب معتبره و زیجات متداوله مثل زیج ایلخانی جدید گورگاني مصرح است که مبداء تاریخ ظهور امر عظیم گردانند مثل ظهور ملتي قویم یا حصول سلطنتی عظیم و المنة الله تبارک و تعالی که درین سلطنت کبری از عظایم امور و جلایل وقائع از تسخیر بلاد عظیمه و تفتیح قلاع حصینه و دیگر فتوحات و تائیدات آن قدر در عالم ظهور آمده که هر کدام لیاقت این امر جلیل ایشان دارد اما اگر آنحضرت مبداء تاریخ جدید را از روز جلوس بر سریر سلطنت خود که اکبر نعم الهي و اعظم الای نامتناهي است که از آن هنگام سعادت آثار امروز بیست و نهم سال شمسي و سي ام قمري مي شود فرمایند هر آئینه بوسیله این امر خیر مراسم شکر گذاري بتقدیم رسانیده باشند و هم انجاح مقاصد طوایف عالمیان بحصول انجامیده باشند ایضاً در ضمن این عمل خیر کسری بشان رفیع المکان تاریخ هجري که از روز هجرت حضرت خیر الانام است

از مکهٔ معظمه بمدینهٔ محترمه بواسطه استیلای اهل عدوان که محل شایبه توهم ناقصان علیل الفطرت قلیل الکیاست است لازم نمی آید چنانچه در زمان ملک شاه با آنکه تاریخ هجری آن مقدار امتداد نیافته بود و کار باین مرتبه مشکل نشده بجهت آسانی تاریخ جلالی وضع نمودند تا طایفهٔ که در معاملات کار بر ایشان مشکل باشد باین وسیله ازان صعوبت بر آیند و در تقاویم ممالک اسلام از عرب و رُوم و ماوراء النهر و خراسان و عراق وغیرها ساری و جاری است و تمسک متشرعان روزگار و متدینان هر زبان بآن تقاویم رایج بنابر تکرار التماس این جماعت و مراعات خاطر ملتمس ایشان را بموقف قبول رسانیده شد و حکم مقدس نفاذ یافت نوروزی که قریب سال جلوس بود آنرا مبداء تاریخ الهی اعتبار نموده ابواب آسانی و شادمانی کشایند و از معدن دانش فرمان واجب الاتباع صادر شد که ارباب استخراج در تقاویم متعارفه دیار اسلام چنانچه تواریخ عربی و رومی و فارسی و جلالی مرقوم می سازند این تاریخ جدید را ضمیمه آنها ساخته ابواب یسر کشایند و در تقویم های هند بجای تواریخ مختلفه آنها خصوصاً بکرماجیت که اساس آن بر تلبیس بود این تاریخ مجدد قلمی نمایند و تواریخ متنوعه آنها بر طرف سازند و چون در تقاویم متعارفه سالها شمسی بود ماه های قمری بود حکم فرمودند که ماه های این تاریخ مجدد نیز شمسی باشد چون دانشوران ملل و نحل بجهت شکرگذاری و سپاسداری از شهور سنین روزی چند را بمناسبات فلکی و مرابطات روحانی بجهت جمهور خلایق و خوشحالی طوایف انام که باعث چندین خیرات و مبرات است اختیار فرموده اعیاد نام نهاده اند و دران ایام مسرت پیرای اساس سپاس را محکم ساخته در ادای مراسم خضوع و خشوع بجناب کبریای الهی که خلاصهٔ عبادات و زبدهٔ طاعات است مساعی جمیله بتقدیم رسانیده غنی و فقیر و صغیر و کبیر بقدر قدرت مانده تفضل و احسان کشاده ابواب عشرت و کامرانی بر خواطر مکروبه و بواطن محزونه خوان زمان و ابنای روزگار کشوده انواع بر و احسان نموده اند بنابرین بعضی جشنهای عالی که تفصیل از ذیل این منشور فایض النور بوضوح خواهد پیوست و از چندین

هزار سال در بلاد معمورهٔ مشهور و معروف است سیما درین هزار سال سلاطین عدالت گستر و حکمای حقایق آئین بوده است درین دیار بواسطه بعضی امور از شیوع افتاده بود بجهت ابتغاء مرضات و اقتفاء آثار قدما آن ایام مسرت فرجام را رایج ساختیم باید که در جمیع ممالک محروسه از امصار و بلاد و قری بر وجهه اتم و طریق احسن رایج گردانند درین معنی کمال اهتمام و مبذول داشته دقیقهٔ نامرعی نگذارند تفصیل اعیاد ایام نوروز نوزدهم فرور دین ماه الهی سیوم اردی بهشت ماه الهي ششم خورداد ماه الهي سیزدهم تیر ماه الهي هفتم امرداد ماه الهي چهار شهریور ماه الهی شانزدهم مهر ماه الهي دهم آبان ماه الهی هشتم و پانزدهم و بیست و سیوم دي ماه الهی دویم بهمن ماه الهی پنجم اسفندارمد ماه الهی تحریر بالامر المطاع *

فرمان والا شان مشتمل بر احکام او امر و نواهي ضروری بنام ناظمان ممالک محروسه

آنکه منتظمان کارگاه سلطنت و کار پردازان بارگاه خلافت از فرزندان اقبالمند و نوئینان اخلاص منش و امرای عالي قدر و سائر منصبداران و عاملان و کوتوالان باین روش عمل نموده در انتظام امصار و قریات و قصبات و سایر کثرات فرمان پذیر باشند اول بطریق اجمال آنکه در جمیع کارها از عبادات و عادات رضای الهی را جویان باشد و نیازمند درگاه ایزدی بوده خود را و غیر را منظور نداشته شروع دران کار کنند دیگر آنکه خلوت دوست نباشد که آن طرز درویشان صحرا گزین است و پیوسته با عامه نشستن و در کثرت بودن عادت نبود که طریق اهل بازار است بالجمله در ماند و نود توسط و میانه روی بکار برند و سرشته اعتدال از دست ندهند یعنی نه کثرت کثرت و نه وحدت وحدت دیگر بزرگ کردهای ایزد بیچون را عزیز دارند دیگر به بیداری شب و روز علی الخصوص صبح و نیمروز و شام و نصف شب عادت کنند دیگر در هنگامیکه کار خلق خدا نباشد بمطالعه کتب ارباب صفوت و صفا مثل کتب اخلاق که طب روحانی و خلاصه جمیع علوم است

چون اخلاق ناصري و منجیات و مهلکات احیاء و کیمیاء و مثنوي مولوي روم مشغول کنند تا از غایت مراتب دیدداري آگاه شده در تسویلات ارباب تدویر و خداع از جاي نروند که بهترین عبادات الهی در نشاء تعلق و سرانجام مهام خلایق است که دوستي و دشمني و خویشي و بیگانگی را منظور نداشته بگشاده پیشاني بتقدیم رسانند دیگر بفقیران و مسکینان و محتاجان بتخصیص گوشه نشینان و مجردان که در خروج و دخول بسته زبان بخواهش نمی کشانید بقدر طاقت خیر کنند دیگر متمردان را به نصیحت و ملایمت و درشتي و نرمی علي تفاوت مراتبهم رهنمونی کنند و چون کار از نصیحت نگذرد و به بستن و زدن و بریدن عضوی و کشتن علی تباین المدارج عمل نمایند و در کشتن دلیري نکنند و تامل فراوان بجا آرند * * مصرع *

که نتوان سر کشته پیوند کرد

تا توانند آن قابل کشتن را بدرگاه فرستند و حقیقت آنرا معروض دارند و هرچه حکم مقدس شود بتقدیم رسانند و اگر جواب نگاه داشت آن متمرد و یا فرستادن موجب فسادی باشد در آن صورت او را از هم گذرانند و از پوست کندن و در ته پای فیل انداختن و امثال آن که سلاطین کبار کنند احتراز نمایند دیگر هرکس را که بر عقل و دیانت او اعتماد داشته باشند او را رخصت دهند که انچه ناشایسته بزعم خود بیند در خلوت بگوید و اگر احیاناً گوینده غلط کرده باشد او را سرزنش نه نمایند که سرزنش سد راه گفتن او میشود و کسی را که ایزد بیچون توفیق این گفتن داده باشد عزیز دارند که مردم در گفتن حق بغایت عاجز اند جمعی که بدذات و شریر اند میل حق گفتن ندارند که بگویند بلکه خاطر شان میخواهد که همان طور در بلا باشند و آنکه نیک ذات است ملاحظه مدد می باشد که مبادا در گفتن من صاحب مستمع رنجد و من در بلیه افتم و نیک اندیش که زیان خود را بر نفع دیگران گزیند حکم کبریت احمر دارد دیگر خوش آمد دوست نباشد که بسیار کار از خوشامد گویان نا ساخته می ماند و یکبارگی با خوشامد گویان بد نباشد که ملازم را خوش آمد گفتن هم ضروریست دیگر در

پرسیدن داد خواه به نفس خود قدر وسع اهتمام نمایند و اسامي داد طلبان را بترتیبی که می آیند نوشته مي پرسیده باشند تا پیش آمده محنت انتظار نکشد و پیش دستان خدمت را آزار تقدیم و تاخیر ننمایند * * بیت *

بدیوان مینداز فریاد او   که شاید ز دیوان بود داد او

دیگر هر که بدی از کسی نقل کند در سزای آن استعجال ننمایند و تفحص به کنند که سخن ساز مفتری بسیار و راست گوی نیک اندیش کمیاب در هنگام غضب سررشته عقل از دست ندهند و پیوسته بآهستگی و بردباري کار کنند و چندین از آشنایان و ملازمان خود را که بفزونی عقل و اخلاص ممتاز باشند مختار گردانند که هنگام غم و غصّه که عقلا دست از سخن باز میدارند از کلمة الحق صمت دور زند دیگر بسیار سوگند خور نباشد که هر بار سوگند خوردن خود را بدروغ گوئي متهم داشتن است و مخاطب خود را به بدگمانی نسبت دادن است دیگر بدشنام عادت نکند که آن شیوه اجلاف است دیگر در فزونی زراعت استمالت رعایا و تقاوی دادن اهتمام نمایند که سال به سال قریات و دیهات و قصبات و امصار افزون مي شده باشد و بطوری آسان گیرد که زمین زراعت همه آبادان شود بعد آبادانی در افزایش جنس کامل کوشش کنند و دستور العمل علحده نوشته شده است پیش نهاد خاطر جد گزین خود سازند بالجمله بجمیع رعایا فرداً فرداً پرسند و از قولی که قرار دهند بهیچ اسم و رسم بر نگردند دیگر سعی نمایند که مرد سپاهی و غیر آن در خانه مردم بی رضای ایشان فرود نیایند دیگر در هر کار بر عقل خود اعتماد نکنند مشورتی با دانا تری از خود نمایند و اگر دانا تری از خود نیابند هم مشورت را از دست ندهند که نادانی راه حق یافته چنانچه گفته اند * * قطعه *

گاه باشد ز پیر دانشمند   بر نیاید درست تدبیری
گاه باشد که کودک نادان   بغلط بر هدف زند تیری

و نیز با هرکس مشورت نه نمایند که عقل درست معامله دان داد خدائي است نه بخواندن دست افتد و نه بروزگار دراز گذراندن میسر شود مبادا جمعی

نادان در امری مخالفت نمایند و ترا دران خدوک شود از عقل خود و درست کاران که همیشه کمتر باشند باز دارند دیگر هرکاریکه از ملازمان او شود بفرزندان نفرمایند هر چیز از فرزندان شود خود متکفل آن نشوند که انچه از آو فوت شود تلافی آن مسکل باشد دیگر عذر مردم گوش نمودن و اغماض نظر از تقصیرات مردم کردن عادت او باشد که آدمي بیگناه و تقصیر نباشد آدمي گاه از تنبیه دلیر تر مي شود گاه بغیرت افتاده آوارگي اختیار مي کند آدمي باشد که بیک گناه تنبیه او باید کرد و آدمي باشد که هزار گناه ازو باید گذرانید غرض کار سیاست اهم ترین مهمات سلطنت است دانسته بآهستگي و فهمیدگي بتقدیم رسانند دیگر راههای آن دیار را بمردم خدا ترس جدا جدا در سپارند و نیک و بد آن راه ازو پرسند و همواره خبر گیران باشند که بادشاهي و سرداری عبارت از پاسبانیست از بیخبرداری صورت نه پذیرد دیگر سزای هریکی از طبقات مردم فراخور حالت او باشد که عالي فطرت رانگاه تند برابر کشتن است و پست فطرت را لت سودمند نیاید دیگر بکیش و مذهب و دین خلق خدا متعرض نشوند که خردمند در کار دنیا که فنا پذیر است زیان خود نگزیند و در معاملهٔ دین که پاینده است چگونه دانسته زیان مندي اختیار خواهد کرد اگر حق با اوست خود با حق سر مخالفت و تعرضداري نکند و اگر حق با تست او نادانسته خلاف آن بر گزیده خود بیچاره بیمار نادانی است محل ترحم و اعانت است نه جای تعرض و انکار و نیکو کاران و خیر اندیشان هر گروه را دوستدار باشند دیگر خواب و خور از اندازه نگذارنند از مقدار ضرورت تجاوز نکنند تا از پایهٔ حیوانات فرا ترک شده برتبه انسانیت عز و اختصاص یابند و تا توانند شب بیدار باشند که کار روز بشب نیفتدازند دیگر تقصیر و ضلالت و جرایم مردم را بمیزان عدالت سنجیده پایه هر یکی را بجای خود دارند و باین میزان دانش اساس پاداش هریکی نه نمایند و بدل دقیقه شناس در یابند که درین گروه کدام تقصیر بخشیدنی و کدام گذاشتنی است و کدام پرسیدنی است و بر زبان آوردنی و سزا دادنی است چه بسا تقصیر اندک سزاوار جزای بسیار و بسیار تقصیر بسیار اغماض کردنی است چه

جای اندک سرا دادنی دیگر با مردم شدید العداوت نباید بود سینه را زندان کینه نباید ساخت اگر بموجب بشریت از کسی گرانی هم رسد رود بر طرف سازند که نفس الامر فاعل حقیقی همه ایزد بیچون است این خرخشه‌ها را برای نظام ظاهر تجویز فرموده اند - دیگر از جاسوسان خبردار باشند و به سخن یک جاسوس اعتماد نکنند که راستی و بی طمعی بس کمیاب است پس در هر امری چند جاسوس خبر دار تعین کنند که از یک دیگر خبر دار نباشند و تقریرات هر کدام را جدا جدا بنویسانند و اران بی بمقصود برند و جاسوسان شهرت گزین را معزول العمل ساخته از نظر اندازند دیگر بد ذاتان و شریران را بخود راه ندهند اگرچه در کار بزرگان بی این مردم نیست که این جماعه برای بدکاران خوب اند اما سرشته حساب از دست ندهند و آن گروه را در دل خود متهم دارند که مبادا در لباس درستی قصد نیکان کنند که بزرگان را از افزونی مشغله فرصت تشخیص کمتر بدست افتد - دیگر از چرب زبانان نادرست که خود را در لباس دوستی در آورده کار دشمنی میکنند خبردار باشند که فسادها ازین ره گذر پدید می آید بزرگان را بواسطهٔ فرونی مشغله فرصت کم و این گروه بدکار فراوان دیگر به صحبت گوشه نشینان خدا جوی رسیده التماس همت نمایند - دیگر از اطراف و جوانب خود خبر گیران باشند دراز نفسی را کوتاه ساخته لایق عرض را معروض دارند - دیگر در ترویج حکمت و کسب فضیلت اهتمام نمایند که صاحبان استعداد از طبقات مردم ضایع نشوند دیگر در سامان سپاهی و یراق اهتمام نمایند و خرچ را کمتر از دخل کنند که سرانجام هرکس در گرد این است چه گفته اند هر که خرچ او زیاده از دخل باشد احمق است و هرکه خرچ را با دخل برابر سازد چنانچه عاقل نیست احمق نیست دیگر طرح اقامت نیندازند و همواره مستعد ملازمت و منتظر طلب باشند دیگر با هرکه وعده نمایند تخلف نکنند و درست قول باشند خصوصاً با آنچه متصدیان اشغال سلطنت نمایند دیگر همواره در مشق تیر اندازي و بندوق اندازي باشند و سپاهیان را ورزش سپاه فرمایند - دیگر بشکار مشغوف نباشند بلکه گاه گاهی بجهت ورزش سپاه گري

و نشاط که نا گذیر نشاء تعلق است بآن می پرداخته باشند - دیگر در ترتیب خاندانهای قدیم همت گمارند - دیگر خنده و هزل کمتر کنند دیگر نقاره را وقت طلوع نیر اعظم و در نیم شب که در معنی آغاز طلوع ازانجا است نواخته باشند - دیگر در وقت تحویل نیر اعظم از برجی ببرجی از توپچیان و بندوقچیان هر قدر که باشند آواز سر دهند تا جمهور انام برین عطیهٔ عظمی شکرانه بجا آرند - دیگر از نزدیکان و خدمتگاران خبردار باشند که بوسیله نزدیکی خود ستمی برکس نکنند - دیگر یک کس بملازمت گذارند که عرایض او را بنظر اشرف می آورده باشند - دیگر نگاهبانان قانون کوتوال باشند و اگر علحده در آن شهر کوتوال نباشد فصول قانون را که سمت ذکر می یابد نیک نگاه داشته در ترویج آن کوشند و محافظت این امور بر ذمت همت والای بادشاهی بحکم سلطان عقل لازم لیکن یک کس بذاته خود بهمه امور نتواند رسید پس آن قدر که خود تواند رسید اهتمام نمایند و آن انست که بعقل خداداد خدا پرست خویش کار شناسان نیک ذات جدا در بهم رساند که توزیع و تقسیم خدمات نماید ازانجمله این امور که نوشته خواهد شد حواله به شخص کوتوال خوانده سپارد و روستایانه این اندیشه بخود راه ندهد که کوتوالی را چون پردازم بلکه عبادت عظمی دانسته اهتمام نماید و آن بدین تفصیل است آنکه باید که کوتوال هر شهر و قصبه و ده باتفاق اهل قلم خانها و عمارات آنرا نویسد و ساکنان هر محله را خانه بخانه در قید کتابت در آرد که چه قسم مردم اند و مزارع چند و سایر محترفه چند و سپاهی چند و درویش چند خانه بخانه ضامن گرفته با یکدیگر اتصال بخشد و محلات قرار داده در هر محله میر محله مقرر سازد که نیک و بد آن محله بصواب دید او شود و جاسوس هر روز و شب وقایع آن محله آمده می نویسانیده باشد و مقرر سازند که هر گاه دزدی آید یا آتشی افتد یا امری ناخوش دیگر سرزند همسایه در ساعت معاونت او نماید و همچنین صاحب محلّه و خبرداران اعانت نمایند و اگر بضرورت حاضر نشوند مجرم و گنهگار باشند و هرگاه صاحب خانه جائی میرفته باشد همسایه را خبردار کند و او نیز بیخبر همسایه و میر محله و خبردار مسافرت

نگزیند و هر که مهمان شود از خویش و بیگانه آمدن او را صاحب خانه بمیر محله بگوید و خبر رسان در دفتر نویساند الغرض یک دو خبردار از همان محله تعین نماید که روز بروز احوال آن محله آمده نویسانیده باشد از شادی و غم و آمد و رفت آن محله و هرگاه شخص جدیدی در آن محله آید در ساعت خبر کند بی ضامن در آن محله نگذارند که ورود آید در جمعی که ضامن نداشته باشند آنها را در سرای علحده آبادان سازند و میر محله و خبرداران سرای تعین نماید و پیوسته احوال دخلی و خرچی هر کدام از راه دوربینی دریافته ملاحظه نماید که چه هر کس دخل او کمتر است و خرچ او بسیار یقین که بی بلائی نیست پیروی نماید و نیک ذاتی و خیر اندیشی را از دست ندهد و این کاوش را پیرایه انتظام داند نسرمایه اخذ و جر گرداند دیگر باید که از هر قسم یک دلال یا چند دلال هر قدر که معامله باشد ضامن گرفته در بازار تعین نماید که هرچه خرید و فروخت شود اعلام می نموده باشد مقرر سازد که هر که بی اعلام مشار الیه خرید و فروخت نماید جرمانه بدهد و نام مشتری و بایع در روزنامچه می نوشته باشد و هر چیزیکه در بازار خرید و فروخت شود باتفاق میر محله و خبردار محله واقع شود دیگر چند کس محله بمحله و کوچه و نواحی شهر بجهت محافظت چوکی شب تعین نمایند دیگر سعی نماید که در محله و کوچه و بازار کسی بیکار نباشد دیگر تحقیق و پیروی دزدان از گره بُر و اوچکّه و غیر ذالک نماید و اثری از آنها نگذارد و هرچه اسباب دران حدود گم شود یا بتاراج رود آنرا با دزدانش پیدا سازد و الا از عهده بر آید و خود جواب گوید دیگر اموال غایب و متوفی تحقیق نماید که اگر خویش و وارثی داشته باشد بآنها گذارد و الا به امین سپارد و شرح آنرا بدرگاه نویسد تا هر گاه صاحب حق پیدا شود باو وصول یابد درین معامله خیر اندیشی و نیک ذاتی بکار برد که مبادا چنانچه در بوم روم شایع است بظهور آید دیگر نهایت پیروی نماید که اثر شراب دران حدود نبوده باشد و خورنده و فروشنده و کشنده و کننده آنانرا باتفاق حاکم آن چنان سزا نماید که عبرت مردم شود دیگر در ارزانی نرخها اهتمام نماید و نگذارد که مالداران بسیار خریده ذخیره

نمایند و اندک اندک فروشند دیگر در لوازم جشن نوروزی و عیدها اهتمام نمایند
عید بزرگ نوروز است که ابتدای آن از وقت تحویل نیر اعظم عطیه بخش عالم
در برج حمل است و آغاز ماه فرور دین است عید دیگر نوزدهم ماه مذکور است
که روز شرف باشد عید دیگر سیوم ماه اردی بهشت است عید دیگر ششم ماه
خور داد است عید دیگر دهم آبان ماه است عید دیگر نهم آذر ماه است و در
دی ماه سه عید است هشتم و پانزدهم و بیست سیوم و عید دیگر دویم بهمن
ماه است عید دیگر پانزدهم اسفندآر و عیدهای متعارف را بدستور میکرده
باشند دیگر شب نوروز شب شرف بطریق شب برات چراغها افروزند و در اول
شب که صباح عید باشد نقاره نوازند و روزهای عید برسر هر پهر نقاره نوازند دیگر
زن بی ضرورت بر اسپ سوار نشود دیگر گذرهای آب دریا را برای غسل مردان
و آب برداشتن جدا سازند و برای زنان گذرهای دیگر مقرر سازند انتهی *

صوبداری اسمٰعیل قلي خان و دیوانی خواجه ابو القاسم

اسمٰعیل قلي خان به سبب بعضی امور سر تقصیر در زیر پای خجالت
داشت حضرت ظل سبحاني قدم خدمت و سبقت او را یاد فرموده بمنصب
چهار هزاري ذات مفتخر از خجالت بر آوردند و در سنه ۹۹۶ نهصد و نود
و شش بصوبداري گجرات سرفراز نموده رخصت فرمودند و حکم اقدس اشرف
صدور یافت چون او بگجرات رسد قلیچ خان متوجهه درگاه معلی شود و بنابر
مصالح ملکی در همان سال از تغیر خان مذکور صوبه بخان اعظم مقرر گشت *

صوبداري خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش دفعه ثاني و دیواني سید با یزید ورود فرمان عالیشان در منع زکوة

خان اعظم که در صوبه مالوه بود با یالت و صوبداري گجرات در او اخر

سنه نهصد و نود و هفت ۹۹۷ سرفراز شده رسیده بتمشیت امور مالی و ملکی
پرداخت و در سال نهصد و نود و هشت ارتحال قدوهٔ ارباب کمال زبده اصحاب
مقال جامع معقول و منقول شاه وجیهه الدین علوي رحمه الله روی نمود در
صحن مکانیکه بتدریس اشتغال داشتند مضجع قرار یافت چنانچه از شیخ وجیهه
دین تاریخ وصال مستفاد مي گردد و عزنین خان جالوري چون هنگام گذشتن
خان خانان از حدود جالور بعزم رفع هنگامه مظفر او را توفیق همراهی نشد و از
کم خردی بجهالت افتاده تا آنکه خانخانان بیست و نهم محرم الحرام فوجی
برسر او فرستاد چون دانست که از عهده نمي تواند بر آمد روی عجز
و خجالت بآستان قدسي نهاد دریغولا خاقان گیتی ستان نظر مرحمت افگنده
جالور را که وطن مالوف او بود بتیول او مقرر فرمودند و در سال نهصد و نود و نه
هجري فرمان و الا شان در معافي زکوة در جمیع ممالک محروسه هندوستان
صادر شد چنانچه نقل آن بعینه نگاشته کلک بدایع سلک گردید *

نقل فرمان حضرت شاهنشاهي در منع زکوة آنکه

متصدیان حال و استقبال و کار فرمایان کل وجز و مملکت محروسه بدانند که
درین هنگام سعادت انتظام که ابتداء جلوس بر اورنگ جهانبانی سنه سابع است
از قرن ثاني که آغاز ابتسام بهار دولت و اقبال و زمان انکشاف صبح جلال است
فرمان عدالت عنوان و منشور افاضت نبیان بارقه برور و شعشهٔ ظهور یافت که
چون ناموس اکبر و قانون اعظم سلطنت ابد پیوند الهی جل جلال قدسیه
بمقتضای حکمت بالغهٔ ازلی که سلسله جنبان داروگیر عالم ایجاد و تعبیه پرداز
کن یکن دایرهٔ کون و فساد است و چنان اقتضا کرده که ریاست ممالک و سیاست
مداین که عبارت است از ارتباط احوال مقیم و مهاجر و انتساق مصالح کاسب
و تاجر بدستیاري بادشاهان عادل و دیدبانی شهریاران دریا دل جلوه نما و صورت
پذیر باشد و یکی از وجوه خراج که مدار علیه نظام عساکر نصرت و جنود اقبال که
خارسان اعمار و اموال و حافظان عقاید احوال خلایق اند باج اشیاست که در بازار

بیع و شرا و چار سوی چون و چرا در آمده که اگر سنجیده میزان اعتدال ارباب صیانت و دیانت که نقادان نقود و اجناس کونی و الهی و مقومان اعراض و جواهر انفسی و آفاقی اند گردد هر آئینه جمیع مصالح بمقاصد انجامد و تمامی محامد بر ذمایم کشد لله الحمد که از مبادی احوال بصفت اشتمال همگی توجهه خاطر عدالت مناظر و تدبیر باطن جلالت مواطن در لوازم رفاهیت عموم بریت رعیت که فی الحقیقت فرزندان معنوی و ودایع خداوندي اند مصروف بوده المنة لله باضاءت لوامع عدالت او اعظم هندوستان و دیگر ممالک محروسه منهل اضاف ناز و نعم و ما من مسافران هفت اقلیم است دریتو بموجب توسعه مراحم ذاتی و تکمله مکارم فطری حکم نافذ و امر جازم شرف اصدار و غر ایراد یافت که از اصناف حبوبات و علات و نباتات از اغدیه و ادویه و روغن و نمک و شکر و اقسام عطریات و انواع کرباس و پنبۀ اسباب پشمینه و ادوات چرمینه و آلات مسینه و زر و چوب و هیمه ونی و کاه و دیگر اسباب و اشیا و امتعه و اجناس که مدار جمهور آنام و املاک معیشت خواص و عوام است سوای اسپ و فیل و شتر و گوسفند و بر و اسلحه و قماش که در تمامی ممالک محروسة تمغا و باج و زکوة و صدیک و انچه از قلیل و کثیر می گرفته اند معاف و مرفوع القلم بوده باشد و تا این زمان که متصدیان کارخانه سلطنت امثال این امور معمول میداشتند بملاحظه خبرداري بوده که دست تطاول اقویا بر ضعیفان دراز نه گردد و پای تعدي زبر دستان کوته اندیش سرکوب زیر دستان خاک نشین نگردد و اکنون که هیبت شوکت و ابهت بادشاهی در قلوب افراد نشسته انوار عدالت و رافت در اقطار و اکناف عالم و ممالک تنق بسته بشکرانه الطاف منعم حقیقی حاصلات ابهمه اشیا که خزینه موفور گنجینه معمور است بغیر ازان هفت چیز که بمصالح ملکی مستثنی شده بتمام و کمال بخشیدیم باید که فرزندان کامگار و امرای نامدار و متصدیان مهمات صوبها و حکام بلاد و جاگیرداران امصار و عمال خالصات و مقاطعان مواضع و قصبات و جمع راهداران و گذربانان و محافظان طریق و ضابطان مسالک و زمینداران حدود و ماموران ممالک

مضمون فرمان را بگوش هوش جا داده در اجرای احکام مطاع کمال اهتمام لازم دارند و دقیقه امر لازم الاتباع فرو نگذارند انتهی *

و درحکومت خان اعظم دیسائیان و مقدمان و رعایای اکثر پرگنات بدرگاه آسمان جاه استغاثه نمودند که گماشتهای ناظمان و جاگیرداران بصیغه ابواب حاصلات را بتمامی متصرف میشوند راجپوتان و کولیان و مسلمانان بعد از تصرف آنها سر بشورش برداشته حاصل و مزروعات رافعان را ضایع می نمایند دریندصورت پایمالی رعایا و باعث کمی محصول سرکار است حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف صدور یافت که دیوان صوبه باستصواب دیسائیان و مقدمان عمل دالمناصفه سریصد پنجروپیه هر دو سر از محال خالصه و سرکار والا و جاگیرداران حضور و متعینه صوبه بصیغه مقدمی مقرر شناسند و زیاده طلبی بوجوه دیگر نه کنند و زمین چهارم حصه کولیان و غیر را علیحده نمایند و محصول آنرا وا گذارند و فعل ضامن معتبر بگیرند و زمینداران دیهات در و بست و مکانات عمده اسپان بداغ رسانند که در خدمت صوبدار بوقت کار حاضر بوده بتقدیم کار سرکار والا پردازند و از زمینی که فروخته باشند و آنرا بیچان گویند نصف محصول از خریدار بگیرند چنانچه مطابق حکم اقدس شرح صدر بعمل آمده در آنوقت روز بروز صوبه آباد و معمور گشته بود *

مخفی نماند که چون باعث تحریر این اوراق که انجام کار این صوبه بخرابی انجامیده چنانچه مرة بعد اخری اشاره بدان شد بنابران برخی از مفسده متمردان این دیار که از قدیم الایام بسبب عدم بندوبست بظهور می آید آن است که مرقوم است در در زمان سلف در تصرف راجپوتان و کولیان بوده چنانچه در صدر ملک گجرات ایام سلاطین گجراتیه که استیلاء و اقتدار کمال اهل اسلام پیدا شد بنابر اخراج این جماعه پیوسته بتادیب و تنبیه آنها پیش نهاد همت ساخته می پرداختند لاچار جز انقیاد و اطاعت چاره ندیده التجا آورده قبول نوکری و مال گذاری نموده بچهارم حصه اوطان ودیهات خود که بدان معیشت نمایند باصطلاح گجرات آنرا بانٹهه گفتند و سه حصه ازان بسرکار بادشاهی که تلپد گویند تعلق

داشته باشد قرار یافت و زمینداران عمده که اکثر پرگنات در تصرف آنها بوده تعلقه بشرط نوکری و لشکر کشی بطریق جاگیر که هر کدام بقدر وسع و طاقت خودها با جمعی از فرقه سوار و پیاده حاضر شوند قرار گرفت که تا مدتی کولیان و راجپوتان که در دیهات متفرق بانٹهه داشتند از چوکی و پهره آنمکان خبرداری می نمودند و بانٹهه خود را متصرف می گشتند و بر ایام فصل چیزی بطریق سلامی بجاگیردار میدادند بمرور ایام بعضی از راجپوتان و کولیان وغیره که اندک زوری پیدا کردند بر مواضعات قرب و جوار و دور و نزدیک رعیتی بنابر بردن مواشی یا کشتن مزارعان در هنگام کشت و کار هنگامه آرائی داشتند رعایای آنجا ناچار در بعضی مکان بدادن مبلغ نقد معین هر ساله یا یک دو مزرعه قابل زراعت آنها را راضي ساختند و این صیغه را کراس و وُدل نامند و این شیوه درین ملک استمرار پیدا کرده که اکنون بنابر ضعف ناظمان بدرجه اتم پیوسته الحاصل در ملک گجرات به ندرت مکانی در پرگناتی بوده باشد که جمعی از راجپوتان و کولیان و مسلمانان مسکن یا کراس و وُول نداشته باشد ازانجا که شیوه متمردی و قطاع الطریقی و سرقه و فساد در طینت خبیث آن فریق تخمیر یافته پیوسته در اندک رهنی که در ضبط ناظم شود هنگامه آرائی دارند لهذا در اکثر مکانات چه از زمان سلف و سابق و لاحق اکثر ناظمان قلعجات مستحکم بنا نهاده جمعی از سپاه فرقه فراخور هر مکان که آن را تهانه گویند مقرر نموده اند و جاگیر مشروط هر تهانه از حضور تنخواه مي شد که علی الدوام درانجا قایم بوده نگدارند که مفسده برپا شود اکنون بسبب عدم بندوبست رفته رفته در اکثر مواضعات که قلعجه تهانه نشین بود کنده با خاک برابر ساختند و در بعضی خودها ساکن گشتند تلپد حصه سرکار را بتمامی بلکه اکثر مواضعات را بعلت کراس متصرف می شوند و زمینداران عمده که بصیغه جاگیردار بودند تا عهد حضرت خلد مکان بعضی از آنها بتقدیم خدمت حاضر می شدند الحال هرگاه ناظم صوبه فوج کشی نماید بانٹهه داران که تلپد را متصرف اند بطریق پیش کش فراخور آن مکان و ضامن عملداري خودها مي گیرند و از زمینداران عمده که تقاعد از

خدمت نموده اند بدستور پیش کش شده تا چه قسم روز ناظم و وقت که منقضی باشد و بطریق تا ایمن گشته که بدون بدرقه آن فرقه از دروازهٔ شهر بیرون نمیتوان رفت تا خواسته الهی چه باشد القصّه در سال نهصد و نود و نه پیش کش خان اعظم از فیلان نامی و نفایس امتعهٔ گجرات به نظر همایون گذشت *

هنگامه آرا شدن سلطان مظفر ننهو باغوای جام زمیندار نوانگو و شکست یافتن او

از جمله سوانحات این سال هنگامه آرائی سلطان مظفر ننهو تفصیل این اجمال آنکه چون خان اعظم بگجرات رسید جام که زمیندار عمده سورتهه است پیوسته در کمین فتنه و پرخاش فرصت داشت درینوقت باز مظفر را از کنج خمول بر آورده در فراهم آوردن جمعی او با شان واقعه طلب و تیمار احوال او همت بست و دولت خان پسر امین خان غوری حاکم ملک سورتهه و راجه کهنگار زمیندار کچهه نیز باو موافقت نمودند و خان اعظم دست امید بحبل المتین اقبال روز افزون زده باطفای نایرهٔ این فتنه و استیصال اهل زوال نطاق همت بست و با آنکه برادران قلیچ خان که در بندر سورت جاگیر داشتند و فرزندان اسمعیل قلی خان از اعاظم یتول داران صوبه بودند همراهی نکردند بمدافعه فتنه متوجهه شد و چون به بیرمگام رسید فتح خان پسر امین خان غوری و چندر سین زمیندار هلود و کرن پرمال زمیندار مور بی خان اعظم را آمده دیدند و آن رکن السّلطنت نورنگ خان و سید قاسم و خواجه سلیمان بخشی را با فوجی برسم منقلا فرستاد و این فوج در موربی که بر بست و پنج کروهی مخالف بود عنان باز کشیده حرف صلح درمیان آوردند این معنی موجب نخوت و استکبار ارباب خلاف گردید و فرار بجنگ داده روی ادبار بعرصهٔ کارزار نهادند خان اعظم ازین ادای نا پسندیده بر آشفت و با آنکه پیش از ده هزار سوار همراه نداشت و مخالفان از سی هزار متجاوز بودند کثرت آنها را بنظر همت در نیاورده بترتیب افواج پرداخت مظفر نیز تقسیم عساکر ادبار نموده تا کروه ابنوه از

گجراتیان و راجپوتان قدم جرات و جسارت پیش نهاد دریدوقت باران عظیم فرو ریخت و دوشبانه روز متصل واحد بارید مخالفان در فضای مرتفع منزل و معسکر اقبال در زمین نشیب بود از شدت باران رسد غله باردوی غازیان کمتر میرسید سپاه از عسرت آذوقه و افراط باران بتنگ آمده خان اعظم صلاح بجنگ صف ندیده بجانب نوانگر که موطن جام بود کوچ کرد که هم توسعه در آذوقه و رسد برسد و هم سنگ تفرقه در هنگامهٔ مخالفان افتد در چهار کروهی موضعی بود معمور دران جا معسکر اقبال شد و غنیمت فراوان از حبوبات وغیره بدست سپاهی در آمد و لشکر مخالف را پای استقامت از جای رفت و بسیاری برسر خانها و کوچ رفتند مظفر بر لب رود خانه که میان دو لشکر واقع بود فرود آمد روز دیگر از جانبین صفها آراستند و مردانه بر روی یکدیگر تاختند و باهم دست و گریبان شده داد شجاعت و جانفشانی دادند راجپوتان از اسپ فرود آمده دامنهای همدگر بسته مانند سد سکندر ایستادند و کار از تیر و شمشیر گذشته بکارد و خنجر رسید دریدوقت بهادران التمش فوج بر نعار مخالف را بر داشته درهم نوردیدند و خان اعظم که با جمعی از جوانان چیده طرح شده انتظار قابو داشت جلوریز رسیده مخالفان را برداشت مهراول برادر و دو پسر جسا با پانصد راجپوت یکجا افتادند مظفر و جام در غایت سراسیمگی و نا امیدی راه گریز پیش گرفتند و دولت خان زخمی به جونه گده شتافت و خان اعظم را فتح عظیم نصیب شد و از جانب مخالف دو هزار کس بر خاک هلاک افتادند و از اولیای دولت دو صد کس آبروی شهادت یافتند و قریب پانصد نفر زخم برداشتند هفتصد اسپ بدست افتاد و غنیمت فراوان از نقد و جنس بتصرف اولیای دولت در آمد خان اعظم بعد از ارتفاع اعلام فتح و فیروزی بنوانگر شتافت و غنیمت بسیار بدست آمد و سلطان مظفر و جام شعاب جبال پناه بردند خان اعظم خود بآن حدود توقف نموده نورنگ خان و سیّد قاسم را با فوجی به تسخیر جونه گده فرستاد دریدوقت دولت خان پسر امین خان که زخمی از معرکه بر آمده بود تسلیم شد و اهل قلعه قول امان

طلبیدند که بر آیند مقارن این حال مظفر خود را بآنها رسانید و متحصنان بخیال دیگر افتادند و خان اعظم ازانجا خاطر وا پرداخته خود به تسخیر قلعهٔ متوجهه شد مظفر بودن خود در قلعه صلاح ندیده بر آمد و شهرت چنان داد که بجانب احمد آباد شتافته خان اعظم پسر خود را با فوجی بتعاقب او تعین فرمود و خود بمحاصره قلعه پراحت درینجا خبر رسید که جام از حوالی لشکر گذشته بوطن خود میرود خان اعظم بقصد او ایلغار کرد اما آن وحشی دشت ادبار پیشتر بدر رفته بود خان اعظم بجهت امتداد سفر و صعوبت لشکر دران سال به فتح جونه گده نپرداخته باحمد آباد مراجعت نمود و امرا یک چندی در یتول خویش در آسودند *

فتح قلعهٔ جوناگده

در سنه یک هزار خان اعظم مرتبه دیگر فوج ترتیب داده روی همت به تسخیر قلعهٔ جونه گده و تنبیه مخالفان نهاد پسر جام و جلال خان و غازي خان و ملک حسن آمده دیدند و بندر کهوکهه و منگلور و سومنات وغیره با شانزده بندر بے جنگ بدست افتاد و ازانجا به تسخیر قلعهٔ جونه گده که بقایر امین خان غوري داشتند شتافت و اطراف آنها بمور چالها استحکام داده پای عزیمت افشرده نورنگ خان را بر سر راهی که آذوق قلعه و امداد میرسید تعین فرمود قضا را آتش در قلعه افتاد و بسیار از اسباب قلعه داري و آذوق سوخت معهذا هر روز توپ گوله یک منی و پنج منی سر میدادند اولیای دولت بر کوهچه که نزدیک بقلعه واقعه است سرکوب ساخته توپی بر فراز آن قلعه بردند و درون قلعه مجرا گرفته شورش عظیم در مخالفان انداختند و چون کار بر متحصنان تنگ شد قول گرفته کلید قلعه را سپردند بدار امین خان وغیره با پنجاه کس عمده نزد خان اعظم آمده ملازمت نمودند و آن رکن السّلطنت هر کدام را در خور شایستگي با اسپ و خلعت و جاگیر خوشوقت ساخت و مجددا ملکی که جای یکی از سلاطین بود مفتوح شد و چون قلعهٔ جونه گده بحیطه تسخیر در آمد زمینداران آن ملک غاشیهٔ اطاعت بر دوش گرفتند از انجا که قلعهٔ مذکور

23

وا لکهۀ سورٹهه بتصرّف اولیای دولت قاهره در آمد نبذی از احوال آن سرزمین و وجهه تسمیعه قلعه مناسب مقام دانسته به تحریر آن می پردازد مخفی نماند که سرحد اولکهۀ مذکور سمت غربي و جنوبی آن بدریای شور پیوسته و شرقي بضلع جهالاوار بیست کروهی از بلدۀ احمد آباد اتصال دارد و جهت شمالي بحدود صوبه تهتهه سیاه بوم کوهستان و سنگ لاخ که باندک ترشح گل نعزنده که بدشواري توان گذشت میشود خالی از اشجار مثمر و غیر مثمر مگر بعضی کوهها و امکنه که اشجار انبه و کهرنی و املي و جنگل معیلان دارد و معدن اسپان کچهی پیشتري مکانش افوام مختلفه راجپوت و کولی ویراق بند سواران تیره گدار که بپا مردی اسپان برق رفتار فزافانه قابو یافته در آمده بدر میروند شیوه قطاع الطریق فطرتیي دارند بدون موج کشی مال گداري نمي نمایند و این ولایت منقسم میشود بچند ضلع که هریکی را بنامی خوانند هالار و کاٹهیاوار و کولوار و دابریا وار مشتملبر بنادر و رود خانهای خورد و کلان و قلاع کلان جدید معبد هنود مانند دوارکا و سومنات و شطرنجه وغیره متعدده که تفصیل آنها طولی دارد و حبوبات ربیعی زیاده بر خریفی در هنگام زرع بنابر فوت زمین محتاج بکود کشی نیستند گندم نخود که بعد انقضای ایام برسات می کارند چون زمین نمناک مي باشد بدون آبیاري برسر میگردد و بمعاونت شبنم که دران طرف پیشتر است نموکرده بمراد میرسد و آسیبی در حیوانات چرنده که بسیار کم اند ندارد گندم کاٹهه که بغایت لطیف مي باشد از انجا است ملکی است سیر حاصل سرکار اسلام نگر داخل آنملک است سلطان احمد ثاني احمد آباد مکرر به تسخیر آن ولایت رفت صورت نه بست تا در سنه هشتصد و هفتاد سلطان محمود بیکده از راو مندلیک انتزاع نموده شهر پناهي بنا نهاده موسوم بمصطفی آباد ساخت مفصل این مجمل را تاریخ مرآت سکندري ناطق است و در وجهه تسمیه جونه گده از ثقات اهل سورٹهه منقول است که در زمان سلطنت راجه سورٹهه که اونیز مندلیک نام داشت و از اجداد راجه مند لیک معاصر سلطان محمود بیکده فرقه هنود مدت یک هزار و نهصد سال نشان میدهند که پشت ده پشت براجگي آنجا

می پرداختند دارالحکومت آنها قصبهٔ بن تهلی که بفاصله پنج کروهی مغرب رویه از جونه گدّه واقع است بوده جنگلی داشت بعایت هولناک چنانچه شاعر گوید - * نظم *

ز بس بود است بسیاری ز اشجار نمودی روز روشن چون شب تار
بنوعی بود تاریک آن بیابان که کم کشتی دران خورشید تابان

تا آنکه روزی هیزم کشی بصد حیله و مشقت دران آمد و رفته رفته بجای رسید که علامات قلعه و دروازه بنظرش آمد برگشته صُورت حال را براجه ظاهر ساخت راجه به قطع اشجار برهنمونی هیزم کش پرداخته بدان پیوست بعد ملاحظه عجب قلعهٔ متینی بدامنهٔ مغربی کوه کرنار کوهچه که سر بفلک کشیده و جدارش را از اطراف تراشیده بر آورده اند و بر فرازآن نه قدر کنکره بنای ساخته اند مشتمل بر سه دروازه یکی شرقی و دیگری غربی و درون دروازه مذکور دری دیگر دارد شمال رویه که هنگام در آمدن ازان باید گدشت و در وسط دو چاه عمیق واقع است یکی مسمّی به نوکهن و دویمی انکولیه و دو با ولی که آدی و چری نامیده اند راجه هند لیک از معمرین آنوقت از نام و نشان عامر آنجا استفسار نمود همه بنادانی مُقّر آمدند لهذا قلعه مذکور را جونه‌گدّه گفتند چه باصلاح گجرات جونه کهنه را گویند و گدّه قلعه را ازان روز بنابر استحکام مقر حکام آن ولایت گشته *

گرفتار گشتن مظفر عرف ننهو آخرین سلاطین گجرات به سعی خان اعظم و هلاک کردن او خود را

ازانجا بعد از فتح جونه گدّه خان اعظم همگی همت بجستجوی مظفر و بدست آوردن او گماشت درینوقت خبر رسید که آن ستاره سوخته نه زمیندار ولایت هارو که بتخانه دوارکان انجا است پناه برده لاجرم نورنگ خان و گوجر

خان و نظام الدین احمد و محمد انور پسر خود را با فوجی شایسته بدانصوب فرستاد مجاهدان عرصهٔ فیروزی ندوارکان رسیده آن بتخانه را که یکی از معابد بزرگ کفار است بی جنگ و ستیر دارالاسلام ساختند و جمعی را در انجا گذاشته پیشتر شتافتند زمیندار آنجا ازین یورش خبر یافته مظفر را با اهل و عیال او در کشتی نشانیده بجزیرهٔ که نهایت استحکام داشت فرستاده بود چون جنگ سخت گردید از پی او شتافت بهادران تیر جلو کرم و چسپان باو رسیدند و آن خون گرفته برگشته ایستاد چون زمین شکست و ریخت بسیار داشت و سواره تاختن متعذر بود پیاده شده با مخالفان در آویختند تا وقت شام آتش قتال زبانه کشید و بهادران جانفشان کارزار میکردند ناگاه تیری از شست قضا به مقتل آن کافر رسید جان بمالکان جهنم سپرد و بسیاری ازان سیاه بختان بر خاک هلاک افتادند و مظفر بحال تباه از راه متعارف خودرا بولایت بهاره زمیندار کچهه رسانیده در پناه خزید خان اعظم در جونه گده ازین خبر آگاهي یافته عبد الله پسر خودرا با فوجی بدان جانب تعین فرمود جام از نهایت احتیاط و خودرائی با فرزندان و اقربا درمیان راه بعبد الله خان پیوست و باظهار دولت خواهي ارکان دولت عهد و پیمان بست و زمیندار کچهه نیز و کلانی خود فرستاده بعجز و ملایمت پیش آمد و قرار داد که پسر خودرا بخدمت فرستد خان اعظم بحرف او التفات نفرموده گفت اگر باظهار دولتخواهي ثابت قدم باشد مظفر را باولیای دولت سپارد و آن کوته اندیش خواست که بحیلهای زمیندارانه روزی چند بگذراند خان اعظم برین آمد که محال متعلقه اورا بجام داده فوجی بکومک او مقرر دارد ازین تدبیر اساس ملک همت او انهدام پذیرفت و از روی اضطرار پیغام نمود که اگر پرگنهٔ موربي را که قدیم داخل من است بجلدوی این خدمت مقرر دارند مظفر را بسپارم خان اعظم بطیب خاطر راضي شد و جمعی را از فوج منقلا بجهت گرفتن و آوردن مظفر نزد او فرستاد و این مردم را بجای که مظفر بود رهنمونی فرمود و چنان وا نمود که بهاره بدیدن او می آید مظفر نیز باستقبال از مقر خود برآمد بهادران لشکر فیروزی از اطراف

هجوم آورده اورا مقید ساختند و شباشب عطف عنان نموده بر جناح استعجال شتافتند وقت بامداد مظفر ببهانه وضو ساختن و قضای حاجت فرود آمده در پناه درختی رفت استره که درون شلوار پنهان داشت بر گلوی خود رانده از کشاکش ایام رهائی یافت تا واقف شدن تسلیم شد خان اعظم سر اورا مصحوب نظام الدین احمد بدرگاه سپهر اشتباه ارسال داشت و این واقعه در موضع دهرکه پانزده کروهی این طرف کچهه که بجانب موربی است در سنهٔ هزار هجری روئداد چون فتح قلعه جونه گده و مظفر آوارهٔ دشت نیستي گردید تا کنار دریای شور به تیغ همت خان اعظم صاف شد *

روانه شدن خان اعظم بحج بیت الله الحرام زاد الله شرفاً و تعظیماً

چون خبر فتح جونه گده و هلاکی مظفر بمسامع جلال بار یابان پایه سریر خلافت مصیر رسید فرمان عاطفت آمیز بطلب خان اعظم شرف صدور یافت و او با وجود چنین فتح به سبب بعضی امور که ذکر آن مناسب مقام نیست از فرط وا همه قرار رفتن بحضور بخود نتوانست داد و عزیمت فتح دیو را از فرنگیان بهانه ساخت نخست نورنگ خان و گوجر خان و خواجه اشرف و جمعی از امرای بادشاهي را که همراه بودند رخصت جاگیر فرمود آنگاه بحکام بنادر نوشتها فرستاد که سوداگران را از آمد و شد بندر دیو مانع آیند مقصد آنکه فرنگیان را به تنگ آورده قول نگیرند و بجام و بهاره که دو زمیندار معتبر آن ملک بودند چنان وا نمود که اراده دارم که از راه سند بدرگاه شتابم و چون به پتن سومنات رسید میر عبد الرزاق بخشی و سیّد بایزید دیوان را محبوس ساخت که مبادا از اینها فتنه سر بر زند و با سپاهیان عهد و قول نمود که او را از رفتن باز ندارند درینوقت قولنامه فرنگیان رسید و از بندر بلاول جهاز الهی که ساخته او بود باوجودیکه موسم نبود و تلاطم دریا که جرات نمي شد در سنه هزار و یک اهل و عیال و توابعان و خدم را به کشتی در آورده و از ملازمان صد

کس متجاوز همراه گرفت و از نقد و جنس انچه فابل برداشتن بود بجهاز بردة باراده حج بيت الله الحرام پشت پا بر اسباب رياست زده و ترک لوازم دولت و امارت نموده مردانه قدم در شاهراه توفيق نهاد روزیکه بکستی می نشست در کنار آب تمام لشکر و حشم و فوج صفها بسته ایستاده بودند نقارهها می نواختند و آن شير دل از همه وا پرداخته بچشم عبرت می نگریست و جبين عزيمت را کرة آلود تفرقه نمی ساخت و همدران روز بخشي و ديوان را از حبس بر آورده عذرها خواست چون اين خبر بمسامع جلال رسيد نهايت کدورت خاطر اقدس شد شمس الدين حسين پسر کلان او در خدمت بود بمنصب هزاري سرفراز ساخته و شادمان پسر دیگر را بمنصب پانصدي ممتاز فرمودند و صوبه گجرات بپادشاهزاده سلطان مراد مقرر گشت *

صوبه داري سلطان مراد و نيابت بسورج سنگه وخروج بهادر ولد مظفر و ديواني با يزيد

چون پيش ازين سلطان مراد بمهم دکهن تعين شده بنابر جمع عساکر در مالوه توقف داشتند بعد رسيدن خبر روانه شدن خان اعظم در سنه هزار و يک صوبه گجرات به تيول شاهزاده مرحمت شد و فرمان رفت که از مالوه به احمد آباد شتابدو ازانجا تدارک مهم دکهن نموده با سپاه گجرات و ساير جاگير داران مالوه عازم گردند و در موسم سال هزار و دو خان اعظم از زيارت بيت الله معاودت نموده از راه گجرات عازم حضور گرديد و در سنه هزار و سه چون بادشاهزاده بصوب دکهن متوجهه شده بود سورج سنکه از حضور پرنور به نيابت و حراست احمد آباد بلند مرتبه شده رسيد و در سال هزار و پنج بهادر نام پسر مظفر هنگامه آراسته شکست خورد تفصيل اين اجمال آنکه چون مظفر به تيغ همت اوليای دولت مسافر ملک نيستی گرديد و دو پسر و دو دختر ازو مانده و در پناه لوای زمين دار پرورش يافتند دريندوقت جاگير داران گجرات در خدمت فتح دکهن تعين بودند بهادر پسر کلان او از کمين فرصت بر آمده اعلام شورش و فساد مرتفع گردانيد

و جمعی از اوباش واقعه طلب درکرد او فراهم آمده بتاخت و تاراج قصبات و قریات پرداختند و راجه سورج سنگهه به قصد پیکار او از احمد آباد شتافت و افواج طرفین در برابر یکدیگر صفوف آراسته دست بکار بردند هنوز جنگ ترازو نشده بود که بیمن اقبال بی زوال مخالفان راه هزیمت سپردند و بهادر باز خود را بزاویهٔ گمنامی کشید و سنه هزار و هشت قلعه آسیرکه از وقت سلطان بهادر گجراتی باختیار خان و الغ خان و مرجان وغیره پسران یاقوت سلطان حواله نموده بود داخل ممالک محروسه گشت و چون در سنه هزار و نه واقعه نا گزیر بادشاهزاده در دکهن روی داد صوبه گجرات از انتقال شاهزاده دفعهٔ ثالث بخان اعظم مرحمت شد *

صوبه داري خان اعظم مرزا عزيز کوکلتاش و نيابت شمس الدين حسين پسر او و ديواني سيّد بايزيد از تغير شمس الدين حسين بموجب التماس خان مشار اليه و نيابت صوبه بنام شادمان پسرش و ارتحال حضرت عرش آشياني اکبر بادشاه ازين جهان فاني

خان اعظم در سال هزار و نه از انتقال بادشاهزاده سلطان مراد دفعه ثالث به صوبه داري گجرات از پیشگاه خلافت و جهانباني سرفرازي یافت بموجب حکم اقدس شمس الدین حسین که بمنصب دو هزاري ذات مفتخر بود به نیابت صوبه مقرر گشت و خورم پسر دوم او بفوجداري سورتهه سرافراز گردید و در سنه هزار و یازده چون ملک گجرات به تیول خان اعظم و اولاد او از دیوان اعلی تنخواه شده بود حسب التماس مشارالیه شادمان پسرش از تغیّر شمس الدین حسین به نیابت احمد آباد و عبد الله بحراست جونه گده سرفرازي یافتند

و منصب شادمان از اصل و اضافه هزار و هفتصدي ذات و پانصد سوار و عبد الله بمنصب هزاري ذات و هفتصد سوار مرق عزت بر افراختند و همدرين سال مبلغ يک لک روپيه از جمله خزانه محصول بندر کهنايت در وجهه انعام بادشاهزاده سليم سال بسال مقرر شد از قضاي الهي روز چهار شنبه دوازدهم شهر جمادي الآخر سال هزار و چهارده حضرت عرش آشياني عالم فاني را پدرود فرموده بملک جاوداني خراميدند *

سلطنت حضرت جنت مكاني نور الدين محمد جهانگير بادشاه غازي و صوبه داران و ديوانيان عهد مذكور و صوبه داري قليج خان ديواني سيد با يزيد

در اقبالنامه در سال اول جلوس جهانگيري مطابق سال هزار و چهارده هجري صوبداري گجرات بنام قليج خان كه منصب دو هزاري ذات سرفرازي داشت نوشته شايد او بدين صوبه نيامده بود و بعد چندي به صوبداري لاهور مقرر شد و چون در عهد سلطنت آنحضرت دستور العمل جهانگيري كه بصوبه‌جات ممالک محروسه از بارگاه فلک اشتباه شرف نفاذ يافته بود و آن مشتمل بر دوازده ضابطه است و بنوعيكه آنحضرت خود بدولت در طي واقعات و احوالات گرامي مرقوم فرموده اند ثبت افتاد اول زكوٰة ميربحري و تمغاي راه بالكل معاف فرمودم كه هر سال در زمان حضرت عرش آشياني پدرم بسنگ هند هزار و ششصد من طلا مي شد كه شانزده هزار من عراق بوده باشد به خلق الله معاف نمودم *

* نظم *

بهمت توان اين چنين نام يافت ... بد نيكونه نام اندر ايام يافت
كه هر گو به بخشش بر آورد نام ... نكو نام گردد بر خاص و عام
شنيدم كه يک سائلي در گذر ... تمناي زر كرد از زال زر

ده سایل بداد او ز دینـــار صـــد — بـــد و گفت رستـم که پیر خـــرد
کرم کو روان در خور نام ببســـت — کـــرم دار را در دل آرام ببســـت
بوفـــت کـــرم آنچنـــان کن کرم — که ابـــر بـــهاري به بـــارد درم
کرم داری و خلق از مردمیســـت — کســـی را که هرد، بود آدمیست
نشاني که نامي بود در جهـــان — کرم کن که نامـــت بود در جهـــان
کـــرم یادگاریســـــت در روزگار — بکـــن جهـــد تا مانـــد این یادگار

دویم آنکه دزدی و راهزنی مال بدده خلق خدا را ببرد مردم آن سرزمین از عهدهٔ انچه از کسی گرفته باشد بیرون آیند و ازانجا که آباد نباشد فرمودم تا قصبه بسازند و آبادي کنند تا بخلق خدا آسیبی نرسد و بجاگیرداران تاکید نمودم هرجا ویران باشد در هر راه مسجد و سرای عالی و دریا چه آبی بسازند تا معمور گردد و مترددین بفراغت آمد و شد کنند و اگر آن سرزمین داخل حاصله من بوده باشد هرکس کروری آنجا باشد از زر حاصله من عمارت کنند و کروری عامل سرکار خالصه را گویند سیوم آنکه هیچکس در راه از سوداگران را بی رضای ایشان نکشائید و اگر خود برغبت دل خود فروشند هرکه خواهد بخرد و اگر رضای ایشان نباشد هیچکس متعرض ایشان نشود چهارم آنکه شخصی فوت شود و معامله بادشاهي باو نباشد و فرزندان داشته باشد هیچکس در اموال یک سرمو دخل نه کند و بفرزندان او مزاحمت نرساند و هر کس که فرزند نداشته باشد و وارث اصل اورا نباشد میراث و ترکه اورا بخرج مساجد و تالاب و پل کنند که بروح صاحب مال ثواب عاید گردد پنجم آنکه شراب نسازند و نه فروشند اگر چه چنین حکم کردم واما خود بشراب میل بسیار دارم چنانچه از شانزده سالگی شروع در شراب خوردن نمودم و الحق هرگاه جوانان خاطر خواه از مونث و ذکور در پیش او حاضر باشند و جای خوش هوا و عمارت عالي و رفیع و تکلفات در فرش و در و دیوار و سقف و عمارت شده باشد بی کیف بودن درین قسم مکانها احمقي است و با نشاء و کیف در جاهای با تکلف و خوبان دلخواه حالتی و عالمی دیگر و کدام کیف بهتر از کیف شراب است اگر عادت تریاک شود نعوذ

بالله آدمي را از مردمی و مردی دور مي سازد و اگر بنگ است غیر ازانکه نفخ کند و گرفت سازد و اشتهای کاذب بهمرساند دیگرخاصیت ندارد و فلونیا برادر زادهٔ تریاک است باز اگر کسی کیف خورد شراب * * قطعه *

خیـز در کاسـه زر آب طربنـاک انـداز
پیش از انکه که شود کاسهٔ سر خاک انـداز
یا رب آن زاهد خود بین که بخود عیب ندید
دود آهیـش در آئینـهٔ ادراک انداز

واما از بس شراب خوردن کارم بجائی رسیده که هر روز بیست پیاله گاه از بیست هم زیاده میخورم و هر پیاله نیم سیر که هشت پیاله آن یک من عراق بوده باشد و بحدی در مزاج من غالب آمد که اگر ساعتی نمیخوردم دستم می لرزید و قدرت بر نشستن نداشتم دانستم که اگر بدین منوال پیش رود کارم بدشواری خواهد کشید درپی کم کردن آن شدم در شش ماه از بیست پیاله به پنج پیاله رسانیدم هرگاه ضیافت طبع خود میکنم یک پیاله یا دو پیاله بر آن مي افزودم در اکثر اوقات هنوز یک دو ساعت روز باقي بود که شروع در خوردن شراب می کردم اما الحال بواسطه امور ملک باید هوشیار بود بعد از نماز خفتن شروع در شراب خوردن مي کنم از پنج پیاله بهیچ وجهه زیاده نمي خورم و تکلف طبع هم قبول زیاده ازین نمي کند و درین ایام محض از برای گوارش طعام خوردن من منحصربریک وقت شده و این هم بروز خوردن شراب انتهای یک وقت است و چون آدمي با کل و شرب زنده است با لکلیهٔ موقوف نمي توانم کرد والا در خاطر هست و امیدوارم از درگاه الهی توبه نصوح موفق گردیده روسپید ابد گردم و پدر کلان من در سن چهل و پنج سالگي بتوبه نصوح موفق گردیده بود انشا الله تعالی مرا هم توفیق روزی دهد امریکه خدایتعالی ازان راضی نباشد هرچند که بندهٔ دران امر کمترکوشد موجب رستگاری عاقبت او میشود پوشیده نماید که آنحضرت در لباس تعریف شراب اگر بدیدهٔ بصیرت و تامل نگرند مذمت بلیغ فرموده اند که اجتناب ازان لازم مي آید ششم آنکه

خانه هیچ کس را نزولی نسازند هرکه در شهر تازه از لسکریان من در آید اگر بکرایه خانه بهمرساند فبها و الا بیرون شهر خیمه زده از برای خود خانه ترتیب داده نماید فی الواقع آزاری خلق ازین پیش بدتر نیست که جمعی با عیال خود در خانه نشسته باشد نا پرسیده یکبار آواز در در آید و خواهد دران خانه هرجا بهتر باشد نسیند و زن و فرزندان نامراد تا چند حفظ کنند بلکه جای آنچنان هم نداشته باشد که یک دو دست خانه باشد هفتم آنکه هیچکس را گوش و بینی بگناهی نبرند و گناه دزدیست کستن اولی است و گناه دیگر را بکره خاردار تنبیه نمایند یا سوگند کلام الله بترسانند هشتم آنکه کروریان و جاگیرداران زمین رعایا را بتعدی نگیرند و زمین خود نسازند و زراعت دران نکنند و هرجا که جاگیردار پرگنه باشد برگنه دیگر حکم نکنند و گاو و مرد پرگنه بزور نیاورد و به پرگنه خود هرکس زراعت دران نکند محصول خود سعی میکرده باشد نهم آنکه هرکس در خانه خود از اعراض شری ترياک خورده هلاک سازد از دیگری باو در یک خانه نشسته باشد خون اورا ازو نه طلبند دهم آنکه حکام در شهرهای کلان دارالشفا ساخته حکیم را نگاه دارند و از مسافر هرکس که بیمار شود بدار الشفا برند و از سرکار من خرچ کرده ادویه شود به فراغ خاطر خرچی داده رخصت نمایند یازدهم آنکه در ماه تولد من که ربیع الاول است از هردهم ماه مذکور منع گوشت کرده در برابر هر سال یک روز اعتبار نموده منع ذبح نمایند و در هفته روز پنجشنبه که روز جلوس من است و در روز یک شنبه نیز منع گوشت باشد و چون روز ابتدای آفرینش عالم است جانداری را بیجان نه کنند و پدر من درین روز هیچ وجهه میل گوشت نمی فرمود بقیاس پانزده سال بلکه زیاده هم باشد که ایشان اصلا گوشت نمی خوردند و درین روزها همه را منع گوشت نموده بودند دوازدهم آنکه حکم کردم که منصب و جاگیر جمیع نوکران پدر من بدستور یکه درحین حیات ایشان بود بهمان طریق مسلم باشد هرکس که قابل زیاده باشد بقدر حالت او جاگیر ده دوازده و ده پانزده و ده بیست و ده سی و ده چهل زیاده کنند بدین دستور زیاده کردم *

صوبه داری سیّد مرتضی خان بخاری و دیوانی سیّد بایزید

در سنه یک هزار و پانزده هجری صوبداری سید مرتضی خان بخاری بتقریب فرستادن انگشتری لعل بدخشی که نگین و نگین خانه و حلقه آن از یک پارچهٔ لعل تراشیده بودند بوزن یک مثقال و پانزده سرخ بغایت خوش رنگ و خوش آب برسم پیش کش از گجرات بحضور اقدس گذرانیده از اقبالنامه معلوم می شود و از اتفاقات در حین تحریر صوبداری او جلد اول تفسیر موسوم به تفسیر مرتضوی که در سال هزار و شانزده ملّا زین الدین شیرازی بنامش تالیف نموده نیز بنظر در آمد و عمارت مشهور بمحله بخارا متصل سه دروازه از محدثات اوست که اکنون بعضی علامات دا معلوم دارد و در سال هزار و هیجده چون قلعه فوجدار نشین قدیم قصبه کری که خراب شده بود سید مرتضی خان از سر نو احداث ساخته که تا حال دا میست ازانجا که از سلوک و بدمعاشی برادران سید مرتضی خان مردم گجرات مستغاثی بودند و نیز خلل کلی در بندوبست و ضبط و نسق روی نمود لهذا رای گوپی ناتهه پسر راجه تودرمل را حکم شد که بدان صوبه شتافته بدیه و تادیب متمردان پردازد راجه سور وغیرهٔ چندی باریابان حضور تعینات گشته او از راه مالوه بسمت سورت آمده مبلغ از زمینداران پیش کش گرفته بندوبست قرار واقعی نموده بنواحی بروده کلیان ناریه زمین دار بیلپار که سپر ممانعت برسر کشیده بود دستگیر ساخت و بجهت تادیب زمیندار ازانجا کولیان گرد و نواح فراهم آورده بجنگ مبادرت نمودند و قتال صعب روی داد و جمع کثیر از راجپوته همراهان راجه سور وغیرهٔ جان نثار گشتند و چشم زخم عظیم بلشکر فیروزی رسید چنانچه نقاره های راجه سور دران معرکه ماندند که تا حال نشان میدهند رای گوپی ناتهه صلاح وقت در معاودت دیده احمدآباد آمد و بعد چندی استعداد نموده لشکر آراسته برماند و کشید و ترددات نمایان بظهور آورده زمیندار را دستگیر ساخت و به صوب پتن نهضت فرمود سر گروه کولیان کاکریچ را تنبیه بلیغ نموده اسیر کرد و هرسه را مسلسل و مغلول بدرگاه

والا بهمراهی خود برد بموجب حکم اقدس در قلعهٔ گوالیار مدتی در حبس بودند ثانی الحال بادای معتدبه و دادن ضامنی عدم تمرد خلاصی یافتند *

صوبداري خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش و نیابت جهانگیر قلي خان پسر خان مذکور و دیواني غیاث الدین

از پیشگاه خلافت و جهانداني صوبه گجرات از تغیر مرتضی خان بخاري به خان اعظم مرحمت شد و مقرر فرمودند که خود در ملازمت باشد و جهانگیر قلیخان پسر کلان او بنیابت پدر و حراست آن ملک پردازد و غیاث الدین از تغیر بایزید بدیوانی صوبه مفتخر شد در سال هزار و هیجده ملک عنبر مدارکار نظام شاه حاکم دولت آباد با پنجاه هزار سوار در سرکار سورت و بروده وغیره آواره شد و دست تطاول بتاخت و تاراج قصبات و قریات دراز کرده رفت بنابر آن فرمان قضا جریان بنام ناظم صوبه و راجهای عمده متعینه صوبه شرف صدور یافت که ناظم و امرایان و یتول داران متعینه صوبه با جمعیت بیست و پنج هزار سوار به تفصیل که مرقوم می شود در محلات سرکار سورت بطرف رام نگر سد راه نمایند چنانچه تا چهار سال بدین نسق افواج بادشاهي درانجا بوده ناظم صوبه بچهار هزار سوار امرایان متعینه پنج هزار سوار زمیندار سایر و ملهیر با سه هزار سوار زمیندار رام نگر هزار سوار بوانگر دو هزار سوار پانصد سوار زمیندار ایدر دو هزار سوار راج پیپله دو هزار سوار زمیندار دو نگر پور دو هزار سوار زمیندار بانس بله دو هزار سوار پسر راجه کچهه با دو هزار سوار و پانصد سوار زمیندار آلی سه صد سوار زمیندار موهان سه صد و پنجاه سوار لهذا دیگر هوس این صوب کسی نکرد *

صوبه داري عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و دیواني غیاث الدین

چون مهم دکهن مرکوز خاطر اقدس بود لهذا صوبه گجرات از تغیر خان اعظم بعبد الله خان بهادر فیروز جنگ بمنصب شش هزاري ذات و شش هزار سوار سرفرازي داشت و در اواخر سال یک هزار و بیست مرحمت گشت و مبلغ چهار لکهه روپیه

بجهت سرانجام تهیّهٔ سپاه و لشکر یکه بکومک او از حضور تعین شده بود عنایت گردید و مقرر گشت که به نسق شایسته و انتظام پسندیده از راه نا سک ترمک بملک دکهن در آید و رام داس کچهواهه را که از خدمتگاران معتمد حضرت عرش آشیاني بود بخطاب راجگی و عنایت نقاره و اسپ و فیل و خلعت بلند پایگي بخشیده بکومک او دستوری یافت و مبلغ پنج لکهه روپیه دیگر برای خرچ لشکر همراهي عبد الله خان مصحوب روپ رای خواص و شیخ انبیا مرسول شد و همدرین سال دستور العمل بجمیع ممالک محروسه صادر گشت چنانچه نقل آن اندراج یافت *

نقل فرمان دستور العمل آنکه

بعرض همایون رسید که بعضی از امرای سرحد امری چند که با ایشان مناسب ندارد بعمل مي آرند فرمان قضا جریان صادر شد که بعد ازین پیرامون امری که در ضمن فرمان تفصیل یافته و آن مخصوص سلاطین است نگردند اول انکه در جهروکه نه نشینند و بندهای بادشاهي را تکلیف چوکی و پهره و تسلیم نکنند و فیل در جنگ نیارو در سیاستها آدمی را کور نکنند و گوش و بیني نبرند و ملازمان خود را خطاب ندهند و بهنگام بر آمدن نقاره نه نوازند و هر گاه اسپ و فیل بملازمان و نوکران خود بدهند جل و کجک بر دوش بهاده تسلیم نفرمایند و بندههای بادشاهي را در جلو خود نبرد و انچه بآنها بنویسند مهر بر روی کاغذ نه کنند انتهی بالجمله عبد الله خان فیروز جنگ در سنه ۱۰۲۱ ایکهزار و بیست و یک به دکهن شتافته بناکامي برگشته باحمدآباد در سال هزار و بیست و پنج پادشاهزاده شاه جهان بمهم دکهن رخصت شدند عبد الله خان نیز تعینات گشت بعد از فتح در رکاب بادشاه زاده بحضور شتافت و در صوبداري خان مذکور رحلت میان خوب الله که از موحدان و عارف وقت بود روی داد عزیزي د زبان هندي تاریخ رحلت گفته خوب تهی مزار ایشان در بلدهٔ پیش روی دروازه خار و واقع است * .

صوبه داری مقرب خان پسر شیخ بهادر و دیواني محمد صفي

مقرب خان که بمنصب پنج هزاري ذات سرفراز بود از تعیر عبد الله خان

بصوبدار گجرات مفتخر گشته رسید چون از عهدهٔ کار گذاري ملک و سرداري سپاه نتوانست بر آمد بعد تشریف آوردن حضرت جنت مکاني صوبه از تغیر او به بادشاهزاده شاه جهان مرحمت گشت * فرد *

چه بدید است در جهان باری کار هر مرد و مرد هر کاری

و محمد صفی که بمنصب هفتصدي ذات سه صد سوار سرفرازي داشت بديواني صوبه مقرر گشت *

توجه رایات حضرت جنت مکاني بنابر سیر ملک گجرات و شکار فیلان در نواحي دوحد و تکسر مزاج اقدس بنابر عفونت هوا که دران سال شایع شده بود مرحمت شدن صوبه به بادشاهزاده خرم مخاطب به شاهجهان در روز ورود موکب اقبال همایون در احمد آباد و تولد مولود مسعود در شبستان شاهي موسوم بسلطان محمد اورنگ زیب در حین مراجعت در صوبه مستقر الخلافت درمقام دوحد و نیابت رستم خان و دیواني محمد صفي

چون خاطر قدسي مظاهر به شکار فیل بسیار مایل و راغب بود و نیز تعریف ملک گجرات و احمدآباد بتواتر استماع افتاده و راى جهان آراى جهانگیري

چنین اقتضای نمود که سیر احمدآباد و تماشای دریای شور فرموده هنگام مراجعت که هوا گرم شود و موسم شکار فیلان در رسد شکار کنان متوجه مستقر الخلافت باید شد او اخر سال یک هزار و بیست و شش که حضرت جهانبانی از مستقر الخلافت متوجه گجرات شدند و بموجب حکم اقدس بادشاه زاده شاه جهان که در ماند و تشریف داشتند آمده ملحق گشتند اول بندر کهنبایت در باغ سلطان احمد که بر کنار دریا است دولتخانه ترتیب یافت و بر غراب سوار شده سیر و تفرج دریای شور فرموده تا دوازده روز درانجا توقف ورزیده متوجه احمدآباد شدند کنار تالاب کانکریه محل نزول اجلال گردید روز دویم بروضهٔ حضرت شاه عالم قدس سره فاتحه خوانده داخل شهر شدند همدران روز صوبه بپادشاهزاده شاهجهان مرحمت شد و پادشاهزاده گیتی ستان سه فوج بسرداری سه سردار عمده کاروان بجهت بر انداختن بیخ و بن زمینداران و متمردان ملک تعین فرمود و افواج شاهی مفسدان را تنبیه بلیغ کرده از کراس و مواس پیش کش هاى لایق گرفته معاودت نمودند اما چنانچه باید شهر احمدآباد پسند طبع اقدس نیامد روز دیگر بخانقاه شاه وجیهه الدین العلوی تشریف برده لوازم زیارت و نیاز مندی بتقدیم رسانیدند بعد چندی بمزار گنج بخش شیخ احمد کهتو قدس سره بسر کهیچ تشریف برده فاتحه خواندند در هنگام رسیدن گجرات خیر النسا بیگم بنت خان خانان التماس کرده که باغ خان خانان که در موضع فتح پور مظفر ساخته چنانچه در صوبداری خان مذکور اشاره بدان شده آرزودارم که درآن باغ ضیافت حضرت نموده سرفرازی حاصل کنم التماس او باجابت مقرون گشت چون موسم خزان بود تمام برگ درختان ریخته و اشجار باغ از سر تا پا برهنه بود * نظم *

هر شجـــر باغ ز سر تا بنه　　ماند ز بی برگي خود برهنـه

ریختني گرد درختـان ز سر　　گشت زمین پرز در مهای زر

آن عفت سرشت برای پیراستن باغ و آراستن گلشن و ترتیب درختان و زینت خیابان اجرای آب کرد کاریگران نادرکار و صناعان بدایع نگار فن صنعت گریرا کار

فرموده هر نوعي درختي كه دران باغ بود برگ و گل آنرا از كاغذ رنگارنگ و ميوه آن از موم بهمان شكل و اندام و رنگ و طرز آراستند و اقسام ميوه از نارنج و ليمو و سيب و انار و شفتالو وغيره ذلك بر اشجار درست ساختند و همچنان انواع شقايق و رياحين و گلهاى گوناگون رنگين و بوتهها با برگ و شاخ كاغذى ترتيب دادند چنانچه از گونه گونه ميوه و اثمار بر اشجار و رنگارنگ گلهاى نهال در عين موسم خزان جلوه بهارى بر روى كار آمد و آن گلشن در وقت برگ ريزي مانند ايام نو روزى به شگفتگى تازه روى نمودار گشت * بيت *

درختان شگفتند بر طرف باغ   بر افروخته هر گلى چون چراغ

آنحضرت دران باغ فرحت افزا كه در شگفته روى دم نشاط بباغ بهارين ميزد تشريف برده موسم خزان فراموش كرده بى اختيار براى چيدن ميوه و گل دست مبارك دراز كردند ثاني الحال بر حقيقت حال واقف شده محظوظ گشتند و بر صنايع و بدايع كارگران و تجويز و تميزان عفت نشان آفرين فرموده باضافه جاگير و انعام سرفراز ساختند و در ماه صفر سال هزار و بيست و هفت باراده مستقر الخلافت اكبر آباد تا بد و حد رايات عاليات رسيد در كنار درياى مهندري جام زميندار نوانگر بوسيلهٔ بادشاهزاده سعادت زمين بوس دريافت پنجاه راس اسپ كچهي برسم پيش كش گذرانيد و دوازدهم شهر ربيع الثاني موضع سمارا مضرب خيام فلك احتشام گرديد بعرض رسيد كه ازين منزل تا چراگاه فيلان يك و نيم منزل مسافت است و از انبوه جنگل و تراكم اشجار و راه نشيب و فرار عبور پيك خيال متعذر مي نمايد روز دوشنبه سيزدهم ماه مذكور با معدودى از بندهاى بادشاهى مخصوص متوجهه به شكارگاه شدند پيش ازين جمع كثير از پيادهاى آن سرزمين جنگل برسم قمرغه احاطه و بيرون جنگ در اندك فضاى تختي بر فراز درختى از چوب بجهت نشستن بادشاه فيل گير شير شكار ترتيب داده بر درختهاى اطراف آن تالارها براى نشستن امرا ساخته بودند و دويست فيل نيز با كمندهاى مستحكم و بسيارى از فيلان ماده آماده و برسر هرفيلى دو فيلبان از قوم جهرنه كه شكار فيل مخصوص برآن طائفه است نشستند مقرر شده بود كه

فیلان صحرائي را ازان طرف جنگل رانده بحضور بیارند تا تماشای شکار آن بر وجهه دلخواه کرده شود فضارا در وقتیکه مردم اطراف از جنگل در آمدند بنابرین انبوهی درخت و تراکم اشجار سلسله انتظام از هم گسیخت و ترتیت قمرغه ساقط گشت فیلان صحرائی سراسیمه بهرطرف دویدند دوازده فیل از نر و ماده در حضور اشرف شکار شد چون از شدت گرما و عفونت هوا مردم را تعب زیاده از حد بود رای جهان آرای چنین تقاضا فرمود که ایام تا بستان و موسم برشکال را در احمد آباد گدرانیده بعد انقضای ایام بارش متوجهه مستقر الخلافت باید شد باین عزیمت از مقام دوحد عنان عزیمت اقبال بصوب احمد آباد معطوف گشت غرة ربیع الثانی نزول سعادت شمول در شهر احمد آباد افتاد از شدت عفونت هوا بیماري در احمد آباد شایع شد و اهل شهر و اردو کسی نماند که دو سه روز بمحنت تپ مبتلا نگشت و از اثر این دو سه روزه تپ ضعف و سستي بحدی مستولي مي گشت که مدتهاء نقل و حرکت تعذر داشت اما عاقبت بخیر بود ضرر جاني بکس نرسید قضا را مزاج حضرت اقدس هم دو سه روز این ضعف را کشید درین اثنا راجه بهاره زمیندار کچهه که از زمینداران معتبر گجرات دولت آستانه بوس دریافته دو صد مُهر بصیغهٔ نذر و دو هزار روپیه بطریق نثار و یک صد اسپ برسم پیش کش گذرانید جام و بهاره از یک جد اند بده پشت بالاتر بهم مي رسند بحسب جمعیت و اعتبار بهاره از جام پیشتر است و بدیدن هیچ یک از سلاطین گجرات نیامده گویند سلطان محمود فوجي بر سر او فرستاده بود شکست بر فوج سلطان افتاد در آنوقت عمرش از هفتاد متجاوز بود او مي گفت که نود سال دارم در حواس و قوای او فتوری نرفته بود بعنایت اسپ خاصه و فیل نر باماده فیل و خنجر و شمشیر مرصع و چهار انگشتري از یاقوت سرخ و زمرد و نیلم و یاقوت زرد سرفرازی بخشیده رخصت انعطاف ارزاني داشتند درینولا بعرض رسید که قراولان بادشاهي یکصد و هشتاد و پنج زنجیر فیل از نر و ماده در حوالی دوحد شکار کردند هفتاد و سه زنجیر فیل نر و یکصد و دوازده ماده قراولان

بادشاهزادهٔ بلند اقبال شاهجهان بیست و شش زنجیر فیل نر و سی و هفت مادهٔ فیل گرفته بیست و دویم ماه رمضان رایات عالیات بصوب مستقر الخلافت اکبر آباد ارتفاع یافت پانزدهم ماه ذی قعدهٔ بمقام دو حد در شبستان بادشاهزادهٔ گیتی ستان شاه جهان مولود مسعود بعرصهٔ وجود پا نهاد نام خجسته فرجام سلطان محمد اورنگ زیب بر صفحهٔ روزگار ثبت افتاد صاحب سخنی بتاریخ این مولود مسعود را یافته آفتاب عالمتاب و در معمورهٔ اوجین بادشاهزادهٔ جشن این ولادت ترتیب فرمودهٔ پیش کش لایق بنظر فرخندهٔ اثر والد ماجد گذرانید در هنگام عزیمت از احمد آباد رستم خان از نواخته های بادشاهزادهٔ که بمنصب پنجهزاری شاهي عزامتیاز داشت نایب صوبه مقرر شد قبهٔ شاه عطاء الله بنا نمودهٔ خان مذکور است که تاریخ احداث آنها ازین مصرع مستفاد میشود * مصرع *

بنا شـــد مرقد اقطـــاب طاهـــر

بعد ازان راجه بکرماجیت بدین خدمت مامور گشت و هنگام نهضت موکب حضرت شاهنشاهي از ماندو بصوب دارالخلافت بسبب بعضی امور نا خوشي از فتنه اندوزي نورجهان بیگم بر پاشدهٔ بود که ذکر آن مناسب نیست راجه مذکور حسب الاشارهٔ شاهي از احمد آباد رفته بسعادت رکاب ظفر انتساب بودهٔ کنهرداس برادر خودرا در احمد آباد بحراست گذاشته روانه شدهٔ بود در حوالی دار الملک دهلي در جنگی که با فوج بادشاهی و بادشاهزادهٔ بمیان آمد جان نثار شد و عبد الله خان بهادر فیروز جنگ از لشکر بادشاهی جدائي گزیدهٔ بموکب بادشاهزادهٔ پیوست و این واقعه در سال هزار و سی و دو بظهور آمد همدرین سال مرزا بدیع الزمان پسر مرزا شاه رخ که در سرکار پتن بود جاگیر داشت از دست برادران خود به قتل رسید که شبی بیخبرانه برسر او ریخته مقتول ساختند و بمکافات این عمل شنیع و قبیح که نسبت به برادر کلان که بجای پدر است بظهور آوردند در زندان بلا محبوس گردیدند و محلهای که در احمد اباد سمت جنوبي دروازهٔ خان پور مشرف بر دریای سابرمتي که بحویلي شاه جهان مشهور و معروف است و اکنون بجز علامات بعضی عمارات چیزی باقي نماندهٔ ظاهرا

بموجب حکم شاهي دران وقت ها بنا یافته بود احداث باغ شاهي بجناب بادشاه زاده اشتهار دارد *

صوبداري سلطان داور بخش پسر بادشاهزاده خسرو
و ديواني محمد صفي و تعین فرمودن بادشاهزاده
گیتي ستان شاه جهان از ماند و عبد الله خان
بهادر فیروز جنگ را از جانب خود
بصوبداری گجرات و روئیداد جنگ
محمد صفي دیوان بعبد الله خان
و شکست یافتن خان مذکور و احداث
نمودن جنت باغ در موضع جتلپور
عمله پرگنه حویلي احمد آباد و
سرافرازی دیوان باضافه و خطاب
سیف خان و مقرر شدن خان
اعظم کوکه با تالیقی
بادشاهزاده و آمدن در
احمدآباد و رحلت
خان اعظم از
جهان فانی

چون مزاج اقدس شاهی بنابر هرزه درائی هاى نورجهان بیگم از بادشاهزاده شاه جهان انحراف داشت بعد رویداد جنگ در حوالی دهلی معاودت

بادشاهزادهٔ شاهجهان بصوبه ماند و در سنه یک هزار و سی و دو سلطان داور بخش پسر خسرو از تغیر بادشاهزادهٔ شاهجهان بصاحب صوبگي ملک گجرات سرفراز ساخته منصب هشت هزاری ذات سه هزار سوار و دو لکهه روپیه نقد مدد خرج عنایت نمودند و خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش را که از عهد حضرت عرش آشیانی واقف کار این دیار بوده بمنصب اتالیقي سلطانی اختصاص بخشیده یک لکهه روپیه بصیغه مساعدت مرحمت فرمودند چون شاهزادهٔ گیتي ستان از حویلی دهلي بعد از جنگ عنان معاودت معطوف داشته متوجهه ماندو شدند صوبه گجرات را به عبد الله خان بهادر لطف نمود که کنهر داس را برادر بکرماجیت که جانفشان شد با محمد صفي دیوان صوبه و خزانه و تخت مرصع که مبلغ پنج لک روپیه صرف آن شده پردله شمشیر که بدو لک روپیه بر آمده بود و اینها را بجهت پیش کش والد بزرگوار ترتیب داده بودند نزد خود طلب نمودند عبد الله خان بهادر وفادار نام خواجه سرای خود را به نیابت صوبه فرستاد و با معدودی بی سروپا باحمد آباد در آمده شهر را متصرف گشت محمد صفي دیوان صوبه دولتخواهي درگاه والا بخاطر مصمم ساخته در نگاه داشتن سپاه و فراهم آوردن جمیعت همت گماشت و روزی چند پیشتر از کنهر داس از شهر بر آمده بر کنار تال کانکریه منزل گزیده ازانجا بمحمود آباد شتافت و بظاهر چنین مي نمود که بخدمت شاهي میروم و در باطن با ناهر خان و سید دلیر خان و بابو خان افغان و دیگر بندهای بادشاهي که در محال جاگیر خودها توقف داشتند بمراسلات ترتیب مقدمات دولتخواهي نموده درانتهاز فرصت نشست صالح فوجدار پرگنه پتلاد از فحوای کلام دریافت که محمد صفي را اندیشه کار دیگر پیش نهاد خاطر است بلکه کنهر داس هم این معني را تفرس نموده بود لیکن چون محمد صفي جمیعت نیک فراهم آورده شرایط حزم و احتیاط مرعي داشت نتوانست دست و پا زد و محمد صالح که مرد سپاهي کار آگاه بود از توهم آنکه مبادا محمد صفي ترک مدارا نموده دست یغما بخزانه بادشاهي دراز ساخته دوربیني بکار برده با خزانه پیشتر شتافت و قریب ده لک روپیه در خدمت شاهزاده رسانید و کنهر داس

نیز پردله مرصع را گرفته ار پی او روانه شد اما تخت مرصع را بجهت گرانی نتوانست همراه برد محمد صفی که عرصه را خالي یافت با جمعی که اتفاق داشت مراسلات فرستاده قرار داد که هر کدام از محال جاگیر خود با جمعی که دارند گرم و گیرا شتافته هنگام طلوع آفتاب از دروازه که بر سمت راه آنها است بشهر در آیند و خود با بابو خان افغان از پرگنه کبیر پنچ ایلغار کرده وقت سحر بسواد شهر رسید و در باغ ملک شعبان لحظه توقف نمود تا روز خوب روشن شود و دوست و دشمن تمیز توان کرد و بعد از جهان افروزی صبح صادق چون دروازه شهر را کشاده یافت سحر بسواد شهر انتظار رفقا نه کشیده از دروازه سارنگپور بحصار احمد آباد در آمد مقارن این حال ناهر خان نیز رسیده از دروازه ایدریه بشهر داخل شد خواجه سرای عبد الله خان از ظهور این سانحه که در مخیله او نگذشته دود سراسیمه بخانه شیخ احمد حیدر نبیر ۀشاه وجیه الدین علوی پناه برد و نام برده‌ها باستحکام برج و باره پرداخته جمعی بر خانه محمد تقي دیوان بادشاهي و حسین بیگ بخشي فرستاده آنها را بدست آوردند و شیخ حیدر خود آمده ظاهر نمود که خواجه سرای عبد الله خان در خانه من است في الفور او را دست و گردن بسته آوردند و خاطر از ضبط و نسق شهر مطمئن ساخته بدلاسای لشکر و فراهم آوردن جمعیت پرداخت و از نقد و جنس هرچه بدست آمد بعلوفه مردم قدیم و جدید قسمت نمود حتی تخت مرصع که مثل آن سالها صورت نه بندد در هم شکسته طلا را بعلوفه نوکران جدید تقسیم نموده جواهر را خود متصرف گست در اندک مدت جمعیت نیک فراهم آورد - چون این خبر بماندو رسید عبد الله خان از خدمت شاهزادۀ والا قدر رخصت حاصل نموده بکومک و مدد التفات نفرموده با چهار صد و پانصد سوار بر جناح استعجال شتافت و در عرض بیست روز از ماندو به بروده پیوست محمد صفي و ناهر خان از شهر بر آمده در کنار تال کانکریه معسکر آراستند چون عبد الله خان از کثرت مقابل وقوف یافت روزی چند در بروده توقف گزید تا کومک برسد بعد از چند روز کوچ کرده بمحمود آباد لشکر آراست و مرد از کناره کانکریه برخاسته بموضع بٹوه فرود آمدندم

عبد الله خان از محمود آباد بموضع باریچه آمد محمد صفي و ناهیر خان در دیهه پالو منزل کردند و بین الفریقین سه گروه فاصله ماند روز دیگر از جانبین افواج ترتیب داده متوجهه عرصهٔ کار زار شدند قضا را جائیکه عبد الله خان معسکر آراسته بود ز قوم زار انبوه و کوچه‌های تنگ داشت و زمین پست و بلند بود بنابرین سلسلهٔ افواج و انتظام شایسته نیافت و بعد از زد و خورد بسیار از نیرنگي تقدیر عبد الله خان راه هزیمت سپرده به پرگنه بروده شتافت و این واقعه در سنه یکهزار سي و دو واقع شد عزیزی تاریخ یافته * * مصرع *

دو فتح نمایان بیک ماه شد

و ازانجا به بهروچ رفت و سه روز در بهروچ گذرانیده روز چهارم به بندر سورت شتافت و دو ماه در آنجا بسر برده مردم پریشان خود را جمع ساخت و باز فوجي فراهم آورده در برهانپور خود را بخدمت شاه جهان رسانید چون این خبر بعرض پایه سریر خلافت مصیر رسید محمد صفي که چندین روزی بخواب ندیده بود از منصب هفت صدي ذات سه صد سوار بمنصب سه هزاري و دو هزار سوار و خطاب سیف خانی و علم و نقاره فرق عزّت بر افراخت و ناهیر خان بمنصب سه هزاری ذات و دو صد سوار عز امتیاز یافت و موضع جتیلپور که مکان فتح بر عبد الله خان بود سیف باغی موسوم بجیت باغ بنا نهادند و همدران ایّام مدرسه و مسجد دارالشفا در بلده واقعه پیش دروازهٔ قلعه ارک مشهور بمدرسه سیف خان عمارت کرد تاریخ تعمیر آنها ازین بیت مستفاد مي گردد * * بیت *

سال اتمام ز معمار قضا جستم و گفت مسجـــد و مدرسهٔ و دار شفاي آباد

و نیز از بنی الله مدرسة للعلماء تاریخ است بالجمله سلطان داور بخش بصوب گجرات رسیده بصوابدید خان اعظم بندوبست نظام و نسق صوبه مي پرداخت از قضای الهی در او آخر سال هزار سي و دو خان اعظم بجوار رحمت ایزدي پیوست و در موضع سرکهیچ قریب مزار قدوة الاولیا حضرت گنج بخش شیخ احمد کهتو مدفون گشت مردی بود بکرایم اطوار موصوف ذات حمیده صفات او بعدل و انصاف مایل هرگاه از امور حکومت فراغت مي یافت بمطالعه کتب

تواریخ و اخلاق و سیر رغبت مي نمود و احیاناً بنابر موزونی طبع دری از بحر فکر بساحل بیان مي افگند ازانجمله * * رباعي *

در کوی مراد خود پسندان دگر اند   در وادی عشـــق مستمندان دگر اند
آنانکه بعجز رضای جانان طلبنـــد   آنهـا دگر اند و دردمنـــدان دگر اند

لیکن در عربیت ساده بود او خود مي گفت که من در عربي داه عربي ام و هم از سخنان اوست که شخصی حرفی گفت بصدق مقرون داشتم چون مبالغه کرد بشبهه افتادم بعد ازان سوگند خورد یافتم که دروغ مي گوید و نیز از سخنان اوست که این کس را چهار زن باید اول خراسانی برای خانه داری دویم ماوراء النهری برای شلاق سیوم عراقي برای اختلاط چهارم هندی برای زنا شوهري و در سنه هزار و سي و سه سلطان داور بخش طلب حضور شد *

صوبداري خان جهان به نیابت و دیوانی سیف خان و رحلت جنت مکانی جهانگیر بادشاه غازي

چون سلطان داور بخش بموجب حکم اقدس عازم حضور شد خانجهان که بحراست مستقر الخلافت اکبر آباد مي پرداخت و در سنه یک هزار و سي و سه بحکم انور باحمد آباد رسید و بحکومت و حراست صوبه اشتغال ورزید و در سال یکهزار و سي و چهار بخدمت وکالت بادشاهزاده پرویز سرفرازی یافته روانه حضور گردید تا رسیدن ناظم حسب الحکم و الا سیف خان دیوان صوبه بحراست ملک مقرر گشت از اتفاقات در اوایل سال یکهزار و سي و پنج که مهابت خانی بی مرضي اقدس آنحضرت را بصوب کابل برد بنابر هرج و مرج صوبدار از حضور تعیین نیافته و در سنه هزار و سی و شش بادشاهزاده شاهجهان از تهته راه گجرات بالا بالا بصوب جنیر تشریف بردند لهدا تاحین ارتحال آنحضرت که در بیست و هشتم ماه صفر سنه ۱۰۳۷ یک هزار و سي و هفت روی نمود سیف خان بحکومت این دیار مي پرداخت *

سلطنت حضرت فردوس آشیاني ابو المظفر شهاب الدین شاه جهان بادشاه غازيِ صاحب قران ثاني و متوجهه شدن آنحضرت بمستقر الخلافت اکبر آباد از جنیر براه احمد آباد و همرکاب بردن سیف خان و صوبداران و دیوانیان که درعهد آنحضرت بدینصوب تعین شده اند صوبداريِ شیر خان تور و دیواني خواجهٔ حیات

چون بنارسي فرستاده یمین الدوله آصف خان با خبر شنقار شدن حضرت جنت مکاني که بنابر عدم فرصت وقت بعلامات مهر خود از دار السلطنت لاهور نزد دندگان حضرت ظل سبحاني شاه جهان فرستاده بود ببال استعجال پرواز دموده و در عرض بیست روز مسافت بعید طی نموده روز یک شنبه نوزدهم شهر ربیع الاول سال هزار و سي و هفت هجري به جنیر که آنحضرت درانجا رونق افروز بودند رسید از راه بمدرل مهابت خان که باندک روزی پیش از و تقبیل بساط عزت یافته دود رفت و او ببارگاه عالم پناه شتافته حقیقت واقع را بموقف عرض رسانید و مهر یمین الدوله را بنظر انور در آوردند با تقدیم مراتب تعزیت و سوگواري که رسم متعارف است بمنبجمانیکه شرف اندوز حضور بودند فرمان شد تا ساعتی جهت توجهه موکب جلال بصوب مستقر الخلافت اختیار کنند و قرار یافت که موکب اقبال و اجلال ار راه احمد آباد گجرات نهضت فرماید روز شنبه بیست و سیوم شهر ربیع اول سنه مذکور که مختار دقیقه شناسان

فن نجوم بود از جنیر کوچ فرمودند منشور عنایت گنجور مشتملبر وصول بفارسی و رسانیدن اخبار و توجهه موکب همایون از راه احمد آباد بصوب مستقر الخلافت به یمین الدوله ارسال فرمودند چون ماهیچه رایات اقبال بسرحد گجرات پرتو افگند عرضداشت ناهیر خان نور مخاطب بشیر خان که از تعیناتیان عمده صوبه بود مبنی بر اظهار دولتخواهي خود و اراده باطل سیف خان بی اخلاص که در آنوقت بحراست صوبه مي پرداخت چنانچه مذکور شد رسید لهذا صوبه داري احمد آباد بشیر خان مرحمت گشت و حکم شد که سیف خان را بطریق نظربند قید نماید و چون همشیره حضرت مهد علیا که آن خدر معظمه را جز او همشیره دیگر حقیقی نبود بدین سبب باو کمال محبت داشته و در حباله نکاح سیف خان بود خدمت پرست خان که از غلامان و ندویان معتمد بود تعین شد که باحمد آباد رفته او را بدرگاه آسمان جاه بیارد و نگذارد که باو آسیبی و گزندی رسد اگر این نسبت نبودی سیف خان در احمد آباد بسزای خویش رسیدی و فرمان صوبه داري مصحوب خدمت پرست خان بشیر خان کرامت ارسال یافت و موکب معلی کوچ بر کوچ بکنار نربدا آمده از گذر بابا پیاره عبور نموده در هر منزل بعضی از تعیناتیان صوبه گجرات بهدایت طالع دولت زمین بوس در مي یافتند سلخ ماه مذکور ظاهر قصبه سینور که بر کنار دریای نربدا واقع است نزول اجلال شد و در همین روز عرضداشت شیر خان بدرگاه والا رسید معروض داشته بود که از نوشته هندوان گجراتی که در دار السلطنت لاهور می باشند ظاهر شد که یمین الدوله آصف خان و سایر دولتخواهان بعد فتح در دار السلطنت مزبور خطبه بنام نامي خوانده بدین مژده حسب الحکم اقدس نقاره شادیانه نواختند و چون خدمت پرست خان بحوالی احمد آباد رسید شیر خان استقبال فرمان والا شان نموده مراسم آداب بتقدیم رسانید سیف خان را که در آنوقت عارضهٔ جسماني طاری شده بود بوی حواله کرد و آن رنجور را نظربند بدرگاه معلی آورد بادشاه جرم بخش بشفاعت مهد علیها جرایم او را بعفو مقرون داشته آن زنداني خوف و دهشت را از بند غمها آزاد ساختند و در حوالی سورت میر

شمس الدین که به منصب دو هزار و پانصدی ذات دو هزار و پانصد سوار سربلند بود بالتزام رکاب سعادت کسب سعادات می نمود بخدمت قلعه داری سورت سرفراز گردید و شیر خان تا محمود آباد که دوازده کروهی احمد آباد است باستقبال شتافته باردوی گیهان پوی پیوست و بتقبیل عتبه سپهر مرتبه سرفرازی کونین حاصل نمود و پیش کشی در خور از اقمشه احمد آباد بنظر انور در آورده و مرزا عیسی ترخان و مرزا ولی و دیگر بندهای تعینات انجا نیز سعادت اندوز ملازمت گشته مورد عنایات شدند هیردهم شهر ربیع الثانی سال مذکور کنار تالاب کانکریه که در خارج شهر پناه است مخیم بارگاه آسمان جاه گردید شیر خان را که بصوبداری گجرات سرفرازی یافته بود بخلعت و خنجر و شمشیر مرصع و باضافه دو هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و عنایت اسپ از طویله خاصه بازین مطلا و فیل بر نواختند و خواجه جان مخاطب به خواجه جهان را که از حسن خدمت بمنصب دو هزاری شش صد سوار مفتخر بود دیوان گجرات گردانید و مرزا عیسی ترخان را بخلعت تهتهه باضافه دو هزاری و هزار و هفتصد سوار بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار سرافراز ساخته رخصت فرمودند و معتقد خان را که بمنصب چهار هزاری و دو هزار سوار و جمال لوهانی را که بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و سید مبارک را که بمنصب هزار و سه صد سوار سرفراز بودند در احمد آباد گذاشته و سید دلیر خان با چندی سوار از بندهای دیگر تعینات احمد آباد فرموده بعد مقدمات یک هفته بیست و پنجم شهر مذکور روانه مستقر الخلافت گشتند و شیر خان دستوری معاودت یافت بعد وصول رایات عالیات بمستقر الخلافت روز پنجشنبه دوازدهم شهر جمادی الثانی سال هزار و سی هفت بعد انقضای سه و نیم گهری بر تخت سلطنت موروثی جلوس فرمودند و همدران ایام سلالة السادات الاکرم سید جلال بخاری نبیره پیشوای اولیا حضرت شاه عالم قدس سرّه به تهنیت جلوس اشرف از احمد آباد روانه شده بشرف ملازمت چهرهٔ سعادت بر افروخت بعنایت خلعت و انعام ده هزار روپیهٔ سرعزت بر افراخت *

تعین شهور و سنین جلوس معلی بر هلالی

چون در عهد حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه وضع تاریخ الهي که مبنی بر شهور و سنین شمسی شده بود چنانچه مشروحاً در عهد آنحضرت سمت گذارش یافته بعد ازان حضرت جنت مکانی نیز سنین جلوس خود را بهمان آئین قرار فرموده بودند درینولا ازانجا که همگی همت بادشاهانه و عزیمت ملکانه خدیو هفت کشور خاقان بحر و بر مصروف برواج دین حق آئین محمدي و رونق طریقه انیقه احمدي است صلواة الله سلامه علیه و آله اجمعین و باوجود کثرت اشتغال امور سلطنت لحظه از رعایت او امر و نواهی ملت بیضا تغافلی نه گشته لهذا بر خاطر ثواب ناظر پرتو افگند که سی و دو سال شمسي و شش روز و هشت ساعت نجومي و ثلثي سي و سه سال هلالی است و پیداست که از مدت ترویج سي و سه سال دین مبین را سي و دو سال انگاشتن خردمند سعادت پیوند دین پژوه نه پذیرد بنابران مفتح سوانح و مدار وقایع و وفاتر جلوس مقدس را قرار داده مدار حفظ اوقات احکام و ضبط حوادث بر سنین و شهور قمري که نشاء تاریخ هجري است نهادند اگرچه اورنگ جهانباني دوازدهم شهر جمادي الثانی بجلوس والا بلند پایگی یافته بود حکم شد که مبداء این سال فرخنده جلوس غره شهر مذکور اعتبار نمایند و بدین مضمون مناشیر قضا تاثیر بصوبجات ممالک محروسه صادر شد مخفي نماند که سنین فصلی بنابر تقرر سنین جلوس آنحضرت بر هلالی بهمرسیده که مفصل در ضمن قواعد و منشاء آن در ذیل نسخهٔ مرآت احمدي صوبه احمد آباد انچه بعقل قاصر مسوده اوراق رسیده منسلک ساخته و الله اعلم بالجمله در سال هزار و سي و هشتم پیش کش شیر خان ناظم صوبه احمد آباد دو زنجیر فیل با نفایس اقمشه احمد آباد که روانه بارگاه آسمان جاه نموده از نظر اقدس گذشت و درجهٔ پذیرائی یافت و خواجه ابو الحسن با امرایان به تسخیر ولایت ناسک ترمک و سنگمیر از حضور انور رخصت یافته بود حکم شد که در نواحی آنجا هر جا که مناسب باشد اقامت گزینند و تا شیر خان ناظم صوبه گجرات که با لشکر گجرات بجهت همراهي او

فرمان رفته آمده ملحق شود انتظاري کند چنانچه خان مذکور با لشکر متعینه گجرات نزد خواجه روانه آنصوب شده بیست و ششم شهر شوال سنه مذکور شیر خان بخواجه معز الیه پیوست و او را خواجه ابو الحسن بتاخت قلعه ماثوره و حوالی قلعه چاندور که در حوالی ناسک ترمک واقع شده فرستاد و او دست نهیب و غارت بدان ملک کشاده با غنیمت فراوان مراجعت نموده بخواجه پیوست در هنگامیکه شیر خان پیش خواجه می شتافت در اثناء راه پنج زنجیر فیل با پیش کش که او درمیندار بگلانه مقرر ساخته برای تحصیل آن یکی از نوکران خود را فرستاده بود در ماه ذی الحجة الحرام آنسال نزد خواجه ابوالحسن آورده خواجه بدرگاه خلایق پناه رسانید و در شهر محرم الحرام سال هزار و سی و نه هجري به سلالة السادات به سید جلال بخاري که از احمد آباد بجهت تهنیت جلوس همایون بحضور رفته بودند چنانچه نگاشته شد خلعت و فیل و سه هزار روپیه نقد مرحمت شد و در همان سال سید مذکور به احمد آباد امدند و در سال هزار و چهل جمال خان قراول که بموجب حکم اقدس برای شکار فیل بجانب سلطان پور و راج پپیله از توابع صوبه گجرات آمده بود یک صد و سي زنجیر فیل گرفته شانزدهم شهر جمادی اولال بشرف زمین بوس رسید و هفتاد زنجیر فیل نرو ماده که زنده بدرگاه رسیده بودند از نظر اقدس گذرانید قیمت یک لک روپیه قرار یافت *

وقوع قحط عظیم که در گجرات به ستاسیّه مشهور و معروف است

از سنوح واقعات این سال وقوع امساک باران و قحطی که در گجرات و دکهن بدرجه اتم پیوسته بود و در افواه جمهور خلایق گجرات آن سال به ستاسیه مشهور و معروف است سکّان این دیار از انقطاع مایه اکل و فقدان وجه قوت باضطرار افتادند جانی با نانی مي دادند و کسی نمي خرید و شتری بر غیفی مي فروختند نمي ارزید دستی که پیوسته بانعام دراز بودی جز بگدائی طعام نگشودی و پائیکه همیشه ساحت استغنا بسپردی جز راه در یوزه نه پیمودی

گوشت سگ بجای گوشت بز و استخوان آش کرده اموات با آرد آمیخته بفروخت رفت چنانچه بعد از ظهور این معنی فروشندگان به سیاست رسیدند انجام کار از عموم اضطرار شروع در خوردن گوشت یکدیگر کردند و از بسیاری جان سپردگان طریق بر اهل تردد و تنگ شد و احدی تنها از بیم هلاکی که جمعی دو چار شده گوشتش را بر بائید از ما من خود حرکت نمی کرد و هر که پس از جانکندن بسیار تا اجل موعود مهلت یافت و نیروی ره نوردی در خود دید بقریات و قصبات ممالک دیگر انتقال نمود و درین ولایت که به آبادی مشهور و معروف است شهر معموری نماند و این بلای شدید وباهای گذشته و غلههای رفته که در سوانح سابقه برسم التعجب آمد در نظر بی اعتبار گرادانید مظهر مراحم ایزدانی حضرت خاقانی حکم فرمودند که متصدیان برهان پور و احمد آباد و سورت آش پز خانها که به لنگر خانه زبان زد روزگار است برای فقرا و غربا و نیازمندان ترتیب دادند هر روز آن قدر آش و نان که به کفاف در ماندگان طعام کفایت کند مطبوخ می گشت چون عسرات و ضیق اقوات بسکان احمد آباد زیاده بر دیار دیگر بمسامع قدسیه رسید حکم مقدس شرف صدور یافت که دیوان صوبه پنجاه هزار روپیه از خزانه عامره نقد نیز بغله آوردگان آن شهر رساند و چون امساک باران و گرانی غله باعث پریشانی احوال رعایا بود مبلغهای کلی درین سال و در سال آینده چه از خالصجات و چه از جاگیرات تخفیف مرحمت حکم شد از کهن سالان این دیار که از معمرین خودها که درانوقت ازین محنت رهائی یافته بودند مسموع گشت که بعد ازانکه سال آینده نزول رحمت شد چون مواشی نمانده بود جا موشی را از جانپانیر بمبلغ هفتاد روپیه خریده بشهر آورده بودند که در گاو میشان محل نبود همدرین سال دیانت رای نام نویسنده از قوم ناگر گجراتی که در مراتب حساب و هندسی نامهای باستان آگهی داشت و در رکاب سعادت بود بخدمت دفتر داری خالصه شریفه نوازش یافت و همدرین سال شیر خان ناظم صوبه که تعینات خواجه ابو الحسن بمهم ناسک ترمک قیام داشت روزگارش سپری شد *

صوبداري اسلام خان و ديواني خواجه جهان ورخصت خواجه مذكور بحج بيت الله و مقرر شدن ديوانی به آقا افضل مخاطب به فاضل خان

چون خبر ارتحال شير خان معروض درگاه آسمان جاه گشت اسلام خان حاكم مستقر الخلافت اكبر آباد را ناظم گجرات گردانيده منصب او از اصل و اضافه پنجهزاري ذات و چهار هزار سوار دو اسپه و سه اسپه مقرر فرموده خلعت خاصه و اسپ از طويله خاصه بايراق طلا و فيل از حلقه خاصه براى او فرستادند او بموجب حكم اقدس شتافته در او اخر سال هزار و چهلم بصوبه رسيده بنظم و نسق مهمات پرداخت و همدران سال بعضى جواهر و مرصع آلات و نه راس اسپ كچهى و چند زربفت عراق و برخى اقمشه گجرات را كه بطريق پيش كش بدرگاه والا فرستاده بود از نظر اقدس گذشت و باضافه هزار سوار بمنصب پنجهزارى و پنج هزار دو اسپه و سه اسپه سربلندي يافت و سرفراز خان چغتائى از متعينان صوبه با پسران بشرف ملازمت رسيده بخلعت نوازش يافته بگجرات مرخص گشت و در سال هزار و چهل و يكم خواجه جهان ديوان صوبه التماس دستورى زيارت حرمين الشريفين بدرگاه معلى نمود و درجه پذيرائي يافت چون از افراختن پاى اورنگ جهانبانى نذر فرموده بودند كه پنج لک روپيه به اهل احتياج حرمين شريفين ارسال فرمايند بمتصديان مهمام صوبه گجرات فرمان صادر شد كه در احمد آباد و بندر سورت دو لكهه و چهل هزار روپيه را متاعى كه دران مكان خريد و فروخت ميشود ابتياع نموده بخواجه جهان كه به ديانت و قدم خدمت موصوف است حواله نمايند كه بعد از فروخت ربح و سرمايه را باتفاق حكيم مسيح الزمان كه نيز رخصت كعبه يافته بود به نيازمندان آن بقعه رفيعه برسانند *

دیواني آقا افضل مخاطب به فاضل خان از گذاشت خواجه جهان

دیواني صوبه تغیر از خواجه به آقا افضل مخاطب به فاضل خان مقرر شد و همدرین سال جواهر و اقمشه و اسپان عربي و عراقي با دیگر تحایف در غایت لطافت که معز الملک متصدي مهمات بندر سورت و کهنبایت ازان دو بندر بهمرسانیده بحضور اقدس فرستاده بود و مرسله اسلام خان ناظم صوبه لختی از جواهر و مرصع آلات و هشتاد اسپ کچهی و اقمشه احمد آبادي نیز از نظر انور گذشت و در سال هزار و چهل و دو سیّد دلیر خان بارهه که بمنصب چهار هزاری و سه هزار سوار و فوجدار بروده بود رخت هستی بر بست آقا افضل مخاطب به فاضل خان که دیوان صوبه بود به فوجداري بروده مقرر شد و رعایت خان بدیواني صوبه گجرات سرافراز گشت زیاده برین احوال و رؤیداد صوبداری اسلام خان بنظر نیامده *

صوبداری باقر خان نجم ثانی و دیوانی رعایت خان

در شهر رجب سال هزار و چهل و دوم باقر خان نجم ثاني که بمنصب چهار هزاری ذات و چهار هزار سوار سرفرازي داشت با پسران خود از اوديسه آمده بتقبیل عتبه فلک رتبه رخ بر افروخت و هزار اشرفي برسبیل نذر و جواهر و مرصع آلات و طلاء آلات که قیمت مجموع دو لک روپیه باشد بطریق پیش کش گذرانید و از تغیر اسلام خان بصوبداري گجرات بعنایت فیل و خلعت و اسپ با زین مطلا سرفراز گردید رخصت یافته بصوبه رسید و بمهمات نظم و نسق پرداخت همدران سال هیجده راس اسپ عراقي و اقمشه نفیس و چهل راس اسپ کچهی بطریق پیش کش بحضور فرستاده دیگر رویداد صوبه داري او واضح نه گشت *

صوبداري سپه دار خان و ديوانی رعايت خان

در روز عالم افروز موافق بيست و يکم شهر رمضان المبارک سال هزار و چهل و سه سپه دار خان که بمنصب پنجهزاری ذات و پنج هزار سوار دو اسپه و سه سپه سرفراز بود بعنايت خلعت خاصه و اسپ بازين مطلا و فيل و صوبداري گجرات از تغير باقر خان نجم ثانی بلند پايگی و رخصت بصوبه يافت در او اخر سنه مذکور رسيده به بندوبست نظم و نسق صوبه پرداخت و در روز نوروز سال هزار و چهل و چهار اسپک مخمل زربفت که در کارخانه سرکار والا در احمد آباد که هنرروران و صنعت گران گجرات انواع صنايع دران بکار برده بودند و به يک لک روپيه مهيا گشته بود و سايبانهای مخمل زربفت ستونهای طلا و نقره بحضور ارسال داشته بودند دران جشن نوروزی در پيش ايوان رفيع البنيان دولتخانه خاص مقام بر افراخته شد و همدران نوروز بر تخت طاؤسي که بمبلغ يک کرور روپيه که سيصد و سی هزار تومان عراقي بر آمده بود جلوس فرمودند و همدران سال سپه دار خان ناظم صوبه اسپک مخمل زربفت با سيمين ستونهای طلا اندود که قريب يک لکهه روپيه مهيا ساخته بود بطريق پيش کش بدرگاه آسمان جاه فرستاده بنظر انور گذشت *

صوبداري سيف خان و ديواني رعايت خان

پانزدهم شهر صفر المظفر سنه يک هزار و چهل و پنج سيف خان که بمنصب چهار هزاری ذات و چهار هزار سوار سرفرازي داشت بصوبداري گجرات از تغير سپه دار خان در حضور اشرف مقرر شد و بعنايت اسپ بازين طلا و فيل و هريکی از سلطان نظر برادر سيف خان و يحيی پسرش بمنصب هزاري ذات و سه صد سوار از اصل اضافه بر نواخته بهمراهی او رخصت يافته و در همين سال حکيم مسيح الزمان که بزيارت حرمين الشريفين رفته براه بصره مراجعت نموده بود و ازانجا به بندر لاهري رسيده روانه درگاه والا شد باستيلام عتبه جلال ناصيه بخت بر افراخت و چهل اسپ عربي که در بصره و نواحی آن برای پيش کش

خریده بود بنظر اقدس در آورد و بدرجه قبول رسید ازانجمله دو اسب یکی بوز و دیگری طرق که در حسن منظر و نیکوئی لون و مناسبت اعضا با تیزگامی و باد خرامی فراهم داشتند در طویلهٔ خاصه داخل گشته نخستین به بادشاه پسند و دویمی تمام عیار موسوم گردید و حکیم را بعنایت خلعت و منصب سه هزاری ذات و پانصد سوار بدستور سابق و فیل و بیست و پنج هزار روپیه نقد و حکومت سرکار بندر سورت از تغیر معز الملک بلند پایگی بخشید و سرکار سورتهه به تیول مرزا عیسی ترخان که دران وقت بنابر نا رسائی حاکمان رو به ویرانی آورده مرحمت شد و باضافه هزاری هزار سوار دو اسپه که از اصل و اضافه پنجهزاری ذات چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد سر بر افراخت چون در شهر ذیحجه بهمان سال صوبه از تغیر سیف خان به اعظم خان مقرر شده است و در سنه یکهزار و پنجاه هجری واقعه سیف خان در احمد آباد روی داده چنانچه در حوالی مرزا حضرت شاه عالم قدس سره که در آنجا معتقد بودند مدفون گشته شاید بعد تغیری در احمد آباد تا هنگام رحلت توقف ورزیده باشد عمارت ایوان بزرگ مسمی به جماعت خانه جانب بالای سر مزار مذکور و تذهیب اندرون قبهٔ گنبد از آثار سیف خان است صاحب سخنی سیف خان مرده تاریخ فوت او یافته *

صوبداری اعظم خان و دیوانی رعایت خان و میر صابر

چون در عمل سیف خان کاهنجی کولی چنوال مال بیوپاریان را غارت نموده و متمردان دیگر هم سر بشورش و فساد برداشته بودند و این معنی از روی وقایع احمد آباد به عرض مقدس رسید بتاریخ چهارم شهر ذی حجة الحرام سال هزار و چهل و پنج اعظم خان را که بمنصب شش هزاری ذات و شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرفرازی داشت بعنایت خلعت خاصه و اسپ بازین طلاء و فیل و صوبداری احمد آباد از تغیر سیف خان نوازش فرموده دستوری یافت چون بمنزل سیده پور سرکار پٹن چهل کروهی احمداباد رسید بیوپاریان مستغاثی شدند لهذا اعظم خان پیش از داخل شدن احمداباد متوجهه تنبیه و تادیب

کولی مذکور شده از مسکن او را اخراج ساخت کهانجی از سطوت افواج گریخته بموضع جهاور عمله پرگنه کهرا لو معه قبایل رفته اقامت گزید اعظم خان بدانصوب متوجهه شد چون کهانجی خلاصی خود را بهیچ وجهه ندید و مفری نداشت بوقت شب از خود آمده رجوع شد و مال معروته را بجنسه خاطر نشان نموده فعل ضامن عدم تمرد داده مبلغ ده هزار روپیه پیش کش قبول نمود ازانجا که صوبه گجرات کان شوریده سران فساد نزاد و مکان فتنه گران شورش نهاد است اعظم خان استیصال شقاوت پیشگان کاتهی و کولی که از ضلالت و بیخردی برة زنی و دزدی همواره به رعایا اذیت میرسانیدند و در خرابی و ویرانی ولایت می کوشیدند داخل بلده احمد آباد نه شده بتادیت آنها و دیگر سر تابان این دیار پرداخت خصوصا در پرگنه بهیل نزدیک ماندو که محال کولیان بیشتر است دو قلعهٔ محکم بنا نمود یکی را به اعظم آباد و دویمی را به خلیل آباد بمناسبت نام پسرش موسوم گردانید و در کاتهیاوار در موضع چورا رانپور که درمیان اوطان و محل عبور کاتهیان است قلعهٔ متینی و دیگر عمارت مرتب گردانید آن مقام را شاه پور نامید در سال هزار و چهل و ششم آقا فاضل مخاطب بفاضل خان که سابق دیوان صوبه بود درین آوان به فوجداري برودہ مي پرداخت بفرمان طلب بحضور شتافته شرف اندوز ملازمت گشته خلعت و اسپ از طویله خاصه با زین طلا برساله پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بهادر سر بلندی یافت و در سال هزار و چهل و هفت منجمله مبلغ پنج لکهه روپیه که نذر و خیرات ضعفای مکه معظمه و مدینه طیبه بود شصت هزار روپیه مصحوب حکیم ابو القاسم مخاطب بحکیم الممالک که اجازت زیارت امکنهٔ شریفه یافته بود مرحمت گشت و بمتصدیان مهام صوبه گجرات یرلیغ شد که بصوابدید حکیم آن وجهه را متاع باب عرب خریده بار بفرستند چنانچه بعمل آمد و سید الهداد به قلعه داري بندر سورت تعین شد و همدرین سال بسلالهٔ دودمان اصطفا سید جلال خلف الصدق سید محمد گجراتي از نبایر حضرت شاه عالم قدس سره ده هزار روپیه از حضور انور به سید و دو پسران ایشان فرجی و دستار و شال عنایت نموده

رخصت گجرات فرمودند و بزاویهٔ نشیدان گجرات شش صد اشرفي مصحوب سید مذکور مرحمت شد و در شهر رمضان سنه مذکور پیش کش مرزا عیسی تر خان پانزده اسپ کچهی که از جونه گده فرستاده بود از نظر اقدس گذشت و درین سال اعظم خان ناظم صوبه با تمام عمارت سرای واقعه متصل دروازهٔ نقار خانه قلعهٔ ارک که آن نیز از بنای اوست نمود چنانچه تاریخ عمارت سرای ازین بیت مفهوم می شود * * بیت *

ز هاتف سال تاریخش چو جستم ندا آمد مکان خیـــر و احســـان

دیواني میر محمد صابر از تغیر رعایت خان

و در سال هزار و چهل و هشتم میر محمد صابر که بخشی و وقایع نویس صوبه بود بخدمت دیواني صوبه از تغیر رعایت خان و فزونی منصب مفتخر گشت و بحکومت بندر سورت از تغیر حکیم مسیح الزمان معز الملک سرفراز شده آمد و از نبایر حضرت شاه عالم قدس سره سیّد جلال بخاري حسب الطلب حضرت ظل سبحانی که از احمد آباد روانه شده بود بپایه سریر عالي رسید احراز سعادت ملازمت نموده بعطای پانصد اشرفي سرفراز شد و همدرین سال چون صبیه ستوده سیر اعظم خان برای بادشاه زاده محمد شجاع بهادر خطبه شده بود اعظم خان او را بوالده و برادرانش میر خلیل و میر اسحق بدرگاه معلی فرستاده بود بیستم شهر شوال سنه مذکور بحضور رسید و بموجب حکم اقدس در بنگاله جشن از دواج بظهور آمد و نیز حکم شد که بعد از دواج خجسته میر اسحق با والده نزد پدر بگجرات رود و در جشن نوروزی آن سال به ثمر شجرهٔ نبوت سید جلال بخاري که بحضور اشرف بوده هزار روپیه انعام مرحمت گشت و در شب میلاد جناب مصطفوي سه هزار روپیه دیگر به سید معز الیه عنایت شد و از وقایع گجرات چون خبر ارتحال سرفراز خان فوجدار پتن بعرض رسید پسران او باضافه و مناصب و دیگر عواطف بادشاهي نوازش یافتند و در سال هزار و چهل و نهم سیّد جلال بخاري را پنج هزار روپیه راه خرچ عنایت شده رخصت گجرات یافتند و مرزا عیسی تر خان فوجدار سورتهه باضافه هزار سوار بمنصب پنجهزاری ذات

و پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه مفتخر گردید و عنایت الله پسر کلان او بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه سرفرازي یافت و به اعظم خان ناظم صوبه دو اسپ از طویلهٔ خاصه بازین طلاء و فیل از حلقهٔ خاصه مصحوب میر خلیل و میر اسحق پسرانش که آنها نیز بعنایت اسپ سرنواخته شدند از حضور مرحمت شد که بخان مذکور برسانند و همدرین سال پیش کش مرزا عیسی ترخان چهل راس اسپ کچهی که از جوده گذه ارسال داشته بود بنظر انور گذشت و در سنه یک هزار و پنجاهم پیش کش اعظم خان ناظم صوبه بجواهر و اقمشه و سی راس اسپ که بحضور فرستاده بود بنظر مقدس در آمد چون اعظم خان اکثر بجهت بندوبست و تادیب متمردان در ایام بارش در حدود بعیده بسر برده مفسدان آن نواحی را بسرا مي رسانید و کولیان را نهایت عاجز و زبون حال ساخته بود و در هرجا که مناسب دانست قلعجات مستحکم بنا نموده تهانجات می گذاشت و از بسکه در مکانهای مسکن کولیان مقامات نموده مزروعات و اشجار آنها را پایمال می ساخت و جنگل بری می نمود که تا حال تحریر در افواه والسنه خواص و عوام این دیار به اعظم اودی که دیمگ نیز گویند یعنی ارضه که در هرجا بهمرسد خرابی حاصلات وغیره مي نماید او نیز می نمود اشتهار دارد چنانچه از جالور متعلقه صوبه احمد آباد و تا انتهای کاتهیاوار که بثغور جام بهاره و ساحل دریای شور پیوسته است هیچ مفسدی را مجال نماند که دست تطاول و تعدی بر ضعیفی دراز کند و سفار و تجار به طمانیت خاطر راه نوردی فرا پیش گرفتند *

فوج کشي نمودن اعظم خان بر جام زمیندار نوا نگر و گرفتن پیش کش و بر انداختن دار الضرب آنجا

ازان رو که در حکومت اعظم خان از مرزبان جام اطاعتی که زمینداران را باید نمود بفعل نیامده بود اعظم خان بعزیمت تادیب او بر آمد چون هفت کروهی

نوانگر که محل اقامت جام مسطور است رسید او فرصت گرد آوری مواد تمرد نیافته برهنمائي عقل عاقبت گزین سلک فرمان پذیری فرا پیش گرفت و به زلات رفته و عصیان گذشته اعتراف نموده بقصد دیدن خان مشار الیه از نوانگر روانه گردید پس ازان که دو کروهی معسکر منزل گزید اعظم خان بدو گفته فرستاد که تا پیش کش مقرر فه سازد و دارالضرب نوانگر را که دران محمودی بسکه میزنند بر طرف نکند رستگاري او صورت نخواهد بست زمیندار مذکور که از اطاعت گزیر نداشت دادن صد اسپ کچهی و سه لک محمودی برسم پیش کش و برانداختن دار الضرب قبول نمود و نیز قرار داد که رعایای نواحي احمد آباد را که بملک او در آمده اند از سرزمین خود بر آورده بمسکن و معام خود روانه سازد و هرگاه ناظم صوبه به تنبیه و تادیب کراس و مواس پردازد پسر خود را با جمعیتی نزد صوبه دار بفرستد او بعد پذیرائي پیشکش نزد اعظم خان آمد و خان از مهم او پرداخته بشاه پور مراجعت نمود مخفی نماند که چندی دار الضرب آنجا موقوف مانده بود اما تا حال بنام سُلطان مظفر سکه محمودی مي شود چون در سکه جدید یک طرف هندي نام جام نموده اند جامي نیز گویند و در ضلع بروده چنگیزی می گفتند که هنگام تغلب چنگیز خان حبشی مسکوک شده بود دران ضلع رایج و سود معاملات و تشخیص پیشکش و جمع قرار پرگنات بر آن است و در احمد آباد تا حال در معاملت روغن زرد بحساب محمودي محسوب مي سازند و محمودی بوزن چهار و نیم ماشه است گاهی مي روپیه دو نیم محمودی و گاهی سه محسوب میشوند و حکم مقدس معلی در باب احداث دارالضرب در جونه گده بنابر گداز محمودی صادر گشت اما خاطر خواه بعمل در نیامده و بیوپاریان نظر بر سهولت و کفایت خودها نقره و طلا از بنادر دیو وغیره که به احمد آباد مي آمد درانجا بسکه رسانیدند لهذا بموجب التماس میر صابر دیوان صوبه حکم در موقوفي آنجا شرف صدور یافت و نیز در باب ضبطي وجه دلالی جواهر چون بعرض مقدس رسیده بود که در ممالک محروسه جواهر بجوهریان وغیره میفروشند مقرر است که سربصد یک

روپیه از فروشنده و یک روپیه خریدار دلالان می گیرند زر کلي میشود بنابرین
حکم والا صادر شد که یک روپیه دیده و دانسته بدلالان معاف فرمودیم و یک روپیه
از قرار واقع بخالصه شریفه ضبط نمایند درین ماده حسب الحکم بنام دیوان صوبه
شرف صدور یافت که در صوبه گجرات احمد آباد و بندر سورت و بندر کهنبایت از
تاریخ ورود حکم معلی از دفتر جوهریان وغیره تحقیق نموده باز یافت نمایند از
جواهری سریصد که بعد وضع کسور مبلغ هشتاد و نه روپیه بر بستی میشود و یک
روپیه شاهجهانی و بدین موجب بر مرجان و کهربا و مروارید فلبی می گرفته
باشند و همدرین سال پیشکش میر شمش تیولدار برده یک فیل و نه راس اسپ
بنظر اقدس در آمد و جم فلي از تعیر معز الملک بحکومت بندر سورت مباهی
گشته رسید چون معز الملک پیش از تعیری خود بحکم اشرف اقدس جمعی
را که بشناسائی اسپ موصوف بودند در جهاز سرکار والا به بصره و احسا و دیگر
اما کنی که منشاء خیول برق نهاد است فرستاده بود و نیز تجار ثروت مند که
در بندر سورت اقامت داشتند و گماشتهای آنها باطراف و اکناف آمد و شد می
نمایند مقرر نموده بود که بکسان خودها بنگارند که در عربستان و هر جا اسپ
خوب بخرید بدست بیاید بخرند آن جماعه درین سال هفتاد و یک اسپ عربی
از امکنه مذکور بمبلغ یک لک روپیه ابتیاع نموده به بندر سورت آوردند ازان
میان سر خنگ اسپی بود از اسپان علی پاشا حاکم بصره از نسل عنبر نام که
وصف آن بسمع اقدس رسیده بود که آنرا بده هزار روپیه خریداری می شد
و علي پاشا راضی نمی گشت درینولا علي اکبر سوداگر که او به اشاره معز الملک
متعمدی را فرستاده به دوازده هزار روپیه خریده بود و چون معز الملک اسپانرا
بدرگاه فرستاده هستم رجب آن سال از نظر اقدس گذشت و آن اسپ را به
بادشاه پسند موسوم فرموده سر طویله اسپان خاصه گردانیدند و پانزده هزار روپیه در
وجه قیمت آن مرحمت شد و در سال هزار و پنجاه و یک هرچند که اعظم خان
ضبط متمردان و تادیب مفسدان کولیان از قرار واقع نموده بود و چندین قلعجات
مستحکم سرکوب آنها ساخته بتخصیص بر کنار دریای واترک که مسکن کولیان

متمرد نواحی شهر اند اما بحال رعایا نیک نمی پرداخت چنانچه اکثری فراری شده در امکنه بعیده پناه زمینداران گرفته بودند و در شرح موج کشي اعظم خان به نوانگر اشاره بدان رفته اما بنابر تغرب او کسی را یارای عرض و تظلم در بارگاه عدالت پناه نبود و روز بروز صوبه رو به ویرانی نهاد گویند که سلاسه خاندان نبوت سید جلال بخاري که همدران ایام باریاب حضور شده بودند حسبته لله و چون وطن مالوف ایشان بود برخی از احوال گجرات بعرض اقدس رسانیدند لهذا مرزا عیسی ترخان حاکم او لکهه سورتهه که با رعایای آنجا سلوک پسندیده نمود و آن ملک را که نیز رو بخرابي آورده بود معموره ساخته به صوبه داري گجرات مقرر شد *

صوبداري مرزا عیسی ترخان و دیوانی میر صابر و معز الملک

از کهن سالان ثقات که از نیاکان خود نقل نمودند استماع یافت که از ملاحظه منزلت و رتبت و نسبت با پادشاه زاده محمد شجاع بهادر کسی را حد نالش تعدي اعظم خان نبود این معني بذریعه سیادت پناه سید جلال بخاري بعرض رسید لهذا چهارم شهر محرم الحرام سال هزار و پنجاه و دو از تغیر اعظم خان صوبه گجرات بمرزا عیسی ترخان که نظم و نسق سرکار سورتهه مي پرداخت مرحمت شد و از جمله سواران منصب مرزا دو هزار و پانصد سوار دو اسپه مقرر گشت که از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري ذات پنج هزار سوار دو هزار سوار پانصد سوار دو اسپه و سه اسپه باشد سربلند گردید و ضبط سرکار سورتهه بعنایت الله ولد موصی الیه تفویض یافت و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوارو محمد صالح پسر دوم او بمنصب هزاری هزار سوار سرفرازي یافتند بادشاه روشن ضمیر آگاه دل که مبادا به سبب استماع خبر تغیری صوبه از اعظم خان بیش از پیش ستم و تعدی عاید حال رعایا وزیر دستان شود شقهٔ خاص بنام مرزا عیسی ترخان با فرمان طلب حضور باعظم خان شرف صدور یافت چنانچه نقل فرمان اندراج یافته *

نقل فرمان قدسی بنام اعظم خان آنکه

سیادت و نقابت پناه نجابت و صعوت دستگاه رکن السلطنت القاهره
عضد الخلافة الباصره فارس مضمار شجاعت و مردانکی سایق میدان شهامت
و فرزانگي مرید مرشد پرست تمام اخلاص فدوی درست اعتقاد با اختصاص
قابل عنایت پادشاهي لایق توجهات شاهنشاهی مورد عنایات جریله مهبط
اعطاف جلیله خان سعادت نشان اعظم خان بملاطفت بادشاهانه سرفراز گشته
بداند که چون پیوسته خرابي ملک گجرات و رعیت و بپرداختن آن عمدة الملک
بعرض اقدس اشرف اعلی میرسید و مکرر او را برعیت پروری و آبادانی کاری
ارشاد فرمودند نظر بر گوش ادغان که درباره آن عمدة الملک رکن السلطنت به فعلي
آید مترصد بودیم که این معنی ازان رکن السلطنت ظهور میرسد او خود توفیق
نیافت و آن ملک را خراب ترساخت و کار را بجائي رسانیده که اگر بتدارک
بپردازیم دیگر اصلاح ممکن نباشد بنابرین بر آن ملک و اهل آن ملک ترحم
فرموده صاحب صربگي آن ملک را به امارت پناه سزاوار لطف و احسان مرزا
عیسی ترخان که ملک سورتهه خراب را بحسن سلوک و رعیت پروري آباد
ساخته بود ابتداء خریف یونت ئیل مرحمت نمودیم مرزا مذکور که داخل
احمد آباد شود صوبه را تسلیم مسار الیه نموده خود عازم درگاه عرش اشتباه گردد
و در عهده دانسته تخلف و انحراف نورزد تحریر دوازدهم شهر محرم الحرام سنه
پانزدهم جلوس مبارک موافق سنه یکهزار و پنجاه و دو دفاتر اشاره قدسی که
با جمعیت شایسته بیخبرانه باحمد آباد رسیده فرمان را باعظم خان رسانیده عازم
ملازمت گرداند و خود به بندوبست صوبه پرداخته مرهم تسلي و مراحم بر
جراحت ستمدیدگان گجرات نهد بموجب حکم اقدس مرزاء مذکور با جمعیت
شایان از جونه گده بکوچهای متواتر به احمداباد رسیده و از گرد راه نیاسوده در
قلعهٔ ارک رفته باعظم خان ملاقی شد و فرمان معلی رسانید اعظم خان که بودن
این صوبه موافق مزاج او نبود فی الفور انگشت قبول بر دیده نهاده سمعنا
و اطعنا گویان صوبه را حواله نموده بعزم آستان بوسی بر آمد مرزا عیسی ترخان

باشتغال امور صوبه و استمالت رعایا پرداخته در پرگنات عمل علہ بخشي که باصطلاح این ملک بهاگ بتاي گویند قرار داد و در اندک فرصتی ملک بمعموري آورد و همدران ایام بمرزا عیسی ترخان مصحوب پسرش محمد صالح که شرف اندوز حضور لامع النور بود فیل از حلقه خاصه مرحمت شد که رفته برساند و سید جلال بخاري پنج هزار روپیه انعام یافت و در همین سال سید مذکور که لباس نسب او بطرز حسب مسطرز است بر ضمیر صواب پذیر حضرت خاقاني چنانچه باید پرتو ظهور افگند آن سید حسب را در سلک ملتمزان عتبه جاه و جلال که مطرح انوار اقبال است منسلک گردانیدند و بکرامت قبول خاطر خورشید مآثر بادشاه قدردان از قرب بساط اقدس که مقصد مقبلان مقصود صاحب دلان است بهره تمام گرفت دولتی که در جریدهٔ تقدیر باسم او مرقوم بود رو به ظهور نهاد و به التماس سید مذبور سجاده نشینی قدوه اولیا حضرت شاه عالم قدس سره بمهین خلف او سید جعفر که بحلیه فضیلت و صلاح آراسته بود عنایت شد و منصب جلیل القدر صدارت کل سواد اعظم هندوستان باو تفویض یافت و بعنایت خلعت خاصه و منصب چهار هزاری هفتصد سوار و اسپ بایراق طلاء و فیل از حلقه خاصه و انعام سي هزار روپیه نقد مفتخر و مباهي گردید * * بیت *

وجود مردم دانا مثــــال زر طلا ست   که هر کجا که رود قدر و قیمتش دانند

و در غره شهر ربیع الاول سال یک هزار و پنجاه و سه معز الملک که بمنصب هزاری صد سوار سرفرازي داشت بخلعت و خدمت دیواني صوبه و عطای ماده فیل از تغیر میر محمد صابر مفتخر گشته رخصت این صوب یافت و مرزا دوستکام ولد معتمد خان بعنایت خلعت بخشیگري صوبه سرفراز شده آمد مصحوب او بمرزا عیسی ترخان ناظم صوبه خلعت و اسپ از طویله خاصه بایراق طلا مرحمت گشت و همدرین سال جم قلی متصدی بندر سورت بآستان معلی رسیده خیول عربي و عراقی با لختی از جواهر و دیگر نوادر که به بندر مذکور بجهت سرکار والا خریده بود بنظر انور در آورد از آن میان یک اسپ کمیت عربي قبول طبع اشرف افتاد و بتمام عیار نامور گردید و در سال هزار

و پنجاه و چهار نقاره دردمان ولایت سید جلال بخاری صدر الصدور بعرض اقدس رسانید که موسویخان صدر الصدور معزول جمعی غیر مستحق را بی آنکه احوال آنها بعرض حجاب بارگاه خلافت برساند مدد معاش و وظیفه داده بعضی بفرمان لباسی و اراضی مدد معاش و وظایف متصرف اند بنابران حکم معلی بصدور پیوست که محصول یک فصل مدد ممالک محروسه را خواه در خالصه شریفه باشد و خواه در تیول امرا و منصبداران سوای سیور غالات مردم رو شناس جای ثالث نگاه داشته بعد ظهور اسناد و استحقاق بارباب احتیاج حواله نمایند و باین مضمون مناشیر قضا تاثیر بنظام جمیع صوبه جات شرف صدور یافت و از کومکیان صوبه گجرات سبل سنگهه ولد راجه سورج سنگهه باضافه پانصدی و دویست سوار که باصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و هزار و دویست سوار باشد سرفراز شد و سید جعفر خلف سید جلال صدر الصدور که بحضور انور روانه شده بود شرف اندوز ملازمت گشته بمرحمت خلعت و فیل و انعام سه هزار روپیه مفتخر شده رخصت انصراف بگجرات یافت و همدرین سال میر شمس فوجدار پتن بعطای نقاره سربلند گردید و عنایت الله و مرزا عیسی ترخان ناظم صوبه فوجدار جوناگده بعنایت علم رتبه بلندي یافت سرکار بندر سورت را که سه کرور دام دارد و دوازده ماهه آن هفت لک و پنجاه هزار روپیه میشود با بندر آن که یک کرور دام است و دوازده ماهه آن دو لک و پنجاه هزار روپیه و حاصلش درین ایام بواسطه آمد کثرت تجار از اطراف و اکناف و براری و بحاری پنج لک روپیه که مجموعه چهار کرور دام باشد به انعام مهد علیا پادشاه بیگم مرحمت شد *

صوبداری محمد اورنگ زیب بادشاهزاده بهادر و دیوانی معز الملک

بیست و نهم شهر ذیحجه سال هزار و پنجاه و چهار در حین توجهه خاقان گیتی ستان بجهت سیر و شکار صوبه کشمیر جنت نظیر در مقام نالم صوبه داری نظم و نسق گجرات از تغیر مرزا عیسی ترخان با کلیل سلطنت و جهانداری

بادشاهزاده اورنگ زیب بهادر تفویض یافت بمرحمت خلعت خاصه با نادری و دو اسپ از طویله خاصه بازین طلائی میناکار و زین طلائی ساده و فیل از حلقه خاصه بایراق نقره و محمد سلطان و محمد معظم پسران آن والا گهر را بعنایت دو فیل خورد سرفراز ساخته مرخص گردانیدند چنانچه بادشاهزاده متوجهه این صوب شده بتاریخ غرة شهر ربیع الاول سال یک هزار و پنجاه و پنج روز جمعه بعد ادای نماز و استماع خطبه طیبه داخل شدند و محمد طاهر آصف خانی از تغیر دوست کام بخدمت بخشی گري و واقعه نویسي صوبه سرفراز شده رسید و در سال هزار و پنجاه و شش چون بادشاهزاده عالمیان بنابر بندوبست و تنبیه متمردان صوبه جمعی کثیر نوکر فرموده به تنظیم و تنسیق صوبه متوجهه شدند و خرچ زیاده بر دخل شده بود و این معنی بعرض اقدس رسید لهذا از جمله سواران منصب آن والا گهر هزار سوار دیگر دو اسپه سه اسپه فرمودند که منصب آن والا تبار پانزده هزاری ذات ده هزار سوار هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه مقرر شد و سید جلال بخاری صدر الصدور باضافه پانصد سوار بمنصب شش هزاری هزار و پانصد سوار در حضور بلند پایگي یافت در همین سال بعرض اشرف اعلی رسید که فیلدار خان که بامر اقدس با ملازمان غرّة ناصیه خلافت بادشاهزاده برای صید فیل به دو حدو چانپانیر رفته بود هفتاد و سه زنجیر فیل از نر و ماده صید نمود و در ایام صوبداری آن والا گهر دین پرور بتخانه چنتامن واقعه پهلوی سرس پور که ستیداس جوهري ساخته بود آثار بتکده را بموجب فرموده بادشاهزاده بر طرف ساخته علامات مسجد مرتب شده و به مسجد قوت الاسلام موسوم گردید از نقل کهن سالان و العهدة علی الراوی مسموع شد که قتل سیّد راجو که اکنون به راجو شهید مشهور و معروف است در ایام صوبداري و بامر بادشاه زاده به عمل آمده مفصل این مجمل ان که سید راجو با جمعی از رفقا وارد احمد آباد شد و در سرکار بادشاه زاده نوکر گشت اگرچه در فروع و اصول حنفي المذهب بود اما اعتقاد آنها آنکه حضرت امام مهدی موعود آمد و رفت و معتقدان این مذهب را مهدویه گویند درین وقت نزد پالن پور مضاف سرکار پتّن اکثری بلکه

همه باشندگان آنجا بدان قایل اند و در دیار دکهن اکثر افغانند وغیره این مذهب را دارند چون این معنی بعرض بادشاه زاده رسید حکم با خراج بلد فرمودند و آنها در رستم باغ که در جنب شاهی باغ بود بعزم روانگی پیش فرود آمدند بفتوی علمای آن وقت که این جماعه را که بر طریق ضلالت و جاده جهالت و موجب گمراهی عوام الناس اند بشاهراه هدایت دلالت کردن و توبه و انابت فرمودن لازم چون این معنی صورت نپذیرفت جمعی از فوج بنابر تهدید آنها تعین شد چنانچه آنها از باغ مذکور بر آمده بمقابله و مقاتله پیش آمدند و کشته شدن را فوز اعظم انگاشته یکان یکان مبارزتها نموده بر خاک هلاک افتادند و مردم بسیاری از فوج درین معرکه کشته شدند و در شهر شعبان المعظم که رایات عالیات بادشاهی بدار الملک کابل مقامات داشتند یرلیغ طلب گوهر سلطنت پادشاه زاده به آستان خلافت بشرف صدور پیوست *

صوبداري شايسته خان و ديواني معز الملک و حافظ ناصر

چون یرلیغ طلب بنام بادشاهزاده عالي نسب صادر شد به شایسته خان که بضبط صوبه مالوه می پرداخت غرهٔ شعبان المعظم سال یک هزار و پنجاه و شش در حضور اقدس صوبداری گجرات تفویض یافت و هزار سوار از منصب او دو اسپه سه اسپه که بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار باشد مقرر گردید شایسته خان متوجهه گجرات شده بعد طی مراحل و قطع منازل بتاریخ پنجم شهر شوال المکرم سال مذکور داخل بلده گشته بتمشیت امور نظامت پرداخت همدران آوان علی اکبر با زرگان بتقبیل آستان عرش مکان تارک افتخار بر افراخته شش اسپ عربي از نظر اکسیر اثر گذرانید و او پسر حاجي کمال صفاهاني است که در سال بیست و یکم جلوس حضرت جنت مکان بعنوان تجارت بهندوستان آمده در بندر کهنبایت اقامت نمود و جهازی چند ترتیب داده به تجارت می پرداخت و جهازات او در بصرهٔ و دیگر بنادر آمد و شد داشتند به علی پاشا حاکم

بصرہ راہ اخلاص کشودہ چنانچہ معز الملک اسپی از نسل عنبر کہ حقیقت آن سابق نگاشتہ آمد بوساطت او بدست آوردہ بود بنابر آن سابقاً حکم قضا نفاذ صادر گشتہ کہ در بہمرسانیدن اسپان عربی قابل سواری خاصہ فراوان جد و جہد بتقدیم رساند کہ بعنایت بادشاہانہ نوازش خواهد یافت او بامداد طالع و اسعاد بخت درین سال خیول عربی بہمرسانیدہ بدرگاہ آسمان جاہ آورد ازان میان اسپ کمیت رنگ کہ علی اکبر بمساعی موفورہ و ارسال تنسوقات از پاشای مذکور گرفتہ بود پسندیدہ طبع دشوار پسند خاقان جہانیان افتاد و بہ لعل بی بہا موسوم شد و سر طویلہ همگی اسپان عربی خاصہ گردید و بزبان مقدس رفت کہ بعد از اورنگ آرائی چنین اسپ عربی داخل اصطبل معلی نشدہ بہای این شش اسپ ببست و پنجہزار روپیہ مقرر شد قیمت لعل بی بہا پانزدہ هزار و پنج دیگر دہ هزار و علی اکبر ازان رو کہ سوداگر است و در شناخت اسپ و جواهر وقوف دارد و یحتمل کہ خدمت بندر بآئین شایستہ بتقدیم رساند بخلعت و منصب پانصدی سہ صد سوار سرفراز شدہ بضبط بندر داری سورت و کہنبایت رخصت یافت و از تعیناتیان صوبہ سید شیخن بمنصب هزاری ذات و نہصد سوار از اصل و اضافہ سرفراز شد و خدمت فوجداری برودہ بسلطان یار و اسفندیار پسران همت خان مفوض گشت و منصب سلطان یار هزاری ذات هزار سوار از اصل و اضافہ مقرر شد و اسفندیار نیز باضافہ منصب مفتخر گردید و در سال هزار و پنجاہ و هفتم سیادت پناہ سید جلال بخاری صدر الصدور دار السلطنت لاهور برحمت ایزدی پیوست سید موسی و سید علی پسران آن مرحوم را کہ همراہ بودند مراحم بادشاهی شامل حال گشتہ بوجہہ معیشت معین مقرر ساختہ بموجب رخصت روانہ گجرات شدند کہ درانجا باتفاق برادر بزرگ کہ سجادہ نشین است بدعای از دیاد عمر و دولت ابد مدت اشتغال دارند و مرزا دوست کام ولد معتمد خان بمرحمت خلعت بخشی گری و واقعہ نویسی صوبہ و اضافہ منصب نوازش یافت بدستور سابق بحال گشتہ آمد و از اصل و اضافہ سید حسن ولد سید دلیر خان از تعیناتیان صوبہ بمنصب هزاری ذات و نہصد سوار مفتخر گشت و یک

زنجیر فیل بایراق نقره مادہ فیل مرسلهٔ ناظم از نظر اقدس گذشت و بعد چندی برخی جواهر مرصع آلات و دو فیل خورد کلان گوش که آنرا فیل دریائی گویند با ساز نقره برسم پیش کش شایسته خان بنظر کیمیا اثر در آمد همدرین سال بعرض رسید که در بندر کهنبایت علی اکبر صفاهانی متصدی بندر مذکور و بندر سورت را هندوئی در اثنای گفتگو بزخم جمدهر گشت لهذا معز الملک را از دیوانی عزل نموده بار دیگر متصدی آن دو بندر گردانیدند و حافظ محمد ناصر که راتق و فاتق مهمات سید جلال صدر الصدور مرحوم بود بفروغ طالع در سلک بندگان منسلک گشت و بعطای خلعت و منصب پانصدی صد سوار و خدمت دیوانی صوبه احمد آباد مفتخر گردید و در شهر محرم الحرام سال هزار و پنجاه و هشت قندیل از شمامهٔ عنبر که بوزن هفتصد توله و بجواهر ثمین ترصیع یافته بود ازانجمله یک دانه الماس بقیمت یک لک روپیه ارزش داشت بهمه جهت مبلغ دو لک و پنجاه هزار روپیه صرف آن قندیل شده بود بجهت ارسال روضهٔ منورهٔ جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم مرتب گشته بسید احمد سعید برای رسانیدن آنجا در حضور حواله شد و حکم معلیٰ صدور یافت که بدستور سابق متاع یک لک روپیه و شصت هزار که باربیج نظر به سفر پیشین ده بیست شده بود متصدیان مهمات گجرات خریده بوی حواله نمایند که در مدینه منورهٔ بمحتاجان و مستحقان قسمت نماید و در همین سال برای سفید کاری عمارات دار الخلافت شاهجهان آباد آهک سنگ بیتهالی که مخصوص این دیار است بحضور بردند *

صوبداری بادشاهزاده والا تبار محمد دارا شکوه و نیابت غیرت خان و دیوانی حافظ محمد ناصر و میر یحیی

چون شایسته خان باوجودیکه بمنصب پنج هزاری سوار دو اسپه سه اسپه مباهی بود و سوای آن مبلغ پنج لک روپیه هر سال بجهت علوفه سه هزار سوار

سه بندی از خزانه عامره احمد آباد نقد تنخواه مي شد تعبيه و تاديب متمردان و كوليان صوبه چنانچه بايد صورت نمی پذيرفت و مكرر اين معنی از عرايض خان مذكور بعرض اقدس رسيد لهذا بتاريخ بيست و يكم شهر جمادی الثاني سال هزار و پنجاه و هشت صوبه مذكور بمهين اختر فلک خلافت محمد دارا شكوه بحضور عنايت شد و ده هزار سوار آن والا قدر را دو اسپه سه اسپه گردانيده بمنصب سي هزاری ذات و بيست هزار سوار تمام دو اسپه سه اسپه ممتاز گشتند و باقي بيگ را كه هزاری ذات و چهار صد سوار منصب داخلی آن بخت بيدار داشت و از قدل آن بلند مقدار بنظم صوبه اله آباد مي پرداخت حسب الطلب از صوبه مذكور آمده سعادت تقبيل آستان جهانداري اندوخته بود بخلعت و نيابت صوبه گجرات از جانب آن عالی قدر بمنصب دو هزاری ذات پانصد سوار از اصل و اضافه و خطاب غيرت خان و اسپ و فيل سرفراز ساخته رخصت فرمودند و ضبط صوبه مالوه از تغير شاه نواز خان به شايسته خان معوض گشت و حكم شد كه بعد از رسيدن غيرت خان بگجرات شايسته خان بدانصوب شتابد غيرت خان بموجب حكم اقدس روانه گشته چون بسرحد صوبه رسيد زميندار سيروهي آمده ملاقی شده مبلغ يک صد مهر و پانزده هزار روپيه بعنوان پيش كش قبول نموده بدابر بعضی مقدمات كه موافقت او نكرد برخاسته رفت و من بعد زميندار آنجا نديدن هيچكش از ناظمان تا بحال نيامده بالجمله خان مذكور بعد طی مراحل و منازل روز دسهره هنوز هشتم شهر رمضان المبارک سنه مذكور داخل احمد آباد شد و شايسته خان بتعلقه خود روانه گرديد همدرين سال احمد سعيد كه در محرم گذشته بجهت رسانيدن قنديل مرصع عنبرين بروضه منوّره جناب نبوي صلی الله عليه و آله و سلم روانه شده بود بنابر تباهي شدن جهاز به بندر سورت معاودت نمود و در سال هزار و شصت سيد علی ولد سيد جلال صدر الصدور كه بحضور رفته بود بداروغگي جواهر خانه و مرصع الات و عنايت خلعت مباهی گشت و همدران سال غيرت خان نايب بادشاه زاده كه بمنصب دو هزار سوار داخلی بود دريندولا در سلک بندههای بادشاهی منسلک گشته و باضافه

هزاری بمنصب سه هزاری هزار سوار و ارسال علم و نقاره پایهٔ اعتبار افزود و فراست خان که سابقاً بنظارت مشکوی جلال سرفراز بود چون التماس رخصت حرمین الشریفین زاد هما الله شرفاً و تعظیماً نمود خدیو ایزد شناس دین اساس بعطای خلعت و انعام پانصد مهر بر نواخته دستوری دادند و بمتصدیان مهمات احمد آباد فرمان رسید که تا رسیدن او مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه را متاع باب عرب که غالباً در حرمین مکرمین ده بیست میشود خریده آماده دارند و مقرر فرمودند که ازین جمله متاع پنجاه هزار که با منافع یک لک روپیه باشد بشریف مکه زید بن شریف محسن برساند و اسباب پنجاه هزار روپیه بسادات و فضلا و صلحا و منزویان مکه معظمه قسمت نماید و امتعه پنجاه هزار باقی بفقرا و غربا و مساکین مدینه منوره بدهد و نه سر اسب کچهی پیشکش غیرت خان بحضور رسیده از نظر اقدس گذشت و همدرین سال سید محی الدین نام ایلچی سلطان محمد خان فرمانروای روم با نامه وارد بندر سورت شد و این معنی از عرضداشت عرب متصدی انجا بعرض اقدس رسید خلعت و فرمان بسید محی الدین مصحوب گرز بردار مرحمت شد و بمتصدی بندر سورت یرلیغ رفت که ده هزار روپیه از خزانهٔ عامره آنجا باو برساند و بدرگاه روانه نماید و در سال هزار و شصت و یکم غیرت خان باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار مفتخر گشت و به سید حسن برادر خورد سید جلال بخاری صدر الصدور مرحوم که از احمد آباد بدرگاه معلی رفته بود دو هزار روپیه مرحمت شد *

دیوانی میر یحیی از تغیر حافظ محمد ناصر

در شانزدهم شهر شوال سنه مذکور میر یحیی بخدمت دیوانی و داروغگی کرکر اقخانه احمد آباد از تغیر حافظ محمد ناصر بمرحمت خلعت و فزونی منصب در حضور مقرر شده دستوری یافت محمد صالح ولد مرزا عیسی ترخان بنظم سرکار سورتهه از تغیر پدر که فرمان طلب او بحضور صادر گشته بود سرفراز گردید

و غیرت خان باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سربر اخت
و سید محي الدین سفیر قیصر روم بعد ملازمت که از حضور رخصت معاودت
یافت همراه حاجي سعید احمد که بنابر تباهي شدن جهاز برگشته به بندر سورت
آمده بود بجهت رسانیدن قندیل مرصع عنبرین مذکور مامور گشت و بمتصدیان
بندر سورت یرلیغ رفت که متاع یک لک روپیه باب عرب خریده بدو حواله نمایند
تا بآئین سابق به مستحقین حرمین الشریفین قسمت نماید و در سال هزار و شصت
و دویم سید علي و سید جلال بخاری مرحوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری
چهار صد سوار و حافظ محمد ناصر بعنایت خلعت و تفویض متصدي گري بندر
سورت از تغیر میر عرب و اضافه مباهی گشتند و میر شمس بفوجداري و تیولداري
پٹن سرفرازي یافت *

صوبه داري شایسته خان دفعه ثاني و دیواني میر یحیی

چون بادشاه زاده والا گهر محمد دارا شکوه بمهم قندهار مامور شدند و در
صوبه دار الملک کابل جمعیت نا گزیر بود از پیشگاه خلافت و جهانباني عوض
صوبه گجرات که دران جمعیتي داشتند صوبه ملتان عنایت شد و در بدل اقطاعات
گجرات جاگیر در صوبه ملتان تنخواه گردید و هفدهم شهر شعبان المعظم سال
هزار و شصت صوبه داري احمد آباد به شایسته خان که بضبط و ربط دکهن
مي پرداخت تفویض یافت و اندرین باب مناشیر بصدور پیوست خان مذکور
بموجب حکم اقدس بکوچهای متواتر طي منازل و قطع مراحل نموده در او آخر
سال مذکور در بلده آمده بتمشیت مهمات صوبه سرگرم گشت و همدران ایام از
روی عرضداشت وقایع نگار بندر سورت بمسامع حقایق مجامع رسید که غلام رضا
نامي از بندر عباس رسیده و هفت راس اسپ عراقی همراه دارد و رقمی از
والی ایران بنام مستحفظان طرق و شوارع بدین مضمون که غلام رضا ملازم اله
وردي خان اسپی چند برای او مي برد کسی مزاحم نشود با خود آورده و این

نوشته را نیز با عرضداشت خود بدرگاه خلایق پناه ارسال داشت و مظنه آن شد که اله وردی خان برخی از تنسوقات با مکتوبی به اله وردي قولار آقاسی والی ایران مصحوب او فرستاده باشد که چنین رقمی حاصل نموده بنابران نگاشته مذکور از پیشگاه خلافت عنایت شد که باو نموده بگوید که فرستادن هدیه و مکتوب به بیگانه بدون اجازت اقدس بغایت نا پسندیده بود بتغیر منصب و جاگیر تادیب یافت و او انکار نمود که غلام رضا پیشتر نوکر من بود اما بمتصدیان مهمات بندر سورت یرلیغ رفت که اسپان و همگی ما یعرف غلام رضا را که مصدر چنین جراتی گشته بسرکار ضبط نمایند و او را مسلسل و مغلول بفرستند تا موافق کردار سزا داده شود سلطان یار برادر اسفندیار کوکه مخاطب بهمت خان به فوجداری بروده سرفراز شد و در سال هزار و سه از روی عرضداشت شایسته خان ناظم صوبه بعرض رسید که حصار بلده احمد آباد مرمت طلب است و مبلغ بیست هزار روپیه بر آورد خرچ آن شده که دیوان صوبه سرانجام نماید و همدرین سال که مطابق سال بیست و هفدهم جلوس همایون بود از پیشگاه خلافت و جهانباني دستور العمل در باب امراء و منصبداران که عوض جاگیر نقدی می یافتند بجمیع ممالک محروسه شرف صدور یافت که شرح آن بعینه مثبت میگردد *

دستور العمل

از قرار یاد داشت واقعهٔ روز سه شنبه شهر شعبان المعظم سنه بیست و هفتم جلوس مقدس همایون موافق سال هزار و شصت و سه هجري مطابق تیر ماه الهی به رسالهٔ موتمن الدوله العالیه معتمد السلطنت البهیه لایق العنایات السنیه قابل المرام الجلیله صاحب الکمالات الصوریه جامع الفضایل المعنویه ناظم مناظم ملک و مال ناهج مناهج دولت و اقبال گنجور اسرار پادشاهی دانای ضمیر منیر حضرت ظل الهي کامل مصالح الجمهور والا عیان مورد العواطف والاحسان جمدة الملکی مدار المهامی علامی فهامی سعد الله خان بهادر و نوبت واقعه نویسي کمترین بندگان محمد هاشم قلي می گردد که چون بعرض اقدس

معلی رسیده که امرا و منصبداران که عوض جاگیر نقدی می یابند سر اسپ داغی تا بیفنان آنها بعد وضع تفاوت هفت سوار رسد جاگیر دار هشت ماهه و هفت ماهه و شش ماهه سی روپیه در پنج ماهه بیست و شش روپیه تن می شود حکم جهان مطالع مطبع شرف صدور پیوست که در هشت ماهه و هفت ماهه و ششماهه یک سال سر اسپی سی روپیه تنخواه نمودن و در پنج ماهه و چهار ماهه بیست و شش روپیه تن کردن معقول نیست ازانجا که تنخواه نقدی از هشت ماهه زیاده نیست و از چهار ماه کم نه مقرر میفرمایم که از غرهٔ مهر شمسی تا آخر اسفندار مد این سال تاآیین پسندین داغ موافق پنجم حصه مقرر دانسته سر اسپی در هشت ماهه سی روپیه و هفت ماهه بیست و هفت و نیم روپیه و در شش ماهه بیست و پنج روپیه و در پنج ماهه بیست و دو و نیم روپیه و در چهار ماهه بیست روپیه تنخواه دهند و طلب ایام سابق بضابطه سابق کنند و از غرهٔ فروردین سال بیست و ششم جلوس اقبال مانوس در تنخواه تعیناتیان صوبه کابل و قندهار که داغ آنها بدستور سابق پنجم حصه بحال مانده مطابق همین حکم عمل کنند و در غیر اینان چه از ملازمان رکاب نصرت نصاب و چه تعیناتیان دیگر صوبجات که داغ آنها بضابطه چهارم حصه حکم شده سر سواری بشرح مسطور تن کنند و اگر یکی از نقدیان مذکور از ابتدای غرهٔ فروردین ماه تا مدتی بضابطه چهارم حصه داغ نکرده است تا بیفنان موافق پنجم حصه موجود داشته باشند تفاوت ما بین خمس و ربع را از ابتدای ماه مذکور از طلب تا بیفنان او وضع نمایند و زیادتی اسپان دو اسپه را منظور ندارند و تنخواه نقدی رکن السلطنت علی مردان خان و امیر الامرا بدستور پیشین بضابطه ده ماه بحال دارند چون سواران رسد جاگیر که در تنخواه طلب دیگر نقدیان موضوع میگردد و در تنخواه امیر الامرا وضع می شود بخشیان عظام سواران رسد جاگیر را بقدر نقدی امیر الامرا بر جمعیت موجودیش اضافه حساب نموده بر طبق آن در دفتر ثبت کنند و ضابطه داغ تا بیفنان کل امراء و منصبداران سوای تعیناتیان قندهار از ابتدای غرهٔ فروردین سال بیست و ششم جلوس

میمنت مانوس بموجب تفصیل مذکور مقرر دادند و نیز حکم شد که در نقدیان در پنج سوار که چهارم حصه یک سوار داغ اسپ یک سوار داغ نمایند و رسد کمی ربع وضع کنند و در ده سوار که چهارم حصه دو نیم سوار است اگر مابین او سه سوار بداغ رساند طلب دو نیم سوار تنخواه دهند و رسد نیم سوار زیادتی تن نمایند و اگر دو سوار بداغ رساند رسد کمی نیم سوار وضع کنند و در پانزده سوار که چهارم حصه ربع کم چهار سوار است چهار سوار بداغ رسانید یا طلب سه سوار و سه ربع تنخواه یابد و اگر سه سوار بداغ رساند یک سوار موضوع گردانند درینولا ازان اگر کمي داغ موافق چهارم حصه نصف سوار باشد یک سوار بداغ رساند و در زیاده از نصف بطریق اولی اگر ربع سوار باشد تکلیف داغ یک سوار عوض آن مزاحم نشوند و در تنخواه جاگیر در علت رسد آن مواخذه ننمایند و داغ تابینیان زمینداران بدستور قدیم بقرار نصف مقرر شناسند و نیز یرلیغ عالم مطیع بشرف صدور پیوست که از احدیان هر که عوض اسپ ترکي یا تویا تازي بداغ رسانده از غره فروردین ماه سنه ۲۶ بیست و شش تفاوت یابو و تازي مطابق مرقوم فی الذیل در طلب احدي مذکور وضع نمایند و اسپ تازي را در غیر صوبجات دکهن و احمد آباد و بنگاله و اڈیسه و تهته داغ نکنند انتهی *

تفصیل فی الذیل چون بسیاق مرقوم شده مناسب محل نبود بقلم نیامد پنجم شهر ربیع الثاني آن سال حافظ محمد ناصر متصدی بندر سورت بخدمت فوجداري آنجا از تغیر عمر دراز سرفراز شد و برای خرج سه بندی مقرر گشت که هر سال هشتاد هزار روپیه نقد نصف از سرکار بادشاهي و نصف از سرکار ملکه دوران بیگم صاحبه میگرفته باشد و همت خان بخدمت فوجداري دهولقه و اضافه منصب سرفراز گردید علی چلپی نام که شریف مکه مصحوب او عرضداشتی مشتملبر ارادت و عقیدت خود با نطاق بدت الله و دو اسپ عربی بدرگاه کیوان جاه فرستاده بود از رسیدن او به بندر سورت معروض اقدس شد متصدیان آنجا حسب الحکم اعلی دو هزار روپیه بطریق انعام رسانیدند و او روانه حضور گشت

و پیشکش شایسته خان ناظم صوبه و برخی جواهر ومرصع آلات و دو فیل بنظر مقدس معلی گذشت و سید شیخن داماد سید دلیر خان باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار بفوجداری و تیولداری پرگنه تهراد وغیره از مضافات سرکار پٹن از تغیر دلدار بیگ و شیخ عبد الصمد عمودی بخدمت بخشی گری و واقعه نویسی صوبه و میر محمد امین بخدمت امینی داغ سرفراز گشتند و از روی عاطفت از پیشگاه خلافت و جهانبانی همراه شیخ عبد الصمد دو اسپ از طویله خاصه یکی عراقی با ساز طلا و دیگری ترکی به شایسته خان ناظم صوبه مرحمت شد و علی چلپی سفیر شریف مکه نیز مرخص گشت و ده سر اسپ نه عربی و یکی عراقی که حافظ محمد ناصر متصدی بندر سُورت برای سرکار بادشاهی خریده بدرگاه والا ارسال داشته بود بنظر اقدس در آمد از انجمله سر خنگ عربی و کمیت عراقی نژاد پسندیده طبع دشوار پسند افتاد نخستین را سربلند و دویمی به شاه پسند موسوم فرمودند و همت خان فوجدار دهولقه باضافه پانصدی ذات بمنصب هزار و پانصدی سرفراز گشت چون کولیان پرگنه چنوال سر بفساد بر داشته بدیهات پرگنه حویلی احمد آباد و پرگنه دهولقه و پرگنه کری و جهالا وار وغیر خرابی میرسانیدند بنابر آن شایسته خان بآن صوب متوجه شده اخراج کهانجی سرگروه متمردان کرده زمینداری آنجا را بنام جگمال کراسیه ساکن عمله پرگنه دهولقه مقرر نمود از عرضداشت حافظ محمد ناصر متصدی بندر سُورت بدروه عرض سریر خلافت مصیر رسید که سلطان محمد خان فرمانروای روم ذو القدر آقا را که برادرش صالح پاشا وزیر اعظم سلطان ابراهیم پدر او بود بعنوان سفارت روانه آستان خلافت نموده نامه مصحوب او فرستاد و او بیست و نهم ماه صفر سال هزار و شصت و چهار به بندر سورت رسیده است فرمان قدر توامان بحافظ محمد ناصر شرف صدور یافت که مبلغ دوازده هزار روپیه نقد از خزانه عامره آنجا باو رساند و نیز معروض اقدس گردید که سفیر مذکور بموجب امر قیصر قصد آن دارد که بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه خواقین سجده گاه برسد و سید جعفر ولد سید جلال بخاری مرحوم سجاده

دشين حضرت شاه عالم قدس سره که بعد از رحلت پدر دولت ملازمت اقدس نيندوخته بود از گجرات شتافته شرف حضور يافت مبلغ پنجهزار روپيه بدو مرحمت شد و همدرين سال شمس الدين که بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و قطب الدين که بمنصب هزار و پانصدی هزار و چارصد سوار پسران نظر بهادر خويشگي بخدمت فوجداري جونه گڈه و تيولداري برخي محال آن از تغير محمد صالح پسر مرزا عيسی ترخان مباهي گشتند *

صوبه داري بادشاهزاده والا گهر محمد مراد بخش و ديواني رحمت خان

چون بادشاه زادهٔ گرامي نسب محمد مراد بخش حسب الحکم اعلی از صوبه مالوه بحضور آمده در غرهٔ شهر ربيع الثاني سال هزار و شصت و چهار دولت ملازمت حضرت خاقان جهان اندوخته هزار مهر نذر گذرانيد و بعنايت خلعت خاصه و تفويض صاحب صوبگي گجرات از تغير شايسته خان که بصوبداری مالوه سرفرازي يافت سرفراز شدند و سه هزاری ذات بر منصب آن عالی نژاد که بمنصب پانزده هزاری پانزده هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه باشد بر نواختند و سوای پانزده کرور دام طلب منصب يک کرور دام بطريق انعام مرحمت نمودند که مجموعه شانزده کرور دام باشد و يک لک روپيه از خزانه عامره رکاب ظفر نصاب و رای يک لک روپيه که هنگام طلب از خزانه عامره مالوه عنايت شده بود عطا فرمودند و حکم شد که يک لک روپيه از خزانه روضه منورهٔ حضرت مهد عليا و دو لک روپيه بعد از رسيدن احمد آباد از خزانه انجا بگيرند و مقرر شد که يازده کرور دام جاگير تنخواه شود و پنج کرور دام باقي بقرار ده ماهه از خزانه عامره بندر سورت نقد مي گرفته باشند و ديانت خان بديوانی آن بادشاهزاده والا گوهر مباهي گرديد *

دیواني رحمت خان تغیر میر یحییٰ

رحمت خان که بمنصب هزار و پانصدی ذات و چهار صد سوار سرفرازي داشت بخدمت دیواني صوبه و داروغی کرکرافخانه احمد آباد از تغیر میر یحییٰ معوض شده دوست کام پسر معتمد خان به بخشي گري و واقعه نویسی صوبه و اضافه منصب مفتخر گردید و به سید جعفر بن سید جلال بخاري مرحوم سجاده نشین حضرت شاه عالم قدس سره پنجهزار روپیه و خلعت و فیل و بسید احمد برادر سید جلال هزار روپیه و خلعت و ماده فیل مرحمت فرموده به احمد آباد که وطن ایشان بود رخصت فرمودند و مجاهد جالوري بفوجداري و تیولداري پٹن از تغیر میر شمس ولد سید دلیر خان بفوجداري و تیولداري سرکار کودهرّه از سابق و لاحق بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار تارک بر افراخت و چون بادشاه زاده بحوالی ملک جهابووه رسید زمیندار آنجا آمده ملازمت نموده مبلغ پانزده هزار روپیه نقد و هفت اسپ پیشکش نموده در رکاب بادشاهزاده که بتاریخ هفدهم شهر شعبان المعظم آن سال داخل بلدهٔ شدند و تا هفت ماه در احمد آباد ماندند بموجب التماس قطب الدین خان یک زنجیر فیل و ده شتر انعام یافته رخصت شد و کهانجي زمیندار چوال بمعرفت سید شیخن رجوع شده ضامن معتبر عدم تمرد و پیشکش مبلغ ده هزار روپیه مقرر نموده در مکان خود آباد ماند چون دران ایام بمسامع عظمت و جلال خاقان جهان رسید که بی نوایان مکه معظمه زاد الله شرفاً و تعظیماً از فرط غلا و گرانی غله بعسرت می گذرانند از انجا که همواره از رشحات غمام انعام بادشاه دریا نوال شاخسار امانی و آمال اهالی روزگار سرسبز و شاداب است در شانزدهم شهر جمادي الثاني سنه یک هزار و شصت و چهار خواجه ضابطه را بعطای خلعت سرفراز ساخته بحرمین الشریفین رخصت فرمودند بمتصدیان مهمات بندر سورت یرلیغ شد که تا رسیدن او یک لک روپیه متاع باب عرب خریده آماده نگاه دارند و بخواجه مذکور حکم شد که ثلث متاع مذکور بشریف مکه و ثلث

دیگر بصلحا و فضلای آن بقعه شریفه و ثلث باقی بزاویه نشینان مدینه منورة برساند چون باندازة مسجد مدینه طیبه که طرح آنرا بدرگاه عرش اشتباه مرتب آورده بودند کلیم محراب دار بشکل جای نماز بحکم اقدس در کارخانه ملتان مهیا گشته بود ارسال داشتند و همدرین سال دل دوست ولد سرفراز خان حسب الالتماس بادشاهزادة مراد بخش بخدمت تهانه داری بیجا پور مضاف سرکار پتن بفزونی پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار مفتخر گشت و در شهر صفر المظفر سال هزار و شصت و پنج سید شیخن بفوجداری پیبلود و سادهرة فرق عزت بر افراخت و نیز دوازده راس اسپ عربی و کچهی که بادشاهزاده بعنوان پیش کش ارسال حضور نموده بودند از نظر انور گذشت و همدرین سال در روز جشن وزن قمری خاقان گیتی ستان بارگاه مخملی زربفت معرق کلابتون باف بطول چهل و سه ذرع و عرض سی و دو که در کار خانه احمد آباد بمبلغ پنجاه هزار روپیه مهیا شده بود بر افراخته شد و سید صدقه که حسب الحکم بسورت رفته بود که از عربستان اسپان شایسته سواری معلی طلب نماید دریفولا از بندر سورت بعتبه علیه رسید دو اسپ عربی یکی ازان سر خنگ گذرانید و معروض داشت که حاکم بصرة در برابر متاع فریب دوازده هزار روپیه نقد که باو ارسال داشته بود این دو اسپ فرستاده ازان رو که سر خنگ شایستگی سواری اقدس داشت خدیو کرم گستر او را بخلعت و باضافه منصب بر نواخته ده هزار روپیه عطا فرمودند و اسپ را داخل طویله خاصه گردانیده بده هزاری موسوم فرمودند و درین سال سید علي ولد سید جلال صدر الصدور مرحوم بعطای خلعت خاصه و بفزونی پانصدی صد سوار بمنصب دو هزار پانصدی پانصد سوار و خطاب رضوي خان و تفویض خدمت بخشي گري و واقعه نویسي صوبه احمد آباد از تغیر دوست کام و امینی آن صوب و مرحمت اسپ عراقی و نیل سر بر افراخته مرخص گردید و مصحوب او دو اسپ عراقي از طویلهٔ خاصه با زین طلائي مینا کار و طلای ساده ببادشاهزاده والا تبار عنایت نموده فرستادند و پانصد مهر از خزانه زن مقدس باو حواله شد که نصف به سید جعفر برادر کلان خود که

سجادهٔ نشین است و تتمه به بینوایان انجا رساند و دوست کام به دیوانی سرکار
بادشاهزادهٔ والا گهر از تغیر دیانت خان سرفراز گشت خان مذکور در ایام دیوانی
خود اکثر بدعات در محال نخاس وغیرهٔ دریں صوبه بنا نهادهٔ و اورنگ خان
خلعت یافته تعینات صوبه شد و هیرجي بوهرهٔ که از متمولان معتبر بندر سورت
بود چنانچه ستي داس بفزونی سامان در جوهریان گجرات امتیاز داشت
او بفزوني زر در بازرگان سورت به زر داري اشتهار یافته چهار اسپ عربی بحضور
انور بطریق پیش کش فرستاد از انمیان اسپ نو ز پسند طبع مبارک افتاد و بنظر
مبارک موسوم گشت و او از پیشگاه نوازش بعطای فیل مرق مباهات بر افراخت
و در همین سال مبلغ یک لک روپیه بپادشاهزادهٔ عالي نراد از خزانه احمد آباد
بطریق انعام ار پیشگاه خلافت و جهانبانی عطا شد و دو اسپ از طویله
خاص یکی عربی با زین طلای مینا کار و دیگری عراقی با زین طلای سادهٔ
مرحمت گشت و در سنه هزار و شصت و شش چون خدمت بندر سورت
و بندر کهنبایت از حافظ ناصر خوب بتقدیم نمیرسید خدمت بندر کهنبایت
بعبد اللطیف برادر خورد معز الملک در حضور تفویض یافت بیست و نهم شهر
ربیع الاول سال مذکور محمد امین بفزونی منصب سرفرازي یافته دیوانی سورت
و فوجداري و خدمت آن بندر از تغیر حافظ محمد ناصر مقرر گشت و رحمت
خان دیوان صوبه احمد آباد بفزونی پانصدی ذات بمنصب هزار و پانصدی
چهار صد سوار سرفراز شد و به پادشاهزادهٔ یک لک روپیه از خزانه بندر سورت
انعام مرحمت گشت و چون تغلب و خیانت و نا راستي محمد امین
متصدي بندر سورت بعرض اقدس رسیدهٔ بود به تغیر منصب و جاگر برای عبرت
دیگر حکم حبس او بصدور پیوست و انچه او به تغلب و خیانت تصرف نمودهٔ
بود باز یافت شد و بتاریخ یازدهم شهر شعبان المعظم آن سال محمد قاسم
بخدمت فوجداري و روشنضمیر که بتقدیم خدمت بخشی گري و واقعه نویسی
بندر مامور بودند بدیواني و امینی آنجا و هر دو بفزونی منصب نوازش
یافتند و عبد العزیز از تغیر روشنضمیر بخدمت بخشي گري و واقعه نویسی بندر

سورت مقرر شد و سلطان یار تهانه دار بیلپارن باضافه پانصد سوار بمنصب هزار
و پانصدی هزار و پانصد سوار فرق مباهات بر افراخت بیست و پنجم شهر
ذیقعده سنه مسطور علی نقي بدیوانی سرکار بادشاهزاده از تغیر دوست کام
سرفراز گشت و چون بادشاهزاده عالي گوهر را از دختر شاه نواز خان صفوي
فرزندی نمي شد خاقان جهان دختر امیرخان را که شایستگي ازدواج آن والا
نسب داشت باحمد آباد فرستادند که آن والا تبار او را در عقد نکاح در آورد
و جواهر مرصع آلات و طلا آلات و نقره آلات و دیگر اشیا که قیمت همه یک لک
روپیه بود بطریق جهاز عنایت فرمودند و بادشاهزاده را باضافه دو هزار سوار دو اسپه
سه اسپه بمنصب پانزده هزاری دوازده هزار سوار هشت هزار سوار دو اسپه سه
اسپه سرفراز گردانیدند یک لک روپیه ازان میان بیست هزار روپیه از خزانه رکاب
و هشتاد هزار روپیه از خزانه بندر سورت بطریق انعام عنایت فرمودند و منشور عاطفت
متضمن عنایات مذکور و خلعت خاصه و دو اسپ عربي از طویله خاص با زین
طلا و مینا کار و طلای ساده مصحوب سید علي پسر ملک عنبر و صالح بیک گر
بر دار مرحمت شد و سرکار جونه گده در طلب این اضافه تنخواه گردید چنانچه
بادشاه زاده والا تبار بعد ورود عطیات بشرایط استقبال و تقدیم آداب بضابطه پرداخته
گرفت و چون شمس الدین و قطب الدین خویشگي تیولداران جونه گده باهم
منازعت داشتند قطب الدین بفوجداری و تیولداري پتّن سرفراز گردید
و به شمس الدین حکم رسید که به دکهن نزد بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
برود و میر محمد صفاهاني بخدمت بخشي گري و واقعه نویسی صوبه از تغیر
رضوي خان و مرحمت خلعت و اسپ سرفراز شد و سید منصور پسر سید خان
جهان بموجب التماس بادشاهزاده بمنصب هزاري چهار صد سوار داخل
تعیناتیان صوبه گجرات گردید و در سال هزار و شصت و هفت جواهر واقمشه
نفیسه و بیست و هشت سر اسپ عربي و کچهي و هیژده راس گاو گجراتي
و دیگر اشیا که بادشاهزاده بطریق پیش کش بحضور ارسال داشته بود بنظر
اشرف رسید *

گذارش مجملي از رسيدن خبر تكسر مزاج اقدس حضرت صاحب قران ثاني و بر تخت نشستن بادشاهزاده محمد مراد بخش و ملقب ساختن بمروج الدين و سكه و خطبه بنام خود كردن و روانه گشتن بصوب مستقر الخلافت اكبرآباد و آغاز شورش

همدرين سال در شب هفتم ذيحجه الحرام ناگاه عارضه نا ملائم عارض وجود مقدس خاقان جهان گرديد و مزاج مبارک آنحضرت از حد اعتدال منحرف گشت و اين خبر وحشت اثر و طول مدت آن در ممالک محروسه شهرت يافت بسبب بعد مسافت و خلل اشرار و مسدود گشتن ابواب رسل و رسايل بتجويز بادشاهزاده مهين دارا شكوه و مقيد شدن وكلا و نه رسيدن خبر واقعي و چگونگي حالات بادشاه نزديک و دور معاملت مملكت هندوستان از نظم و نسق افتاده باعث خلل و موجب فساد عظيم گشت چنانچه بادشاهزاده محمد مراد بخش كه صوبه دار گجرات بودند بمجرد استماع خبر ناخوشي بي تحقيق حال و انديشه تنگ ظرفي را كار فرموده رايات استقلال بر افراخته بر تخت نشست و خود را بمروج الدين ملقب ساخته اسم سلطنت بر خويش بست و سكه و خطبه را بنام خود كرد و فوجي به بندر سورت كه در آن وقت با قطاع پرده آراي هودج قدسي القاب بيگم صاحبه تعلق داشت فرستاده قلعه آنرا بقهر و استيلا به اموال و اسباب كه از سركار خالصه شريفه و نواب عليه در آنجا بود متصرف گشت و دست تعدي و تعرض باموال و امتعه مردم دراز ساخته كارهاي نا شايسته پيش گرفت چنانچه عبد اللطيف پسر اسلام خان را كه از خانه زادان شايسته درگاه خلايق پناه متصدي مهمات بندر مزبور بود و بموجب امر اشرف به شغل مهمات آنجا

اشتغال داشت با دیگر متصدیان آنجا را گبرانیده محبوس ساخت و انواع
اهانت و آزار رسانیده و علی نقی دیوان خود را که از بندهای رو شناس بارگاه
خلافت بود و بموجب حکم اقدس بکار دیوانی و کفایت مهمات سرکار ایشان
قیام داشت بی صدور جرمی و وقوع زلتی بتوهم نفاق و مظنه یکجهتی که
بنابر خیریت او کلمات ارجمند می گفت بدست خویش بقتل رسانید و علانیه
طبل سرکشی نواخت بادشاهزاده محمد دارا شکوه بعد استماع این شورش
بعرض اقدس حضرت خاقان رسانیده مقرر ساختند که صوبه احمد آباد را از مراد
بخش بغیر ساخته صوبه دار برار باید ساخت اگر اطاعت حکم بجا آورده بآنطرف
رفت از سر تقصیرات او در گذشته عفو فرمایند و در صورت عدم اطاعت و فرمان
پذیری گوشمالی بلیغ داده مقید ساخته بحضور باید طلبید چون بادشاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر را نیز داعیهٔ عیادت حضرت خاقان و بعضی امور که
ذکر آن مناسب نیست بود از دکهن بدرگاه فلک اشتباه با لشکر آراسته خود
متوجه حضور بودند محمد دارا شکوه از اطلاع قصد بادشاهزاده‌ها از حضور فرمان
پی درپی در معاودت هر دو بادشاهزاده‌ها صدور یافت لیکن موثر نشد بنابران
بصوابدید محمد دارا شکوه بیست و دوم شهر ربیع الاول سال هزار و شصت
و هشت مهاراجه جسونت سنگهه زمیندار جودهپور را صوبه دار مالوه ساخته
رخصت کردند و همچنین قاسم خان را در سلخ جمادی الاوّل سنه مذکور صوبه دار
احمد آباد ساخته مرخص فرمودند و مقرر شد که هر دو صوبه داران در دار الفتح
اوجین اقامت ورزیده احتیاط نمایند که اگر مراد بخش اطاعت نموده
احمد آباد را خالی نماید بهتر والا نه باتفاق مهاراجه باحمد آباد رفته بر آرند
محمد مراد بخش که به داعیهٔ سلطنت مبلغهای خطیر که از زبانی بعضی
مردم گجرات استماع افتاده که پنجاه لک روپیه از باشندگان شهر احمد آباد گرفته
تهیه خود نموده و رحمت خان دیوان صوبه و منصبداران و فوجداران متعینه صوبه
را همراه گرفته روانه شده بود و بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر که بعیادت
والد ماجد عازم شده بودند بشاهزاده محمد مراد بخش نگاشتند که بعد عبور

دریای نربدا آمده ملحق شوند در راه اتفاق ملاقات یکدیگر شد وقتیکه باوجین رسیدند
مهاراجه جسونت سنگه و قاسم خان که خار راه بودند بعد جنگ راه فرار پیش
گرفته رفتند و هر دو بادشاهزادهها متوجه مستقر الخلافت اکبر آباد شدند باقی
احوالات چون تعلق بصوبه احمد آباد نداشت حواله بعالمگیر نامه است و چون
منجمله زري که محمد مراد بخش از سکنه احمد آباد گرفته بودند مبلغ پنج
لک و پنجاه هزار از پسران و برادران ستي داس جوهري که مقرب درگاه و رو
شناس و خدمت گذار پادشاه زادههای والا نژاد بود در آن هنگام در خدمت
حضرت خدیو جهان استقامت داشت بعد شکست یافتن محمد دارا شکوه بچهار
وز پیش از بقید در آمدن خود تنخواه مبلغ مذکور را بنام معتمد خان خواجه
سرا که بعنوان نیابت با اهل و عیال خود در احمد آباد گذاشته رفته بود فرمان
دستور بمهر اوزک نام خود نوشته داد چنانچه نقل آن اتفاقاً از روی اصل که
بدست آمد مندرج ساخت *

نقل منشور اوزك بادشاه زاده محمد مراد بخش در باب تنخواه مبلغ پنج لک و پنجاه هزار روپیه بنام معتمد خان آنکه

امارت و نظارت پناه رفعت و عزت دستگاه محرم محترم اخلاص نشان
معتمد خان بعنایات بلا نهایت اقدس سرفراز و ممتاز بوده بداند که ستی داس ساهو
از ادراک دولت ملازمت سراسر سعادت مستعد گردیده از روی عنایاتیکه شامل
حال اوست حکم جهان مطاع آفتاب شعاع واجب الاطاعه بنفاذ مي پیوندد که
مبلغی که از مانک چند پسر مشارا الیه و برادران او در دار الجلوس احمد آباد
بطریق دستگردان بسرکار عالمیان مدار عاید گردیده چنانچه تفصیل آن در ضمن
مسطور است از محصول فصل خریف یونت ئیل پرگناتی در ضمن مرقوم
گشته تنخواه دهد چون مانک چند خدمت را خوب بجا آورده و ستیداس از
روی عقیدت و فدویت سعادت حضور اقدس را حاصل نموده بفاداران حکم والا

مکرر بصدور می انجامد که درین مادة نوعی سعي بجا آرد که وجهه دستگردان او و برادران او زود بوصول رسد درین باب تاکید تمام لازم دانسته مطابق حکم بعمل آورد تحریر في التاریخ غرة شوال سنه احد سنه جلوس میمنت مانوس شرح ضمن که حسب الحکم عوض دستگردان مانک چند وغیرة از حاصل فصل خریف یونت ئیل از مفصلة ذیل پنج لک و پنجاه هزار روپیه از سُورت یک لک و پنجاه هزار از کهنبایت یک لک از پرگنه پٹلاد یک لک از پرگنه دهولقه هفتاد و پنج هزار از پرگنه بهروچ پنجاه هزار روپیه از پرگنه بیرم گام چهل و پنج هزار از نمکسار سی هزار روپیه حسب الحکم اقدس مقرر شد که مانک چند همیشه در خدمت بودة اول وجه دستگردان او دادة بعد ازان بدیگر بیوپاریان رسانند مانک چند چهار لک و بیست و دو هزار بابت ریداس شریک ستی داس چهل هزار روپیه بابت سان مل وغیرة هشتاد و هزار روپیه *

سلطنت حضرت خلد مکان ابو المظفر محي الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه غازي

چون حضرت خلد مکان بداعیه عیادت والد ماجد و بادشاهزادة محمد مراد بخش بخیال سلطنت بعد انهزام مهاراجه جسونت سنگه و قاسم خان از دار الفتح اوجین بصوب مستقر الخلافت اکبر آباد که حضرت اعلی رونق افزا بودند متوجهه پیش شدند بعد طی مراحل و قطع منازل نهم شهر شعبان سال هزار و شصت و هشت هجری ساحت مستقر الخلافت مخیم سرادقات عزت گشت و محمد دارا شکوة در میدان دهولپور مصاف دادة هفتم شهر رمضان المبارک منهزم گردید و در چهارم شهر شوال المکرم محمد مراد بخش بقید در آمد و آنحضرت بنابر تعاقب دارا شکوة متوجهه دار الخلافت شاهجهان آباد شدند و در اثناء طریق چون منزل مبارک باغ اعر آباد شد روز جمعه غرة ذیقعدة الحرام آنسال بعد گذشتن پانزدة گهري و بیست و دو پل که ساعت سعد مختار اهل

تدجیم بود بر تخت سلطنت جلوس فرموده لقب و خطبه و سکه و جشن را موقوف بر جلوس ثانی داشته بتعاقب پرداختند آورده اند که تاریخ جلوس همایون برزبان وحي ترجمان گذشت که آفتاب عالم تابم *

و رحمت خان دیوان صوبه احمد آباد وغیره متعیدان صوبه را که محمد مراد بخش بخوشي و ناخوشي همراه خویش آورده بود چون سعادت آستان بوسي دریافتند رحمت خان بعنایت خلعت و منصب دو هزار ششصد سوار سرفراز شده بدیوانی صوبه گجرات بدستور سابق معین گردید و قطب الدین خان خویشگی بمرحمت خلعت و منصب سه هزاری سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه و فوجداری سرکار سورتهه و دل دوست ولد سرفراز خان بعطای خلعت و خطاب سردار خانی و دلدار بیگ برادر خورد او بعنایت خلعت و خطاب دلدار خانی و فوجداری سرکار پٹن و سید حسن ولد سید دلیر خان بخطاب خانی و هر کدام باضافه شائسته مورد عاطفت شدند و ستیداس ساهو جوهری که عمده و از معتبرین ساهوان گجرات بود بعطایای خلعت سر اعتبار بر افراخت و مصحوب او فرمان سعادت بنیان در ماده استمالت و اطمینان خاطر رعایا و برایا و جمهور سکنه این بلاد چون مهر اوزک بنابر تقرر لقب که بر جلوس ثانی مقرر شده بمهر ایام بادشاهزادگی مرحمت گشت که بدانصوبه با دیوان وغیره شتافته نوید مسرت جاوید امن و امان بگوش متوطنان آنجا رساند چنانچه نقل فرمان مذکور از روی اصل ثبت می شود *

نقل فرمان عالیشان عاطفت بنیان در استمالت رعایا و کافهٔ برایای گجرات آنکه

چون همگی همت والا نهمت و تمامی نیت حق طویت بر رفاهیت عامه رعایا و کافه برایا که بدایع ودایع حضرت صمدیت اند مصروف است درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که زبدة الا قران ستي داس جوهری از پیشگاه سلطنت و جهانداري دستوری احمد آباد موطن خود یافته باو حکم شده که پس

از رسیدن بانجا جمیع بیوپاریان و مهاجنان و عموم ساکنین و جمهور متوطنین آن دیار را از عدل گستری و رعیت پروري ما که باعث نظام عالم و موجب انتظام احوال بني آدم است آگاه گرداند تا همگنان بجمعیت خاطر و اطمینان باطن بجا و مکان خویش آباد بوده بکسب و پیشه خود اشتغال نمایند و بدعای دوام دولت ابد مدت ازل بنیاد مشغول باشند می باید که متصدیان حال و استقبال مهمات و معاملات آنجا مشاراً الیه را دیرین خدمت گذار درگاه جهان پناه دانسته لوازم حسن معاملت و لطف معاشرت بجا آرند و در امور مرجوعه حسابی او امداد و اعانت کنند و مقرر سازند که احدی بیموجب مزاحم و متعرض احوال مومي الیه و دیگر سکنه آنجا نگردد درین باب تاکید دانند و از خلاف حکم احتراز و اجتناب نمایند بیست و یکم شهر ذیقعده سنه ۱۰۶۸ هزار و شصت و هشت از هجرت مقدسه زینت نگارش یافت *

صوبه داری مرزا شاه نواز خان صفوی و دیوانی رحمت خان و آمدن محمد دارا شکوه باحمد آباد و روانه شدن بدار الخیر اجمیر بنابر مقابلهٔ حضرت خدیوگیهان و مقرر نمودن سید احمد بخاری را بصوبه داری از طرف خود

روز هشتم شهر محرم الحرام سال هزار و شصت و نه چون مرزا شاه نواز خان صفوي که بنابر بعضی امور و مصالح ملکی در هنگام توجهه رایات عالیات از اورنگ آباد بصوب مستقر الخلافت اکبر آباد تا این هنگام در قلعهٔ برهانپور بموجب حکم اقدس محبوس بود مورد مراحم و الطاف گشته عاطفت شهنشاه

او را از قید تقصیر و حجاب تشویر بر آورده بعنایت و ارسال خلعت خاصه و منصب قدیم باضافه هزاری هزار سوار دو اسپه سه اسپه که از اصل و اضافه شش هزاری شش هزار سوار از انجمله پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد بصدور فرمان والا شان نوازش نموده صوبه داری گجرات باو مفوض فرمودند و او بموجب حکم اقدس به صوبه متعلقه شتافته هفتدهم شهر ربیع الاول سنه مذکور داخل احمد آباد شد و هنوز جاگرم نکرده بود که خبر رسیدن محمد دارا شکوه از تهته بصوب احمد آباد رسید که بعد طی مراحل بکنار چول که عبارت از رن باشد و در راه ولایت کچهه واقع است آمده و چون درین سال از جهت کمی باران تالابهای آن راه بی آب بودند و در بعضی جایها که چاهی بود لشکری را کفایت نمی نمود درین دو سه منزل اکثر لشکر او بهلاکت نزدیک رسید و دواب بسیار تلف گردید بهر قسم داخل چول شد و حقیقت چول مذکور آنکه دشتی شور ستانی است بمسافت چهل کروه بر کنار دریای شور و در اتمام آن مسافت آب شیرین مطلقاً نایاب و از همه سو بجای آب جلوه امواج سراب است و بواسطه قرب دریا در بعضی مواضع آن سر زمین نوعی از گل است که در ته آب دارد و آب دران فرو میرود که بزبان هندی دَلدَل گویند و در جاده پیش از چند سوار پهلوی هم عبور نتوانند نمود طول آن بیابان منتهی میشود بموضع لونه که داخل ولایت کچهه است و از انجا یک راه بگجرات جدا میشود و راه دیگر بجونه گڈه القصه چون محمد دارا شکوه ولایت گجرات را از وجود لشکر و سروری که با او مقاومت و مدافعت تواند نمود خالی میدانست بعزیمت آن حدود قدم در راه چول و بیابان گذاشته برهنمائی و امداد بعضی زمینداران از راه کنار دریای شور که طریقی است غیر مسلوک و راه صعب و دشوار چون بولایت کچهه رسید مرزبان آنجا از بیدانشی باستقبال او شتافت و با او ملاقی شد و محمد دارا شکوه از مردم فریبی که داشت ملایمت و بخشش بسیار باو کرد و دختر او را برای سپهر شکوه پسر خود خواستگاري نموده نامزد ساخت زمیندار مذکور بلطایف استمالت و چرب و نرمیهای او فریفته شده محمد دارا شکوه را

از میان ولایت خود راه داد و انجا قریب سه هزار کس از مردمی که باو مانده بودند روی عزیمت بگجرات نهاد مرزا شاه نواز خان صوبه دار که دران تازگی بصوبه رسیده بود تاب مقاومت در خود ندیده و نیز از وقوع قضیه که هنگام توجهه رایات اقبال در برهانپور نسبت باو ظهور یافت چهرهٔ اخلاصش خدشه ناک گسته مرات عقیدتش غبار آلود رنجشهای نفسانی بود و دران وقت لشکر و سپاهی چندان نداشت که مانع دخول احمد آباد تواند شد با رحمت خان دیوان صوبه و جمیع کومکیان باستقبال از احمد آباد بر آمده در موضع سرکهیچ با او ملاقی شد و دارا شکوه بی ممانعت و مزاحمت بتاریخ بیست و سیوم شهر ربیع الثانی سنه مذکور به شهر در آمده سر خود سری بر داشت و دست تصرف و تعرض باموال و اشیای کارخانجات شاهزاده مراد بخش که مانده بود دراز کرده قریب ده لک روپیه از مال او متصرف شده ابواب اسراف و تبذیر کشود و در صدد فراهم آوردن لشکر و سپاه گردید و کومکیان صوبه وغیرهٔ قصباتیان را بداد و دهش استمالت و ببخشش فریفته بدادن مناصب و خطابها پرداخت و طمع در بندر حاصل خیز سورت کرده امینای گجراتی را که در زمان اعلی حضرت یک چند حکومت آنجا نموده آن وقت در احمد آباد بود از جانب خود حاکم تعین کرده صادق محمد خان ملازم سرکار والا که متصدی آنجا بود بے کوشش و مدافعت خود معزول شده کناره گرفت امینا حاکم داراشکوه باموال خالصه شریفه دست تطاول کشود با الجمله محمد دارا شکوه در احمدآباد مدت یک ماه و هفت روز بسر برده فوجی آراسته و لشکری شایسته که بیست و دو هزار سوار بودند فراهم آورده توپخانه خوبی سر انجام کرده غرهٔ شهر جمادی الاخر از احمد آباد بر آمد و مرزا شاه نواز خان صفوی را با جمع اتباع و لواحق از پسران و خویشان و کوچ محمد مراد بخش که در اینجا بود و اکثر کومکیان عمده صوبه مثل رحمت خان دیوان صوبه و محمد بیگ ترکمان که خطاب قزلباش خان داده بود وغیره همراه گرفته سید احمد برادر سیّد بلال بخاری را صوبه دار گجرات کرده هیچکس از نوکران خود را نه گذاشته بصوب دار الخیر اجمیر بعزم مقابله با حضرت خدیو جهان بر آمده راهی گشت *

صوبه داری مهاراجه جسونت سنگهه و دیوانی رحمت خان و مکرمت خان و جلوس دوم حضرت خاقان گیتی ستان بعد هزیمت محمد دارا شکوه و آمدن او به صوب احمد آباد و ممانعت سردار خان از داخل شدن احمد آباد و محبوس ساختن سید احمد بخاری را

چون بنابر بعضی امور که تفصیل در عالمگیر نامه مندرج و ذکر آن مناسب این مقام نیست مهاراجه جسونت سنگهه که خجلت زده بود پیش از وقوع جنگ با محمد دارا شکوه بوساطت، مرزا راجه فرمان مرحمت عنوان مبنی بر مژده بخشایش و عفو سوابق زلات و خطایا از پیشگاه عاطفت صادر گشت و با خلعت خاصه جهت او مرسل شد و بمنصب سابق که هفت هزاری هفت هزار سوار از انجمله پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه بود سرفراز گردید و افضال بادشاهانه چنان اقتضا نمود که یک چند از بساط قرب حضور دور بوده از خجلت کردار و تشویر تقصیر بر آید لهذا غرهٔ شهر رجب سال هزار و شصت و نه صوبه داری گجرات باو تفویض یافته حکم معلی صادر شد که بآن صوبه شتافته بنظم مهمات امور آنجا پردازد و کنور پرتهی سنگهه پسر خود را روانه پیشگاه حضور سازد القصه چون محمد دارا شکوه در جنگ اجمیر شکست خورده راه هزیمت یافته بپامردی فرار در عرض هشت روز بنواحی گجرات رسید امرا و بعضی کومکیان صوبه بعد از استماع خبر شکست قطع علایق امید ازو کرده با خود قرار دادند که اگر محمد دارا شکوه قصد داخل شدن شهر کند او را راه ندهند بنابران سردار خان از بندهای بادشاهی که از قدیم الایام در سلک کومکیان این صوبه

انتظام داشت از سعادت منشي با جمعي متفق و همداستان گشته سيد احمد برادر سيد جلال بخاري را که دارا شکوه حاکم گجرات کرده رفته بود دستگير نموده مقيد ساخت و باستحکام شهر و بندوبست قلعه پرداخته آماده ممانعت گرديد محمد دارا شکوه بعد از اطلاع اين معني از تصرف شهر طمع بر گرفته به پرگنهٔ کرّي که بيست کروهي شهر است رفت و از انجا به کهانجي کولي چنوال التجا برده ازو اعانت و استمداد خواست کهانجي با اتباع خود همراه شده او را بحدود ولايت کچهه رسانيده از انجا مراجعت نمود در اثناء اين احوال گل محمد نامي يکي از نوکرانش که او را حاکم بندر سورت کرده رفته بود با پنجاه سوار و دو صد پياده بندوقچي باو ملحق گشته همراه شد چون به کچهه رسيد راجه آنجا که هنگام آمدن او بگجرات مسافت بعيدي باستقبال بر آمده و انواع خدمت و همراهي بظهور رسانيد و دختر خود نامزد پسرش کرده بود اين نوبت در کمال بيگانگي پيش آمد باو در نخورد لهذا بيش از دو روز در آنجا توقف نکرده بعزم حدود بهکر روانه پيش شد سردار خان تمامي کيفيت روئداد و حسن تردد خويش را بپايه سرير خلافت مصير عرضداشت کرد و بصدور فرمان والا شان در تحسين و آفرين که شرح آن از روي اصل ثبت يافته سرفرازي حاصل نمود *

نقل فرمان عاليشان بنام سردار خان بپاسخ عرضداشت

شجاعت و شهامت دستگاه خانه زاد لايق الاحسان سردار خان بعنايت شاهانه معزز و مباهي گشته بداند عرضداشتي که درين ايام نصرت آغاز ظفر انجام ببارگاه سپهر احتشام ارسال داشته بود از نظر اشرف اقدس اعلي گذشت معروض داشته که بي شکوه هزيمت پژوه که در اجمير شکست فاحش يافته آوارهٔ صحراي ناکامي گشته از استماع خبر نگهداشتن جمعيت و مستحکم کردن قلعهٔ احمد آباد و قصد جنگ و جدل نمودن بنده بسمت بيرم گام شتافته و کمترين لوازم خبرداري و مراسم هوشياري بجا آورده در حفظ و حراست قلعهٔ مذکور مي پردازد اين معني معلوم راي عالم آرا

گشت و موجب مجرای او در پیشگاه خلافت و جهانداری گردید که
عمدهٔ راجهای عالی تبار زبدهٔ شهسواران شهامت آثار سزاوار الطاف بیغایات
راجه جسونت سنگهه حکم فرموده ایم که با جمعیت خوبی باحمد آباد رسیده به
بندوبست و ضبط و ربط آنجا پردازد و پیدا ست که تا حال بانجا رسیده باشد
می باید که برفاقت آن عمدة الا عیان خدمات سرکار والا بتقدیم رساند که پس از
ظهور نیکو خدمتی و دولتخواهی بعنات رعایت سرفرازی خواهد یافت
و محبوس ساختن امینای واجب السزا با پسر خورد او که تا سیدپور رفیق
طریق اوبار بیشکوه بود و ازانجا معاودت نموده باحمد آباد رسیده بوده و اراده
رفتن سورت داشت در حضرت کیوان مرتبت مستحسن افتاد و عسکری پسر
کلان او را که در سورت بود نیز بهمرسانیده در قید کند و کیفیت آنها را براجه
مذکور ظاهر ساخته اینادرا مسلسل و معلول مصحوب منصبداری از تعیناتیان
صوبه احمد آباد ببارگاه عظمت و جاه بفرستد بعز عرض ارفع در آورده که سید حسن
از نا مساعدی بخت باوجود طلب بواسطه انجام خدمت سرکار مقدس و رفاقت
و همراهی کمترین نه نموده این مقوله پیرایه معلومیت ارفع یافت بربن تقصیر
منصب و جاگیر سید مذبور بر طرف فرموده پرگنه بروده را از تغیر او به شجاعت
شعار لایق المرحمت فتاح خان مرحمت نمودیم چنانچه مشاراً الیه بعنقریب
انجا میرسد حقیقت آمدن عابد و شیر با بی از محال جاگیر خود به احمد آباد
بجهت تقدیم خدمت سرکار عالی زینت وضوح مقدس گرفت در بارهٔ سیف
الله بخشی آنجا بعز عرض ارفع در آورده بود ازان رو که خدمت بخشی گری
آن صوبه از تغیر او به سیادت و نجابت پناه رضوی خان مفوض گردانیده ایم پس
از وصول مومی الیه بآنجا او را روانه حضور سراسر نور نماید دربن باب تاکید داند
بتاریخ پنجم شهر شعبان سنه ۱۰۶۹ ایک هزار و شصت و نه هجری نوشته شده *

و مهاراجه جسونت سنگهه که به صوبه داری مقرر شده بود بتاریخ هفدهم
ربیع الاول آنسال داخل احمد آباد شده بنظم و نسق صوبه پرداخت و رحمت
خان دیوان صوبه و محمد بیگ ترکمان و جمعی از کومکیان صوبه گجرات که

دارا شکوه جبرا همراه خود آورده بود بعد هزیمت او سعادت اندوز ملازمت شده بودند مرحمت پادشاهانه شامل حال آنها شده بنوازش خلعت و رخصت بدستور قدیم بصوبه شدند و به قطب الدین خان خویشگی فوجدار سورتهه که از راه عاقبت اندیشي از رفاقت دارا شکوه کناره گرفته مانده بود خلعت و اسپ مرحمت گست چون تقرر امر خطیر وزارت بر جلوس ثاني موقوف بود تا آن زمان احکام بمهر راجه رگهناتهه داس که از متصدیان مهمات دیواني بود صادر مي شد درینولا حسب الحکم بمهر راجه مذکور بنام دیوان صوبه در منع کشت و کار بنگ وغیره رسیده که نقل آن رقمزده کلک بدایع نگار می گردد *

شرح حسب الحکم اقدس بنام رحمت خان دیوان

وزارت و رفعت پناه رحمت خان محفوظ باشند مخفی نماند که چون حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف صدور پیوسته که در کل ممالک محروسه هیچکس در هیچ جا بنگ را که از مسکرات است نه کارد و عوض آن اجناس دیگر کشت کار نماید بنابران نوشته میشود که آن وزارت پناه بعد وصول این رقیمه بکروریان پرگنات خالصه شریفه و محال جاگیرداران متعلق دیوانی خود مقرر کنند که هر کدام از انها بکافه رعایا و برایا پرگنه عمله خویش قدغن تمام نمایند که اصلاً و قطعاً بنگ نکارند و عوض آن دیگر اجناس بکشت و کار در آورند اگر احیاناً احدی از آنها باوجود منع بخلاف حکم ارفع بعمل آرد تنبیه بلیغ نمایند تا دیگران عبرت گرفته مرتکب این امور نشوند واجب آنکه اندرین باب از پیشگاه سلطنت قاهره قدغن تمام دانسته بموجب یرلیغ معلی بعمل آرند و نگذارند که احدی خلاف آن تواند کرد و هر کس که درین ماده کوتاهي خواهد نمود صاحب تقصیر خواهد شد و بعرض بار پرس عتاب و خطاب خواهد در آمد درین باب زیاده چه نوشته شود تحریر غرة شهر رمضان سنه یکهزار و شصت و نه هجري مطابق سنه احد جلوس والا *

جلوس دویم و تعین لقب حضرت خدیو گیهان و صدور حکم اشرف در معافي باج غلات و دیواني مکومت خن

روز مبارک یک شنبه بیست و چهارم شهر رمضان سال مذکور در قلعهٔ ارک دار الخلافت شاهجهان آباد جلوس مبارک ثاني مشتملبر تقرر لقب و سکه اقدس اتفاق افتاد و تاریخ جلوس مقدس بدستور عهد اعلی حضرت شهور و سنین بر هلالی حکم شد و فرمان رفت که آغاز سال فرخنده فال جلوس همایون از غرهٔ شهر رمضان المبارک اعتبار نمایند و بقاضي القضات حکم اقدس نفاذ یافت که خطبه بلیغ موشح باسم مبارک و القاب همایون انشا نموده بخواند قاضي القضات بعرض رسانید که حین حیات پدر عالي قدر خطبه بنام پسر در شرع شریف جائز نیست درین صورت خاطر قدسي مظاهر متفکر گردید مشیخت پناه عبد الوهاب گجراتي پتني که بمنصب افتای اردوی معلی سرفرازی داشت ازین معني آگهی یافته بعرض رسانید که اگر ارشاد فیض بنیاد شود قاضی القضات را بخواندن خطبهٔ طیبه بنام نامي آنحضرت قایل سازد حکم شد که جای مجرای است بعد رد و بدل مسائل فقهی و دلایل عقلی و براهین نقلي شیخ معز الیه ظاهر ساخت که اعلی حضرت خاقانی را ایام ضعف بکمال رسیده و هیچ هوش برجا نماند و مدار کار سلطنت که عبارت از انتظام مهام و رفاهیت و آسایش خلایق که بدایع ودایع حضرت آفریدگار اند از دست رفته درین صورت خطبه بنام پسر که قابل سلطنت و خلافت باشد خواندن در شرع شریف جایز و نافذ است درین مادهٔ روایات معتبر بر آوردهٔ بقاضي القضات و دیگر علما و فضلات که حاضر بودند نمودهٔ و همه را قایل ساخت از پیشگاه خلافت و جهانباني به شیخ عبد الوهاب حکم شد که خطبه بنام مبارک معلی بخواند و بوالا رتبه اقضی القضات بلند مرتبه گشت و بر اشرفی بدین مضمون سکه زدند * * بیت *

سکه زد در جهان چو مهر منیر — شاه اورنــگ زیب عالمگیــر

و بمناسبت روپیه بجای مهر بدر منیر مقرر شد و سید جعفر مهین خلف سیّد جلال بخاری مرحوم که بجای پدر صاحب سجاده حضرت شاه عالم قدس سرّه شده بود بعنایت ارسال خلعت بهره ور گردید و درین سال مکرمت خان به دیوانی صوبه شرف اختصاص یافت مخفی نماند که احوال حمت خان دیوان معزول زیاده برین معلوم نشده که از تقدیم خدمت عزل شد یا برحمت الهی پیوسته و در شهر ذیحجه الحرام آن سال حکم جهان مطاع عالمگیری بجمیع صوبجات ممالک محروسه هندوستان شرف نفاذ یافت که جمیع وجوه راهداری و باج غلات و حبوبات و سایر اجناس ماکولات و مشروبات که قبل ازین همیشه گرفتن از آنها در محال خالصات سرکار بادشاهی مقرر و معمول بود و داخل ابواب جمیع گشته به خزانه عامره می رسید و در مواضع تیول و اقطاعات امرا و منصبداران و حدود زمینداریها در وجهه تنخواه جاگیرداران محسوب بود و خزاین موفور از وجوه آن سرانجام توانستی شد چنانچه باین جهت در سرکار خالصه شریفه هر ساله مبلغ بست و پنج لک روپیه جمع می گشت بخشیده شد و انچه از کل ممالک محروسه بصیغه راهداری معفو گردیده محاسب وهم و مستوفی اندیشه از عهده ضبط و تعداد آن بیرون نتواند آمد درین باب امثله جلیله و مناشیر مطاع موشح بتاکید شدید فدغن بلیغ بنام متصدیان هر صوبه و سرکارات و فوجداران و کروریان اطراف و افطار صادر شد که من بعد دست از اخذ این وجوه که بخشیده همت والا ست کشیده و کوتاه دارند و گرز برداران و یساولان و احدیان از جناب اقدس معلی برای رسانیدن این احکام بهمه صوبجات منسوب و معین شدند *

تعین یافتن محتسب در کل ممالک محروسه

ازانجا که شاهنشاه اسلام سرور دین پناه را همواره همت بلند بهمت بر رفع آثار مناهی و ملاهی مقصور و از سلطنت و پادشاهی و خلافت و گیتی پناهی پیوسته احکام الهی و ترویج شرع مطهر حضرت رسالت پناهی صلوات الله و سلامه علیه

و آله مقصود و منظور است درین هنگام رای عالم آرای چنین اقتضا نمود که یکی از فضلای پایه سریر اعلی که بصفت تدین و مسلمانی و سمت فقاهت و مسئله دانی موسوم باشد بخدمت احتساب منسوب سازند تا خلایق را از ارتکاب منهیّات و محرمات خصوصاً شرب خمر و خوردن بنگ و بوزه و سایر مسکرات و مباشرت فواحش و زانیات منع و زجر کرده حتی المقدور از قبایح اعمال و شایع افعال باز دارد بنابر آن در حضور ملا عوض وجیهه را که سر آمد دانشوران توران بود باین خدمت سربلند فرمودند و جمعی از منصبداران و احدیان برای معاونت و دستیاری برفاقت او معیّن ساختند که اگر بعضی دی با کان و خود سران از روی جهل و نادانی و شقاوت و خیرگی از منع و نهی سرکشند و بجنگ و پرخاش پیش آیند آن گروه خذلان پژوه را تنبیه و تادیب نمایند و بناظمان و حکام جمیع صوبجات و اطراف اکناف ممالک محروسه یرلیغ گیتی مطاع صادر شد که بدین دستور سد ابواب خبایث و مسکرات و منع ارتکاب محرمات و منهیات نموده کماحقه بمراسم احتساب پردازند چنانچه در اندک زمانی معالم شرع نبوی و مآثر سنت مصطفوی که اختلال پذیرفته بود کمال رونق گرفت و فرمان والا شان در منع مسکرات وغیره شرف صدور یافت *

نقل فرمان والا شان آنکه

متصدیان مهمات حال و استقلال صوبه احمد آباد از امرای عظام و حکام کرام و فوجداران و جاگیرداران و تهانه داران و متصدیان مهمات دیوانی و مباشران و معاشران معاملات سلطانی و عمال محال خالصه شریفه و غیرهم از عموم سکنه بلاد و امصار و جمهور متوطن اطراف و اقطار بعنایت بادشاهانه سرفراز گشته بدانند که چون همگی همت والا نهمت و جملگی نیت صافی طویت ما مصروف و معطوف بر آنست که در ایام سلطنت ابدی الاتصال و زمان خلافت عدیم الانتقال همیشه احکام شریعت غرا جاری و پیوسته قواعد ملت بیضا درمیان مردم ساری بوده باشد تا منافع انقیاد آن در دنیا و عقبی بآنها عاید

و واصل گردد و از مضار ارتکاب مناهي آن در نشاء اولی و اخری مصون و محفوظ
باشند بنابران حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت که در کل ممالک محروسه
و قلمرو خالصه شریفه احدی مرتکب شرب مسکرات و اکل سایر محرمات از قسم
شراب و بنگ و دلبهره که باعث ازالهٔ عقل و موجب فتور شعور مي شود نگردد
و اوقات عزیز خود را صرف قمار که شعار زمرهٔ بی شعوران و شغل طایفه بطالین
است نه نماید و اگر غلام یا کنیز شخصی گریخته باشد و یا کسی آنرا فریفته
برده باشد متصدیان مهمات بادشاهی آن غلام و کنیزک را بیابند بمالک شرعي
آنها بدهند و باین علت اصلا و مطلقاً چیزی از مالک آنها نگیرند و همچنین
اگر فرض شخصی را از قرضدار او گرفته بآن شخص بدهند ازان شخص اصلاً
طمعی نه نمایند و این احکام مطاعه را در هر شهر و قریه و در هر پرگنه و قصبه
دایع و شایع سازند و ارتکاب خلاف آنکه در حقیقت خلاف حکم خداست محترز
و مجتنب باشند و اگر احدی بخلاف این احکام مطاعه عمل نماید او را در
حور تقصیر تنبیه کنند تا دیگر مرتکب آن نشود دربن باب مداهنه و مساهله
جایز ندارد و الاّ در تقصیر با مرتکب خلاف حکم شریک خواهند بود و در معرض
باز خواست عظیم خواهند در آمد انتهی *

و چون درین دو سال بنابر وقوع سوانح و حوادثی که درین اوراق سمت
گذارش یافته بعضی فتورات در ممالک هندوستان روی نموده ازان رہ گذر
ختلالي بحال سکنه و رعایا راه یافته بود و درایام ظهور شورش و فترت بسبب
بغي و طغیان متمردان هر ناحیه کشت و زرع ضبط و عمل نیز چنانچه باید بوقوع
نیامد و در پایمالي تلف شد ازین جهت تسعیر غلات و حبوبات بالا رفته بود
بتخصیص در گجرات لهذا درین ایام خجسته انجام رای عالم آرا بقصد تدارک
این حادثات اقتضا کرد که در مسالک ممالک محروسه و قلمرو خالصه شریفه باج
غله و دیگر اشیاء ماکوله و مشروبه که بیشتر گرفتن آن در جمیع امصار مقرر بود
یا بسیاري از دیگر وجوه مال و سایر در ممالک بروجه استدامت و استمرار بخشیدند
درین باب امثله جلیله و مناشیر مطاعه موشح بتاکید شدید قدغن بلیغ بنام متصدیان

هر صوبه و سرکار و فوجداران و کروریان اطراف و اقطار شرف نفاذ یافت که من بعد دست از اخذ این وجوه که بخشیده شد کوتاه دارند و گرز برداران و احدیان برای رسانیدن احکام بجمیع صوبه جات و ولایات تعین شدند و در اندک فرصت تفاوت نمایان در نرخ غلات بهمرسید و در سال هزار و هفتاد رضوی خان بخاری چون اراده گوشه نشینی داشت بسالیانه دوازده هزار روپیه کامیاب گشت و همدرین سال چون راجه جسونت سنگهه که بنابر وقوع زلات و سوابق تقصیرات خطاب مهاراجگي ازو مسلوب شده بود دریں ایام مورد لطف و تفضل گشته دیگر باره بآن خطاب والا نامور گردید سید جعفر ولد سید جلال بخاری و سید محمد خلف او و سید حسن برادر سید جلال مرحوم که به تهنیت جلوس اقدس آمده ملازمت نمودند بمرحمت خلاع فاخره خلعت امتیاز پوشیدند و چند ماه که سعادت یاب حضور بودند سید جعفر صاحب سجاده بمرحمت فیل و خلعت و انعام ده هزار روپیه و سید محمد خلف او بعنایت خلعت و ماده فیل و انعام یک هزار روپیه و سید حسن برادر سیّد جلال بعطای خلعت و ماده فیل مطرح انوار نوازش گشته به احمد آباد که وطن مالوف آنها است رخصت انصراف یافتند و سید محمد صالح بخاری که صاحب سجاده حضرت قطب عالم قدس سره بود بمرحمت خلعت و ماده فیل و انعام دو صد مهر اشرفی کامیاب عاطفت بادشاهانه گردیده مرخص شد و در سنه هزار و هفتاد و یک از وقایع بندر سورت بمسامع خلایق پناه رسید که حسین پاشا حاکم بصره باقتضاء نیک اختری و سعادت یاوری عریضه مشتملبر بر صدق ارادت و رسوخ عقیدت و تهنیت جلوس اشرف برسریر سلطنت و اورنگ خلافت با اسپان عربی برسم پیش کش مصحوب قاسم آقا به آستان سپهر بنیان فرستاده و او به بندر سورت رسیده است یرلیغ گیتی مطاع بمصطفی خان متصدي آنجا پیرایه نفاذ یافت که چهار هزار روپیه در وجهه مدد خرچ از خزانه انجا به قاسم آقا داده روانه درگاه معلی گرداند و در شوال المکرم آن خلعت فاخره و اسپي با ساز مطلا به قطب الدین خان خویشگی فوجدار سورتهه مرحمت شد و به تماچي زمیندار کچهه خلعت ارسال یافت

و سردار خان که از کومکیان صوبه بود بحضور بموجب طلب رسیده ناصیه سای آستان معلی گشت و یک زنجیر فیل و چند قلاده یوزکه فرد کامل درین دیار میشود با دیگر اشیاء پیش کش گذرانیده به فوجداری سرکار بهروچ معین گردید و درسال هزار و هفتاد و دو یرلیغ گیتی مطاع بنام مهاراجه جسونت سنگهه که با امر نظامت صوبه احمد آباد می پرداخت عز ورود یافت که با تمامی سپاه خویش بکومک امیر الامرا که بدفع سیوا مرهتّه در دکهن قیام داشت بشتابد و به قطب الدین خان فوجدار جونه گدّه که باحمد آباد آمده تا رسیدن صوبه دار دیگر بنظم مهام آن صوبه اشتغال ورزد چنانچه او بموجب حکم اقدس هفدهم شهر محرم الحرام سنه ۱۰۷۲ یکهزار و هفتاد و دو به احمد آباد رسیده بنظم و نسق صوبه پرداخت و همدرین سال پیشکش مصطفی خان متصدی بندر سورت یازده سر اسپ عربی و پنج غلام گرجی از نظر انور گذشت *

صوبداری مهابت خان و دیوانی مکرمت خان و حاجي شفيع خان

شانزدهم شهر ذیحجه الحرام سال هزار و هفتاد (۱۰۷۲) و دو مهابت خان به صوبه داری صوبه گجرات در حضور از تغیر مهاراجه جسونت سنگهه مقرر شد و بعنایت خلعت خاصه و اسپ عربی با ساز طلا و یک زنجیر فیل کلان با ساز نقره و جل زربفت سر بلند گشت و دو هزار سوار از تا بینانش دو اسپه سه اسپه مقرر گردند که منصبش از اصل و اضافه شش هزاری پنجهزار سوار ازانجمله سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد مفتخر گشته رخصت یافت بعد طی مراحل و قطع منازل بتاریخ هفدهم روز یک شنبه شهر ربیع الاول سنه یکهزار و هفتاد و سه باحمد آباد رسیده به بندوبست و ضبط و ربط صوبه پرداخت و همدرین سال سردار خان که به فوجداری بهروچ مقرر شده بود ازانجا تغیر شد و به فوجداری ایدر از تغیر شیر سنگهه که عملش در پرگنه مذکور کما ینبغی نبود و سردار خان از دیر باز آرزو داشت که تعیناتی صوبه احمد آباد باشد مقرر گشت و حکم شد که از متمردان پرگنه ایدر هر کس

بمقتضای عاقبت نیندیشیدهٔ مصدر بی اعتدالی و اداهای ناهنجار گردیده باشد او را بجزای کردار رساند و از مفسدان اثری دران سر زمین نگذارد *

مسخر گشتن نوانگر به سعي قطب الدين خان خويشگي فوجدار جونه گڈه و از پیشگاه خلافت و جهانباني موسوم گشتن نوا نگر به اسلام نگر

چون درین سال رن مل زمیندار سابق نوانگر که حلقهٔ اطاعت و بندگي آستان خديو گيتي ستان زيور گوش جان ساخته برجادهٔ فرمان پذیری و دولتخواهی ثابت قدم بود و همواره بمقتضای صلاح اندیشی و کار آگهی امتثال او امر بادشاهي و ادای پیشکش مقرری می نمود روزگار حیاتش سپری گشت از پیشگاه سلطنت و جهانبانی زمیداری آن ناحیه بستر سال پسرش تفویض یافت و او بموجب یرلیغ کرامت نشان و برسم معهود زمینداران برجای پدر نشست سرکردگي قوم خویش و راجگی آن سر زمین را کمر بست رای سنگهه مردود برادر رن مل که مقهوری نابکار و غداری مغرور بود عرق غیرت و حمتیش حرکت نموده برای دشمنی مخالفت برادر زادهٔ کمر بست و در صدد دفع و هلاک او در آمدهٔ چون با جوهر دلیري و جرأت مکر و جربزت فراهم داشت مردم را ازو رهانیدهٔ بجانب خود دعوت نمود و به لطایف تدبیرات و جهل و فریب پنج شش هزار سوار و پیادهٔ جمع آوردهٔ رایات استیلا بر افراشت و کوبردهن راتهور را که جد مادر ستر سال و مدار المهام ریاست او بود به قتل رسانیدهٔ ستر سال را با خواص نوکران و پیشکاران و مادرش مقید ساخت و زمینداري ولایتش را متصرف شدهٔ بجای او نشست و تمامی زمیندار ولایت کچهه را نیز با خود متفق نمودهٔ بمعاونت و موافقت او مستظهر گشت ازانجا که قطب الدین خان فوجدار سورتهه برای بندوبست و ضبط و نسق آن سر زمین در آن حدود توقف گزیدهٔ

بود چون منهیان خبر رسانیدند که تماچی پسر رای سنگهه و جسا برادران و خیم العاقبت سه هزار کس از سوار و پیاده فراهم آورده در ضلع بالار عذار انگیز فتنه اند قطب الدین خان محمد پسر خود را با دو هزار سوار بدفع و استیصال آن شوریده بختان تعین نمود و آن هرد مردود باستماع توجهه این جیش مسعود با همراهان از ضلع مذکور فرار نموده رو بجانب کچهه آوردند و محمد برجناح استعجال از دنبال رسیده بآن کوته اندیشان بجنگ و قتال پیوست و حربی صعب روی نمود که یک صد و هفت تن از فئۀ کفر و نفاق و طغیان در آن آویزش بخاک هلاک افتادند و بقیه السیف بیک پا نیم جانی بدر بردند و چندی از مبارزان اسلام بسعادت شهادت رسیدند چون قطب الدین عرصۀ آن ولایت را از خار فساد بیدینان بدنهاد پیراسته خاطر از بندوبست آن حدود پرداخت بجونه گده معاودت نمود پس از وصول خبر این فتح نمایان به آستان دولت آشیان او مشمول عواطف بادشاهانۀ گشته شهرحام به فرمان شهنشاه اسلام موسوم به اسلام نگر گردید و در آخر همین سال میر بزرگ بامر صدارت صوبه احمد آباد سرفرازی یافته رسید و در دویم شهر صفر المظفر سنه ۱۰۷۴ هزار و هفتاد و چهار تفویض خدمت جلیل القدر وزارت اعظم در پیشگاه خلافت و جهانداني بنام جعفر خان شد *

پیدا شدن شوریدۀ و قرار دادن خود را به دارا شکوه و به سزا رسیدن او

از وقایع صوبه احمد آباد بمسامع حقایق مجامع رسید که شوریده بخت بی سروپائی از قوم بلوچ در ناحیت بیرمگام و چوال بوسوسۀ سودای باطل و اغوای دیو پندار خود را بی شکوه نام کرده بود و جمعی از واقعه طلبان فتنه جو او باش بی آبرو فراهم آمده غبار فساد مي انگیختند و طائفۀ کولیان که پیوسته هوای تمرد و سودای طغیان آن گروه عصیان پژوه را در سر است آن فرومایه را دست آویز فتنه ساخته شورش افزای میکردند مهابت خان ناظم صوبه بدفع او پرداخته سلک جمعیت مفسدان که بران مجهول فراهم آمده هنگامه آرای

فساد بودند از هم گسیخت و فرقهٔ کولیان را تادیب بلیغ نموده گرد ادبار از روزگار شان بر انگیخت و آن تیره بخت بی نام و نشان را ازان حدود آواره ساخت و بنابر بندوبست تهانه کاجنه معموله کهنبایت و بیلپار عمله پرگنه پتلاد را نواحداث نموده سید محمود خان را مقرر نمود و همدران آوان فرمان عالیشان بنام مهابت خان شرف صدور یافت که دود کولی چنوال را تنبیه رسانیده شیر بابی را بجمعیت پانصد سوار مقرر کرد بسیار موقع و مستحسن افتاد احتیاط باید کرد و دو صد سوار دیگر نیز کومکی تعین نماید *

تاخت نمودن شیواجي مرهته بندر سورت را و بر آمدن ناظم صوبه بدان صوب

همدران ایام شیواجی مرهته که در دکهن سر بشورش برداشته گرد فساد بر انگیخته بود به بندر سورت رسید ازانجا که بندر مذکور در آن وقت شهر پناهی نداشت خرابی بسیار و خسارت کلی بتجاران و متوطنان آنجا راه یافت و بتاخت و تاراج دور و نواح پرداخته برگشت ازین معنی تزلزل و تهلکه عظیم در ملک راه یافت لهذا ناظم صوبه فوج کشی نموده بر آمد و بعضی فوجداران با جمعیت زمینداران بتقدیم خدمت همراه بودند جگمال کراسیه موضع رسانند با فوجدار دهولقه با صد سوار شادی مل زمیندار ایڈر با سید حسن فوجدار با دو صد سوار و سید عابد با دو صد سوار و زمینداران پرگنه کري راجه ڈونگر پور با هزار سوار سبل سنگه وغیره زمینداران بدهوان وغیره معموره جهاله وارٍ با پانصد سوار و لال کلیان زمیندار ماند و با دو صد سوار زمیندار ایلول معموله پرگنه احمد نگر پنجاه سوار پرتهي راج زمیندار هلدر درس با یک صد سوار و زمیندار لونا واڑه پانصد سوار زمیندار بیلپار سه صد سوار الحاصل مهابت خان تا سه ماه در نواح بندر اقامت نموده قریب سه لک روپیه پیش کش از زمینداران آنجا گرفته معاودت نمود و عنایت خان متصدي بندر سورت حصاری بنا نهاد مخفي نماند که از روی ده ساله احوالات آنحضرت آنچه تعلق بصوبهٔ گجرات داشت سوای آنچه از

خار ج بدرجه یقین رسیده بود نگاشته کلک بدایع نگار گشته و چون کتابی بعد ازین مخبر بر بقیه احوالات سلطنت آنحضرت بنظر نیامده و ازانجا که حکم اشرف بجهت بعضی ضوابط مستمره نفاذ یافته و احکام در باب آن صادر گشته لهذا انچه از روی احکام دفتر دیوانی وغیره و از ثقات مسموع شده بتحریر می پردازد چنانچه در صدر این نسخه اشاره بدان رفته قطب الدین خان فوجدار جونه گده بهمراهي فوج مهاراجه جسونت سنگه که بمهم دکهن اشتغال داشت تعین شد و فوجداري آنجا بسردار خان مقرر گشت و دران سال چون اکثر سکنه سرکار سورتهه برای استغاثه به حضور رفته بودند لهذا فرمان عالیشان بنام خان مذکور باتباع سنت سنیه و عدالت در ترفیه حال رعایا و سکنه جونه گده وغیره صادر شد چنانچه نقل آن از روی اصل ثبت افتاده *

نقل فرمان عالیشان

شجاعت و شهامت دستگاه خانه زاد لایق الاحسان سردار خان بعنایت بادشاهي امیدوار بوده بداند که چون همگي توجهه خاطر حق شناس و تمامي همت عدالت اساس مصروف بر آنست که در زمان خلافت ابد مقرون و آوان سلطنت روز افزون عامه رعایا و کافه برایا در مهد امن و امان بوده بدعای بقای دولت ابد مدت مشغول باشند و بجهت احیائی مراسم عدل و انصاف و هدم مبانی جور و اعتساف خود بذات اقدس نفس مقدس توجهه بداد مظلومان و ملهوفان مبذول مي فرمائیم و ستم دیدگان و جور کشیدگان هر روز در پیشگاه حضور لامع النور دولت بار یافته کامیاب معدلت و نصفت بادشاهانه میگردند لهذا حکم جهان مطاع عالم مطیع صادر میشود که آن قابل الاحسان باتباع سنت سنیه والا و آثار عدالت معلی در ترفیه حال رعایا و سکنه بلاد و قصبات و قریات سرکار سورتهه و داد دهی مستغیثان آنجا دقیقه از دقایق غیر مرعی ندارد و نگذارد که از قوی بر ضعیف جور و ستمی رود از قضایا و دعاوی هرچه امور شرعیّه باشد آنرا باتفاق قاضي و مفتي و میر عدل آنجا بر وفق ملت شریف غرا بقطع و فصل

رساند و آنچه که متعلقه بدفتر دیوان و قوانین ملکی باشد مطابق حق و حساب و قواعد و ضوابط مقرره و مستمره تمشیت دهد تا جمهور سکنه و عامه رعایا در همانجا بداد خود رسیده و بمقصد خود فایز گردیده برای رفع تظلم بحضرت سلطنت و جناب خلافت از اوطان مالوفه جلا اختیار نه نمایند و مسافت بعیده نه پیمایند درین باب قدغن دانند و انحراف نور زند تحریر چهارم شهر جمادی اول سنه ۷ هفتم جلوس مبارک نوشته شد و فرمان والا شان قدر توامان در باب رفع ابواب بدعت عمل دیانت خان دیوان مراد بخش که در صوبه داری آن بادشاه زاده مستمر ساخته بود بنام مکرمت خان دیوان صوبه صادر شد چون حُکم مقدس معلی در جمیع صوبجات ممالک محروسه شرف نفاذ یافت که در هر صوبه مدرس تعین نمایند و طلبه علم از میزان خوان تا کشاف باستصواب صدر صوبه موافق تصدیق بمهر مدرسان وجه علوفه از تحویل خزانچی خزانه آن صوبه میداده باشند درینولا سه نفر مدرس در احمد آباد و پٹن و سورت و چهل و پنج نفر طلبه علم اضافه در صوبه احمد آباد مقرر شد *

تقرر یافتن نقد محصُول بحساب چهل یک وچهل دو

در چهارم شهر شوال المکرم سال هزار و هفتاد و پنج بموجب حکم اقدس در باب محصول سایر که در صوبجات و بلاد و پرگنات ممالک محروسه و قلمرو خالصه شریفه که بسرکار اقدس ضبط میشود و اختلاف دستور آن در هر مکان معروض بارگاه فلک جاه گردید ازانجا که همگی توجهه خاطر حق شناس و تمامی نیت عدالت آساس برفاهیت حال و جمعیت مال کافه برایا و عامه رعایا که بدایع ودایع آفریدگارند عموماً و بمقتضای رعایت دین متین و مرات احوال مسلمین خصوصاً مصروف است حکم جهان مطاع بشرف صدور پیوست که از غرهٔ شهر شوال هشتم سال جلوس اقبال مانوس ناظمان مهمات و متکفلان معاملات صوبجات در هر مکان از مسلمان بقرار چهل یک و از هنود بضابطه چهل دو از

موافق قیمت باز یافت نمایند و اجناسی که بهایش از پنجاه و دو نیمروپیه کمتر باشد از حاصل آن مزاحم نشوند و در وقت بر آمدن سوداگران با اسباب و امتعه از بلاد و قصبات بصیغه بر آمد که بمنزله راهداریست چیزی طلب ننمایند حاصل برده فروشي و کاه و پهوس وغیره معاف دانند و بهل و دولی و کجاوه و اسپ وغیره از باربر و سواری عیال و اطفال منصبدار و سپاه و مترددین و مسافرین ملاحظه نکنند و شتر و اسپ و گاؤ وغیره بار بردار منصبدار و سپاه و دیگر مردم را ننمایند درین ماده یاد داشت درگاهی و احکام والا بنام مکرمت خان دیوان صوبه رسید و فرمان عدالت تبیان در باب ابواب منع ممنوعه بنام متصدیان حال و استقبال ورود فرموده که نقل آن بجنسه مرقوم میگردد *

نقل فرمان معدلت تبیان درباب منع ابواب ممنوعه

از قرار تاریخ بیست و دویم شهر جمادی الاول سنه ۸ هشت از جلوس والا آنکه متصدیان حال و استقبال مهمات و معاملات صوبه احمد آباد بعنایت بادشاهي امیدوار بوده بدانند که چون درینولا بعرض مقدس معلی رسید که گماشتهای حکام و قانون گویان و دیسپاندیان و پیاده هاى چبوتره در بلده احمد آباد و پورجات متعلقه آن و قصبات و پرگنات توابع صوبه مذبور مبلغ برخلاف دستور و معمول از راه بدعت از سکنه آنجا و بیوپاریان بموجب تفصیل مسطور في الضمن میگیرند و این معنی باعث تفرقه و پریشانی آن فریق میگردد و همچنین بعضی از ساکنان محال مرقوم بتخانه‌ها را که پیش از جلوس والا بموجب حکم معلی منهدم گردیده بود تعمیر نموده بتها دران گذاشته پرستش می نمایند و مرتکب امور نا مشروعه میگردند لهذا حکم جهان مطاع لازم الاتباع بکرامت صدور می پیوندد که بتحقیقت این مقدمات وا رسیده در صورت صدق معروض مقرر سازند که من بعد گماشتهای حکام و قانون گویان و دیسپاندیان و پیاده‌هاى مزبور به علت ابواب مبتدعه از بیوپاریان ، دیگر سکنه محال مذکور چیزی نگیرند

و متوطنان آنجا جراءت برارتکاب امور نا مشروعه نه نمایند و بتخانه‌های منهدمه را که الحال مرمت نموده اند بیندازند و درین ابواب نهایت تاکید و قدغن دانند *

شرح ضمن فرمان والا شان

اول بابت فروعی بلده احمد آباد و پورجات و قصبات دوم شخصی سکنه بلدهٔ مذکور از خانه موروثی خود درختی داشته باشد و بواسطه نقصان عمارت وغیره آن اگر بخواهد که آن درخت را ببُرد عاملان آنجا تا چیزی نگیرند نمیگذارند که آن درخت را یا شاخی ازان ببرند سیوم ارباب دخل و حکام در خرید و فروخت جبر مي نمایند و خوش خرید نمی کنند چهارم متصدیان بر محال صوبه احمد آباد محترفه مي گیرند پنجم اگر کسی خواهد که کسب بافی یا گره بافي یا شانه بافی یا سوزن گری یا چکن دوزی بیاموزد متصدیان بعد آموختن هنر چیزی به صیغه هنر آموزي مي گیرند ششم در بلده و نواحي آن و اکثر پرگنات صوبه احمد آباد قانون گویان و پیادها از شخصی که خانه ابتیاع می کند فی صد دو نیم روپیه می گیرند هفتم محتاجی از قوم نداف و عصار که از جای آمده خواهد که روزگار در محل دیگر کند متصدیان آنجا تا یک و نیم روپیه نگیرند نمیگذارند که شروع در کسب خود نماید هشتم درون شهر در چبوتره هر چکله سیتهه و قانون گو ودیسائیان راه نمای فروعی مي کنند و در فروعی خود نیز شریک می شوند نهم گاوان عرابها و بار بردار که از بیرون به شهر مي آرند کاه و کربی خریده مي چرانند از آنها یک مرتبه یک تنکه متصدیان به صیغهٔ کاه چرائي مي گیرند دهم از عرابه کاه و کربی در امکنه معتدده هرجا یک پوله و هیزم پنج آثار مي گیرند و از سرباری چهار بادام مي گیرند یازدهم در ایام پچوپن و اماوس و ایکادسی هنود دکاکین مي بندند مقرر سازند که همیشه دکاکین وا نموده سودای خرید و فروخت مي نموده باشند دوازدهم در بلده و پرگنات صوبه احمد آباد بعلت بیکار مزدور و اکثر اهل حرفه آزار کلي مي یابند سیزدهم متصدیان و سیتها ودیسائیان اکثر پرگنات صوبه مذکور در وقت

آمد غلّه نو مردم دیگررا خریدن دمیدهند اولا خود میخرند ازان غله چیزی که بوسیده وضایع مي شود بزور به بیوپاریان مي دهند و نرخ غله جید بجبراً مي گیرند چهاردهم جمعی موسوم با دهوایه که روزگار کرایه عرابه دارند اگر گاوی در برهانپور یا جای دیگر خریده حاصل آنجا داده به احمد آباد بیاید باز حاصل خریدی آن در احمد آباد بدهد و اگر از خود حاصل ندهد مجرم ساخته جریمه مي گیرند پانزدهم حکام و اهل دولت در باغات خود و سرکار والا هر قسمی ترکاري و میوه مي کارند و بترکاري فروشان ده بیست نرخ افزوده مي دهند و زر بجبراً باز یافت مینمایند شانزدهم اولاً حاصل خرید گاوٗ و گاو میش میگیرند و در وقت ذبح آن یک و نیمروپیه سرگاو و گاو میش علحده میگیرند و همچنین در پرگنات صوبه مذکور نیز یک چیزی مقرر کرده میگیرند بدانزان دران صوبه گوشت گران است هفدهم در سرس پور از حمالان کوپهای روغن زرد و تلخ وغیره در سالی سی روپیه مي گیرند هیجدهم فوجداران و کروریان از مردم پرگنات ساحل دریای سابرمتي و وا ترک از ده روپیه تا پنجاه از عمل عیرت خان کهچري گویان جبراً مي گیرند نوزدهم در قصبهٔ احمد نگر مسجد جامع درون قصبه نزدیک دروازه واقع شده بسبب نا بودن حاکم زر بکولیان داده در قصبه مي باشند یک سال است کولیان نمي گذارند که مسلمانان اقامت جمعه دران مسجد نمایند مقرر سازند که هیچکس مزاحم احوال مسلمین نشود و بفراغ خاطر اقامت جمعه در مسجد جامع مي کرده باشند بیستم در احمد آباد و دیگر پرگنات پیش از جلوس مبارک حسب الحکم بتخانها منهدم ساخته بودند باز درست نموده بت پرستي مي نمایند مطابق مضمون مسطور في المتن بعمل آرند بیست و یکم هندوان در شهرها و پرگنات احمد آباد رسوم باطله رواج داده در شب دیوالی چراغها و در ایام هولی زبان بفحش گوئی کشوده در هر چکله و بازار هولی مي سوزند و چوب هرکس که بدست مي آید بزور آوري یا به دزدی در آتش هولي مي اندازند مقرر سازند که در بازار چراغهای دیوالی نفروزند و چوب احدی را به دزدی یا به زور برده در آتش هولی نیندازند و زبان به گفتار فحش

و بیسل نگر درختان انبه دارند متصدیان آنجا بار درختان مذکور ده سي تخمین نموده زر مقرر مي کنند یا آنکه رز هر دو سر از محصول آن درختان مي دهند و بواسطه تتمه باز در شکنجه مي باشند و اگر آن درختان گاهی بار کم آرند موافق گذشته و پیوسته رز مي گیرند و هندوان که دران شهر باغات دارند بالکل بآنها معاف است حسب الحکم مقرر شده در صورتی که در باغ فتور بوده باشد خواه حاصل باغ یا خرچ مساوی کمتر باشد مزاحم نشوند و اگر از خرچ حاصل زیاده بوده باشد از قدر زاید پنجم حصّه از هنود و ششم حصه از مسلمین باز یافت نمایند که مطابق حکم اشرف ارفع اعلی بعمل آرند و زیاده طلبی ننمایند ازانجا که بموجب حکم معلی محصول متاع کمتر از پنجاه و بیمروپیه باشد معاف و مرفوع القلم گشته مردم بنابر حطام دنیوی بمقدار معافي بدفعاتّ و تفریق مي برند لهذا متصدیان از دریافت این معني قرار گرفتن محصول آنها گذاشته و منجمله مداخل آن در وجه اخراجات ضروري محال کٓهره پارچه و خیرات مستحقان مقرر نمودند و انچه از اخراجات مذکور افزود مي گشت قیمت مال که محصول باید گرفت قرار داده داخل سیاهه و خزانه والا نمودند و نیز حسب الحکم مقدس معلی بنام دیوان صوبه شرف ورود یافت که بجهت محصول فرنگان و ولندیز در احمد آباد مزاحم نشوند و وا گذارند که محصول را در بندر سورت وغیره ادا نمایند و همدرین سال در باب باز خواست بر آمد عاملان حکم معلی بدیوان صوبه رسید که انچه بصیغه ذات عامل باشد تمام و زر ذمه متعلقان بعد معافي چهارم حصه سه حصه باز یافت و معامله کوهی از عمال که مدتی در قید و زندان باشند و مطالبه ذمه آنها بوصول نمي رسد نظر بر حالت آن جماعه مشخص نمایند و همدرین ایام آوارگی مرهتّه دکهنی در نواحی بندر سورت روی نمود بعد تاخت و غارت اکثر امکنه و خرابي معاودت کرده رفت و در شب دوشنبه بیست و ششم شهر رجب المرجب سال هزار و هفتاد و شش رحلت اعلی حضرت فردوس مکانی شاه جهان پادشاه رو نمود و مکرمت خان دیوان رخت هستی بر بست و در او اخر سال مذکور دیواني صوبه

گجرات بحاجي شفیع خان مقرر گشت و از روی سوانح بندر سورت بموقف عرض رسید که میر عزیز بدخشي که بجهت رسانیدن وجوه ندر بمکه معظمه و مدینه طیبه زادهما الله شرفاً و تعظیماً معین گشته بود در آن مکان شریف ودیعت حیات سپرد *

مقرر شدن دام بوزن چهارده ماشه

چون دران ایام جنس مس رو نه کمي آورده بود صرافان بلده احمد آباد پول سیاه آهني را رواج داده بنرخ گران می فروختند ازینجهت مهابت خان از اطراف مس بسیار طلبداشته در وزن نسبت به پول سیاه سابق چیزی کم کرده بسکه مبارک رسانیده رواج داد و به داروغه دار الضرب سند داد که حاصل پول سیاه معاف باشد چون داروغه این معني را بدیوان صوبه اظهار نمود گفت بدون سند حضور حاصل پول سیاه نمي توانم گذاشت ناظم صوبه در جواب آن گفت که اگر این سند در درگاه عالم پناه منظور می افتد بهتر والا بنده حاصل یک سال بخزانه عامره عاید خواهد کرد چون حقیقت صدر از روی وقایع بعرض اقدس رسید حکم جهان مطاع عالم مطیع بنام دیوان صوبه کرامت صدور یافت که دام بوزن چهارده ماشه مقرر شد و بسکه مبارک رسانیده رایج گردانند و حاصل یک ساله معاف دانند *

معاف شدن محصول چهل یک از مسلمین

ازانجا که همت ملت گزین و نهمت معدلت آئین حضرت خلد مکان مصروف برفاه حال و جمعیت مال مسلمین بود از پیشگاه فضل و احسان و کرم امتنان فرمان واجب الاذعان بنام دیوان صوبه شرف صدور یافت که محصول چهل یک را از مال تجارت مسلمانان که در سرکار والا مي گیرند از بیست و پنجم شهر ذیقعده سال هزار و هفتاد و هفت مطابق سال دهم جلوس همایون معاف و مرفوع شناسند و بعلت اخذ آن مزاحم ایشان نشوند و بدین جهت اصلاً و مطلقاً طمع و توقع ننمایند و از فرقه هنود بآئین سابق محصول بضابطهٔ چهل دو باز یافت مي نموده باشند و احتیاط تمام بکار برند که احدی ازین جماعه مال خود را بسازش و ساختگی برای ندادن حاصل داخل مال مسلمانان نسازد سردار

خان فوجدار جونه گده چون فوجداري اسلام نگر علاوه خدمتش شده بود باضافه پانصد سوار دو اسپه سه اسپه مباهی گشت و از عرضداشت مهابت خان ناظم صوبه معروض پایه سریر خلافت مصیر گشت که جمعیت منصبداران تعینات صوبه احمد آباد که بیست هزار سوار موافق ضابطه مي شود هنگام کار بهزار سوار نمي کشد چون در پیشگاه خلافت و جهانداري کمي جمعیت مذکور محمول بر غفلت و نا رسائي بخشي و داروغه داغ و تصحیحه صوبه گردید بخشي و سوانح نگار تغیر شد و بجای او میر جعفر معین گشت و بناظم صوبه یرلیغ رفت که به قاسم داروغه داغ و تصحیحه تاکید نماید که در ملاحظه تا بینان موافق ضابطه جماعه مذکور جد تمام بکار برده بمتصدیان تعینات قدغن کند که هریکی جمعیت خود را موافق ضابطه داشته باشد بحاجي شفیع خان دیوان صوبه حکم والا صادر شد که داغ نامه و تصحیحه نامهای تا بیناان و منصبداران انجا را سال بسال ملاحظه نمایند و هرکس جمعیت کمتر از ضابطه داشته باشد جاگیرش تغیر کنند و حقیقت بر نگارند و نیز عرضداشت ناظم صوبه بعرض مقدس رسید که قلعه اعظم آباد بمرور ایّام خراب گشته و ساختن آن ضرور است بدیوان صوبه حکم شد که بر آورد آنرا نموده بمهر خود ارسال دارد و برنهجي که حکم شود بعمل آرد چون اکثر ضوابط مقرره حضرت خلد مکان تا حال مستمراست بعضی ضوابط را بنابر انتفاع عام در هر وقت که معین شده بنگارش آن می پردازد *

نقل یاد داشت وقایع درگاهي درباب ضبط اموال منصبداران

آنکه بتاریخ روز سه شنبه بست و یکم شهر صفر سه نهم جلوس مبارک مطابق یک هزار و هفتاد و هفت هجري مطابق دوازدهم شهریور ماه الهي، رساله سیادت و نقابت پناه و زارات و معالی دستگاه سزاوار عواطف و احسان مورد مراحم بیکران افتخار خان و بمعرفت سیادت و وزارت پناه کفایت دستگاه میر عماد الدین و نوبت واقعه نویسي کمترین بندگان درگاه خلایق پناه کامران بیگ

قلمي مى گردد كه حكم جهان مطاع آفتاب شعاع صادر شده كه هرگاه كسي از بندهای بادشاهي فوت شود و وارثي نداشته باشد مطالبه سركار والا بر ذمه او نباشد اموال او را تحويل تحويلدار بيت المال كنند و اگر مطالبه داشته باشد بقدر مطالبه در سركار والا گرفته بقّيه را در بيت المال حواله كنند و اگر وارثی داشته باشد و مطالبه دار باشد بعد انقضای سه روز از تاريخ فوت او اموال او را ضبط كنند اگر اموال زياده بر مقدار مطالبه بوده باشد بقدر مطالبه در سركار والا گرفته ما بقي را بعد اثبات وارث بوارثه بدهند و اگر مطالبه زياده از اموال باشد تمام را در عرض مطالبه بگيرند و اگر مطالبه نداشته باشد بعد اثبات وارث بورثه او وا گذارند و مزاحم نه شوند بدين موجب حكم معلی بنام ديوانيان ممالك محروسه شرف صدور يافت كه بموجب ياد داشت مذكور در ضبط اموال عمل نمايند متصديان عمارت و باغات و ديگر كارخانجات بلده احمد آباد بدرگاه عرش اشتباه التماس نمودند كه قبل ازين در اجوره مزدوران وغيره فلوس كه بوزن بيست و يک ماشه بود تنخواه مي شد و از ابتدای غره شوال سنه مذكور رواج فلوس مذكور بر طرف گرديد و فلوس سكه مبارک عالمگيری كه بوزن چهارده ماشه باشد مقرر گشته رائج شد مزدوران عوض فلوس سابق سكه حال نمي گيرند و ميگويند كه تفاوت ده پانزده دارد چون اين معنی بعرض مقدس رسيد بديوان صوبه حكم شد كه بقرار ده پانزده يوميه بجای تنكه يک و نيم تنكه تنخواه ميداده باشند از آن روز در گجرات تنكه سه فلوس مقرر شده بتاريخ روز پنجشنبه هشتم شهر شوال سال صدر مهابت خان تغير شده روانه دربار جهان مدار گشت *

صوبه داري بهادر خان عرف خانجهان كوكه وديواني حاجي شفيع خان و خواجه محمد هاشم

بتاريخ پنجم شهر ربيع الثاني سال هزار و هفتاد و هشت بهادر خان عرف خان جهان بهادر كه بصوبه داری اله آباد مي پرداخت از تغير مهابت خان

بصوبه داري گجرات مقرر گشت و يرليغ جهان مطاع با و صادر شد كه بعد رسيدن الله وردي خان به آله آباد آزنجا عازم گجرات گردد چنانچه بتاريخ روز يک شنبه يازدهم شهر شوال آن سال ده احمدآباد رسيده به بندوبست و نظم و نسق صوبه مي پرداخت و در سنه ۱۰۷۹ هزار هفتاد و نه خواجه محمد هاشم از تغير حاجي شفيع خان بديواني صوبه سرفرازي يافته آمد و همدران سال فرمان والا شان درباب گرفتن خراج از رعايا بر وفق شرع متين صادر شد چنانچه نقل آن نگاشته ميشود *

نقل فرمان عاليشان درباب گرفتن خراج

كفايت شعار محمد هاشم بعنايات بادشاهي اميدوار بوده بداند كه بميامن توفيقات و تائيدات رب الارض و السموات عظمت آلاؤه و عمّت نعماه همواره عنان عزيمت والا نهمت بموجب آية كريمه ان الله يامر بالعدل و الاحسان معطوف است و همت عالي نهمت بتمشيت مامور و تنسيق مهام بر وفق شريعت خير الانام عليه و آله و اصحابه افضل الصلوة و السّلام مصروف و پيوسته مصدوقه بالعدل قامت السموات و الارض منظور نظر از عبادات و تعظيم امر پروردگار و شفقت و مرحمت بركبار و صغار پيش نهاد خاطر باهر الانوار است بنابرين درين ايام خجسته فرجام فرمان عاليشان عدالت عنوان شرف نفاذ يافت كه متصديان مهمات حال و استقبال ممالک محروسه هندوستان از كران تا كران خراج وغير محال آن باندازه طريقه كه در شرع انور و ملت حنفيه از هر مقرر گرديده و در ضمن اين منشور تفصيل آن از روايات صحيحه بكمال معتمده مستفاد مي گردد منظور است به تحصيل رسانند و هرسال يرليغ مجدد نه طلبند و تخلف و تجاوز را موجب نكال آخرت و دنيا شمارند اول بايد كه با رعايا مراتب رفق مرعي دارند و تفقد احوال آنها نمايند و بحسن تدبير و حكمت عملي سعي كنند كه بطيب نفس و خوشدلي در تكثير زراعت كوشش نمايند كه هرچه قابل زراعت شود مزروع سازند دويم از ابتداي سال بر

احوال هریکی از ارباب زراعت بحسب مقدور اطلاع حاصل کنند که درپی زراعت آن دیار دست ازان کشیده اند و قدرت بر زراعت دارند تبرعیب و دلاسا پیش آیند و اگر از بعضی امور رعایت خواهند رعایت نمایند اگر بعد تفحص ظاهر شود که با وجود قدرت دست از زراعت باز داشته اند باید که آنها را تاکید و تهدید نمایند و بحبس و ضرب پیش آیند و در خراج مؤظف بارباب زمین معلوم نمایند که خراج ازانها گرفته خواهد شد زراعت کنند یا نه و اگر معلوم کنند که ارباب زراعت در تهیه اسباب زراعت در مانده اند زری بطریق تقاوی از سرکار دهند و ضامن نگیرند سیوم در خراج مؤظف اگر ارباب زمین از تهیه اسباب زراعت عاجز و در مانده باشند یا زمین را معطل گذاشته گریخته بروند آن زمین را بقصد اجاره یا زراعت بدیگر دهند و قدر خراج از اجاره در صورت اجاره دار حصه مالک در صورت مزارعت ستانند و تمته اگر بماند بمالکش رسانند یا شخصی را قایم مقام مالک سازند تا زراعت نموده خراج را ادا نمایند و تتمه را خود متصرف شوند و هرگاه ارباب زمین قدرت زراعت بهمرسانند زمین آنها پس بدهند و اگر زمین شخصی معطل گذاشته گریخته رفته باشد با جاره بدهند بعد منقضی آن سال در سال دیگر به اجاره بدهند چهارم بر قطعات زمین افتاده که بر زراعت باز نمی آید مطلع شوند اگر از جمله شوارع و طرق است داخل بنای شهر و قریه نمایند که کسی آنرا مزروع سازد و اگر غیر آن زمین ملاحظه نمایند و اگر دران ما بقی زراعت بود ممتنع الفلاح باشد بعلت خراج آن زمین مزاحم کسی نشود اگر دران ما بقی ممکن الفلاح بود یا در اصل بایر بود بر هر دو تقدیر اگر آن زمین مملوک است مالکش حاضر و قادر بر زراعت باشد مالک را تاکید کنند که مزروع سازد و اگر ان زمین مملوک نیست یا مالکش مجهول است آنرا به کسی که قادر بر احیا باشد بدهند تا احیا نماید پس اگر اجاره گیر مسلمان باشد و زمین مذکور قریب اراضی عشری بود بر او غیر مقرر نمایند اگر قریب اراضی خراجی بود یا محیی کافر باشد مطلقاً بر او خراج وضع نه نمایند و در صورتیکه خراج باید وضع نموده بقدر تقاضای وقت

چیزی برینکه بالمقطع که آنرا خراج مقطعت گویند وضع کنند یا حصّهٔ معین از محصول نصف که آنرا خراج مقاسمه نامند مقرر سازند اگر مالکش معلوم بود لیکن بغایت عاجز از زراعت باشد اگر دران زمین قبل ازین خراج معطوف باشد موافق حکمی که می آید بعمل آورند و اگر غیر خراج مقاسمه باشد یا زراعت نشود بعلت غیر با خراج مزاحم نشوند لیکن در صورت عجز تقاوی داده به زراعت مشغول سازند پنجم قطعهٔ زمین بادیه بایر اگر مالکش معلوم باشد باو وا گذارند دیگر برادران دخل نه دهند اگر مالک آن معلوم نباشد و احتمال عودات دران زمین نبود بمقتضای مصلحت هرکرا لایق پرداخت آن زمین دانند باد بدهند و هرکه آنرا صالح زراعت کند او را مالک رقبه آن زمین دانند و از و پس نه ستانند و اگر اجناس عودات دران زمین باشد از امر بی مانع عودات دران زمین بود مانع آیند در انتفاع بآن زمین مزارعت وغیرها منع ننمایند هیچکس را دست تصرف دران مالک ندانند اگر قطعهٔ زمین بادیهه در دست از سبب انتقال است و خلاف ممر آن از سببی دیگر افتد تا زمانیکه پیش ازین تعلق اوست متعلق دانند دیگریرا دخل ندهند ششم در جائیکه بر مزروعات غیرها خراج مقرر نباشد انچه که موافق شرع مقرر باید نمود نمایند و در صورت خراج آن قدر وضع کنند که از زمین آن رعایا از پا نیفتند و بهیچوجهه از نصف نه گذرند هر چند توانائی زیادہ آن باشد و در جائیکه مقرر باشد همان مقرری بگیرند بشرطی که در صورت خراج زیادہ از نصف نباشد از گرفتن آن رعایا از پانیفتند والا خراج سابق را کم کرده هرچه موافق طاقت دانند مقرر نمایند اگر دران گنجایش زیادہ از مقرری باشد زیادہ بگیرند هفتم تبدیل خراج مؤظف مقاسمه موظف اگر رعایا به آن رضامند باشد به کنند والا نکنند هشتم وقت طلب خراج موظف رسیدن هر جنس غله بحدّ درو است پس هر جنسی که بحدّ درو بر سد حصه خراج که در برابر آن جنس بود بگیرند نهم اگر در مؤظف بعض زراعت آفت غیر یمکنه الاضرار برسد باید که نیک و ارسید از قرار حق و نفس الامر بر مقدار از آفت مجرا دهند و در اخذ محصول ما بقی نوعی سلوک

نمایند که نصف سالم برعایا برسد دهم در خراج مؤظف هر که زمین خود را باوجود قدرت به زراعت و عدم مانع معطل دارد خراج بعضی در دیگر بگیرند در معنی که بآب در آید یا آب باران منقطع شود یا زراعت پیش از بریدن آفت غیر ممکن الاضرار بحدی رسد که جنس غله بدستش نیاید دران سال آن قدر مدت نمانده که پیش از آمدن سال دیگر مرتبه ثانیه زراعت کند خراج ساقط دانند و اگر بعد از بریدن آفت برسد خواه ممکن الاضرار مثل خوردن دواب وغیره یا ازان سال مدت مذکوره مانده است خراج ستانند یازدهم اگر مالک زمین خراج موظف از زمین خود زراعت نموده پیش از ادای خراج آن سال فوت شود محصول زراعت بدست ورثه متوفی آید خراج آن از ورثه بگیرند اگر متوفی مذکور تواند زراعت کند فوت شده دران سال آنقدر بدست نمانده باشد و او رونده است همه راستاند دوازدهم در موظف اگر مالک زمین خود را به اجاره یا عاریه دهد مستاجر و مستعیر دران زراعت کند وظیفه آن از مالک زمین بگیرند و اگر آنها باغ نمایند خراج از مستاجر و مستعیر بگیرند و اگر زمین خراجی را کسی قبض نموده منکر باشد مالک گواهان نداشته باشد اگر غاصب زراعت کرده باشد خراج از غاصب بگیرند و اگر زراعت نکرده باشد از هیچ یکی نه ستانند اگر غاصب مقر باشد و مالک گواهان داشته باشد خراج از مالک ستانند و در صورت رهن موافق حکم غصب بعمل آرند اگر مرتهن بی اذن راهن دران زراعت کرده باشد سیزدهم در خراج مؤظف اگر شخصی زمین خراجی خود را که دران زراعت میشود در میان سال بفروشد اگر آن یک فصله است و مشتري آنرا قبض نموده از بقیه سال مدتی دریافته است اگر تواند دران سال زراعت کرد کسی مانع زراعت نیست خراج آن از مشتري والا بایع ستانند و اگر دو فصله است یک فصله را بایع دریافته و یکی را مشتری خراج مقرری بر هر دو قسمت نمایند اگر دران زمین زراعت باشد که بحد درو رسیده خراج آن از بایع ستانند یک فصله یا دو فصله بود وقت تحقیق غله چهاردهم در مؤظف اگر کسی زمین خود را خانه کند خراج آن بدستور سابق بدهد و همچنین اگر دران زمین اشجار

غیر مثمر نشانیده و زمین زراعی را که دران وظیفه زراعت بود باغ کرده و اشجار مثمر در تمام وظیفه بلا فرجه نشاند دو روپیه سه پاؤ بالا که وظیفه ارتفاع داغ است بگیرند هر چند آن اشجار ثمر نداشته باشد مگر درخت انگور و بادام که تا ثمر ندهد بدستور سابق بگیرند و بعد از دادن ثمر دو روپیه سه پاو بالا بگیرند بشرطی که محصول یک ببگهه شرعی که عبارت از چهل و پنج گز شاهجهانی در چهل پنج گز مذکور است که بگر شرعی شصت در شصت میشود به پنج و نیم روپیه مابه ازان برسد والا موافق نصف محصول بگیرند اگر قیمت محصول کم از پا و روپیه یک سیر و پنج سیر شاهجهانی غله باشد ازان کم بگیرند اگر کافری زمین خود را بدست مسلمان فروخت باوجود مسلمان باشد خراج بگیرند پانزدهم اگر کسی زمین خود را مقبره یا سرای وقفی نموده خراج آن ساقط دانند شانزدهم از خراج مقاسمه هر که زمین خراجی را مالک نبود کافر باشد یا مسلم خرید باشد یا گرو باشد کفایت بر او باشد باذن از هر چه دران زمین پیدا شود حصه تعلق که مقرر باشد بگیرند بشرطیکه زیاده از نصف باشد کم نمایند و اگر کم از جنس باشد زیاده نمایند هر چه مناسب دانند هفتدهم اگر مالک زمین مقاسمه متردد زراعت نگدارد دران زمین بدادن آن باجاره یا بمزارعت وغیره آن چنانچه در موظف گذشت بعمل آرند هبجدهم در مقاسمه اگر زراعت را آفت رسد هر قدر که ضایع شود خراج آن نگیرند بعد از بریدن غله آفت برسد یا پیش از بریدن هر قدر که بماند خراج بگیرند مخفي نماند که اصل فرمان والاشان در دفتر خانه صوبه نمانده از روی نقل که بمرور ایام و نوشتن نقل در نقل نویسنده هاي نافهم تحریف و تصحیف و سقم بسیار داشت انچه بتقرب معلوم شد باصلاح آورد و انچه ممکن نبود مانده تا نقل صحیح بدست آید باوجودیکه مصحوب فرامین عالیشان احکام مطاعه بنام دیوانیان پیشین ورود یافته بود که هر گاه خدمت دیوانی صوبه بدیگری تفویض یابد فرامین که دستور العمل مملکت است تحویل منصوب نموده قبض الوصول می گرفته باشد بنابر امور چند و افراط و تفریط که درین صوبه روی داده بالفعل فرامین مذکوره در دفتر نیست *

امدن یاقوت خان حبشي قلعه دار دندا راجپوری در بندگي والا

چون سیواجی مرهته اکثر شهرهای عظیم را تاخته بغارت برده اقتدار کلي بهم رسانید که احدی از زمینداران دکهن را یا رای مقاومت او نمانده خیال تسخیر قلعه دندا راجپوری که تعلق بولایت بیجاپور داشت بر گماشت و دندا راجپوری قلعه ایست بر فراز کوه بلند و مرتفع در غایت متانت و استحکام درمیان دریای شور واقع شده و میگویند که ساخته پرس رام است که هنوز آن را اوتار می نامند خلاصه مطلب سیواجي اینکه چون جهازات بندر سورت وغیره که از هندوستان بولایت عرب و فرنگ و بنادر دیگر میروند به پائین این قلعه شده باطراف راهي می گردند متعرض شده جهازات را بتصرف خود آورد و به این ارادهٔ باطل بر قلعهٔ مذکور شتافت یاقوت خان حبشی که از قبل والی بیجاپور بحراست قلعهٔ مقید بود به انداختن توپ و تفنگ پرداخته مفسدان را نزدیک رسیدن و پیرامون گردیدن آن قلعه نمی داد دکهنیان چون دست از کنگرهٔ تسخیر آن کوتاه یافتند مقابل قلعه که یک کوهی دیگر در آب شور نمودار بود راکب جهازات شده بران کوه بر آمده و از سنگهای کلان دمدمه بغایت استحکام بنا نهادهٔ بر فراز آن توپها برده بانداختن مقید گشتند تا دو سال این معامله بطول انجامید آخر کار بر متحصنان تنگ شد و کارد بجان رسید در ظهور این صورت یاقوت خان پیام مصالحت بمرزا راجه که به مهم دکهن از پیشگاه خلافت و جهانباني مامور بود داده امداد و معاونت خواست و عهد و پیمان را موکد بشرایط چند نمود که من از امروز بندگی درگاه والا قبول نموده در سلک ملازمان آستان ملایک پاسبان منتظم گشتم اما جهت دیدن صاحب صوبه دکهن تکلیف نشود و مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه در وجهه خرج سه بندي توپخانه متعینه قلعهٔ هر سال از خزانه بندر سورت عطا کرده و جهازات غنیم را بپایین راهٔ عبور کردن ندهم و جهازات بادشاهي و تجار را صحیح و سالم بگذرانم مرزا راجه عرضداشت

مشتملبر حقیقت مرقومه صدر بپایه سریر خلافت مصیر ارسالداشته بعد عرض اقدس درجهٔ پذیرائی و استحسان یافته ازان وقت تا حال هر که جا نشین اوست در دندا راجپوری می باشد او را یاقوت خان می نامند و آن مبلغ را از متصدی سورت می گرفت اکنون خود نوعی گماشته او تسلط بهمرسانیده و قلعه را بتصرف در آورده که متصدیان را مجال دم زدن نیست شمهٔ ازین معنی در محل خویش بنگارش خواهد آمد انشاء الله تعالی الحاصل مرزا راجه بعد از پذیرائی ملتمسات یاقوت خان بمدد و اعانت او بنواحی دندا راجپوری رسید و بتلاش شایان و حکمت عملی سنگ تفرقه در جمعیت دکهنیان انداخت و از آسیب آنها قلعه را خلاص گردانید *

آمدن دلیر خان به گجرات و تقرر فوجداری سورتهه به او

همدران آوان دلیر خان که اصل روهیله واویزئی و در شجاعت و تهور سر آمد روزگار و تعیناتِ مهم دکهن در رکاب بادشاهزاده والا تبار محمد معظم بهادر شاه بهمراهی مهاراجه جسونت سنگهه بود بنابر امور چند که ذکر مناسب نیست بملازمت و رخصت بادشاهزاده بر آمده بدار الفتح اوجین رسید و یک چند درانجا تعب و رنج راه را بآسایش بدل ساخته نشسته بود اتفاقاً دران ضمن بهادر خان ناظم صوبه احمد آباد که باین صوبه منصوب شد می آمد باستماع خبر آمدن دلیر خان به اوجین رفته همراه خود باحمد آباد آورد و حقیقت فدویت و راستی عقیدت دلیر خان و اعتراضی بادشاه زاده باغوای بعضی اهل غرض بموجب عرضداشت بپایه سریر خلافت مصیر نمود و هم تجویز خدمت فوجداری و تیولداری سرکار سورتهه از تغیر سردار خان بحضور انور فرستاده او را روانه سورتهه نمود و در پیشگاه شاهنشاهی معروضه بهادر خان ناظم صوبه و تجویز فوجداری درجهٔ پذیرائی و استحسان یافت و سردار خان بفوجداری و تیولداری پرگنه ایدر از تغیر شیر سنگهه سرفراز گردید چون دران سال سبد حیدر تهانه دار حیدر آباد بعرض رسانیده

بود که سر حلقهٔ متمردان آنجا را بقتل آورده امیدوار است که ملتجیه درانجا بدا شود حکم والا بنام دیوان صوبه شرف صدور یافت که بر آورد آنرا نوشانه بعرض رساند ازانجا که رعایای موضع کوته عمله پرگنه تیسه بذریعه متصدیان دار العدالت العالیه بعرض مقدس رسانیدند که کمال حالوری موجدار پالن پور بصیغهٔ گاؤ چرائی و خوراک اسپان هر سال مبلغی بتعدی می گیرد بنابر تحقیق این معنی بدیوان صوبه یرلیغ شد که چون گاؤ شماری وغیره ابواب ممنوعه و موقوفهٔ بارگاه والا است بعد تحقیق و ثبوت او را منع نماید و بموجب عرض افضی القضات عبد الوهاب بجهت تعمیر و ترمیم باولی موضع اوالیچ معموله پرگنه حویلی احمد آباد که بنابر انتفاع مسافرین و متوددین ومواشي آن سر زمین است و دو هزار روپیه بر آورد شده بود بخزانه صوبه تنخواه و بدیوان صوبه درین باب حکم رسید چون از روی وقائع بعرض اقدس رسیده که ارباب عدالت صوبه احمد آباد در هفته دو روز بمحکمه عدالت انجا می نشنیند و دو روز که سه شنبه و چهار شنبه باشد پیش صوبه دار حاضر میشوند و سه روز به تعطیل می گذرانند بنابر آن حکم والا صادر شد که هرگاه که در حضور پر نور و جمیع صوبجات این ضابطه نمی باشد رد آنجا چنین چرا بعمل مي آید باید که خواجه محمد هاشم دیوان صوبه قدغن نماید که ارباب عدالت روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه و سه‌شنبه و پنجشنبه بمحکمه بیایند و روز چهار شنبه نزد ناظم صوبه حاضر شوند و روز جمعه تعطیل قرار دهند و از دو گهری روز بر آمده تا زوال آفتاب در محکمه بوده قطع و فصل قضایا مطابق احکام شریعت نموده وقت ظهر بمنازل خودها میرفته باشند و در سال هزار و هشتادم در باب محصول تپه نخاس یادداشت واقعه درگاهی رسید که در دواب بشرط نصاب و عقل و بلوغ و عدم تملک بقدر معتبر شرعي از مسلم چهل یک و از هنود چهل و دو از حربی چهل و چهار در تمام سال قمري یک مرتبه از یک مکان مي گرفته باشند و نیز مقرر شد که هرگاه سوار و پیاده را عمال بجهت تحصیل زر بالواجب و محافظت غلات یا برای فرمایش بدیگر تقریبات بدیهات بفرستند جماعه مزبور که برای سر انجام امور مسطوره بمواضع بروند سوای یک و نیم سیر

آرد و یک پاؤ دال و دو دام روغن زرد و سه سیر دانه اسپ و یک پشتارہ کاہ و پیادہ سه پاؤ آرد و نیم پاؤ دال و دو دام روغن زرد روزی بگیرند زیادہ بر آن چیزی برداشت نه کنند و کروریان در آخر فصل هنگام بیباقی هرچه ازین وجه از رعایا برداشت شدہ باشد در مال مجرا دهند و اجناس خوراک بوزن شاهجهانی اعتبار نمایند و چون معروض بارگاہ والا شد که گلکار و بیلدار و نجار وغیرہ اجورہ داران عمارت احمد آباد از قلت روزانه که از سرکار والا می یابند نالش دارند بنابر آن حسب الحکم اشرف اقدس اعلی بمهر افتخار خان سامان بنام دیوان آن صوبه شرف صدور یافت که اجورہ آنها خوشخرید و بدستوریکه در سایر عمارات شهر معمول است میدادہ باشند دلیر خان که بموجب التماس بهادر خان بفوجداری جونه گدہ سرفراز شدہ بود فرمان طلب مرحمت عنوان بنام او شرف صدور یافت و او روانه بارگاہ معلی گردید و سردار خان بدستور سابق بفوجداری و تیولداری سورتهه ممتاز و معین گشت و در سال هزار و هشتاد و یک بهادر خان بسرداری دکهن مامور گشت پناہ پور واقعه بیرون دروازہ دریا پور را که اکنون ویران و اثری ازان نماندہ بهادر خان که محمد پناہ نام داشت در صوبداری خود آباد کردہ بود و عمارت ایوان رو بشمال واقعه قلعهٔ بهدر که تا حال ناظم صوبه می نشیند از ساخته اوست و به قطب الدین خان که فوجدار و تیولدار برودہ بود یرلیغ شد که تا مقرر شدن و رسیدن ناظم صوبه بحفظ و حراست و نظم و نسق صوبه پردازد و محال سایر بلدہ احمدآباد که در جاگیر ناظمان تنخواہ مي شد بخالصه والا معین گشت و حکم ضبط نمودن محال مذکور بنام دیوان صوبه رسید *

صوبه داري مهاراجه جسونت سنگهه به دفعه ثاني و دیوانی خواجه محمد هاشم و شیخ نظام الدین

همدرین سال مهاراجه جسونت سنگه که بموجب حکم اقدس ازیساق دکهن بدار السرور برهان پور اقامت داشت بر صاحب صوبگي گجرات از تغیر بهادر

خان بدفعه ثاني سرفرازي یافت مهاراجه حسب الفرمان واجب الاذعان متوجهه گجرات شده در شهر ربیع الثاني مطابق سال هزار و هشتاد و یک باحمدآباد رسیده به بندوبست و نظم و نسق صوبه پرداخت و در عوض جاگیر پرگنات چکله حصار و پرگنه پتلاد و دهندهوقه مضاف صوبه مزبور مرحمت گشت چون مبلغ کلي مطالبه سرکار بر ذمه مهاراجه بود مقرر شد که هر سال دو لک روپیه را قسط در خزانه عامرهٔ صوبه داخل سازد برین معنی وکیل مهاراجه در حضور انور التماس نمود که حاصل پرگناتی که در عوض پرگنات چکله حصار در جاگیر مرحمت شده نسبت بمحال چکله مذکور کمتر است و نگاه داشتن پنجهزار سوار برای بندوبست صوبه ضرور از عهده ادای قسط سالی دولک روپیه نمي تواند بر آمد لهذا مقرر شد که در سال خریف تنکوزئیل و ربیع سچقان‌ئیل پنجاه هزار روپیه ادا سازد و آینده به قسمی که مقرر شود بعمل آرد درین ماده حسب الحکم اقدس بمهر وزیر الممالک اسد خان بنام محمد هاشم دیوان صوبه ورود یافت و چون گروهی از روزینه‌داران طلبه علم وغیره بموجب اسناد درگاهی مبلغ یومیه از خزانه عامره و محصول سایر می یافتند در پیشگاه عظمت و اجلال التماس نمودند که پیش ازین در طلب روزیانه آنها سکهٔ فلوس سابق که بوزن بیست و یک ما شه بود موافق نرخ روز تنخواه مي شده است الحال که دام سکه مبارک بوزن چهارده ماشه مقرر شده متصدیان مهمات سند میخواهند حکم اشرف شرف صدور یافت که موافق ضابطه بحساب ده پانزده یعنی بجای دو دام سکه سابق سه دام سکه حال مي داده باشند و در سنه ۱۰۸۲ هزار و هشتاد و دو فرمان عدالت عنوان درباب قطع و فصل معاملات جمعی که بتقریبایات در قید می آیند شرف صدور یافت و حسب الحکم بنام محمد هاشم دیوان صوبه رسیده چنانچه نقل آنها رقمزده کلک بیان می گردد *

نقل فرمان عدالت عنوان مشتملبر سي و سه فصل

از قرار بتاریخ بیست و نهم شهر صفر ختم الله بالخیر و الظفر سنه پانزده جلوس اقبال مانوس سمت تحریر یافت آنکه متصدیان مهمات صوبه احمدآباد

بعنایت پادشاهی امیدوار بوده بدانند که دریمولا معروض بار یافتگان محفل فیض
منزل گردید که در صوبه مذکور جمعی که بتقریبات بقید در می آیند آنها در
تحقیق معاملات آنجماعه تاخیر می نمایند و آنرا به قطع و فصل نمیرسانند تا بیگناه
از قید نجات یابد و مجرم بسزا برسد ازانجا که همگی همت حق شناس و تمامی
نیت عدالت اساس مصروف بر آنست که جمهور خلایق که بدایع و دایع ملک
العلام اند بر احدی میل وحیفی نرود و هیچ کس بیحساب در قید نماند حکم
جهان مطاع عالم مطیع بشرف صدور می پیوندد که در باره جماعه مسطوره بموجب
دفعاتیکه در ضمن این فرمان عالیشان رقم پذیرفته بعمل می آورده باشند تا هیچ
یکی بی موجب در قید نباشد و بر احدی ستم و تعدی واقع نشود درین باب تاکید
دانند و در عهده شناسند و خلاف آنرا باز خواست و باز پرس عظیم تصور کنند
اول شخصی که بر او سرقه نزد قاضی به ثبوت شرعی برسد به اقرار یابه بینه بشرایط
اقامت حد نموده محبوس سازد تا اثر توبه دزدی ظاهر شود دویم اگر دزدی در
شهر انتشار یابد و در آنوقت دزدی بدست آید بعد از ثبوت او را نکشند و بردار
نکنند شاید که یک مرتبه دزدی کرده باشد سوم اگر شخصی یک مرتبه کم از
نصاب یا بقدر نصاب بوجهي که حد لازم نیاید دزدی کند و به ثبوت شرعی
برسد او را تعزیر نمایند و اگر مکرر این فعل ازوی بوقوع آید بعد از تعزیر
در حبس نگاه دارند تا اثر توبه ظاهر شود و اگر به تعزیر و حبس منزجر
نگردد و باز مرتکب این فعل شود حبس موبد نمایند یا بسیاست بقتل رسانند
و مال را بعد از ثبوت شرعي بمالکش بدهانند اگر حاضر باشد والا به در بیت
المال نگاه دارند چهارم اگر شخصی دو مرتبه دزدی کرده و اجرای حد درین هر
دو مرتبه شده باشد و باز دزدی بکند و به ثبوت شرعی برسد و اوچکه بوده
باشد و مکرر آن فعل ازوی بوقوع آید بعد تعزیر در حبس نگاه دارند تا اثر توبه
ازوی ظاهر شود و اگر ازین هم منزجر نگردد و مرتکب این امر شود حبس
موبد نمایند پنجم نباشی که قبر کسی را نبش کرده باشد و گرفتار آید بعد
از ثبوت تعزیر نموده خلاص سازند و اگر این را پیشه گرفته باشد اخراج یا

بقطع ید سیاست نمایند هرچه غالب رای ناظم صوبه تقاضا کند باتفاق متصدیان عدالت بعمل آرند و اگر مرتبه ثانی بدین فعل اقدام نموده گرفتار آید اشدّ تعزیر نمایند و اگر باز مرتکب آن فعل شود بعد ثبوت حبس موبّد کنند و مال پیش قاضي بفرستند که مطابق حکم شرع شریف بود به عمل آرد ششم شخصی که قطع طریق پیش قاضي ثبوت شرعي برسد به اقرار یا بیّنه بشرایط اقامت حد قاضي در حضور خود اجرای حد نماید، هر قسم حدیرا که گناه او را اقتضا کند و اگر گناه او موجب قتل یا حد دیگر نباشد و رای ناظم صوبه و متصدیان عدالت اقتضای قتل او نکنند او را سیاست به کند هفتم اگر دزدی گرفتار آید و مال دردی نزد کسی نشان دهد و آن مال پیش او ظاهر شود و بعد تحقیق ثبوت برسد که او دزد افسار است اگر دو مین فعل را یک مرتبه کرده باشد تعزیر نمایند و اگر فعل اوست تعزیر نموده در حبس کند تا اثر توبه ظاهر شود اگر به تعزیر و حبس منزجر نگردد و باز مرتکب آن فعل شود او را حبس مؤبد نمایند و مال را بعد از ثبوت شرعي بمالکش بدهانند اگر حاضر باشد والا در بیت المال نگاه دارند و در صورتیکه دانند آن مال نداشته از دزد خریده باشد او را خلاص نمایند و اگر مدعي آن مال را ثابت کند بوی بدهند والا آن مال رمي الذر گذارند هشتم مفسدان مقرری که بطریق ذاکه بر خانهای مردم ریزند و ضرر مالی و جانی بمردم میرسانند بعد ثبوت آنها را بسیاست رسانند نهم کراسیه‌ها و زمیندار که مفسد و متمرد و مقرری باشند و در کشتن چنین مفسدان نفع عام باشد بر تقدیر ثبوت آنها را سیاست کنند دهم خناقی که خنق او ثبوت برسد او را تعزیر نموده در حبس دارند تا اثر توبه ظاهر گردد و اگر معتاد باین فعل باشد و این معنی به ثبوت شرعي برسد و یا مشهور میان مردم و معلوم ناظم صوبه باشد و یا آثار خناقي و متاع مردم نزد او ظاهر گردد ناظم صوبه و متصدیان عدالت را ظن غالب بصدور این فعل از وی حاصل شود او را سیاست بکنند یازدهم شخصی که متهم بسرقه یا قطع طریق یا خنق یا قتل یا ضرر مردم باشد و گرفتار آید و یا آثار و علامات ظن غالب ناظم صوبه و متصدیان عدالت شود که او اکثر

اوقات مرتکب این فعل مي شود حبس نمایند تا اثر توبه ظاهر گردد و اگر
شخصی با او دعوی سرقه و مانند آن داشته بقاضي رجوع نمایند دوازدهم
مفسدانیکه بخانهای مردم آتش زده در از دحام عوام فرصت یافته مال مي
گیرند یا دهتوره یا بنگ یا جوز بوا یا مانند آن بخورد مردم داده بیهوش
ساخته مال آنها مي برند بعد از ثبوت آنها را اشد تعزیر نموده محبوس سازند
تا اثر توبه ظاهر گردد و اگر دو سه مرتبه به سبب این فعل گرفتار آمده و بعد
ظهور علامت توبه خلاص یافته باز مرتکب این افعال شوند آنها را سیاست
بکنند و درین باب اموال اگر کسی مدعي باشد بقاضي راجع سازند و بعد از
ثبوت شرعي تاوان مال محرق و مال ماخوذ را بارباب حقوق بدهانند سیزدهم
اگر گروهي باغی شده در تهیّه اسباب جنگ و استعداد آن باشند و هنوز جای
گرفته مستعد جنگ نشده باشند آنها را گرفته تا ظهور اثر توبه محبوس سازند
و اگر جای گرفته مستعد جنگ شده باشد بآنها مقابله نموده مستاصل سازند
و مجروح و منهزم آنها را به کشند ما دام که در آنها تفرق راه نیافته و بعد از
تفرق دست از ضریع و منهزم آنها باز دارند و کسی که از آنها بقید آید اگر
جماعه آنها متفرق نشده باشد بکشند یا محبوس سازند و هرچه از اموال و امتعهٔ
آنها بدست آید بعد از ندامت آنها ازین فعل و جمعیت خاطر بآنها پس
دهند - چهاردهم کسی که زر قلب سازد و بعد ثبوت در مرتبهٔ نخستین تعزیر
و تهدید نموده خلاص نمایند و اگر قلب سازي پیشه او باشد بعد ثبوت شرعي
او را تعزیر نموده حبس کنند تا اثر توبه ظاهر شود و اگر باز مرتکب این کار گردد
و باز نیامد حبس مو بد نمایند پانزدهم شخصی که زر قلب از قلب سازان
خریده بجای زر سره مي فروخته باشد بر تقدیر ثبوت تعزیر نمایند و اگر به تعزیر
باز نیاید حبس کنند تا اثر توبه ظاهر گردد شانزدهم شخصی که زر قلب پیش
او ظاهر شود بعد از تفتیش احوال بظهور پیوندد که نه قلب ساز است و نه قلب
فروش زر قلب شکسته او را رها کنند و اگر بعد از تحقیق ظن غالب شود که
مرتکب قلب سازي یا قلب فروشي میکرد او را تعزیر نموده خلاص نمایند

هفتدهم شخصی که تبلبیس کیمیا گري مال مردم می گرفته باشد بعد ثبوت او را تعزیر نموده تا زمانی در قید دارند که اثر توبه ظاهر شود و مال کسی را که به تلبیس مذبور گرفته باشد بعد ثبوت شرعي بمالکش بدهانند اگر حاضر باشد و اگر حاضر نباشد در بیت المال نگاه دارند هجدهم اگر شخصی کسی را بفریب زهر بخور اند و او بمیرد بعد ثبوت او را تعزیر نموده محبوس سازند تا اثر توبه ظاهر شود نوزدهم شخصی که زن یاصبی یاصبیه کسی را بخداع و فریب برد بعد ثبوت او را محبوس سازند تا مدتی که زن بشوهر او و طفل بولی تسلیم نماید یا در حبس بمیرد و اگر معلوم شود که آن زن یا صبی یا صبیه مُرده است او را اشد تعزیر نموده خلاص نمایند یا تشهیر و اخراج کنند و نیز دلاله که زن و دختر کسی را بد راه ساخته برای فعل قبیح بخانه مردم مي برد بر تقدیر ثبوت او را تعزیر نمایند و محبوس سازند تا اثر توبه ظاهر شود بیستم قمار باز را بعد از تفتیش و ثبوت تعزیر نمایند و اگر این فعل را پیشه گرفته باشد تعزیر نموده محبوس سازند تا اثر توبه ظاهر گردد و اگر باز مرتکب آن فعل شود حبس موبد نمایند و مالی را که به قمار بازي گرفته باشد بعد ثبوت شرعي بمالکش بدهانند اگر حاضر باشد والا در بیت المال نگاه دارند بست و یکم کسی که در شهر اسلام یا در قریهٔ یک مرتبه مرتکب خمر فروشی شود بر تقدیر ثبوت بضرب شدید تعزیر نمایند و اگر مکرر مرتکب این فعل شود و ازان ممتنع نگردد تعزیر نموده در حبس نگهدارند تا اثر توبه ظاهر گردد بست و دوم کسی که خمرکش را نوکر گرفته خمر کشیده می فروخته باشد بر تقدیر ثبوت تعزیر بضرب و حبس نموده تادیب سازند و اگر رو شناس نباشد والا حقیقت آنرا بدرگاه والا بنویسند و خمر کش را تنبیه و تادیب بلیغ نمایند بست و سوم بایع بنگ و بوزه و امثال آنرا بر تقدیر ثبوت تعزیر نمایند و اگر آن فعل پیشه ساخته باشد تعزیر نموده محبوس سازند تا اثر توبه ظاهر شود بست و چهارم اگر شخصی کسی را در آب غرق کرده یا در چاه افگنده یا از بالای بام انداخته کشته باشد و ثبوت شرعي برسد او را تعزیر نموده محبوس سازند و دیتهٔ معمول که شرعاً لازم آید بدهانند و اگر این فعل زیاده بر یکبار

از و بوقوع آمده باشد سیاست کنند بست و پنجم فاسقی که در خانهٔ مردم بجهت فساد در آید بر تقدیر ثبوت تعزیر بلیغ نموده محبوس سازند تا خاطر جمع شود که باز مرتکب این امر نخواهد شد بست و ششم شخصی که پیش حاکم سعایت مردم بناحق نموده اتلاف اموال نماید بر تقدیر ثبوت اگر آن فعل پیسه او باشد او را سیاست کنند والا تعزیر نموده در حبس دارند تا اثر توبه ظاهر شود و مال کسی که تلف نموده باشد بر تقدیر ثبوت شرعی تاوان آنرا باو بدهانند بست و هفتم ذمی یا ذمیه اگر مسلم یا مسلمه را بندگی بگیرد یا ذمی مسلمه را یا مسلم ذمیه غیر کتابیه را بزوجیت نگاه دارد پیش قاضی راجع سازند که موافق شریعت غرا به عمل آرند بست و هشتم اغلامیان و زانیان و لوطیان و شاربان خمر و سایر مسکرات و مرتدان و سرتابان از حکم داده و غلام که از خانه خاوند بر آمده باشد و مدیونان و مهاجنان بشریعت غرا راجع نموده مطابق حکم قاضی بعمل آرند بست و نهم قاتلانی که قتل آنها به ثبوت شرعی برسد و عرفاً نزدیک نه یقین باشد محبوس ساخته حقیقت را بدرگاه معلی معروض دارند سی ام اگر شخصی طفل کسی را خواجه سرا بکند بعد ثبوت او را تعزیر نموده محبوس سازند تا حصول توبه و انابت او ظاهر گردد اگر دریصورت ولی طفل دعوی داشته باشد بقاضی راجع سازند سی و یکم رئیس مبتدعان که داعی مردم بسوی بدعت باشد و از دعوت او ظن انتشار بدعت شود بعد از ثبوت سیاست بکنند سی و دوم محبوسانی که فوجداران وغیرهم نزد صوبدار بفرستند صوبه دار بمجرد وصول آنها بتقید تمام بر احوال هریکی مطلع شده اگر معاملت مالی خالصه شریفه باشد آنها را بمتصدیان ابواب المال سپرده تاکید بلیغ نماید که معامله را بزودی منقطع نمایند والا هر دفع از دفعات مرقومه که داخل باشد مطابق آن بعمل آرد و در هر ماه یک مرتبه بتحقیقت محبوسان کچهریها و چبوتره کوتوال وغیرهم وا رسیده هرکرا بی تقصیر داند سر دهد والا متصدیان را تاکید و قدغن نماید معامله را بسرعت قطع نمایند سی و سوم شخصی را که متصدیان بچبوتره کوتوال بفرستند یا مدعی بیارد و یا مردم کوتوال گرفته بیارند کوتوال بالمواجهه از گناه آن تفتیش

نماید اگر بی تقصیر است در چبوتره نگاه دارند و سر دهد و اگر کسی را باوی مرافعه شرعی باشد بگوید که بعدالت رجوع نماید و اگر با او معامله مالی خالصه شریفه باشد یا داخل دعوات سابعه باشد بصوبه دار ظاهر ساخته موافق تجویز مومی الیه سند گرفته بعمل آرد و اگر قاضی کسی را بفرستد دستخط قاضی برای دستاویز خود گرفته محبوس سازد و اگر قاضي مدتی معین نموده باشد بعد انقضای آن پیش متصدیان عدالت بفرستد که بگذارند والا نه هر روز آنجا بفرستند که معامله را باستعجال فیصل نمایند انتهی پوشیده نماند که در نقل فرمان بنابر کهنگی و کرم زدگی اکثر عبارت نابود گسته و در کتابت تصحیف واقعه شده بقدر مقدور تصحیح کرده مندرج ساخت *

نقل حسب الحکم بنام دیوان صوبه

وزارت پناه کفایت دستگاه خواجه محمد هاشم محفوظ باشد چون معروض اقدس گشت که در صوبه احمد آباد جمعی که به تقریبات بقید درمیایند متصدیان آنجا در تحقیق معاملات آن جماعه تا خیر می نمایند به قطع و فصل نمي رسانند تا بیگناه از قید نجات یابد و مجرم بسزا رسد بنابر آن فرمان عالیشان قضا جریان قدر تو امان بنام متصدیان مهات صوبه مزبور شرف صدور یافت که درباره جماعهٔ مذکور بموجب دعاتیکه در تمثال ترقیم یافته عمل نمایند تا هیچ کس بیموجب در قید نباشد و بر احدي ستم و تعدي نرود می باید که آن وزارت پناه باستصواب ناظم صوبه هر باب مطابق نقل فرمان والا شان بعمل آرند و پیوسته حقایق را می نوشته باشند درین باب تاکید دانند و چون میر خان که از امرای عظیم الشان بود بنابر بعضی امور در پایه اعتراضی آمده از منصب بر طرف و جمیع اسباب امارت و سروري از فیلان و اسپان و احشام و علم و نقاره در سرکار والا ضبط شده حکم رفتن حرمین الشریفین صدور یافته بود هنگامیکه در نواح جالور رسید بموجب عرض عمدة الملک اسد خان حکم معلی بشرف صدور پیوست که در احمد آباد اقامت بگیرد و احدی از منصبداران متعینه صوبه برای

دیدن او نرود و همدرین سال تماجي حویش جام زمیندار هالار که سابق قطب الدین خان او را اخراج نموده نوانگر را بتصرف اولیای دولت قاهره در آورده و از پیشگاه خلافت به اسلام نگر موسوم گشته و دیوان و فوجدار و داروغه منذوي ضبط محصول صد پنج آنجا از حضور علحده مقرر بودند درینولا نزد مهاراجه بنابر چشم داشت قوم راجپوت التجا آورده از افعال نکوهیده نادم و پشیمان گشته و تعهد نامه سپرد که همواره بر جاده دولت خواهی و بندگي درگاه آسمان جاه راسخ و ثابت باشد و استدعا نمود که از پیشگاه والا خدمت بندوبست ولایت اسلام نگر و محافظت و محارست طرق و شوارع آنجا باو مقرر گردد و منصبی که سابق دلیر خان در هنگام فوجداری خویش بدو و برادرانش تجویز نموده بود عنایت شود و پسر خوردش نیز بمنصب سرفرازی یابد و داغ و تصحیحه تا بیناں معاف گردد و بیست و پنج موضع مطلق ولایت مسطور موطن بعضی راجپوتان قوم جاریجه که همراه او باشند بطریق انعام مرحمت گردد ولایت مذکور را نظم و نسق پسندیده مي نمایم چون تماجي از فرقه راجپوت جاریجه که درین فریق عمده میگویند بوده مهاراجه التماس او را بذریعه عمدة الملک اسد خان بموقف عرض رسانید درجهٔ پذیرائیي یافته قلم عفو بر جریدهٔ اعمال نکوهیده کشیدهشد و خدمت ضبط و ربط اسلام نگر باو مقرر گردید و او بمنصب هزاري هفتصد سوار و پهول به منصب سه صدی یکصد و پنجاه سوار وجسا دو صد و پنجاهی یکصد و پنجاه سوار و مهرامن دو صدی یکصد سوار سرورازي یافتند ولاکها پسر کلان او که در رکاب سعادت بود بمنصب دو صدی شصت سوار بلندی یافته نزد پدرش رخصت شد ورن مل پسر خوردش بمنصب یکصد و پنجاهی پنجاه سوار نوازش یافت و تصحیحه تا بیناں او و پسران و برادرانش معاف و بیست و پنج موضع بانعام مقرر گردید و حکم شد که در امور دینیه و مراسم شرعیه که دران ناحیه ترویج یافتهٔ بهیچ وجهه فتور راه ندهد و از خلاف آئین بندگي درگاه والا محترز و بر کنار بوده در صوبه احمد آباد و بجمعیت یک هزار سوار و همان قدر پیاده بهمراهي ناظم صوبه بتقدیم خدمات بادشاهی سر گرم باشد درین باب فرمان عالیشان تحریر نهم

شهر ربیع الثاني سال پانزدهم جلوس معلی بنام شمس الدین دیوان سرکار سورتهه
و اسلام نگر شرف صدور یافت که مواضع را بجاگیر او مقرر نمایند مخفی نماند که
زمیندار نوانگر در عهد حضرت عرش آشیاني در هنگامیکه راجه تو درمل بنابر
بندوبست درین صوبه آمد زمیندار مذکور بذریعه شیر خان گجراتی راجه تودرمل
را دید خان مذکور ظاهر ساخت که در وقت سلطان مظفر گجراتي چهار صد
دیهات در و بست و در چهار هزار قریات چهارم حصه زمینداری تعلق داشت و با
جمعیت پنج هزار سوار و چهار هزار پیاده در صوبه بحضور سلطان مذکور حاضر می
ماند لهذا راجه منصب چهار هزاري ذات و چهار هزار سوار تجویز نموده زمینداری
نوانگر را بالکل بر و مسلم داشته مبلغ سه لک محمودی و یک صد راس اسب
پیشکش گرفت لغایت صوبداری بادشاه زاده محمد مراد بخش بهمان نمط در
پیش ناظمان رجوع و نوکری بجامی آورد و تا در صوبداری مهابت خان
و فوجداری قطب الدین خان چنانچه در ضمن صوبداري مذکور سمت گذارش
یافته زمیندار کشته شد و ملک بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد درینولا
بموجب التماس مهاراجه چنانچه مرقوم شد مقرر گردید و تاحین ارتحال حضرت
خلد مکان سرکار اسلام نگر بجاگیر امرایان متعینه صوبه احمدآباد تنخواه می شد
و جام زمیندار در موضع کهبنالیه اقامت داشته بتقدیم مهام بادشاهی خدمت
می نمود و فوجدار و تیولدار و داروغه مندوی و تحویلدار در اسلام نگر قایم بوده
موافق ضابطه باخذ محصول می پرداختند بعد ارتحال آنحضرت جام اسلام نگر
را متصرف شده و حصار محکم بنا نهاده و مروارید که در ساحل دریای شور که
قریب بدانجا است سابق بنابر خوف که مبادا طمع در ملکش نمایند بر نمي
آورد اکنون انچه میخواهد غواصان را فرستاده بجهت مصارف خود بر مي آرد
لیکن مروارید نوانگری اگرچه یک گونه در آب و رنگ ترجیح دارد اما پایدار
نیست همینکه چندی گذشت بهاو لونش متغیر میگردد و بنابر آن کم بها است
و بندهای بادشاهي را دخلی نیست مگر ناظم صوبه که فوجکشي نماید بعنوان
پیش کش تا چه قسم زور داشته باشد میگیرد از ضابطه سابق بالفعل انچه مانده

اینست که روّنه مال بیوپاریان که باسلام نگر میرود در منڈوي آنجا منظور داشته بعلت محصول مزاحم نمي شوند همدران ایام سردار خان به فوجداری و تهولداری سرکار سورتّهه سرفرازي یافت و در شهر جمادی الاول سال مذکور شیخ نظام الدین احمد بدیواني صوبه مقرر گشت و در سنه ۱۰۸۳ هزار و هشتاد و سه فرمان رافت عنوان درباب معافي ابواب ممنوعه بنام دیوان صوبه شرف و رود یافت چنانچه نقل آن مرقوم می گردد *

نقــل فرمان عالیشــان درباب معــافي ابواب ممنوعه

از قرار بتاریخ بیست و دوم شهر محرم الحرام سنه ۱۶ شانردهم جلوس میمنت مانوس تحریر یافت آنکه کفایت شعار نظام الدین احمد بمرحمت بادشاهي امیدوار بوده بداند که حکم جهان مطاع لازم الانقیاد و الاتباع صادر مي شود که بعد از و رود این فرمان عالیشان سعادت عنوان مقرر سازند که جاگیر داران محال مضاف صوبه گجرات محصول اجناس را از هنود بدستوریکه در سنه بیستم بادشاه غفران پناه خلد آرام گاه علیین مکان شاه جهان بادشاه جعل الجنة مثواه میگرفتند نگیرند و بمسلمین بهمه جهت معاف شناسند و بعلت ابواب ممنوعه درگاه والا که تفصیل آن در ضمن رقم یافته مزاحم احدی نشوند اول راهداری که سابق جاگیرداران از بیوپاریان و بنجارها که متاع خود را برای سودا بجائی می برند مبلغی سر عرابه و شتر و گاو در اثناء راه مي گرفتند نگیرند دیگر حاصل وغیره که ابواب ممنوعه بارگاه جاه و جلال است مطلقاً نگیرند بابت ماهي که ماهي گیران شکار نموده آورده بفروشند و بابت ترکاری که مزارعان از زراعت خود آورده بفروشند از کاه و خس و هیمه که از جنگل آورده بفروشند و برگ دهاکه و پالیه و پوست ببول وغیره که از جنگل آورده بفروشند - از شیر و جعرات و حاصل قصابی و هنگام تسلیخ گاو و بز وغیره مي گرفتند - و از سازندها که روز شادی بخانه مردم مي روند مبلغ بازیافت مي شد در گذرهای دریا که

که خشک شده بعضی جا محصول میگرفتند - حاصل عبور گذرها که از بیوپاریان
و متردین بصیغه ملاحی وغیره در سرکار میگرفتند - زیاده از اجوره ملاحان باندازه
حاصل سرکار والا مي گرفتند - سالیانه و فصلانه و ماهانه و جمعگی و روزیانه
و زمستانی و عیدی و دستار شماری و سر شماری و خانه شماری که بمحترفه
مسلمین معاف از هنود می گرفتند - کاه چرائی ار بنجارها و دیگر مردم
میگرفتند - حاصل ته بازاری - حاصلیکه هنگام چهاپه نمودن بر پارچه و دست
کلالان میگرفتند - مبلغی که کراه آهنی دران شکر مي پرند اما حاصل شکر تری
موافق ضابطه مقرر بگیرند و حاصل سنگ وزن هنگام مهر نمودن بر سنگ وزن
یا آهني وغیره مي گرفتند - حاصل خرید و فروخت زمین مقومي بیع حویلی
ها که در سرکار می گرفتند - حاصل خوالیگر و روغنگران دیگر بعلت ملاحظه بهلی
و ڈولي مردم و دیگر ابواب مزاحم نشوند - ملاحظه دولی و بهل و کجاوه وغیره
بابت سواری عیال و اطفال مردم و سریطه و صندوق و گهره که بواسطه اخذ حاصل
تنباکو وغیره وا می نمودند - دادن علف وابذه باغات قلیل و کثیر و دیگر اجناس
بطرح بیوپاریان و اهل حرفه و رعایا - خرید علات وغیره از درخ زیاده و فروختن آن
از نرخ کمتر - از نداف و عصار وغیره که از جای آمده دوکان نوکنند بعضی حکام
و چودهریان مي گرفتند - پیشکشی که عمال نو از غله فروشان وغیره از بعضی مکان
در بعضی جا از بنجاره ها وغیره می گرفتند - جرمانه - شکرانه - فروعیات دهریچه
تولدانه نکاحانه چوتهائي قرض و مال مسروق وغیره حکام بعد دهانیدن مال
بارباب حقوق می گرفتند - بهینت بنجارها - رسوم دندیه ها از چونگی وغیره
داروغانه ترازو کشی بعضی جا دهرن و دندی داری مي گویند دستور مهترائی
منڈوی سبزی وغیره و نقصان فرمایش میوه وغیره رسوم کوتوالی - چونگی
گوشت در چبوتره کوتوالی می گرفتند - مقرری که از ارباب مدد معاش مي
گرفتند انتهی چون بعرض اقدس رسیده بود که میورهای داک چوکي از صادر
و وارد مردم مواضع سر راه و نواحي آن اخذ و جر می نمایند و بر متردین
تعدی میکنند حکم اقدس بنام دیوانیان ممالک محروسه شرف صدور یافت که

میورهای که بجهت ابلاغ احکام قدسی می باشند تاکید آکید نمایند که آینده مرتکب چنین امر نشوند و چون در آن ایام پرگنه موربی در خالصه شریفه والا مقرر بود در باب افزونی و آبادی و معموری آنجا بنام دیوان صوبه حکم شد و سابق برین در عوض روزیانه وغیره بنادر رایج گشتن پل سیاه عالمگیری ده پانزده حکم رسیده بود درینولا حکم شد که پل سیاه عالمگیری موافق نرخ روز تنخواه می داده باشند و محال پور بندر تابع سرکار سورتهه که متعلق بخالصه شریفه بود و زمیندار آنجا بشرط نوکری و محافظت بندر چهار حصه می یافت برای سند مجدد از دیوان صوبه استدعاء نمود و دیوان بعد معروض قدسی سند کرده داد چون محال سایر صوبه که در تنخواه تیولداران صوبه گجرات تنخواه بود بعد آن بخالصه والا متعلق گردیده و در باب نه گرفتن ابواب ممنوعه فرمان عالیشان صادر گشته چنانچه نقل آن مرقوم شده و در بعضی محال که در تیول ناظم وغیره مقرر بود بجهت نقصان ابواب ممنوعه التماس تنخواه نمودند درینولا وکیل عمدهٔ راجهای مهاراجه در حضور انور مچلکا نوشته داد که در محال جاگیر مهاراجه ابواب ممنوعه نگیرد و محصول اجناس را سوای مسلمین از هنود موافق ضابطه می گرفته باشد و عوض نقصان ابواب ممنوعه التماس تنخواه نکند لهذا حکم معلی بنام دیوان صوبه رسید که مزاحمت بمحال جاگیر مهاراجه نکند ازانجا که حکم علی العموم اشرف اقدس بنام دیوانیان ممالک محروسه صادر گشته بود که اراضی و وظیفه و مدد معاش و روزیانه فرقه هنود بسرکار والا ضبط شود چون موضع را مولری من اعمال پرگنه پتلاد در وجهه انعام برسا وجتن چارنان بموجب فرمان عالیشان بادشاه غفران پناه خلد آرامگاه علیین مکانی بشرط محافظت و خبرداری راه و رفع فساد متمردان آن نواحی مقرر است ضبط شده بود قریب دو صد کس ازان جماعه نزد مهاراجه آمده اظهار احوال خودها نمودند و چون از عرضداشت مهاراجه بعرض اقدس رسید بدستور سابق در وجهه انعام آنها بشرط مذکور مرحمت گشت و همدرین سال فرمان طلب بمهاراجه صادر گشت و صوبه بعمدة الملک محمد امین خان مقرر شد *

صوبه داري عمدة الملک محمد امين خان و ديوانی شيخ نظام الدّين احمد و محمد شريف و عبد اللطيف

بعد رویداد واقعهٔ راه کابل که محمد امین خان از افغانان شکست خورده به پیشاور و معاودت نموده آمد و بعرض اقدس رسید حکم معلی شرف صدور یافت که بصوبداری صوبه احمد آباد از تغیر مهاراجه جسونت سنگه شتابد به مهاراجه یرلیغ رفت که بعد از رسیدن او بادراک تقبیل عتبه فلک رتبه عازم حضور شود چنانچه عمدة الملک که بمنصب شش هزاری ذات و پنج هزار سوار دو اسپه و سه اسپه سرفرازي داشت متوجه صوبه گجرات شد و بعد طی مراحل و قطع منازل بتاریخ دوازدهم شهر جمادي الثاني سال هزار و هشتاد و سه بموضع کالي سه کروهی بلده رسید و با مهاراجه که بعزم روانگی بیرون آمده در آنجا فرود آمده بود ملاقات نموده داخل احمدآباد شد شیخ نظام الدین احمد دیوان صوبه و میر بهاء الدین خان بخشي واقعه نگار رفته ملاقات نمودند و در سرکار پٹن و بیرمگام که در مشروط صوبه جاگیر بود و فوجداران و عمال تعیین نموده فرستاده در آنوقت بعضی فوجداران و تیولداران در صوبه از سابق مثل سید حسن خان ولد دلیر خان که بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار دو اسپه و سه اسپه سرفرازي داشت بفوجداري و تیولداری ایدر و اندیالیه معموله پرگنه بهیل و سید هاشم ولد سید حسن خان به تهانه داري بانجهادیر معموله بیجاپور و سید محمود خان ولد سید حسن خان بمنصب نه صدی ذات هشتصد سوار دو اسپه بلا شرط و مشروط بفوجداري نروده و تهوی و نادوت و بیلپار معموله پٹلاد که در صوبداری بهادر خان احداث یافته بود و تهانه کاجنه معموله بندر کهنبایت که در عمل مهابت خان مقرر شده بود و شاه وردی بیگ که بمنصب هفتصدی ذات و دو

هزار و سه صد سوار بلا شرط و مشروط مفتخر بود بفوجداری اعظم آباد معموله کپر پنچ و معمور آباد مضاف پرگنه سهیل و تهانه اسلام آباد عرف پونا دره معموله تهامنه مي پرداختند و محمد جعفر ولد علی قلي بیگ که پانصدی ذات و چهار صد سوار بر آوردی داشت بفوجداری جرکال معموله پرگنه سرنال و تهانه کهوروار معموله پرگنه دریاد از تغیر دریا و عبد اللطیف برادر معزالملک پانصدی ذات دو صد و پنجاه سوار متصدی بندر کهنبایت و سید کمال ولد سید کامل چهار صدی ذات و چهار صد سوار بلا شرط و مشروط فوجدار و جاگیر دار پرانتی و اسلام آباد عرف شاه دره و بیسلنگر و تهانه داري کرود و چلوره تا سنه وار لوه و محمد مظفر ولد شیر بابی بمنصب چهار صدي ذات و چهار صد سوار بلا شرط و مشروط فوجدار پرگنهٔ کتری وغیره محمد مبارز ولد شیر بابی به تهانه داري الوریه معموله پرگنه کتری امتیاز یافتند و فوجداري پالن پور که از تغیر کمال جالوري بمحمد فتح مقرر شده بود درین ولا از تغیر او بکمال جالوری که چهار صدی ذات سه صد و پنجاه سوار منصب داشت بدستور سابق بحال گشت چون قلعه اعظم آباد مرمت طلب شده بود هشت هزار و دو صد و پنجاه روپیه بر آورده تعمیر آن مقرر گشت بموجب حکم اقدس مبلغ مذکور از خزانهٔ عامره مرحمت شد و همدرین سال بعرض اشرف اعلی رسید که عاملان محال خالصه شریفه و جاگیرداران بجهت طلب وجهه باقي سنوات مزاحم احوال رعایا می شوند و حالانکه فریقی که زر بقایا بر ذمه آنها است اکثری از آنها در گذشته اند و طایفهٔ فراری اند و جزوي که ماندند بی بضاعت و نادار و قادر بر ادای آن نیستند هرچه فرمان رود حکم جهان مطاع عالم مطیع بعز نفاذ پیوست که وجهه باقی سنوات در پرگنات خالصه و محال جاگیر داران برعایای مالگذار معاف و مرفوع القلم شناسند و اصلا بعلت طلب آن متعرض آن جماعه نگردند و انچه از سال گذشته بر ذمه رعایا باقي مانده باشد هرکس از آنها حاضر باشد و تواند از عهده باقی بر آید باز خواست نموده از باقي دار فوتی و فراری برای آبادي طلب نمایند و متعرض حال او نشوند درین باب حسب الحکم معلی بنام دیوان صوبه شرف

صدور یافت و بعمدة الملک فرمان شد که پیاده‌ها بهمراه محمد شریف قاضی
و محتسب بلده بجهت اجرای احکام شرعي مقرر نماید و چون بعرض اقدس
اعلی رسیده که در حاصل پارچه وغیره بابت محال سایر بلده احمد آباد که داروغگي
و امیني آن به شیخ محي الدین تعلق دارد و نسبت به سنوات ماضیه امسال
اضافه آورده التماس دارد که پنجاه نفر پیاده برای اهتمام ضبط محصُول سایر
تعین شوند ده دیوان صوبه حکم شد که مقرر دارد و همدرین آوان بموجب التماس
ملا حسن گجراتي بیست و یک موضع از بیجا پور و کڑي و پٹن در تحت
قصبه بیسلنگر حکم شد از آن روز پرگنه علحده گردید و مبلغ نهصد و نود و دو
روپیه بموجب بر آورد بجهت ترمیم مسجد بنا نموده هیبت خان واقعه بلده
از خزانه عامرهٔ صوبه مرحمت گشت و نیز بنابر تعمیر قلعه جونه گڈه که
شکست و ریخت بهمرسیانیده بود از روی وقایع آنجا که معروض اقدس گردید
فرمان رفت همدران آوان متصدي گري بندر گهنمانیت و فوجداري چوراسي
و تهانه دهوان از تغیر برادر معز الملک بمحمد هاشم تفویض یافت و در سال هزار
و هشتاد و پنج وکیل سردار خان فوجدار و تیولدار سورٹهه بعرض رسانید که محال
سایر از تیولداران خالصه شریف متعلق گردیده در باب دادن عوض آن دیوان
صوبه استادگی دارد حکم شد که در عوض محصول ابواب نقدی ممنوعه اگر
بوده باشد تنخواه دهند و در سال هزار و هشتاد و هفت سرای و مسجد واقعه
دو حد مبلغ هفتاد و شش هزار و سه صد روپیه بر آورده شده بود بسرکاري محمد
بیگ داروغه صورت تمامي پذیرفت و بموجب حکم اقدس زمین خالصه که در
حوالی مسجدیکه بجای بتخانه ستی داس شده برای مسکن غربای مسلمین
مرحمت گشت و سید باقر بمنصب احتساب بلدهٔ احمد آباد سرفرازی یافت
و بیست و پنج روپیه در ماهیه از خیرات لنگر و شانزده روپیه علوفه شش نفر
پیاده از خزانه عامرهٔ بلده تنخواه معین شد و چون حصار شهر پناه بلده و بعضی
عمارات دولتخانه واقعه قلعه بهدر شکست و ریخت داشت بموجب بر آورد دو
هزار و نهصد روپیه عطا گردید که دیوان صوبه از خزانه بدهد و محال سایر بلده

احمد آباد و پٹن که در جاگیر ناظم صوبه بود بخالصه شریفه تعلق یافت بتاریخ پانزدهم شهر جمادی الثانی سال مذکور محمد شریف بخدمت دیوانی صوبه از تغیر شیخ نظام الدین احمد مقرر شده باحمد آباد رسید و سرگرم امور متعلقه گردید و شیخ مذکور به دیوانی صوبه مالوا معین گشت چون سابقا میر خان حسب الحکم اشرف اعلی بموجب التماس عمدة الملک اسد خان در احمد آباد توقف ورزیده بود دریٹولا امرایان عظام شفیع جرایم او شدند بندگان حضرت قدر قدرت از روی تفضلات خسروانه بدستور سابق بعطاء منصب و خطاب سرفراز فرموده فرمان مرحمت عنوان طلب شرف صدور یافت محمد امین خان بنابر بندوبست صوبه و اخذ پیش کش بر آمده بصوب متمردان کاکریچ معموله سرکار پٹن رفته تا چهار ماه به تنبیه و تادیب آنجا پرداخت چون معروض بارگاه معدلت پناه شده بود که بصوبه احمد آباد چودهریان و مقدمان پرگنات مواضعات در اجاره خودها میگیرند و انواع تعدی و ستم بحال رعایا عاید می گردد حکم جهان مطاع بنام دیوان صوبه صادر شد که در خالصه و تیولداران صوبه احدی عمل اجاره داری نکند و از رعایا زیاده طلبی و ابواب ملبهه نگیرند به سید اعظم امین پرگنه دهولقه وغیره امنای محلات را بر مضمون این یرلیغ مطلع گردانند که موافق آن بعمل آرند چون دران هنگام رایات عالیات بنابر استیصال راجپوتان در دار الخیر اجمیر اقامت داشت عمدة الملک بموجب فرمان طلب با لشکر آراسته و امواج شایسته بحضور شتافته در عرصه یازده روز سعادت آستان بوس حاصل نمود حکم اقدس بدیوان صوبه بشرف صدور پیوست که یکصد و چهل و سه اشرفی و پنج لک روپیه که لغایت پانزدهم محرم سنه ۱۰۸۸ هزار و هشتاد و هشت موجودات بعرض اقدس رسیده مصحوب محمد امین خان روانه درگاه سازد او بعد چندی مشمول عواطف بادشاهی و نوازشات شاهنشاهی گشته رخصت انعطاف یافته بصوبه رسید و یک هزار و پانصد و هشتاد روپیه بموجب بر آورد بنابر ترمیم مدرسه و مسجد و حمام و دار الشفای بنا کرده سیف خان تنخواه گردید چون در محال دار الضرب احمد آباد جمعی از گداز گران

تارکش معروف بقوم سریمال که ابتدای کارخانه رواج بادله در احمد آباد
بی شرکت غیری کار می کردند و احدی را دران کسب راه نمی دادند
چون این معنی بعرض اقدس رسید حکم جهان مطاع عالم مطیع بعز نفاذ
پیوست که منع کسب شرعاً جایز نیست فرق برطرف سازند و همدران سال
حکم اقدس بدیوان صوبه ورود فرمود که پرگنه بیسلنگر مضاف صوبه گجرات
به رسول نگر موسوم باشد و داخل نسخه دیوانی بروفق یرلیغ والا به رسول نگر
موسوم دارند و همدرین ایام محمد مقیم چیله عطر کش از حضور پر نور بجهت
استعمال عطر گلاب باغات بادشاهی مقرر شده آمد و در سال هزار و هشتاد
و نه حسب الحکم اقدس بنام دیوان صوبه شرف صدور یافت که دریتولا حکم
جهان مطاع عالم مطیع بزینت صدور پیوست که چون تعزیر بالمال شرعاً
جایز نیست بدیوانیان و امنای محال خالصه شریفه نوشته شود که از آینده
هر کس و از عاملان و زمینداران و دیگر سکنه آن محال مصدر تقصیر شود او را
در خور کردار بحبس و عزل خدمت و اخراج و امثال آن به تهدیدات تنبیه
نمایند و تعزیر بمال نکنند و در سال هزار و نود چون دران هنگام بادشاهزاده
محمد اعظم شاه بمهم دکهن اشتغال داشتند حکم اشرف اعلی بدیوان صوبه
ورود یافت که هر قدر خزانه که در احمد آباد موجود باشد همراه جمعیت
ناظم صوبه به سورت به فرستند که محمد بیگ متصدی آنجا که در همان
ایام از تغیر غیاث الدین خان مقرر شده بود تا خزانه سورت حسب الطلب
بادشاهزاده بخجسته بنیاد اورنگ آباد ارسال خواهد داشت و نیز حکم
مقدس بشرف صدور پیوست که اگر شخصی از مسلمین در بلاد و پرگنات
ودیعت حیات سپرد و از فرزندان و برادران و اقربای او باو نباشد قاضی
آنجا بر سر آن متوفی رفته تجهیز و تکفین نماید وجه کفن از خزانه بیت المال
می داده باشند و همدرین سال محمد بیگ متصدی بندر سورت بخطاب
کار طلب خان مفتخر گشت *

آمدن بهیم سنگه ولد رانا و تاخت نمودن قصبه بیسلنگر و بڈنگر و معاودت نمودن او و مسلط گشتن راجه ایڈر بمکان خویش و کشته شدن او و مسخر گشتن ایڈر بسعي محمد بهلول شیرانی

همدران آوان که افواج قاهره به تنبیه و تادیب راجپوتان خصوصاً بتعاقب رانا که از تسلط و صولت بندهای بادشاهي مسکن خود را گذاشته سیماب وار در یکجا استقامت نمي گرفت و حضرت قدر قدرت روزی چند در چیتور متوقف شدند بهیم سنگه پسر خورد را نا از غایت خوف و هراس با جمعی کثیر از تنگنای کوهها بر آمده در ملک گجرات آواره گشته از کوته اندیشی قصبهٔ بڈنگر و بیسلنگر را با چند دیهات دیگر تاخته بغارت برده رفت زمیندار ایڈر که آواره می گشت قابو کرده جمعی از راجپوتان واقعه طلب فراهم آورده قلعه ایدر را متصرف گشت از زباني بعضی که از نیاگان خود سماع داشتند شنیده شد و العهده علی الراوی اگرچه بین العوام نیز مشهور است که بعد تصرف زمیندار ایڈر محمد امین خان محمد بهلول شیروانی را که از کومکیان صوبه بود به جهت اخراج زمیندار مقرر نموده مبلغی بصیغهٔ مساعده داد محمد بهلول که جوهر ذاتي و سپاهي بالنفس بود جمعی از خویشان و همقومان اعتمادی خود وغیره جوانان کار آمدني را سرانجام اسپ و اسلحه نموده و برخي را که تدارک اسپ برای شان نتواند شد بسواری بهل کرایه برداشته روانه ایڈر شد چون بقصبهٔ پرانتیج رسید گروهی از قصباتیان آنجا را که واقف کار آن ضلع بودند نوکر نموده روانه پیش گردید زمیندار ایڈر باستماع رسیدن فوج بآن استعداد از راه غرور و پندار که زاغ نخوت در کاخ دماغش آشیانه داشت باستظهار متانت قلعه که بر کوه مرتفع واقع شده وقعی نه نهاده بخود کامي نسست که ناگاه محمد بهلول ایلغار

نموده تاخت آورد و تا خبردار گشتن دو سه مورچالی که بر دروب قلعه بود زده رسید زمیندار مذکور که در نوم غفلت چون بخت بد خود غنوده بود بیدار شده سراسیمه دست از ناموس و عیال برداشته فرار نموده دریکی از شعاب جبل مانند روباه خزید درین بین محمد بهلول باجوانان رزم آزما به محلی که قرار گاه او بود رسیده نشانی ازان شوریده حال نیافت لهذا به بندوبست و حفظ و حراست قلعه پرداخته بقیة السیف راجپوته برخي اسیر و گروهی فرار اختیار نموده آواره دشت ادبار گشتند هرچند تفحص و تجسس مآل کار راجه نمود اثری ظاهر نگشت از اتفاقات مردم همراهي محمد بهلول که باطراف جبل بعنوان تفرج مي گشتند درآن میان خاک روبی که بجهت شکستن هیزم بمغاره آن ستاره سوخته جا گرفته بود رسید و او را مرده یافت که بسبب فقدان تریاک معتاد داشت و نیز از خوفی که طاری حالش شده بود قالب تهی ساخته خاکروب چون از سیمای نا مبارکش و گوشوارهای مروارید که بگوش منحوسش بود بتفرس دریافت که راجه همین است سر او را برده و انچه از پیرایه در گلو و دستش بود بیرون کرده نزد محمد بهلول آورد و چون سر او را بنابر تحقیق نزد زنهای او که از حیات و ممات شوهر خودها خبری نداشتند فرستاد آنها بمجرد دیدن شناخته شیون و زاری نموده بمراسم ماتم و سوگواری پرداختند محمد بهلول را یقین حاصل شد سر او را با گرفتاران مصحوب کسان خود با رویداد گذشته باحمدآباد نزد محمد امین خان فرستاد اومورد تحسین و آفرین ساخته حقیقت حال و حسن تردد محمد بهلول شیراني بدرگاه معلی معروض داشت نمود و نیز از معروضه اخبار نویسان صوبه بعرض اقدس رسید از پیشگاه خلافت و جهانباني محمد شیراني باضافه منصب و تفضلات بیکران شاهنشاهي و فوجداري ایدر سرفرازي یافت و همدران آوان از روی فرد پروانگي بمهر قاضي القضات قاضي شیخ الاسلام معروض مقدس معلی گشته که سوداگران اسپانرا از بیرون آورده مي فروشند و متصدیان نخاس از خریداران که اسپان را برای داغ نوکری خرید مي نمایند چیزی نمی گیرند و از کسانیکه بواسطه تجارت یا امری دیگر ابتیاع مي

کنند بعلت شرا زکوة مي ستانند و گرفتن زکوة از آنها به سبب شرا شرعی نیست لهذا حکم جهان مطاع عالم مطیع بنام دیوان صوبه صادر شد که از خریدار اسپ خواه آنرا برای داغ نوکری خواه بواسطه تجارت یا امر دیگر حرید نماید بعلت شرا زکوة نگیرند و از بایعان اسپان محصول را بقاعده معین میگرفته باشند *

تعین یافتن جزیه بر اهل ذمه ممالک محروسه

چون همگی همت والا نهمت حضرت اقدس اعلی بر تقویت دین مبین و رواج شرع متین مصروف و جمیع امور سلطنت و معاملات مالی و ملکی را در قالب شرعیه در آورده رائج میگردانیدند درین آوان میمنت اقتران علما و فضلا و فقها نظر بر دین بروری آنحضرت داشته درباب اخذ جزیهٔ از ذمیان ممالک محروسه که بر طریق شریعت غرا و منهاج ملت بیضا لازم و واجب است بعرض رسانیدند و مقدار و روش احد آن از کتب فقهه نوشته از نظر مبارک گذرانیدند اول آنکه وضع کرده باشد جزیه ذمی کتابي و مجوسي و بت پرست عجمي نه بت پرست حربي و نه بر مرتدونا بالغ وزن و مملوک مانده و دست و پا بریده و نابینا و مجنون و معتوه و فقیر غیر متعمل دویم در هر سال دوازده در هم از فقیر و بیست و چهار درهم از متوسط و چهل و هشت در هم از غني باید گرفت چون بالفعل دراهم رائج نیست نقرة بوزن سه توله و یک ماشه و سه سرخ و سه ربع ماشه باشد و بیستم حصه ماشه از فقیر و ضعف آن از متوسط و ضعف آن از غني در هر سال بگیرند و تکلیف روپیه نکنند و اگر کسی روپیه بدهد همین مقدار وزن نموده بگیرند بعد ازان که دراهم جاري شود دراهم بگیرند سیوم در تفسیر غنی و متوسط و فقیر اختلاف است باید که موافق این تفسیر عمل نمایند غنی آنست که در ملک او ده هزار درهم یا زیاده ازان باشد و متوسط انست که در ملک او زیاده از دو صد درهم باشد و فقیر آنست که در ملک او از دو صد درهم کم باشد ازانها باید گرفت و اگر در ملک او چیزی نباشد وقتی جزیه گرفته شود که کسب او زیاده از قوت او و عیال او باشد و اگر کسب او از قوت او و قوت عیال

او زیاده نباشد از و چیزی نگیرند چهارم باید که آخذ جزیه جزیه را از ذمی باین وضع بگیرد که ذمی جزیه را خود گرفته بیارد و پیاده آید و آخذ نشسته باشد و ذمی ایستاده و آخذ دست خود بالای دست ذمی نموده از دست او با دارد و بگوید که اعط الجزیه یا ذمی و اگر بدست نایب خود بفرستد قبول نکنند و آخذ به سبب دید وضع نکند پنجم بعد وضع جزیه از غنی طلب جزیه یک سال نمایند و متوسط و فقیر را اختیار دهند که هر دو فریق جزیه سال تمام فی الحال یا بدو قسط بدهد و فقیر به چهار قسط بدهد ششم ساقط می شود جزیه باسلام و موت هفتم ذمی اگر در اول سال بالغ شود پیش از وضع جزیه بر اهل ذمه یا بنده از آنها آزاد شود یا حربی ذمی گردد یا مریض صحیح شود قبل از وضع جزیه جزیه آنسال موافق حال هر کدام از آنها وضع نموده باید گرفت و اگر بعد وضع جزیه بر اهل ذمه ذمی صغیر بالغ شود یا بنده آزاد گردد یا حربی عهد ذمه قبول کند یا مریض صحت یابد بعد از وضع جزیه آنسال از آنها نباید گرفت هشتم اگر ذمی در بعضی سال غنی باشد و در بعضی فقیر باید دید اگر اکثر سال فقیر باشد جزیه فقرا ستانند و اگر نصف سال غنی و نصف سال فقیر باشد جزیه متوسط بگیرند نهم اگر ذمی مریض باشد نصف سال یا زیاده ازان از و جزیه نباید گرفت انتهی بندگان حضرت قدر قدرت عنایت الله خان را بتمشیت این کار تفویض فرمودند حکم اشرف اعلی شرف صدور یافت که از ملازمان سرکار دولتمدار مواخذه نکنند و سوای آن از جمیع ذمیان مطابق شرع شریف بگیرند عنایت الله خان حسب الحکم اقدس امنای دین پژوه در تمام صوبجات ممالک محروسه منصوب ساخت و اخذ جزیه جاری شد و قریب پنج لک روپیه سال بسال از ذمیان صوبهٔ گجرات در خزینه جزیه بمعرض وصول در می آید همدران سال منصب جلیل القدر دیوانی صوبه از تغیر محمد شریف بوزارت پناه محمد لطیف و ملتفت خان بفوجداری سرکار گودهره از تغیر سید انور خان مقرر شد و حکم اقدس بنام دیوان صوبه درباب نو مسلمان شرف صدور یافت که بموجب پروانگی بمهر قاضی القضات شیخ الاسلام که هر که در بلدهٔ احمدآباد

بشرف اسلام مشرف شود ذکور آنها را تا به شدن ختنه و اناث تا انقضای عدة از خزینه بیت المال باتفاق قاضي آنجا دو تنکه عالگیري یومیه و بعد به شدن ختنه و انقضای عدة یک دست پارچه از خزانه مذکور میداده باشند و حکم جهان مطاع عالم مطیع بجهت آذوقه شش ماه قلعه چانپانیر بموجب التماس ناظم صوبه نیز ورود یافت و همدرین سال فی لک دام صد روپیه بطریق جزیه بر رعایای ممالک خالصه شریفه و تیولداران مقرر شد سید ظهور از تغیر ملتفت خان بفوجداری گودهره مفوض گردید و در سال هزار و نود و یک حکم والابه مهر جمدة الملک مدار المهام اسد خان در باب اخذ زکوة از مسلمین بنام دیوان صوبه رسید چنانچه نقل آن بجنسه مثبت گردید *

نقل حسب الحکم اقدس به مهر جمدة الملک مدار المُهام اسد خان درباب اخذ زکوة از مسلمین

از قرار بتاریخ پنجم شهر ربیع الاول بیست و پنجم جلوس اقبال مانوس آنکه وزارت پناه رفعت و کفایت دستگاه محمد لطیف محفوظ باشند چون اراده اقدس و خواهش مقدس آنست که گروه سعادت پژوه اهل اسلام باحسان و اکرام تمام از کفره فجره ممتاز باشند بیش ازین در باب عفو زکوة اموال آنها از روی عنایت اعلی و رعایت والا که در باره آنها مرعی و ملحوظ است حکم اشرف بشرف صدور پیوسته دریفولا که بمسامع حقایق مجامع رسید که جمعی از مسلمین بنابر حطام دینوي مال کفار را برای معافی زکوة باموال خود مخلوط می گردانند و آنرا مال خود وا نموده از اخذ زکوة وا میرهانند ازین جهت تغلب بسیار بوقوع می آید و نقصان اموال بیت المال که حقوق مسلمین بآن متعلق است راه می یابد معهذا اکثری از مسلمین زکوة مال خود را که بر آنها فرض است ادا نمی کنند و ذمه آنها مشغول باین حق مي ماند بدین سبب اخذ زکوة مال آنها اصلح و موجب برات ذمم آنها است حکم جهان مطاع واجب

الاتباع شرف صدور یافت که متصدیان مهمات و مباشران معاملات ممالک محروسه بعد مراعات شروط اخذ زکوة که مفصلاً در ضمن مرقوم گشته باتفاق امضای زکوة بحساب چهل و یک از مسلمین می گرفته باشند و احتیاط و اهتمام تمام بکار برند که سوای زکوة واجب کسی قلیل و کثیر از نقیر و قطمیر ازانها نستانند و اگر در مقدمه رجوع به علما باید کرد باتفاق قضات و مفتیان آنجا عمل نمایند که آن آن وزارت پناه در صوبه گجرات موافق حکم محکم مبرم بصفت توام بعمل آرند *

شروط اخذ زکوة که در ضمن حسب الحکم درج یافته آنکه

شروط اخذ زکوة آنست که حُر عاقل بالغ بمال تجارت ملک خود که مقدار نصاب یعنی پنجاه و چهار روپیه و دوازده و نیم آنه باشد از جای بجای رود و بر عاشر بگذرد و آنمال تجارت فارغ باشد از حاجت اصلی و از دینی که بعد ادای آن ازانچه در ملک او باشد قدر نصاب باقی نماند و یک سال بران مال یا بر مال دیگر بقدر نصاب که از جنس آن بود گذشته باشد دیگر وکیل یا ممالک برای ادای زکوة با مال تجارت بر عاشر بگذرد و شروط اخذ زکوة متحقق گردد ازو زکوة بگیرند دیگر اگر عبد ماذون بمالی که مولی برای تجارت باو داده باشد بر عاشر بگذرد و یا عبد ماذون غیر مدیون بمال مکتوب خود بر عاشر بگذرد درین هر دو صورت بعد تحقیق شروط اخذ زکوة اگر مولی با او باشد زکوة ازو باید گرفت والا نباید گرفت دیگر اگر مال شخصی در دست دیگری بطریق مضاربت باشد و دران ربح شود و حصهٔ مضاربت از ربح نصاب باشد بعد وجود شروط اخذ زکوة از حصه مضارب باید گرفت دیگر اگر مسلمی با مال مرور کند و بگوید که بر مال من سال نگذشته یا بر ذمه من آنقدر دین است بعد ادای آن از مال من بمقدار نصاب باقی نمی ماند یا بگوید که زکوة این متاع را پیش از بر آوردن از شهر به فقرا داده ام یا بگوید که زکوة این مال بعاشر دیگر داده ام و دران سال عاشر

دیگر باشد یا بگوید این مال من برای تجارت نیست یا درین مال زکوة نیست اگرچه سبب آن بیان نکند یا نگوید که این مال ملک من نیست و بدست من بطریق مضاربت یا ودیعت یا بضاعت است یا من اجیر صاحب مال یا وصی اویم یا من مکاتب یا عدم قول مسلم مذکور را معه یمین تصدیق باید نمود و بعد از حلف متعرض او نباید شد دیگر اگر مسلمی با مال تجارت مرور کند و بگوید که من زکوة این مال را بعد از بر آوردن از شهر بفقرا داده ام یا زکوة این مال بعاشر دیگر داده ام و دران سال عاشر دیگر نباشد قول او معتبر نیست و زکوة ازو باید گرفت دیگر اگر تاجر بگوید که مال من فلان جنس متاع است و عاشر گمان برد که جنس دیگر است و خواهد که مال را وا نموده به بیند باید دید اگر در وا کردن آن مال ضرر باشد وا نه کند و قول او را بسوگند قبول نماید و موافق آن زکوة ازو بگیرد و اگر در کشودن آن ضرر نباشد بر قول او اعتماد نکند و آن مال را وا نموده به بیند مطابق آن زکوة ازو بگیرد دیگر اگر مال تجارت از نقد یا جنس در ملک کسی باشد و پیش از مضی تمام سال بر آن مال عوض جنس دیگر برای تجارت خرید کند و بقیه سال بران جنس دیگر بگذرد و بر عاشر مرور نماید ازان جنس زکوة باید گرفت انتهی *

در سال هزار و نود و دو هجری وقوع قحط شدید درین سال قحط وغلا در صوبه اتفاق افتاد و خلایق از فقدان نان به ستوه آمده در سواری محمد امین خان شورش و نالش را از حد اعتدال گذرانیدند مفصل این مجمل انچه از تقریر اکثر معمرین که از نیاکان خود شنیده بودند و بحد تواتر پیوسته بدین موجب مفهوم گشت که چون پله میزان گرانی غلات و تسعیر حبوبات بالا رفت مردم بفغان و زاري در آمدند از اتفاقات دران ایام روز عیدی آمد محمد امین خان بمصلی رفته در حین معاودت چون براسته بازار شهر داخل شد از صغیر و کبیر و برنا و پیر و ذکور و اناث که بنابر تفرج روز بر آمده بودند از ممر گرانی و ضیق معاش زبان بفریاد و فغان کشادند ابوبکر نامي بفتنه انگیزي که خود را باسم بی مسمی برای خدای بجمهور مشهور و معروف کرده بود در آن جمع حاضر شده بترغیب

و تحریص هنگامه عوام الناس پرداخته اغوای مردم بنوعی نمود که آنها
به تلقین و بد آموزی او که محض حصول رضای خدا مي پنداشتند کار از
نالش زبانی و فغان وزاری گذرانیده بانداختن سنگ و کلوخ و خاشاک بر پالکي
سواري محمد امین دست تطاول و جرات کشادند * * نظم *

ز یک گفتنش جمله شوریده کار — بسی فتنه برخاست از هر کنار
چنـان آتش فتنـه گردید تیز — که گفتی دران شهر شد رستخیز

گروه سپاه همراهیانش از مشاهده بی اعتدالی تاب مقاومت نیاورده دست
باستعمال آلات حربی برده بمدافعه پیش آمدند محمد امین خان بصلاح وقت
که بلوای عام است مانع آمده بهر قسم خود را در قلعه بهدر رسانید و رونداد این
واقعه از معروضهٔ او و اخبار نویسان در معدود الایام بعز عرض سریر خلافت مصیر
رسید مزاج اقدس بنهایت بهم بر آمد از آنجا که غضب سلطانی نمونه قهر
الهی است به محمد امین خان فرمان بقتل وا سر هنگامه پردازان صادر شد
چون مقدمه هجوم عام بود محمد امین خان بجهت انهدام قصر عمر برای
خدای که این گل خیر کاشته و هنگامه پرداخته او بود طرح ضیافت اصحاب
عمایم و مشایخ انداخته شیخ ابو بکر را نیز ماذون ساخت * * بیت *

هر که از تیـغ زبان آزار مردم میکنـد
میخورد زهر و خلال از نیش کژدم میکنـد

چون محفل منعقد گست و مائده کشیده شد محمد امین خان شیخ را نزد
خود جای داده بعد انفراغ طعام از هندوانه بریده که مخصوص ضیافت طبع
شیخ آماده داشت قاشی چند مسموم بدست خود تواضع کرد * * بیت *

بر خوان دهر دست ارادت مکن دراز
کالوده کـرده اند بزهـر این نواله را

بمجرد تناول حالت شیخ متغیر گردید و از مجلس برخاسته راهي گشت محمد
امین خان گفت شیخ تا بدین زودی کجا میروي جواب داد بمکانیکه مامور
کرده اند میروم گویند تا رسیدن بخانه به نهانخانه عدم شتافت و همدرین سال

قدوة المحققین اسوة المدققین جامع منقول حاوی معقول ملا احمد بن سلیمان
از خاکدان فانی بریاض جاودانی انتقال فرمود و در سال هزار و نود و سه بیست
و دویم شهر جمادی الثانی بوقت نیم شب محمد امین خان که از چندی بیمار
بود ودیعت حیات مستعار بقابض ارواح سپرد و در قلعهٔ ارک نزدیک به دروازه
کچهری امانت بخاک سپرده و گنبدی بر مضجع و مسجد بنا یافت که تا
اکنون باقي است صاحب سخنی محمد امین خان مرده تاریخ یافته بعد
چندی لاش او را بر آورده بیکی از اماکن متبرکه نقل نمودند محمد لطیف
دیوان صوبه باتفاق ارباب تحریر و بندههای بادشاهي بضبط اموال ناطق و صامت
برداخت و کیفیت رویداد را بدرگاه گیتی پناه معروض داشت و به عرض
اقدس رسید حسب الحکم معلی بنام دیوان صوبه شرف ورود یافت که از خارج
بعرض رسیده که بعد از فوت محمد امین خان متصدیان خانگی چند روز واقعه
را مخفي داشته تغلب و تصرف بسیار کرده اند لهذا نوشته میشود که در ضبط
کارخانجات لوازم احتیاط و جز رسی بکار برد و اگر احیاناً فوت و فروگذاشت
ظاهر خواهد شد باز خواست عظیم بمیان خواهد آمد و نیز حکم شد که تا رسیدن
ناظم صوبه مردم تهانه و سه بندی را که محمد امین خان جهت بندوبست
صوبه نگاه داشته از تاریخ فوتش تا رسیدن ناظم صوبه بدستور سابق مقرر دانسته
مواجب از سرکار والا تنخواه دهند که نظم و نسق بحال ماند و هم از بندوبست
خبردار باشد و خوراک دواب را رسیدن بحضور با مواکب عمله بدستوریکه در
خانه محمد خان مقرر بود از سرکار والا سرانجام داده دواب را فربه و آسوده
نگاهدارند و با دیوان و میر سامان و منشي و ملا یوسف و علي بیگ و دیگر
اهل کاران و خدمات عمده و نوکران رو شناس او هرکه اراده بندگیِ درگاه جهان
پناه داشته باشد روانه حضور نماید آلحال شاه وردي خان از متعینان صوبه بعد
معروض قدسي تا مقرر شدن ناظم بحراست و حفاظت صوبه سرگرم گشت
جمیع کثیر از معلیه ایراني و توراني همراهي محمد امین خان در احمد آباد
توطن اختیار نموده ماندند که تا حال از اولاد و احفاد آنها درین دیار اقامت

دارند و بندوبست و نظم و نسقی که محمد امین خان درین صوبه کرده بود در هیچ وقتی نشده چنانچه عند التقریب بر زبان حق ترجمان حضرت اقدس میگذشت که احدی از ناظمان مثل بندوبست محمد امین خان نکرده اند *

صوبداري مختار خان و ديواني محمد لطيف و محمد طاهر که بخطاب امانت خان و بعد آن اعتماد خان و متصدی گري بندر سورت بضميمة ديواني شرفراز شده

از پیشگاه خلافت و جهانبانی مختار خان که بمنصب چهار هزاری ذات چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرفراز و بامر نظامت صوبه مالوه می پرداخت بارسال خلعت خاصه و یک زنجیر فیل و اسپ و تفویض صوبه گجرات از انتقال محمد امین خان شرف اختصاص یافت و فرمان مرحمت عنوان صادر شد که از مالوه باحمد آباد شتافته بامور بندوبست و ضبط و نسق صوبه پردازد و قمر الدین خان پسرش که به منصب هزاری ذات پانصد سوار مفتخر بود بفوجداری سرکار پٹن محال جاگیر مشروطی ناظم معین گشت مختار خان بعد ورود فرمان بعزم صوبه گجرات بر آمده بکوچهای متواتر بتاریخ چهارم شهر رمضان المبارک مطابق سال هزار و دود و سه به بلده احمد آباد رسید و محمد لطیف دیوان صوبه و میر بهاء الدین خان بخشی وقایع نگار و شیخ محی الدین صدر و قاضی خواجه عبد الله وغیره متصدیان و بندهای پادشاهی متعینه صوبه استقبال نموده ملاقی شدند ناظم صوبه متوجه بندوبست نظم و نسق شده بعزم تحصیل پیش کش و گرفتن ضامن عدم تمرد مفسدان و کولیان پرداخت و همدرین سال روزانه صلحا و فقرا و فضلا و مستحقین و طلبه علم که بموجب اسناد درگاهی درین صوبه مقرر بودند تنخواه یومیه آنها بر خزانه عامرة معین گشت و درین ماده حسب الحکم اعلی بمهر جمدة الملک اسد خان بدام دیوان

صوبه ورود فرمود نیز حسب الحکم مقدس معلی شرف ورود یافت که حاصل طلا و نقره غیر مسکوک که بیوپاریان وغیره برای فروختن در دار الضربهای ممالک محروسه بیارند بضابطه چهل یک از مسلمین و چهل دو از هنود بگیرند و متصدیان دار الضرب از بیوپاریان وغیره محچلکا بگیرند که سوای دار الضرب در جای دیگر خرید و فروخت نکنند و از روی وقایع صوبه بعرض اشرف اقدس اعلی رسید که مونگیا وغیره چهار نفر کراسیه موضع جلواسن عمله پرگنه کرتي که سابقاً محمد مظفر بابی فوجدار انجا بعلت مفسدی دستگیر کرده پیش محمد امین خان فرستاده و او آنها را بچبوتره کوتوالی محبوس ساخته درینولا قاضی عبد الله آنها را از چبوتره طلبیده خلاص نمود و همچنین اکثر مفسدان که محمد امین بسبب تمرد آنها نظر بر بندوبست ملک داشته از مدت چهار پنج سال در چبوتره کوتوالی محبوس نموده بود خلاص می نماید و آنجماعه خلاصی یافته بجای مکان خود رفته شیوهٔ مفسدی را پیش نهاد خودها می نمایند در این باب حکم جهان مطاع بنام دیوان صوبه شرف نفاذ بخشید که آنها را چرا خلاص کرده‌اند بعد ازین باید که مفسدان مقرر محبوس باشند خلاص ننمایند اگر احدی از محبوسان چبوتره کوتوالی که بسبب مفسدی در قید خواهد بود خلاص شد باز پرس ازان وزارت پناه خواهد گردید حکم محکم در باب منع گرفتن ملبه و بهیبت و بالا دستی و تحصیلداري و صادر و وارد ورود فرمود که احدی از عاملان و کروریان محالات خالصه شریفه وغیره مرتکب گرفتن آن ابواب نشود و نیز حکم والا بنام دیوان صوبه ورود یافت که کسانیکه بعد وضع جزیه ببخش از ادای آن یکسال بر آنها گذشته و سال دوم در آمده باشد اگر به تساهل متصدیان سال اوّل نداده باشد موافق قول امام ابو حنیفه رحمة الله علیه واصل را اعتبار نموده جزیه سال اوّل ازانها نگیرند و جزیه سال دوم بگیرند و اگر از راه تمرد جزیه سال اول ادا نکرده باشد موافق قول صاحبین هر دو سال ازانها بستانند لهذا آن وزارت پناه در تعلقه دیوانی خود موافق شرع شریف بعمل آرند و چون پنجاه و نه راس اسپ بابت اموال محمد امین خان بضبط سرکار والا در آمده بود درینولا وزارت پناه محمد

لطیف دیوان صوبه باستصواب مختار خان ناظم صوبه هفده راس که پیر و معیوب بودند بیع نموده ما بقی را به مصحوب میر تقی روانه حضور کرد و همدرین سال بموجب استغاثه رعایای پرگنه پٹن دیو عبد الرحمن کروڑی تغیر شد و حکم اشرف صدور یافت که سردار خان فوجدار سورٹهه از جمله کسانیکه در برادری و رفاقت او مقرر اند تعین نماید چنانچه محمد سعید منصب دار بدین امر تجویز شد و در سال هزار و نود و چهار بموجب التماس ناظم صوبه بجهت محبوسان وفوتیان جمعی از مسلمین که ورثه غنی نداشته باشند حکم رسید که فی نفر از محبوسان چبوتره کوتوالی یک آثار آرد گندم و برای فوتی فی نفر دو چادر و پنج تنکه مرادی از خزانه بیت المال میداده باشند و بجهت ارسال دالی‌های انبه انتخابی باغ محمد امین خان حکم رسید که ناظم صوبه مصحوب کهاران داک چوکی براه بهروچ بحضور میفرستاده باشند و نیز حکم شد که چون او باغ را به تکلف تمام ساخته و انواع اشجار مثمر با کیفیت در انجا نشانیده نوعی سعی نمایند که طراوت و نضارت آن روز برور در تراید باشد و سرشته حاصل و خرچ و مقدار زمین عمارات و درخت شماری وغیره با طرح باغ مذکور بحضور بفرستند و در او اخر این سال منصب جلیل القدر دیوانی صوبه بمحمد طاهر که اینده بخطاب امانت خان و بعد آن بخطاب اعتماد خان مفتخر گشته از تغیر محمد لطیف مقرر شد و در سال هزار و نود و پنج حکم معلی بنام محمد طاهر دیوان صوبه ورود یافت که چون مبلغ یک کروڑ و شصت لک دام از پرگنه دونگرپور از تغیر رانا جی سنگه از سدس خریف لوی ئیل سنه ۲۲ بیست دو باقی مانده بود از پنج سدس ربیع پیچی ئیل پرگنه مذکور در جاگیر راول جسونت زمیندار آنجا تن گشته چون زمیندار مرقوم وجهه محصول حصه ایام مابین خالصه والا که مبلغ شصت و شش هزار و ششصد و نود و نیم روپیه میشود بخزانه عامره واصل نکرده بنابران وجهه را از محصول فصل خریف تنکوز ئیل بلا توقف و اهمال بمعرض وصول رسانیده داخل خزانه عامره نمایند و همدرین سال بنابر شدت نزول باران و طغیانی رود سابرمتی که تا سه دروازه واقعهٔ میدان بازار رسیده بود و

خرابي عمارات نموده اکثر جا دیوار حصار شهر پناه و قلعهٔ ارک شکست و ریخت فاحش بهم رسانیده بود لهذا مختار خان ناظم صوبه بجهت تعمیر آن بپایه سریر خلافت مصیر عرضداشت نمود که ترمیم حصارش از جملهٔ ضروریات است در دیوانی مکرمت خان مرمت هر در قلعهٔ از سرکار دولت مدار شده لهذا حکم اقدس معلی بنام دیوان صوبه شرف صدور یافت که در عهد حضرت پادشاه غفران پناه رضوان جایگاه علیین مکانی که مرمت شده بود حقیقت تنخواه سنوات ماضیه را تحقیق نموده معروض دارد چنانچه از روی سر رشته معلوم شد که در سنه ۲۲ بیست و دو جلوس فردوس آشیاني یک هزار و چهار اشرفی از خزانه وزن و در سنه ۲۹ بست و نهم جلوس رضویخان از مهاجنان شهر شصت هزار روپیه تحصیل نموده داده و در عهد سعادت مهد از سرکار والا مرحمت شده دریغولا بر آورد بیست و دو هزار روپیه و ششصد و چهل و چهار روپیه شد هرچه حکم فرمان مرحمت عنوان صادر شد که بچهار دفعه از خزانه عامره تنخواه دهند و بدین موجب از سکنه شهر درخواست نکنند و همدرین سال سردار خان فوجدار سورتهه بصوبداري تهتهه مقرر شده رفت و بعد چندی در آنجا ودیعت حیات سپرد و لاش او را در مقبره بنا کرده خود در احمد آباد نزدیک دروازهٔ جمال پور که بسیار بتکلف ساخته بود بخاک سپردند و تا مقرر شدن فوجدار جونه گده حکم شد که سید محمود خان خبردار باشد *

مقرر شدن سرکار سورتهه در تیول بادشاهزادهٔ عالیجاه محمد اعظم شاه

از پیشگاه خلافت و جهانباني سرکار سورتهه در تیول بادشاهزادهٔ نامدار عالیجاه محمد اعظم شاه مقرر گشت حکم اشرف بنام شاه وردي خان صادر شد که بزودی خود را بسورتهه رساند و دو هزار سوار سه بندي بقرار درماهه سر نفری پانزده روپیه موافق ضابطه باتفاق بخشي صوبه نوکر گرفته تا رسیدن فوجدار سرکار نواب قدسی القاب بادشاهزاده عالیجاه از بندوبست آنجا بواقعی خبردار باشد

و بدیوان صوبه یرلیغ شد که باستصواب مختار خان وجهه یک ماه آن دو هزار سوار از خزانهٔ احمد آباد بفرستد و گماشته و مشرف و تحویلدار برای تنخواه آن وجهه همراه دهد و بعد تنخواه حقیقت را بحضور بنویسد که زر مذکور در طلب وکلای بادشاهزاده موضوع خواهد شد و بنابر مزید تاکید این کار محمد صادق گرز بردار تعین شده آمد چون درین بین که فوجدار مستقل در سرکار سورتهه نرسیده بود از روی انتخاب سوانح صوبه بعرض اشرف اعلی رسید که مدر بهاء الدین بخشي وقایع نگار بمختار خان ظاهر نمود که دیسائیان سورتهه نوشته اند که درین ایام بعضی مفسدان ملک سورتهه را از فوجدار خالی دانسته مواضعات را تاخت و تاراج مي نمایند اگر تا رسیدن فوجدار بنام کروری تصدیق وجهه یومیه جمعیت قلیل از محال خالصه برسد که حراست نماید ناظم صوبه بمحمد طاهر دیوان صوبه برای دادن تصدیق گفت دیوان صوبه ظاهر ساخت که بدون حکم جهان مطاع تصدیق نمی توانم داد لهذا حکم والا بنام دیوان صوبه ورود یافت که درین قسم مقدمات منتظر ورود حکم مقدس نباید بود بتصدیق ناظم صوبه تنخواه بایست داد چون قبل ازین بشاه وردي خان یرلیغ رفته بود لهذا تا رسیدن او بسورتهه وجهه یومیه را بتصدیق ناظم صوبه تنخواه نمایند و حقیقت را بر نگارند چون در همین سال شاه وردي خان بموجب حکم معلی بسورتهه رسید و عرضداشت نمود که بر سرانجام کار سرکار والا نهصد و چهل و شش نفر پیاده برقنداز که مصالح این ملک است بسراسری چهار روپیه کثری کم باشد نوکر نموده امیدوار است که سند تنخواه مواجب آنها بنام دیوان صوبه مرحمت شود بنابر آن حسب الحکم والا بدیوان صوبه رسید که وجهه یک ماهه پیاده‌ها را که در ماهه آنها سراسری في نفر سه و نیم روپیه بضابطه آنجا مقرر شده باشد باستصواب مختار خان ناظم صوبه احمدآباد به سورتهه ارسال دارد و زر یک ماهه دو هزار سوار و نه و چهل و شش نفر پیاده را از محصول سرکار سورتهه متعلقه وکلای نواب قدسي القاب بادشاه زاده عالیجاه به وصول رسانیده بخزانه مسطور عاید سازد *

مقرر شدن ضابطه فوطه خانه وکمي وزن روپيه

همدرین سال بعرض اقدس رسید که زریکه رعایا بفوطه خانها رجوع می کنند و عمال پرگنات بنابر آنکه بموجب حکم ارفع اعلی مقرر است زر را نمی گیرند و رعایا انرا در بازار تبدیل نموده زرهای جنس اعلی بفوطه خانها راجع می سازند و بعلت تبدیل در تحصیل دیر میشود لهذا حکم جهان مطاع عالم مطیع بعز نفاذ یافت که از ابتدای فصل خریف سچقان ئیل رعایا هر قسم روپیه کم وزن و جنس زبون بیارند در فوطه خانها بگیرند و واپس ندهند و بموجبی که در ضمن پروانه مندرج شده بعمل آرند و به دیوان صوبه حکم رسید که بعاملان محالات خالصه و پایباقي تعلقه دیواني خود مقرر کنند اینکه روپیه یک سرخه و دو سرخه و سه سرخه را روپیه اعتماد کرده اگر از روپیه تمام وزن که پانزده و نیم ماشه است کم باشد وجه کمی بوزن ترازو این نقره که از وجه کمي وزن روپیه بعمل آمده وقتی که بپانزده و نیم ماشه باشد برسد عوض آن روپیه تمام وزن ستانند و سابق که روپیه یک سرخ تمام وزن اعتبار داشته از وجهه قصور آن باز خواست نمیشد چون الحال باز خواست قصور بوزن ترازو مقرر شد کمی وزن آنرا بوزن ترازو بگیرند دیگر از روپیه که از سه سرخ کمي وزن باشد آنرا نقره اعتبار نموده نرخ نقره فی روپیه یک توله مقرر دانسته در فوطه خانها بگیرند دیگر صرف سکه مبارک سوای کمی وزن هرجنس روپیه و رای سکه مبارک نیم دام بدستور سابق در می آمده باشد چون بعضی از سکنه بلده احمد آباد بدرگاه عالم پناه رسیده بذریعه متصدیان عدالت عالم آرا بعرض مقدس رسانیدند که بعد از واقعه محمد امین خان ناظم پیشین فیلبانان و شتربانان اشجار میوه دار کلان از قسم گهرنی و موّه وغیره قطع کردند و مي کنند و هر کس از مالکان که مانع می شود بضرب و ستم پیش مي آیند حکم اشرف اقدس بصدور پیوست که در صورت صدق وا نمود تاکید مزید کنند و مچلکا بگیرند که احدی مرتکب این امر نشود و وجه بهای اشجار مقطوعه شرعاً بمالکان بدهانند و همدران آوان محمد جعفر

که آینده بخطاب محمد بیگ خان مخاطب شده به فوجداري گودهره از تغیر دولت سومره منصوب گشت و در سال دود و شش قحط سالی بوقوع آمد لهذا بموجب عرض جامع الکمالات شیخ الاسلام قاضی القضات که غربای مسلمین و جمهور سکنه بلده احمد آباد به سبب گراني غله پریشان حال اند محصول غله آنجا معاف شود حکم والا بنام دیوان صوبه شرف ورود یافت که محصول غلّه آن صوبه را تا یک سال معاف فرمودیم چون در آن ایام شیخ محب الدین ولد قاضي القضات شیخ عبد الوهاب که بمنصب صدارت و امیني و اخذ جزیه و نرخ نویسی به ضمیمه داشت عوام الناس بمظنه آنکه او از غله فروشان طمع نموده رشوت گرفته بخواهش آنها نرخ گران بسته اتفاقاً روز جمعه که برای نماز سوار شد ذکور و اناث غلا زده گان نالش نموده کار بانداختن سنگ و کلوخ و خاک رسانیدند چنانچه پالکي سواری شیخ مذکور شکسته شد و او خود را افتان و خیزان بخانه رسانیده و از راه حسد حقیقت سرگذشت را بقاضي القضات شیخ الاسلام نوشت و نسبت اغوای مردم را بخواجه عبد الله قاضی بلده گمان برده مسطور ساخت * * نظم *

کبر و حسد و بغض و ریا و کینه اوصاف بشر طبیعت دیرینه

حقا که بگرد هیچ مردی نرسی تا پاک نگردت ازینها سینه

و قاضي القضات این معني را بعرض اقدس اشرف رسانیده حکم محکم والا صادر شد که خواجه عبد الله را مسلسل و مغلول بدرگاه معدلت پناه آرند و گرز بردار تعین شد و این خبر وحشت اثر پیش از راهی شدن گرز بردار بخواجه عبد الله رسید چون اطلاع از هجوم عوام الناس نداشت هذا بهتان عظیم گویان بجهت ابراء ذمه خویش از بردن گرز برادر بقسمی که مامور شده بود از خود رفتن را ترجیح داده روانه حضور شد ازانجا که گفته اند * * مصرع *

عدو شود سبب خیر چون خدا خواهد

چون در آن هنگام رایات عالیات شاهنشاهي در دکهن اقامت داشت رسیدن پادشاهزاده والا نسب عالیجاه محمد اعظم شاه بهادر که بموجب فرمان طلب

متوجهه حضور لامع النور بودند در نواح دار السرور برهانپور با پیوستن خواجه
عبد الله معاً اتفاق افتاد و او برهنموني بخت بيدار ملازمت پادشاهزاده را وسیله
نجات و ذريعهٔ مرادات از مساعدت روزگار پنداشته سعادت اندوخت و ماجرای و برات
ذمه خود را و نفس الامر بمعرض عرض رسانیده و بر بادشاهزاده بی تقصیریش
ثابت گردید امر فرمودند که در رکاب عازم حضور باشد که در پیشگاه خلافت
و جهانبانی بعرض رسانیده مشمول مراحم والا خواهد شد چون خواجه عبد الله
مرد صاحب کمال بود توجه پادشاه زاده روز بروز در باره او بیشتر از بیشتر مبذول
مي شد و بعد از حصول شرف ملازمت اقدس کیفیت و ابراء ذمهٔ خواجه
بموجب عرض پادشاه زاده منکشف گردید از اتفاقات همدران ایام قاضی معسکر
بادشاهزاده رخت هستی به محکمه نیستي برده بود خواجه عبد الله قاضي
سرکار بادشاه زاده مقرر گشت و منصب قضاً بلده احمد آباد بقاضي ابو الفرح
تفویض یافت و چندیکه در رکاب ظفر انتساب پادشاه زاده بامر قضا مي پرداخت
و هم در معارک جنگ که اتفاق مي شد از راه تهور و جلادت حاضر مي شد
ازانجا که نیز طالع خواجه در اوج بود شیخ الاسلام رخصت حج بیت الله زاد
الله شرفاً و تعظیماً حاصل ساخته روانه شد و از تغیر او میر ابو سعید افضی القضاة
گشته در اندک مدت استعفای آن کار نمود و تجویز دیگری درمیان آورد بادشاه
زاده والا تبار بموقف عرض رسانیده که خواجه عبد الله لایق این منصب والا
قدر و سزاوار تقدیم خدمت حضور فیض گنجور که هم قاضي و هم سپاهي است
حکم شد که پس قاضي معسکر شما کدام کس خواهد بود عرض کردند که خواجه
عبد الحمید خلف او نیر طالب علم منفع اوست چنانچه عرض بادشاهزاده درجهٔ
پذیرائي یافته هر دو بخلاع فاخره شرف امتیاز یافتند و بتدریج از نیکو خدمتی
پیش آمده اقضی القضاة خواجه عبد الله بدرجه اعلی رسید اکثر معروضه صوبه
گجرات بذریعه او می شد و بتاریخ سلخ شهر جمادي الاولی آنسال مختار خان
ناظم صوبه باجل طبعی در گذشت و در مزار شاه علي جي کام دهنی واقع
بلده بطریق امانت بخاک سپرده بعد از چندی بمکان دیگر نقل نموده بردند *

* نظم *

درین رہ خواہ سلطان خواہ درویش   بآخر عقبـۀ مرگ آیدش پیش
درین صحرا که بوی خورمی نیست   گیاهی بی بقا تر ز آدمي نیست

محمد طاهر دیوان صوبه باتفاق عمله و فعله و بندهای پادشاهی بضبط اموال و جاگیرات پرداخته نگاه داشت سوار و پیادہ سه دمدمي بنابر بندوبست و محافظت شهر و پرگنات و اموال مختار خان بدرماهه بیست و یک هزار و یک صد روپیه سید محمود خان را باتفاق قمر الدین خان خلف مختار خان و میر بهاؤ الدین بخشي و وقایع نگار رسالدار ساخته بمحافظت صوبه پرداخت و حقیقت واقعه را بدرگاه گیتي پناه عرض داشت نمود *

صوبه داري کار طلب خان که آینده بخطاب شجاعت خان سرفرازی یافته و دیواني محمد طاهر بخطاب امانت خان و بعد آن اعتماد خان شده و دیواني محمد محسن خلف خان مذکور و دیواني خواجه عبد الحمید خان

چون ارتحال مختار خان بعز عرض پایه سریر خلافت مصیر رسید صوبه گجرات بوکلای نواب قدسی القاب بادشاهزاده نامدار عالی تبار غرۀ ناصیه عظمت قرۀ باصرۀ خلافت فروغ دودمان ابهت و بختیاری چراغ خاندان شوکت و تاجداري اختر برج حشمت کوهر درج سلطنت نهال بوستان جاه و جلال بهار چمن عز و اقبال والا نسب عالیجاه محمد اعظم شاه بهادر از انتقال او تفویض

یافت و کار طلب خان که بمنصب نهصدي ذات و هفتصد سوار دو اسپه سه اسپه بلا شرط و فوجداري و متصدي گري بندر سورت و نظر علي متبنای او دو صدی ذات و سه صد سوار مفتخر بود باضافه منصب و سوار به نیابت پادشاهزاده عالیجاه مقرر شد و متصدي گري و فوجداري بندر سورت به صلابت خان مرحمت گشت از تقریر ثقات اهل گجرات که بحد تواتر پیوسته مسموع گشت که قمر الدین خان واقعه نا گزیر پدرش را بدرگاه آسمان جاه مصحوب مُسرّعان سریع السیر عرضداشت نموده چون رایات ظفر آیات در مملکت دکهن قیام داشت از راه بندر سورت بائست رفت قاصدان بدانجا رسیده زمانی بجهت ما یحتاج عالم بشریت درنگي نموده بودند که في الفور خبر ارتحال مختار خان و بردن عرض داشت از اظهار جاسوسان بسمع کار طلب خان رسید او قاصدانرا نزد خود طلبداشته استکشاف ماجرا نموده تیقن حاصل کرده در ظاهر انچه که باعث توقف بود از سرکار خود زیاده از حوصله شان دهانیده مشغول ساخت و در باطن تمامی شرح در گذشتن مختار خان را بدرگاه گیتي پناه عرض داشت نموده مصحوب کسان خود بمواعید انعام شروط برسیدن بیشتر از فرستادهای قمر الدین خان روانه کرد و فرستادهای قمر الدین خان را در حرف و حکایات و اشتغال امور ضروري آنها توقف فرموده رخصت داده بقول العبد یدبر و الله یقدر موافق انتاد که عرض داشت کار طلب خان قریب نیم شبی به معسکر اقبال رسید همان وقت شرف اندوز نظر گردید و این معني در پیشگاه خلافت و جهانباني از هوشیاري و کار طلبي او جلوه ظهور نمود * * نظم *

خدائي که این لاجوردي سپهر بر آراست از انجم و ماه و مهر
چنین طرفه بنیـــاد عالم نهاد خرد در سر و مغـــز آدم نهـــاد

و چون حسن تردد و نیکو خدمتیهای او از هنگام سرفرازي بندگي درگاه عرش اشتباه و تقدیم خدمت بندر سورت موافق مزاج اقدس بود توجهه خاطر ملکوت ناظر پیش از بیش در باره طلب خان پرتو التفات انداخت و در همان شب شقه مزین بخط قدسي مشتملبر تقرر صوبه بپادشاهزاده عالیجاه و نیابت باو مرحمت

گشت و حکم اشرف اقدس شرف صدور یافت که همدرین وقت حاملان راهي شوند و متعاقب فرمان مرحمت عنوان و احکام موافق ضابطه حواله وکیل خواهد شد قاصدان کار طلب خان که بمددگاري طالع پیشتر از فرستادهای قمر الدین خان رسیده بودند و علاوه آن کامیابی مدعا مسارعت را از باد صبا استعاره نموده رو براه آوردند چنانچه بر وقت هنگام معاودت بر سه گروهی لشکر فیروزی اثر فرستاده های قمر الدین خان را دریافتند که عازم حضور اند گویند که در تفویض نیابت وکالت بادشاهزاده صوبه احمد آباد اکثری از امرایان را نظر به مراتب ظاهر کار طلب خان بخاطر گذشت که از تغیر او کدام پست فطرت قبول این کار خواهد کرد * * رباعي *

عیبی است عظیم بر کشیدن خود را از جملـه خلـق بر گزیدن خود را
از مردمک چشـم ببـاید آموخت دیدن همـه کس را و ندیدن خود را

و غافل ازینکه در کارخانه غیبی و مشیت لاریبی ترقیات او باعلی مراتب مقدر بود اسباب آن سرانجام مي یافت که از نتائج نیکو خدمتها و حسن معاشرت با رعایا و کافه برایا و بندوبست ملک از نیابت بادشاهزاده باضافهای مناسب منصب و از راه تفضلات روز افزون خسروانه بوالا رتبه پنجهزاری ذات چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه بلا شرط و خطاب شجاعت خان و عطیات خلاع فاخره و صدور فرامین و علم و نقاره و فیل و صوبه داري ار تغیر وکالی پادشاهزاده اصالةً و ضمیمه آن فوجداري سرکار جودهپور رسید جمیع مراتب امور نظامت را بآئین شایسته و اطوار پسندیده چنانچه مرکوز خاطر قدسی مظاهر بود سرانجام میداد تا بقیهٔ عمر پای عزل درمیان نیامد و چه در عهود ماضیه و از منه لاحقه تا اکنون که سنه ۱۱۷۰ هزار و صد و هفتادم است هیچ صوبداري را طول مدت امر نظامت و بندوبست و امنیت و رونقي که در ایام حکومت او روی نموده بود چنانچه برالسنه و افواه خواص و عوام و مشهور و معروف است و هندو زنان در سرود مي سرایند و یاد خوشی آن ایام مي نمایند اتفاق نشده * * فرد *

لشکری و شهـری از و با مراد لشکری از دولت و شهری ز داد

و او در عنفوان جواني بهمركابى بادشاهزاده محمد مراد بخش وارد اين ديار شده مانده در حكومت ناظمان بصيغهٔ نوكري و تهانه داري و فوجداريها اوقات ميگذرانيد و از مساعدت بخت بلند و طالع ارجمند عائبانه بمنصب و بندگي درگاه والا سرفرازي يافته تهانه دار پيتها پور گشته و در ابتدا بخطاب محمد بيگ خاني و ازان بعد كه حسن كارداني و جانفشاني بعرض مقدس رسيده خطاب كار طلب خان و فوجداري كري و بعد آن عامل دهولقه شده تا آنكه از انتقال غياث الدين محمد خان بمتصدي گري بندر سورت و ازانجا به نيابت صوبه از نيابت باصالةً بوالا رتبه امارت و ايالت كامياب گسته و از انتقال او پادشاه زاده عاليجاه محمد اعظم شاه به صوبداري رونق افزا شدند الحاصل بعد، و رود شقهٔ خاص مضمون آنرا مخفى داشته بلا توقف داخل خيمه گرديده شروع به نگاه داشت سپاه نموده روانه احمد آباد شد و در اندک فرصت رسيده بتاريخ دوم شهر رجب المرجب موافق سال هزار و نود و شش داخل بلده فاخره زينت البلاد احمد آباد گرديد و شقهٔ خاص را بقمر الدين خان خلف مختار خان كه ازين ماجرا اطلاعي نداشت نموده دخيل كار گشت و قمر الدين خان بعد چند روز بموجب حكم اقدس بمالوه شتافت و محمد طاهر ديوان صوبه و قاضي ابو الفرح وغيره منصبداران متعينه صوبه و اعيان و اشراف بلده آمده ملاقي شدند كار طلب خان بنابر بندوبست و حفاظت طرق وشوارع جا بجا تهانجات متعلقه نظامت كسان خود را فرستاده به تنظيم و تنسيق مهمات مشغول گشت و همدران آوان پرگنه پتّلاد در جاگير وكلاى بادشاهزاده عاليجاه محمد اعظم شاه از حضور معلي تن گرديد و چون سابق بيست و نه هزار و ششصد و هفتاد و يک روپيه ٩٦٧١ عوض يک ماهه طلب مردم سه بندي همراهى شاه وردي خان كه در ايام تعلق بودن پرگنات اولكهه سورتهه بجاگير پادشاهزاده عاليجاه از خزانه عامره احمد آباد حكم شده بود تا حال بسركار عائد نه گشته پايدافي گذشته و وجهه تعاوي كه در پتلاد مانده باشد وضع نموده تمته تنخواه نمايند و درين مادّه حكم والا بنام ديوان صوبه شرف صدور پيوست و شير افگن خان ولد شاه وردي خان

به فوجداري جونه گد از انتقال پدرش سربلندي يافت و در سال هزار و نود و هفت معتمد خان بمتصديگري بندر سورت از تغير صلابت خان خلعت امتياز پوشيده رسيد و بهلول شيرانی که به منصب پانصدي ذات و سه صد سوار بلا شرط مفتخر بود به فوجداري جونه گده از تغير شير افگن خان معين گشت و حسب الحکم والا نعز صدور پیوست که صوبه باتفاق دیوان و میر بهاء الدین بخشي صوبه یک هزار سوار انتخابي از حوالی بلده احمد آباد فراهم آورده بهمراهي سید محمد رفیع منصب دار که برای آوردن آن جماعه از حضور تعین شده در سرکار نوکر نگیرند و علوفه دو اسپه سه اسپه از شصت روپیه و یک اسپه سي روپیه بقرار سراسری و ماهیانه جماعدار پنجاه سوار یک صد روپیه بلا قصور وصولی مقرر دانسته زریکه از بابت ابواب وضعی موافق معمول وضع باید کرد بر مواجب افزوده چهره نماید و داغ نقد بر اسپان آنها کرده از تاریخ داغ صحیح کنند بشرط گرفتن ضامنی معتبر وجهه دو ماهه علی الحساب از خزانه عامره داده روانه حضور پرنور گردانند بعضی ازانها که قابل منصب باشد نظر بر همان مواجب منصب مقرر سازند چنانچه بموجب حکم اقدس بعمل آورد و نیز دیوان صوبه بجهت ترمیم حصار بلدهٔ پتن حکم اشرف صدور یافت و از معروضهٔ دیوان صوبه بعرض اقدس رسید که چون در سال گذشته حسب الحکم معلی ورود یافت که بسبب گرانی و پریشاني حال عربای بلدهٔ احمد آباد تا یک سال محصول غله معاف شناسد چنانچه سبق ذکر یافت و ازان بعد بدستور سابق می گرفته باشند لیکن امسال بسبب کمی بارش نسبت بسال گذشته غله گران است در صورتیکه ضبط محصول بمیان خواهد آمد عربا نالش خواهند نمود حکم جهان مطاع عالم مطیع صادر شد که بمتصدیان محال سایر مقرر نمایند که تا نرخ غله نسبت ببرخی که نظر بران گرانی محصول معاف شده بود یک سوای زیاده نشود حاصل غله مندویات نگیرند و در سال هزار و نود و هشت محمد طاهر دیوان صوبه باضافه منصب و خطاب امانت خانی سربلندی یافت و میر غازي از انتقال میر بهاء الدین خان به خدمت بخشي گیری و وقایع نگاری مفتخر گشت و همدرین سال

به دیوان حکم معلی شرف ورود یافت که هفت هزار روپیه از خزانه عامره بمستحقان بلده احمد آباد به استصواب صدر صوبه دست بدست رساند و بجهت ارسال مربای هلیلهٔ سبز درختان واقعه جانپانیر وموضع رکهیال معموله پرگنه حویلی احمد آباد بجهت صرف خاص و بنابر مرمت ممر آب جاري از منبع آب کاریز خیرات بمسجد ملک شعبان گجراتي متصل دروازه سلاح فروش و برسانیدن دو هزار روپیه بلا قصور از خزانه بموجب التماس قاضی القضات خواجه عبد الله به سیادت پناه سید محمد سجاده نشین حضرت شاه عالم قدس سره در معتاد مرحمت شد و با نصرام آن مهام به دیوان صوبه احکام قدسی نزول کرامت شمول فرمود و همدران ایام از معروضه معتمد خان متصدي بندر سورت بعرض اقدس رسیده که محمد اکبر از خرابه ناکامی بر آمده به بندر مسقط پیوست و نیز از التماس سیدی یاقوت خان قلعه دار دندا راجپوری بعرض معلی رسید که محمد اکبر با چند غراب جنگی باراده رفتن ایران دیار بدان بندر پیوست و حاکم آنجا که او را امام میگویند باستمالت و دلجوئي پرداخت و بعد چندی از معروضهٔ اخبار نویسان بندر سورت بدروهٔ عرض پایهٔ سریر خلافت مصیر رسید که محمد اکبر تا سه ماه در بندر مسقط بسر برده و ازنجا بترسیل رسل و رسایل استدعای استمداد و اعانت از شاه سلیمان والی ایران نموده بود شاه بروفق استدعا به بندر دار بندر عباسي متعلقه ایران دیار نوشت که چند غراب بمسقط فرستاده محمد اکبر را با همراهانش راکب ساخته رساند و ناظمان و محافظان طرق بمکان خودها لوازم استقبال و شرایط ضیافت به آداب بادشاهانه بجا آورده از بندر عباسی تا اصفهان رسانند حکم اشرف عز صدور یافت که اخبار را داخل وقایع حضور نمایند و پادشاه زاده عالیجاه محمد اعظم شاه بهادر که در تعاقب او مامور بودند یرلیغ رفت که معاودت نموده برکاب ظفر انتساب پیوندند و شیر افگن خان از تغیر بهلول شیرانی بفوجداري جونه گده دفعه ثاني سرفرازی یافت و مختار خان از تغیر معتمد خان بمتصدي گری بندر سورت خلعت امتیاز پوشید و در سال هزار و نود و نه چون عنایت خان فوجدار جودهپور ودیعت

حیات سپردہ بود بعد رسیدن این واقعه بعرض اقدس اعلی حکم والا شرف نفاذ یافت که کار طلب خان بجودهپور رفته خبردار باشد چنانچه او بدانصوب رفته بضبط و ربط مهام آنجا پرداخت و در حضور اقدس تجویز نیابت صوبه داری احمد آباد بدیگری در پیش شد و هنوز مقرر نه شده بود که این خبر در گجرات و جودهپور چه افواهی و چه از گفتن مردم بقیاس شهرت یافت ازانجا که تمامی سپاه و همراهانش سکنه بلده احمد آباد بودند از استماع این خبر سراسیمه شده دست از نوکری کشیده رو به احمد آباد آوردند حتی بعضی از شاکرد پیشه طریق موافقت بآنها پیمودند از دریافت این معنی کار طلب خان باستمالت آنها پرداخته شرح حقیقت حال سپاه خود را بقاضي القضات عبد الله که واسطه عرض معروضه او بود نوشت و بعرض مقدس معلی رسید ازانجا در رکاب ظفر انتساب بنابر تمشیت مهم دکهن فوج و سرداران مطلوب بودند تعین شدن دیگری بصوبجات و مهام دیگر اقتضا نداشت و از بندوبست و نظم و نسق صوبه احمد آباد و نقش کاردانی و شجاعت کار طلب خان در پیشگاه خلافت و جهانبانی درست نشسته بود رای جهان آرا چنان اقتضا کرد که فوجداری جودهپور به ضمیمه صوبداری احمد آباد متعلقه باشد مراحم پادشاهانه از مساعدت بخت بلند و طالع ارجمند شامل حال او شده صوبه گجرات اصالة از تغیر وکلای پادشاه زاده عالیجاه و فوجداری جودهپور به ضمیمه آن باضافه منصب از اصل و اضافه منصب پنج هزاری ذات چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه بلا شرط و چهار هزار سوار مشروط صوبه و فوجداری جودهپور مضاف صوبه دار الخیر اجمیر و پٹن و دو کرور دام انعام و خطاب شجاعت خان و عطای نقاره و یک زنجیر فیل از حلقه خاصه و صدور فرمان عالیشان رتبه برتری امارت و ایالت یافت و نظر علي بخطاب اسمه و به اضافه هفتصدی ذات و سه صد سوار سرفراز شد و صوبه مالوه در عوض گجرات حسب الخواهش به پادشاه زاده عالیجاه مقرر و عطا گردید چون درگ داس راتهور که بانی اغوای محمد اکبر بود از تعاقب افواج قاهره در تنگنای جبال تل کوکن عرصه را تنگ دیده محمد اکبر را راکب جهاز ساخته و خود جدا

شده از دریای نربدا عبور نموده بعزم شورش و هنگامه آرای بصوب هندوستان و ماروار راهی گشت شجاعت خان به بندوبست ماروار چندی توقف نموده و خاطر جمع کرده کاظم بیگ محمد امین خانی که مردی سپاهی نفس بود به نیابت آنجا گذاشته به احمد آباد معاودت نمود گویند که هنگام تعین نائب بفوجداری جودهپور باکثری از منصبداران متعینه صوبه و جماعداران نوکر خود تکلیف نمود هیچکس از خوف فساد راجپوتیه که دران وقت اجیت سنگه ولد راجه جسونت زمیندار متوفي و علی الخصوص که دران بین درگ داس باتفاق او بشورش برداشته بود قبول نمي کرد کاظم بیگ از روی تهور و جلادت نیابت را پذیرفته ماند شجاعت خان بجهت او تجویز منصب مناسب نمود و همدرین سال امانت خان دیوان صوبه که بتقدیم خدمت و حسن تردد در امور مالی با بلغ وجه مي پرداخت از فرط عاطفت حضرت شاهنشاهي باضافه منصب از اصل و اضافه دو هزاري ذات و خطاب اعتماد خان مفتخر و مباهی گشت و ضمیمه دیوانی صوبه احمد آباد و متصدی گری بندر سورت از تغیر مختار خان تفویض یافت و سید محمد محسن برادر زاده سید ادریس خان که خویش او باشد به نیابت دیوانی مقرر گردید *

تعین یافتن نقد زکوة در مکان فروخت

همدران آوان حکم اشرف بنام دیوان صوبه شرف صدور یافت که چون سابق عاشران زکوة اجناس در مکان خریداری میگرفتند و رونه می دادند درین ولا مقرر سازند که در مکان خرید اجناس بجهت زکوة بتاجران مزاحم نشده بدون تشخیص قیمت و ملاحظهٔ اجناس سربسته پارچه وغیره موافق بیجک سپرده تجار چنهي رونّه بمهر خود بدهند که هرجا تاجران متاع را بفروشند عاشران آنجا محصول موافق ضابطه خواهند گرفت و از تاجران موچلکا بگیرند که چنهی ادای زکوة بمهر عاشران مکان که چنهی رونه شده برساند و بدین مضمون بجمیع دیوانیان صوبجات ممالک محروسه احکام صادر شد مخفی نماند که ضبط

محصول در مکان فروخت بجهت این مقرر شد که جنس دران مکان نسبت بمکان خرید بقیمت زیاده مي شود و باعث افزایش محصول است لیکن چون تاجران بعضی امتعه را در امکنه که ضبط محصول معمول نبوده می فروختند نقصان می شد لهذا بار دیگر حکم ضبط محصول در مکان خرید مقرر شد چنانچه در محل خود گذارش خواهد یافت انشاء الله تعالی در سال هزار و صدم اقضی القضاة خواجه عبد الله بعرض اقدس رسانید که در بلده احمد آباد بعضی پیادهای عدالت و کچهری چهل و یک و دیوانی وغیره بی علوفه خدمت میکنند و از مردم سکنه آنجا مبلغی می ستانند و انواع آزار و اضرار بآنها میرسانند و بر سر طرق و شوارع مردم را گرفته ناحق از آنها چیزی مي گیرند لهذا از پیشگاه معدلت پناه بنام دیوان صوبه حکم جهان مطاع عالم مطیع زینت صدور یافت که بمتصدیان آنجا نگارش رود که پیادهای بی نوکر را نگاه ندارند و بر نوکران قدغن کنند که از کسی چیزی نگیرند و اگر بگیرند تنبیه و تادیب نمایند و حقیقت را از قرار واقع و نفس الامر بحضور بر نگارند همدرین سال دو بهل با چهار راس گاؤ گجراتی پیش کش اعتماد خان دیوان صوبه از نظر اقدس گذشت درجهٔ پذیرائي یافت و شیخ محي الدین صدر صوبه و امین اخذ جزیه رخت هستی بر بست و چون شیخ اکرم الدین بسر ادای ذمه مطالبه پدر را بعهده خود قبول نمود لهذا ضبط اموال موقوف شد و خدمات بشیخ اکرم الدین تفویض یافت درین هنگام قاضي القضات خواجه عبد الله بعرض اشرف اعلی رسانید که اکثر مستحقان سرکار سورتهه بموجب اسناد حکام و جاگیرداران زمین مدد معاش دارند و نمي توانند که بحضور رسیده سند حاصل نمایند و متصدیان آنجا بعلت سند درگاهی زمین را ضبط مي نمایند و بحسب ظاهر آن جماعه همین است حکم والا شرف صدور یافت، که دیوان صوبه بعد تحقیق استحقاق و قبض و تصرف آنها وا گذارد و سند بدهد و کسانیکه قدرت بر آمدن نزد دیوان صوبه نداشته باشند همانجا کس معتمد خود را فرستاده که تحقیق استحقاق آنها نموده سند بدهد *

برپا شدن فساد متیه‌ها در بهروچ

از سوانح سترگ ایام صوبداري شجاعت خان برپا شدن فساد متیه‌ها در بهروچ - شرح این اجمال و تبیین این مقال آنکه متیه قومي اند که در ملک خاندیس و بکلانه سکونت دارند و به امر کسب و کار وغیره اوقات بسر مي بردند و مسلمان گفته مي شوند و سبب اسلام اما و اجداد آن جماعه و فرقه که در صوبه احمدآباد اند و آنها را مومنه و گروهي در او لکهه سورتهه اند خواجه مي نامند برهنموني و مشاهده خرق عادات سید امام الدین قدس سره که مقبره ایشان در موضع کرمته عمله پرگنه حویلی احمدآباد بر هفت کروهي واقعه است جمع کثیر و جم غفیر از اقوام متفرقه هنود شرف اسلام در یافته دست ارادات داده متابعت سید اختیار نموده اند مذهب شان بر خلاف مذهب جمهور پس از رحلت سید مذکور اختلاف در مذهب بهم رسیده چند شعبه شده اند و غریب اعتقاد دارند که بصدق نیت و خلوص عقیدت سال بسال ده یکی هرچه بهمرسانند حتی اگر کسی را ده فرزند باشد یک فرزند تعلق به سید مي دادند و بعوض فرزند وجه قیمت در صورت رضامندي سادات اولاد سید میرسانند و مانند میراث میانه اولاد سید مریدان تقسیم مي شوند و هرکدام از اولاد سید امام الدین از ممر مداخلت وجوه ده یکی از مریدان تعیش مي نمایند و مریدان را در جهاز عروس نیز میدهند الحاصل عجب اعتقاد و طرفه ارادات دارند و کثری از مومنه در ظاهر در کروه هنود میان قوم و قبیله خود بهمان شیوه هنودي بوده و در باطن بمتابعت سید مي باشند چون در آن ایام نوبت ارشاد به سید شاه جي نامي از نبایر سید امام الدین مذکور رسید چندین هزار کس از اولاد میته‌ها و مومنه‌ها بهم رسیده بودند سید شاه جي را از کثرت متابعان و آمد وجوه نذر رتبت و منزلت بدرجهٔ اعلی پیوست اکثر اوقات در پس پرده حجاب اقامت داشته کمتر با مردم ملاقات مي نمود و هرگاه مریدان از اطراف و اکناف بزیارت ایشان آمده اظهار اشتیاق مي کردند پای خود را از پرده بیرون مي داشتند مریدان از راه عقیدت و نیاز مندي این معنی را از عطیهٔ کبری و نعمت عظمی پنداشته

به قدمبوسی می رسیدند و چون ضابطه مریدان این سلسله است که دست خالی بمصافحه نمی پردازند و بقدر مقدور نیاز مي نمایند لهذا بر قدم سیّد از روپیه و اشرفي مبلغهای کلي نثار مي شد ازانجا که در عهد سلطنت حضرت خلد مکان اهتمام کلی در امور شریعه و ابطال مذاهب مختلفه و قدغن بلیغ و تقید شدید بود اکثر مردم برای خدا بهمرسیده این معنی را دستگاه مرجعیت خودها قرار داده از راه عصبیت که شیوهٔ ذمیمهٔ بشریت است جمعی را به تهمت رفض متهم ساخته در انهدام بنیان قصر وجود شان مي پرداختند و برخی را بقید و حبس مي انداختند یکی ازانها حقیقت شاه جي و بد مذهبي مریدان را در پیشگاه سریر خلافت مصیر بمعرض عرض مقدس رسانید آنحضرت باستماع این معني از راه دین پروري بصدر و قاضی صوبه حکم فرمودند که سید را بحضور کسیل سازند تا تفتیش عقیدت و تحقیق مذهب ایشان نموده شود چون دران هنگام سید شاه جي در جوار مزار سیّد امام الدین سکونت داشت ماموران امر والا اعلام بنام سید نوشته مصحوب چندی برای طلب فرستادند سیّد از آمدن باحمدآباد ابا نموده فرستادها را بیرون کرد شجاعت خان بموجب اظهار قاضی جمعی از همراهیان فوجدار بارهٔ نین پور بسر کردگی سید مچهیا نام جماعدار برای آوردن سید تعین فرمود سید را چون طاقت مقاومت آنها نبود طوعاً و کرهاً راهی شد گویند که هنگام بر آمدن از خانه خود را مسموم ساخت که بعد طی اندک مسافت تسلیم شد و برخی بر آنند که بعد رسیدن به احمدآباد و اطلاع از طلب حضور وقت مراجعت از ملاقات ناظم سم را بکار برده خود را وا رهانیده مسافر ملک عدم گشت و در مقبرهٔ اجداد خویش مدفون شد چون مقدمه سید بانجام رسید پسر او را که درسن دوازده سالگي بود روانه حضور کردند و خبر رحلت او بمریدان دور و نزدیک او رسیده موجب کدورت خاطرها گردید عرق حمیت مریدان قوم میتة بحرکت آمده بمظنهٔ اینکه ناظم صوبه سید را مسموم ساخته به قتل رسانیده طلب قصاص از واجبات و حسنات شمرده قعود ازان مستوجب سیاست تصور نموده گروه انبوه فراهم آمده از برنا و پیر و صغیر و کبیر با اهل و عیال از

سر مال و منال و وطن بر خاسته و از جان عزیز دست شسته روانه صوب احمدآباد شدند و به کنار دریای نربدا محاذی بهروچ رسیده چون ازانجا از کشتی عبور بایست شد شروع بگذشتن نمودند فوجدار بهروچ بدریافت خبر آمدن اینفریق بهیئت مجموع بنابر تحقیقات کشتی‌ها را بند نمود چون جمعی گذشته بودند کشتی را جبراً گرفته باقی ماندها جماعه خود را از آب گذرانیده تا رسیدن این خبر بفوجدار و آمدن بجهت ممانعت همه‌ها گذشته با فوجدار زد و خورد نموده بغلبه تمام قلعهٔ بهروچ را گرفتند فوجدار با همراهیانش درین چپقلش کشته افتاد و قلعه بصرف آن گروه در آمد و برعایا و سکنه آنجا تعرض مالی و جانی نرسانیده قلعه را استحکام داده رحل اقامت انداختند و در اندک فرصت جمع دیگر از هم مشربان واقعه طلب آمده بآنها پیوستند باطلاع این هنگامه فوجدار برودہ وغیرہ آن نواحی بر سر آنها رفته بنابر قلبیت مکان که قلعهٔ مذکور بر سر تپهٔ مرتفع واقع شده و یک طرفش دریای نربدا می گذرد و از کثرت آن فریق کاری نه ساخته بی نیل مقصود برگشتند و قوت و مکنت میته‌ها تزاید پذیرفته بین العوام شهرت گرفت که حربه بر آن جماعه کارگر نمي شود چون چندی بر آمد و مکرر از منهیان اخبار صوبه کیفیت وقوع این واقعه بعرض اقدس اعلی رسید به شجاعت خان ناظم صوبه یرلیغ قضا تبلیغ بقدغن تمام عز ورود یافت که بدفع آن گروه و انتزاع قلعه بهروچ پرداخته نائیره تمرد و فساد آنها را بآبیاری تیغ تیز فرونشاند لهذا فوج آراسته و لشکر پیراسته بسر کردگی نظر علي خان و مبارز بابی و متصدیان متعینه فوجداران و همراهیان خود تعین فرمود لشکر فیروزي به بهروچ رسیده بمحاصره و تهیه اسباب قلعه کشای و به ساختن ساباط و دمدمه و پیش بردن سلامت کوچه و قایم نمودن مورچال اشتغال ورزیدند و آن گروه از سر گذشته اکثر بیرون آمده دست بردهای نمایان بظهور میرسانیدند و جنگ توپ و تفنگ قایم گشت و بقول الامور مرهونة باوقاتها روزی چند برین و تیره گذشت و فتح ابوابی صورت نه بست ازانجا که نیر اقبال پادشاهی در اوج سعادت درخشندگی داشت و ستارهٔ بخت آن فریق در احتراق نکبت بحضیض خواري رسیده بود

ازدهام نافرجام و متانت قلعه سودی نه بخشید چون آن گروه باطل پژوه بی سروپا و بی سردار نا ازموده کار از اطراف و جوانب فراهم آمده محکوم دیگری نمودند و آگهي از حفاظت و طریقهٔ قلعه داري نداشتند * فرد *

به فعل چون عشرات زمانه نا مضبوط   به طبع چون حرکات سپهر نا موزون

از فضای آسمانی که چنین اتفاق دست داده نظر بر کثرت و استواری مکان بخود غره شده گاه بیگاه در برج و باره بغفلت و رفتن پیش اهل و عیال و حاجت ضروري عالم بشریت غیبت مي نمودند و این معني بر مردم مورچال لشکرفیروزی منکشف گشت پیوسته در انتهاز فرصت نشسته قابو طلب مي بودند قضا را نیمروزی که وقت اجل مسمی آن طایفه در رسیده پیمانه عمر اذا جَاءَ اَجَلُهُمْ لَا يَسْتَاخِرُونَ سَاعَةً و لَا يَسْتَقْدِمُونَ لبریز گشت روز حاتن که * فرد *

برنده دران سوز فاک آفتاب   همي گشت در روغن خود کباب

چون آفتاب به کمال حدت تابش داشت از یکجانب دیوار حصار و برج که اکثر مستحفظان آنجا بنابر اطفای نایره آتش جوع رفته و چندی که مانده بودند سایهٔ طلب گشته کناره گیر بودند مورچالیان لشکر ظفر توامان که در قابوی چنین وقت شیوهٔ حزم و احتیاط را مرعي مي داشتند بدریافت این معني از مساعدت بخت و اقبال پادشاهي انکاشته نردباني چند که برای این روز اماده داشتند بر دیوار قلعهٔ گداشته بالا بر آمدند و تا آگاهي یافتن جمعی که در سایهٔ و بر بستر بیخبری مانند بخت خفته خویش غنوده بودند بخوابگاه عدم رسانیده دروازه قلعه را بر روی فوج خود کشایش داده فتح الباب نمودند سپاه فیروزی که مستعد و چون حلقهٔ نظر بر در داشتند بلا توقف یورش نموده گروه گروه و جوق جوق از سوار و پیاده الله الله گویان بحصار در آمدند و نائرهٔ قتال و جدال را مشتعل ساخته شروع به کشتن و بستن و انداختن نمودند و مخالفان نیز از هر چهار طرف هجوم نموده بمدافع پیش آمده داد مردانکي و مردی داده بر خاک هلاک مي افتادند چون کشته شدن بر خونخواهي پیر خود موجب رفع درجات مي پنداشتند بي با کانه جان بازي مي نمودند اگر بحسب اتفاق کسی ازانها

اسیر پنجهٔ تقدیر میگردید از صیاد خویستن بعجز و زاری درخواست مي نمود
که از همراهیان قافله دور می مانم بزودی مرا ملحق ایشان ساز و هر که توفیق
کشته شدن نیافت دیگران از هم گذرانیدند و اکثری از زن و مرد خودها را یا
بمددگاری دیگری در آب نرده افگندند و بگرداب نیستي فرو رفتند شاید کم کسی
ازآنها کشتي حیات بساحل نجات رسانیده باشد نورالدین بهنڈي جماعدار که
ترددات نمایان درین معرکه نموده با جمعی از لشکر فیروزی بدرجهٔ شهادت رسید
و فتح نصیب اولیای دولت قاهره شد و آتش فتنه میته‌ها فرو نشست بعد
معروض این واقعه دربار گاه سپهر اشتباه شجاعت خان مورد تحسین و آفرین
گردید مخفي و مستور نماند که اکثر سوانحات از عهد حضرت خلد مکان سماعي
است چنانچه سبق ذکر یافته چون سال این سانحه بوافعی معلوم نه گشته قیاسي
اندراج یافت اگر تقدیم و تاخیر یاکم و زیاده در روئداد مذکوره بقلم آمده باشد
معذور است همدرین سال ناظم صوبه بعد انفراغ فساد میته‌ها و گرفتن پیش کش
مقرری و بندوبست صوبه متوجه نظم و نسق ماروار گشت و تا آخر ایام نظامت
ششماه در احمدآباد و شش ماه در ماروار میگذرانید در احمدآباد هنگام بودن در
ماروار بهاری داس دیوان خانگي شجاعت خان باستصواب دیوان صوبه و قاضي
وغیره متصدیان بادشاهي بمهام مرجوعه مي پرداخت و بسبب آمد و شد
هرساله بندوبست وامنیت طرق و شوارع بوجهه احسن بوده است و در سال
هزار و صد و یک شجاعت خان بجهت اخراجات لشکر چون هنوز بندوبست
ماروار حسب الخواهش بعمل نیامده بود التماس مساعدت از خزانه عامرهٔ صوبه
نمود و در حضور اقدس بدرجه اجابت رسیده حکم مقدس معلی بنام اعتماد
خان دیوان صوبه عز و رود یافت که یک لک روپیه از خزانه بعد گرفتن تمسک
بمهر او بدهد و در دو سال آن وجهه را از جاگیرات اش بمعرض وصول در آورده
داخل خزانه نماید و نیز از معروضه شجاعت خان بعرض بارگاه سپهر اشتباه رسید
که قلعهٔ اعظم آباد دو سال است که از شدت باران شکست و ریخت بهمرسانیده
و سابق در نیابت شاه وردي خان مرحوم بر طبق حکم والا مرمت شده حکم

اعلی عز نفاذ یافت که دیوان صوبه بر آورد ترمیم نموده مرمت نمایند و در سال هزار و صد و دو چون اکثری مساجد بلده احمدآباد مرمت طلب شده بود ناظم صوبه بیست و هفت هزار و پنجاه روپیه بر آورد آن نموده بحضور ارسال داشته بود حکم اقدس صادر شد که بمنظوری دیوان صوبه بمرمت پردازد و شجاعت خان بنابر بندوبست و اخذ پیش کش زمینداران ضلع جهالاوار و کاتهیاواڑ لشکر کشیده بدان صوب شتافت موضع تهان معموله او لکهه سورتهه که مسکن متمردان کاتهیان بود تاخته قلعه آنجا را که آنها پناه گاه خویش ساخته بودند منهدم کرده معاودت نمود و همدرین سال قحط سالی و آثار وبا در بندر بهروچ و سورت و احمدآباد وغیره و اکثری امکنه ظاهر گشت چنانچه خلق کثیر ره نورد وادی عدم گشتند چون حکم قضا شیم در باب تاکید وجه جزیه ذمه ذمیان پرگنه پالن پور جالور وغیره رسیده بود ناظم بکمال خان جالوری درین ماده بقدغن تمام نوشت چنانچه او به محمد محامد پسر خود که به نیابت جالور می پرداخت بتاکید نوشته اعانت نائبان شیخ اکرم الدین امین اخذ جزیه بتقدیم رسانید و چون بنابر سببی فوجداری بژوده از محمد بهلول شیرانی تغیر شده بود ازانجا که بندوبست قرار واقعی داشت حسب التماس شجاعت خان بحال شده و همدرین سال سید محمد صالح سجاده نشین قطب الاقطاب حضرت قطب عالم قدس سره جهان فانی را بدرود نموده بعالم بقا انتقال فرمود - همدران ایام خبر فساد درگ داس راتهور که در زمین مارواڑ دست تطاول دراز ساخته بتاخت و تاراج و ایذای متردد دین می پرداخت رسیده شجاعت خان بنابر بندوبست و رفع شورش او بجودهپور شتافته بمقتضای وقت اکثر راجپوتان و پتاوتان را بدستور معمول قدیم آبا و اجداد آنها پته در عوض جاگیر نمود و بعضی را تجویز مناصب و جاگیر با کاظم بیگ نائب وا داشت و بنابر سلوک و مراعات پسندیده آنها را گرویده خود ساخته بتقدیم نوکری و کار پادشاهی سرگرم کرد و به کمال خان جالوری فوجدار پالن پور و جالور سانچور بنابر فساد راتهور مذکور بتاکید نوشت که از پالن پور بجالور شتافته خبردار باشد و چندی در جودهپور توقف

ورزیده کاظم بیک را با فوج شایسته بسمت میرته که خبر آوارگی درگ داس اصغا یافته بود تعین نمود و بفوجدار آنجا تاکید نوشت که از عرابچیان و کرایه کشان موچلکا بگیرد که آینده اسباب تجارت را از راه اودیپور باحمد آباد میرسانیده باشند و خدمت فوجداري پرگنه مذکور را از تغیر سُجان سنگه بنام کنور محکم سنگه مقرر نموده خاطر خود را از بندوبست جودهپور جمع ساخته در شهر جمادی الاول باراده احمد آباد بر آمده رسید و بموجب نوشته صدر خان بابی که از طرف شجاعت خان به فوجداري پٹن اشتغال داشت بجهت مرمت قلعه کهتولی و سانپره که بر آورده یک هزار روپیه شده بود بعامل آنجا تنخواه نوشته فرستاد که بزودی به ترمیم آنجا پردازد و در سال هزار و صد و سه از روی سوانح احمد آباد بعرض اقدس رسید که شیر افگن خان فوجدار سورتهه نوشته که چهار دیواری قلعهٔ مصطفی آباد عرف جگت از شدت باران شکست و ریخت بهمرسانیده مفسدان نواح افتادن دیوارهای قلعه را بهترین واسطه کوته اندیشی خودها یافته اند حکم اشرف اعلی عز صدور پیوست که اعتماد خان دیوان صوبه بزودی معمار و شخصی معتمد را بفرستد که شروع تعمیر نماید - همدرین سال سید ادریس خان فوجدار و تیولدار نڑیاد بقضای الهی فوت شده دیوان صوبه برای ضبط اموال او عمله و فعله ضبطی را فرستاد چون این معنی بعرض اقدس رسید حکم عدالت شیم بنام دیوان صوبه عز ورود یافت که باین قسم مردم که وارثان آنها ملازم سرکار باشند مزاحم نشوند مال او را بوارثان او وا گذارند - شجاعت خان ناظم صوبه بنابر گرفتن پیش کش و بندوبست بصوب جهالا وار بر آمده بعد تحصیل وجه پیش کش ذمه زمیندار و تشخیص پرگنه که در جاگیر مشروط بود به شیخ محمد زاهد نائب فوجدار آنجا بجهت بندوبست تاکید نموده بدستور معین هر ساله عازم جودهپور گشت و بهاري داس دیوان خانگی خود را بتمشیت امور مالی و ملکي باحمد آباد رخصت نموده فوجداران و تهانه داران صوبه در خبرداري بندوبست و محافظت شوارع و طرق و تاکید متمردان تاکید نوشت شیخ محمد فاضل منصب دار که از حضور پرنور بجهت

بردن کاغذ حال حاصل پرگنات و موازنه ده ساله صوبه رسیده بود بموجب اظهار او دستکات از دفتر دیوانی بنام دیسائیان و مقدمان پرگنات صوبه مصحوب منصبداران متعینه کچهری دیوانی فرستاده بود ازانجا که بعضی جاگیرداران در رجوع کردن دیسائیان اهمال می ورزیدند شیخ حقیقت را به شجاعت خان که دران ایام بجودهپور قیام داشت نوشت و بهاری داس بموجب اشاره او سزاولان شدید تعین نموده دیسائیان را رجوع کرده داد - همدرین ایام قاضی محمد شفیع بخدمت قضای پرگنه میرته از حضور سرفرازی یافته رسیده شجاعت خان را دید چون احوال قاضی مذکور بعسرت بود یک روپیه روزانه از طرف خود تا بهمرسیدن یسر مقرر نموده بر همان پرگنه که در جاگیر مشروطی فوجداری جودهپور داشت تنخواه داد و در شهر جمادی الاول بعد انفراغ بندوبست مارواڑ بعزم احمد آباد بر آمده کوچ بکوچ متوجه گشت چون در منزل چورنگ معموله پرگنه کڑی که هنگام عبور آب تنگی می نمود لهذا احداث یک دهنه چاه بعایت کلان نمود چون عامل پرگنه گهر الو محال جاگیر فرجام خان درخواست استمداد نمود لهذا به مبارز بابی که نیابتاً بفوجداری نده‌نگر قیام داشت نوشت و در سال هزار و صد و چهار از روی روز نامچه سوانح احمد آباد فرستاده محمد جعفر سوانح نگار معروض اقدس معلی گشت که شجاعتخان سر دیوان گفت که از مدت یک ماه کار خلق الله برای روپیه‌های چلنی بند است چون به گماشته عبد اللطیف داروغه دار الضرب گفتم که روپیه‌های چلنی کم وزن شده و صرافان در نرخ آن پول سیاه کم میدهند این معنی باعث نقصان خلق الله است و صرافان می گویند که وزن روپیه‌های چلنی مقرر کرده بدهند گماشته مذکور از عبد اللطیف جواب آورد که بدون حکم والا این معنی نمی توانم بعمل آورد حکم والا بنام اعتماد خان دیوان صوبه صادر شد که روپیه کم وزن را موافق ضابطه حضور بسکه حال برساند ازانجا که حسب الحکم اعلی مقرر گشته روپیه یک سرخه و دو سرخه و سه سرخه را روپیه و اگر از سه سرخه کم باشد نقره اعتبار نمایند باید که از صرافان موچلکا بگیرند که تا سه

سرخه روپیه را رائج سازند و اگر روپیه کمتر از سه سرخه باشد بدار الضرب برده بسکه رسانند - همدران سال فرد بر آورد مرمت حصار شهر پناه بلده احمد آباد عمارات باغ و تالاب کانکریه بمهر دیوان صوبه بنظر اقدس گذشت که چهار هزار و دو صد و پنجاه و چهار روپیه خرچ دارد حکم اشرف زینت صدور یافت که مبلغ از خزانه عامره آنجا گرفته مرمت نمایند چون بنابر ترمیم قلعه اعظم آباد سید محسن نائب اعتماد خان هفت هزار روپیه از خزانه عامره داده بود و این معنی از روی افراد واقعه بلده احمد آباد بعرض اعلی رسید حکم والا صادر شد چرا زر داده صوبه‌دار و فوجدار از خود مرمت بکنند و زر را واپس بگیرند - همدران سال بعرض اقدس رسید که اجیت سنگه باغوای درگ داس در تهلها استقامت ورزیده مصدر شورش و فساد است بنابر آن فرمان واجب الاذعان در باب تاکید رفتن جودهپور و تنبیه و تادیب مفسدان به شجاعت خان ورود یافت لهذا بسرعت هرچه تمامتر روانه آنصوب گشت موازي دو صد عرابه پر از سنگ مرمر که شجاعت خان از بتّن برای عمارت مسجد و مدرسه و مقبره بنا نموده خود طلبداشته بود باحمد آباد رسید و از نوشته صفدر خان بابی نائب فوجداري آنجا ظاهر شد که اگر هزار عرابهٔ از سنگ مرمر مطلوب باشد سرانجام مي تواند شد و محمد سلطان نامي بخدمت وقایع نویسی میرته از حضور سرفرازي یافته رسیده دخیل شد و در سال هزار و صد و پنج سلطان نظر وکیل نواب قدسي القاب بادشاه زاده اعظم شاه بعرض اقدس رسانید که جنسي که بموجب نوشته بادشاهزاده در احمد آباد نساجي و ابتاع مي شود بعلت محصول متصدیان آنجا مزاحم می شوند حکم مقدس بنام اعتماد خان دیوان صوبه عز ورود یافت که نوشتهای که از حضور عالی بادشاه زاده در باب خرید جنس فرمایش بنام متصدی سرکار آن والا شان میرسید ملاحظه نموده نقل آن بمهر او گرفته مطابق آن جنس مسطور را وا گذارد و بجهت محصول متعرض نشوند و نیز حکم اقدس ارفع اعلی بنام ناظم صوبه مصحوب خواجه حسن در باب انهدام بتخانه واقع بدنگر رسید لهذا بمحمد مبارزبابی که به نیابت فوجداري آنجا مي پرداخت قدغن نوشت

که بموجب حکم اشرف بتخانهٔ آنجا را منهدم سازد و چون شیر افگن خان فوجدار و تیولدار سورتهه بدیهات پرگنه دهندوقه بمحال جاگیر ناظم متعرض شده مواشی آنجا را برده بود بموجب نوشته عامل آنجا در مادهٔ استرداد مواشی و عدم مزاحمت دیهات باو نوشت و همدرین سال محال سایر پتن که تعلق بخالصه والا داشت از پیشگاه فضل و کرم بجاگیر شجاعت خان مرحمت شد و عبد الغنی نامی بمحتسبی بلدهٔ پتن معین گردیده بنابر سببی نیابت فوجداری پتن از تغیر صفدر خان بابی و مبارز خان برادرش مقرر نموده بعزم بندوبست ماروار متوجهه گشت و همدرین سال کاظم بیگ که بنیابت فوجداری جودهپور می پرداخت بقضای الهی فوت شد لهذا فوجداری آنجا بفیروز خان میواتی مقرر نموده خاطر از بندوبست آنجا فارغ ساخته باطمینان قلب باحمد آباد معاودت نمود و سال هزار و صد و شش از نوشته منهیان جودهپور به شجاعت خان ظاهر شد که میر شفیع حارس قلعه ارک آنجا نوزدهم شهر شوال ودیعت حیات سپرده بنابر آن تا مقرر شدن قلعه دار مجدد از درگاه فلک بارگاه میر محمد رفیع داروغه توپخانه سرکار والا بحراست قلعه آنجا تعین شد و همدرین سال محمد بهلول شیرانی فوجدار نژوده رخت هستی بر بست و فوجداری انجا به محمد بیگ خان تفویض یافت و چون هنوز گرانی غلات بر طرف نه شده بود شجاعت خان بعاملان پرگنات بتاکید نوشت که هر جنس غله که در پرگنات پیدا شود بجنسه حصهٔ جاگیران و حصهٔ رعایا را باحمد آباد می فرستاده باشند که در منډویات آنجا به فروش رسد و نگذارند که احدی از بقالان خریده ذخیره تواند کرد و نیز داروغها بمنډویات بلده مقرر ساخت که بخوش خرید غلات بفروخت رود و بغربا و مساکین برسد و هیچکس از غله فروشان وغیره هم ذخیره و انبار نکند چون ممر آب کاریز که آب آزانجا بمسجد جامع وغیره مساجد میرود و شکست و ریخت بهمرسانیده بود از روی فرد مرسله دیوان صوبه که بر آورد یک هزار روپیه و دو صد شده معروض اقدس گشت حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف صدور یافت که برای این قسم امور خیر جاری تا خیر نمی کرده

باشد همین که فتوری راه یابد في الفور مرمت نمایند و نیز بنابر ترمیم مسجد جامع ساختهٔ شیخ احمد واقعهٔ بلدهٔ پتن دو هزار و پانصد روپیه بدیوان صوبه حکم سید که از خزانه عامره رساند و میر حیات الله امین پرگنه دهولقه از خدمت تغیر شده بجهت ادای محاسبه بحضور رفت و خدمت آنجا بمیر محمد باقر اصفهاني تفویض یافت و چون از روی روزنامچه سوانح احمد آباد حقیقت گراني بعرض اقدس رسید حکم شد که بدستور سنه جلوس معلی صد روپیه اضافه در لنگر مقرر نمایند تارفتی که نرخ بدستور سابق برسد شجاعت خان بدستور معهود متوجهه مارواڑ شده بعد انفراغ و اطمینان خاطر ازانجا در ماه ذي الحجه باحمد آباد مراجعت نمود در سال هزار و صد و هفت قاضي القضات خواجه عبد الله بعرض اقدس رسانید که فرش سنگین قدیم دروازه را یکهڑ بلدهٔ احمد آباد مشرف دریای سابرمتي شکست و ریخت بهمرسانیده و متردّدین هنگام عبور تصدیع مي کشند حکم والا بنام دیوان صوبه شرف صدور یافت که زود مرمت نمایند و درین قسم امور خیر که باخراجات جروی سرانجام شود انتظار حکم حضور نه کشند * * مصرع *

در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

و نیز بموجب عرض قاضي القضات در باب تجهیز و تکفین مردم متردّدین و مفلس لا مالک و لا وارث حکم جهان مطاع واجب الاتباع کرامت صدور یافت که به دیوانیان ممالک محروسه نگاشته آید که در جائیکه بیت المال باشد از خزانه بیت المال والا از خزانه جزیه برای تجهیز و تکفین موتی لاوارث و لا مالک بقدر ضرور بتصدیق قاضي آنجا تنخواه مي نموده باشند چون مسجد واقعه قصبه دهود مرمت طلب شده بود بموجب فرد بر آورد مشتملبر یک هزار و چهار صد و سي روپیه مرسله اعتماد خان دیوان صوبه حکم والا صادر شد که زود تعمیر نمایند و همدرین سال بدستور معهود شجاعت خان بعد از بندوبست و گرفتن پیش کش مقرری صوبه متوجهه مارواڑ گشت و قریب هشت ماه درانجا توقف ورزیده در شهر جمادي الاول بعزم احمد آباد بر آمده رسیده

و بامورات مرجوعه پرداخت و همدرین سال بلاق بیگ نامی گرز بردار بعد از رفع منافشه لاکها ورن مل برادرش فوجدار نوانگر وغیره و معدمه استغاثیان سورتهه از درگاه آسمان جاه مقرر شده آمد و چون درین سال محمد مبارز بابی نائب فوجداری پتن که بر موضع سانپره معموله سرکار پتن بجهت تذبیه کولیان رفته بود بعد تاخت و آتش دادن آنجا هنگام بر آمدن تیری از شست قضا بمقتل او رسیده مقتول گردید - شجاعت خان نیابت فوجداری آنجا از انتقال او بصفدر خان بابی داد و برای محمد اعظم وغیره پسران محمد مبارز بابی مناصب مناسب تجویز نموده و فوجداری گودهره از تغیر محمد بیگ خان به محمد مراد خان از حضور معلی تفویض یافت و چون بمسجد جامع معظم پور و مسجد محله اساول بنا نموده سید ابو تراب شکست و ریخت بهمرسانیده و چهار هزار و یک صد و شصت و چهار روپیه بر آورد مرسله دیوان صوبه حکم والا بجهت ترمیم بدیوان صوبه شرف صدور یافت و نیز حکم اقدس نزول فرمود که دیوانیان ممالک محروسه سرشته محصول سایر بقید اسم تجار در مکانی که رونه بیارند بحضور پرنور میفرستاده باشند و همدرین سال فوجداری بژوده از تغیر محمد بیگ خان بنام اصالت خان مقرر گردیده و در ماه شعبان اعتماد خان که به دیوانی صوبه و متصدی گری بندر سورت سرفرازی داشت و سید محسن خویش او به نیابت دیوانی در احمد آباد می پرداخت در بندر سورت ودیعت حیات سپرد *

التجا آوردن درگ داس راتهور و فرستادن سلطان بلند اختر و صفیة النساء بیگم پسر و دختر بادشاه زاده محمد اکبر به سعی شجاعت خان و روانه شدن راتهور به درگاه معلی در رکاب سلطان

همدرین سال برهنمونی طالع درگ داس راتهور که از صدمت افواج قاهره در شعاب جبال آواره مصدر شورش و فساد بود سلسله جنبان عفو تقصیرات

شد تفصیل این مجمل آنکه چون از مدتی سلطان بلند اختر و صفیة النسا بیگم
پسر و دختر بادشاه زاده محمد اکبر که در هنگام آوارگی خود بدرگ داس حواله
کرده رفته بود و او از آسیب افواج پادشاه در مکان شعاب جبال صعب و شدید
که عبور طایر خیال دران دشوار باشد روزگار بسر می برد درین وقت چون ایام
نکبت او بسر آمده روی بهبود و زمانه بهی رسیده بود خطی بنام ایسر داس
که از قبل شجاعت خان بامانت و شقداری بعضی محال می پرداخت که
اگر شجاعت خان قول ندهد و تا پذیرای ملتمسات بجناب اقدس آسیب
افواج متعینه جودهپور بمکان او نرسد صفیة النسا بیگم را بحضور والا بفرستم
چنانچه آن نوشته را بجنسه نزد شجاعت خان فرستاد و او بحضور اقدس روانه
نمود بمجرد گذشتن از نظر انور حکم والا بپذیرائي آن شرف نفاذ یافت
و احکام والا بنام شجاعت خان صادر گشت که استمالت خاطر درگ داس
نموده صبیه محمد اکبر را بسامان و سرانجام لایق طلبداشته روانه حضور نماید بعد
وصول یرلیغ معلی بر طبق اشاره شجاعت خان ایسري داس نزد درگ داس
که در مکان صعب اقامت داشت رفته به سخنان عقلی و نقلي استمالت
داده راضي بفرستادن بیگم نموده آمد و فوج و سامان و سرانجام لائیقه همراه
گرفته باحمد آباد رسانید شجاعت خان ایسر داس را که مصدر این امر
شده بود همراه بیگم روانه حضور گردانید چون بیگم بتقبیل قدوم جد بزرگوار
مستفید شد حضرت ظل سبحاني را نظر بر اینکه آن والا مکان را خواندن
مصحف مجید و کلام حمید از کجا دست داده باشد آتوني را برای
تدریس ایشان تجویز فرمودند بیگم عرض نمود که درگ داس از راه فدویت
آتونی از اجمیر برعایت معقول درانجا طلب داشته بود چنانچه بتعلیم
او حافظ کلام الله شده ام ازین معني نقش بندگي درگ داس در خاطر
اقدس منقوش گشت و دلالت تقصیراتش بعفو مقرون گردید حکم والا به
پذیرائي مطالب درگ داس شرف صدور یافت و ایسر داس را حکم شد که
که رفته سلطان بلند اختر و درگ داس را بحضور بیارد و بنام شجاعت خان

احکام مطاع صادر گشت که در سرانجام این کار موجب کمال مجرای خود دانسته لوازم سعي تمام بحضور رساند و در سال هزار و صد و هشت حسب الحکم معلی به محمد محسن ولد اعتماد خان که از انتقال پدرش بوالا رتبه دیوانی صوبه سرفراز شده بود صادر شد که یک لک روپیه در وجه مساعده درک داس راتهور ازانجمله پنجاه هزار روپیه بعد آمدن جودهپور و هزار پس از رسیدن احمد آباد باستصواب شجاعت خان ناظم صوبه از خزانه عامره بعد گرفتن تمسک بمهر درکداس از تحویل خزانچي تنخواه نماید و پرگنه میرتهه معموله سرکار جودهپور من ابتدای فصل خریف او دئیل در جاگیر راتهور مرحمت شد و فرمان عالیشان در تحسین و آفرین مصحوب وزیر بیگ گرز بردار بنام شجاعت خان شرف صدور یافت و بدستور معهود بعد اطمینان خاطر از بندبست صوبه و گرفتن پیشکش متوجه جودهپور گشت و فرمان مرحمت عنوان مصحوب گرز برداران و ایسر داس بدانجا رسید شجاعت خان ایسر داس را باز نزد شاهزاده سلطان بلند اختر و درک داس رخصت کرد چنانچه بعد آمد و شد مکرر عهد و پیمان موکد و موطد و وصول پروانجات تنخواه مساعدت و مداخلت جاگیر درک داس همراه سلطان آمد شجاعت خان بلوازم استقبال و پیش کش پرداخت و با درک داس لازمه رفتگي و سلوک بمرتبه اتم بظهور آورده سلطان را با درک داس تا بقدر سورت رسانید حسن علي خان و شاه بیگ که از حضور معلی بنابر استقبال و اتالیقی سلطان مقرر شده بسورت رسیده بودند سلطان و درک داس را بحضور بردند و کمال حسن خدمت شجاعت خان در پیشگاه خلافت و جهانبانی شد چون یک لک و بیست و هفت هزار روپیه و سه صد و نود و پنج روپیه در وجه طلب نقدي شاه زادهٔ محمد بیدار بخت در خزانه صوبه تنخواه شده پیش از رسیدن پروانه که بنام اعتماد خان بود او فوت شد لهذا حسب الحکم معلی در باب تنخواه آن وجهه بموجب استدعای سرکار پادشاه زاده عالم و عالمیان بنام محمد محسن دیوان صوبه شرف صدور یافت و همدرین سال حیات الله و محمد مقیم و محمد باقر عمال معزول پرگنه دهولقه

که بحضور پرنور رسیده بودند و برآمد آنها درست نشده بموجب حکم والا گرز بردار شدید تعین شد که هر سه عمال را نزد محمد محسن دیوان صوبه برده بالمواجهه رعایا برآمد و محاسبه آنها را درست نماید و نیز حکم مقدس بنام دیوان صوبه رسید که مبلغی که بابت تصرف حصه خالصه شریفه بر ذمه لاکها وغیره پسران و نبیره تماجي زمیندار اسلام نگر لازم الادا ست آنرا بوصول رسانند و چون از روی سر رشته بعرض اقدس رسیده بود که سه صد و نود اشرفی و پنج لک و هفت هزار و چهار صد و پانزده روپیه لغایت شهر شعبان سال گذشته در خزانه احمد آباد موجود بنابران حکم والا شرف صدور فرمود که دیوان صوبه آنرا بازریکه تا ورود این حکم فراهم آمده باشد بلا توقف و تا خیر بضابطه و قاعده معین روانه حضور فیض گنجور نماید و همدرین سال سید محسن که سابق به نیابت اعتماد خان با امور دیوانی صوبه مي پرداخت بعاملی و امانت پرگنه دهولقه سرفرازي یافت و خدمت کوتوالی بلده از تغیر میر عتیق الله بخواجه قطب الدین در پیشگاه خلافت و جهانباني مقرر شد و حکم اشرف بصدور پیوست که سوای جمیعت متعینه ناظم صوبه که بیست و دو سوار و پنجاه پیاده همراه کوتوال معزول مقرر بودند یکصد نفر پیاده از سرکار والا بدرماهه دو صد و هیجده روپیه که بعد وضع قصور و دوامي وغیره آن یک صد و نود و روپیه میشود همراه او مقرر دارند و علوفه آن‌ها از تحویل خزانچي خزانه صوبه بتصدیق کوتوال تنخواه دهند و پانصد روپیه بلا قصور وصولی از خزانه عامره در وجهه انعام شیخ محمد عیسی غوثی مرحمت شد و بدیوان صوبه حکم رسید که بمعرفت قاضي ابو الفرح قاضي صوبه تنخواه نماید و نیز حسب الحکم معلی بنام دیوانیان صوبه ممالک محروسه بمهر عمدة الملک مدارا المهام اسد خان بصدور پیوست که پروانجات در باب باز خواست مطالب تنقیح معاملات و احکام مطاعه که از روی وقایع و سوانح بنام دیوانیان صادر مي گردد جواب آن در وقت نمي رسد بنابر آن بدیوانیان صوبه نگارش پذیرفته که جواب پروانجات و احکام قدسي رو برو بشرح و بسط مي نوشته باشند و احتیاط

نگار بردند که جواب مقدمه از مقدمات نگاشته حضور ساطع النور موقوف و ملتوي نماند چنانچه بمضمون صدر بنام محمد محسن دیوان صوبه وصول فرمود و همدرین سال متصدی گري بندر سورت از انتقال اعتماد خان بامانت خان مقرر شد و او آمده دخیل کار گردید و چون از روی فرد وقایع چکله رنود من اعمال سرکار چندیری بعرض اقدس رسید که نیاز بیگ واد ساقي بیگ منصدار گرز بردار که حسب الحکم معلی بنام سید غیرت خان برده بود الحال بحضور پرنور میرود ظاهر نمود که چون در سرای کاله باغ و شاه پوره اسپان یام که باصطلاح هند داک گویند موجود نیست بنده پا پیاده طی همه مسافت نموده حکم جهان مطاع واجب الاتباع صادر شد که بدیوانیان صوبه جات مرقوم گردد که اسپان یام داک چوکي بعهده فوجداران مقرر گشته که در هر چوکي که اسپي سقط شود فوجداران از خود عوض سقطی اسپي به بقدند که تا خبر احکام مقدس دشود و سر رشته بحضور بفرستند چنانچه بمضمون مرقوم حکم اشرف بدیوان صوبه رسید - همدرین سال شیخ نور الحق بمنصب احتساب بلده سرفرازي یافته دخیل کار گردید چون فضیلت پناه شیخ کرم الدین صدر صوبه فرد بمهر خود بدفتر والا فرستاده و نوشته که اهل معاش اسناد خود را برای تصحیحه رجوع نمي کنند بدین جهت در دست شدن نسخه بحالی تعویق رو میدهد لهذا حکم اشرف بنام دیوان صوبه صادر شد که بآن جماعه قدغن نمایند که اسناد خودها موافق ضابطه و معمول بصدور راجع سازند که بعد ملاحظه تصحیحه نسخه مرتب ساخته بحضور ارسال دارد و همدرین سال خدمت متصدي گري به سید محسن تفویض یافت حکم معلی رسید که چهار هزار روپیه به مستحق و مستحقات بلدهٔ احمد آباد از خزانه عامره باتفاق قاضي و صدر وقائع نگار رسانند و چون از روی افراد وقائع سورته مرسله میر ابو طالب وقایع نگار حقیقت شکست و ریختن حصار بعرض اقدس رسید حکم شد که دیوان صوبه به تعمیر آن پردازد و همدرین سال در اکثر پرگنات صوبه و بضلع مارواڑ خصوصاً کمي باران رو داده چنانچه از پٹن تا جودهپور یکسان خشک

سالي بود که کاه و آب پیدا نمي شد و هفتم شهر جمادي الاول شجاعت خان بعزم جودهپور از احمد آباد روانه گشت و محمد پردل شیراني از تغیر اصالت خان از درگاه گیتي پناه بفوجداري بڑوده سرفرازي یافت و محمد مومن نامي بقلعداري جودهپور مقرر شده رسید و حسب الحکم اقدس بمهر بخشي الممالک مخلص خان بناظم ورود یافت که محمد فاضل را بنابر اخبار نویسي محمد اکبر باغي که در آن وقت طرف ملتان شیوع داشت بطرف صوبه تهتهه تعین نماید که قرار واقع اخبار او را بدرگاه معلی میرسانیده باشد و حسب الحکم اقدس بمهر وزیر الممالک اسد خان بنام ناظم صوبه ورود یافت که حسب الحکم جهان مطاع عالم مطیع نگارش مي یابد که آن شجاعت و معالي پناه از هر یک زمینداران و فوجداران و تهانه داران صوبه متعلق خویش جدا جدا مچلکا باین مضمون بستانند که اگر باغی اثر در حدود متعلقه او بیاید باش بادشاه زادگی او نداشته بی ملاحظه در کشتن و بستن او سعي بلیغ نمایند و اگر همراهان باغی اظهار کنند که او پادشاه زاده است گوش بحرف آنها نکرده در قتل و اسر داعی حتی الامکان مساعي نمایان بتقدیم رسانیده او را مغلول و یا مقتول گردانند و اگر خلاف این حکم معلی بعمل آورند بانواع عذاب و عقاب پادشاهی که نمونه قهر الهي است گرفتار خواهند شد چنانچه بموجب حکم مقدس تقید به عمل آمد چون محمد مومن قلعدار جودهپور استعفای خدمت بحضور ارسال داشته بود حکم جهان مطاع آفتاب شعاع رسید که شجاعت خان که یکی از همراهیان خود را که لیاقت این کار داشته باشد برای حراست آن قلعه مقرر نموده بحضور لامع النور معروض دارد لهذا لطیف بیگ نامي را قلعهدار ساخت چون بنابر بعضی امور سرانجام مهام دیواني صوبه از محمد محسن ولد اعتماد خان بعرصه ظهور نمي رسید در اواخر این سال خواجه عبد الحمید ولد خواجه عبد الله قاضي القضاة که بعد شرف اندوزی حج بیت الله الحرام بملازمت اقدس فایز گردید به تفویض دیواني صوبه از ابتدای نصف ربیع پارس ئیل آن سال از تغیر محمد محسن مامور گشت چهارم شهر ذیقعده به بلده احمد آباد رسیده بامر مامور

سرگرم کار گردید و چون هنگام آمدن او کولیان موضع کهنبالی شوخي نموده بودند بهمان جا مقام نموده قلعه در انجا بنا نهاده تهانه مقرر ساخت و حسب الحکم اقدس به دیوان صوبه رسیده که پیشکاران و دیوانیان صوبجات که از حضور سعادت گنجور مقرر شده اند همه معزول دیوانیان بدستور سابق پیشکاران خانگی کار مي کرده باشند چون از افراد سوانح صوبه یار علی داروغه داک معروضه مقدس کرد که ناظم صوبه گفت که محال سایر بلده در تنخواه بنده است درینولا در صوبه احمد آباد اکثر مردم پوره نو آباد کرده اند و از عرابها غله درآنجا آورده محصول را خود متصرف مي شوند درین صورت نقصان مي شود حکم قضا شیم بنام دیوان صوبه شرف نفاذ یافت که بتحقیقت وا رسیده بتاکید مقرر سازند که غله فروشان اجناس را در پوره جات نواحداث فرود نیارند و بدستور معمول در مکان قدیم مي آورده باشند تا نقصان محصول بشجاعت خان که محال سایر در تنخواه اوست نشود ازانجا که درین ایام در حضور بوضوح پیوست که بعضی مردم از راه تلبیس پروانجات جعلی بدیوانیان صوبجات رجوع می نمایند بنابر رفع اشتباه مقرر گشت که نقل پروانجاتی که بنام دیوانیان از حضور صادر شود روبرو بمهر خود ارسال حضور مي نموده باشند لهذا بشرح صدر حسب الحکم مقدس بمهر مدارالمهام عمدة الملک اسد خان و رود فرمود و نیز معروض قدسی گشت که صرافان سکنه بلده احمد آباد باهم اتفاق کرده روپیه های کم وزن رائج نموده هنگام دادن کم وزن می دهند و وقت گرفتن از غربا و مساکین آنجا بر یک روپیه دو تنکه و سه تنکه مي ستانند و بدین جهت نقصان باکثر غربا میرسد حکم اشرف جهان مطاع عالم مطیع شرف نفاذ یافت که ناظم صوبه و دیوان از صرافان مچلکا بگیرند که موافق دستور حضور لامع النور روپیهها را که بیازده ماشه و دو سرخ باشد رائج نمایند و انچه ازان کم وزن باشد رائج نکنند از روی افراد وقائع صوبه مرسله غیاث الدین محمد بعرض اقدس رسید که سابق در باغ شاهي و گلاب باغ وغیره خیلی گلزار بود و گلهای گلاب بسیار می آمد و درین روزها در باغات مذکور درخت آملی و پیپل دراز و سایهٔ دار که از سایهٔ آنها و از

كمي آب درختان ميوه خوب بار نمي آرد اگر درختان آملی وغیره بریده شوند
و آب بقدر کفاف برسد باغات خوب مى شوند بنابران حکم مقدس به دیوان صوبه
شرف صدور یافت که بتحقیقت وا رسیده انچه مقرون بطراوت و افزونی محصول
باغات باشد مقرر نمایند و تاکید کنند که باغات ضائع نه شوند والا داروغه از عهده
جواب خواهد بر آمد *

مقرر شدن امینی خزانه اموال بیت المال بقضات ممالک محروسه

همدرین سال بموجب حکم اقدس در صوبجات امینی خزانه اموال
بیت المال بقضات آنجا تفویض یافت چنانچه درین باب حکم اقدس رسید که
امینی آن محال را متعلق بابو الفرح خان قاضي آنجا نمایند و نیز مقرر شد
که هر سال در موسم زمستان بفقرا و مساکین صوبه احمد آباد یک هزار و پانصد
قبا و یک هزار و پانصد کمل بقیمت سه هزار روپیه که یک و نیم روپیه قبا و نیم
روپیه کمل باشد بطریق خیرات از سرکار والا باتفاق قاضی و صدر آنجا در بلده
و پرگنات متعلقه که مسکن غربا و مساکین باشد بقدر حال قسمت مي نموده
باشند و زنار داران پرگنه سینور نزد شجاعت خان استغاثه نمودند که فوجداران
و عاملان بعلت بیگار قاصدی مزاحم احوال رافعان می شوند این معنی باعث
پریشانی حال مستغیثان مي گردد لهذا بنابر عدم مزاحمت این بدعت که از
ابواب ممنوعه بارگاه ولا است نوشته داد و میر عبد الغني نامي را بجهت
جنگل بری ضلع محمود آباد وغیره تعین نموده و پرگنه دهند وقه و بعضی
محالات دیگر از پیشگاه خلافت و جهانداني درین سال بجاگیر را تهور درک داس
مرحمت گشت و همدرین سال فرمان والا شان قدر توامان و خلعت خاصه
و جمدهر از روی فضل و عاطفت مصحوب خواجه محمد ضیا و عبد الله بیگ
گرز برداران بناظم صوبه ورود فرموده و بباره نیل پور بیرون بلده رسیده بود بتاریخ
دوازدهم روز شنبه ماه ذیحجه شجاعت خان بلوازم استقبال پرداخته بعد تقدیم

آداب موافق ضابطه گرفت و همدرین سال بنابر بعضی مقدمات مالی میان صفدر خان بابی نائب فوجدار پتن و شجاعت خان سوء مزاجی بهمرسیده و او ازانجا برخاسته آمد و تا مقرر نمودن نائب دیگر بنابر محافظت به محمد بهادر شیرانی نوشت و او یک جماعدار را تعین این امر نموده فرستاد و خدمت تهانه داری کاجنه از انتقال دولت سومرة بنام سید علی تجویز نمود و فوجداری سورتهه از پیشگاه خلافت و جهانبانی به محمد بیگ خان تفویض یافت *

مقرر شدن اخذ زکوٰة و محصُول گهرة پارچه در مکان خریداری سیاه پارچه و باب عوب در سال هزار و صد و نه

حسب الحکم والا بمهر جملة الملک اسد خان در باب اخذ محصول در مکان خرید بنام خواجه عبد الحمید خان دیوان صوبه بدین مضمون شرف ورود یافت که درینولا بعرض قدسي رسید که پیش ازین ضابطه مقرر بود که تجار محصول امتعه در مکان خرید ادا نموده چتهي حاصل مي نمودند و تا یک سال در مکان دیگر بانها مزاحمت نمیرسید ثاني الحال مقرر شد که محصول در مکان فروخت میگرفته باشند و درین صورت محصول از قرار واقع بضبط نمي آید و میر محمد باقر وغیره تجار بسبب اخذ زکوٰة در محال فروخت و قید ضامني وغیره نالش دارند حکم جهانمطاع لازم الاتباع صادر شد که از شریعت و فضیلت پناه فضایل و کمالات دستگاه قاضي محمد اکرم تحقیق نموده آمد که گرفتن محصول در مکان خرید جایز هست یا نیست بعد استفسار فردی بمهر قاضي القضاة بدفتر معلی رسید و این مقدمه مفصل و مشروح بعرض اشرف اعلی پیوست یرلیغ والا کرامت صدور یافت که محصُول و زکوٰة بیوپاریان در مکان خرید مي گرفته باشند چنانچه درین باب بدیوانیان ممالک محروسه نوشته شد مي باید که وزارت پناه نیز بعاشران احمد آباد مقرر سازند که حاصل از بیوپاریان در مکان خرید

بدستور سابق مي گرفته باشند و احتياط كنند كه فوت و فرو گذاشت بوقوع نيابد
چنانچه تا اكنون بهمين ضابطه ازان تاريخ بعمل مي آيد چون بموجب حكم والا
گرفتن محصول در مكان خريد مقرر شد ازان امتعه باب جهازات كه به بنا در
ميرفت محصول آنراهم متصديان احمد آباد بضبط در آوردند و دربن صورت كمي
در محصول بنادر رو داد لهذا محمد كاظم بيگ متصدي بندر كهنبايت نوشته كه
از ابتداى آبادي بندر عايت حال معمول بوده كه تجاران و سوداگران جنسي
را كه بجهت بردن بندر مخادر بلدة احمد آباد ابتياع مي كردند در آنجا براى
عشور مزاحم نمي شدند و محصول آن در بندر بضبط در مي آمد و در مكان ديگر
مثل پرگنه بروده و نرياد وغيرة هرگز اخذ محصول معمول نبود الحال دران مكان
كه محصُول مي گيرند اين معني باعث بر هم خوردگي محصُول و آبادي
بندر است و هنگام روانه شدن جهازات مخاى ميگردد اميدوار است كه
حكم معلى بنام ديوان صوبه صادر شود لهدا آن ورارت پناه مقرر سازند
كه درين باب موافق معمول بعمل آرند و كسى مرتكب خلاف معمول
نگردد و درين باب تاكيد دانند و نير همدرين سال بنابر نالش مير باقر داروغه
دارالضرب بلدة حكم معلى بنام ديوان صوبه رسيد كه مقرر سازند كه طلا و نقرة سواى
دارالضرب گداز نه شود تا نقصان محصول نگردد و بموجب عرض شريعت پناه قاضي
القضاة محمد اكرم مقرر شد كه محبُوسان چبوترة هاى كوتوالي صوبجات و قلعه
جات كه چيزى مال نداشته باشند در موسم زمستان كلاة و قبا و سراويل و در
تابستان كلاة و ردا و سراويل بتصديق قاضي صوبه از خزانه بيت المال آنجا مي
دادة باشند درين باب حكم مقدس معلى بنام ديوان صوبه ورود يافت چون
گماشته شيخ اكرم الدين امين اخذ جزيه بناظم صوبه ظاهر ساخت كه ذميان پرگنه
محمود آباد از سالهاى پيشين وصولي اند امسال بحمايت ديسائي و سيتّهه
هاى آنجا در اداى جزيه ذمه خودها دفع الوقت مي نمايند بنابر آن بمير
عبد الغني نايب فوجداري آنجا تاكيد نوشت كه ذميان را رجوع باخذ جديه
نمودة ديسائي وغيرة را منع نمايد و محمد بهادر شيرانى را نايب فوجداري پتن

مقرر نمود و همدرین سال درگ داس را تهور که در رکاب شاهزادهٔ بلند اختر بحضور اقدس شتافته بود چنانچه سبق ذکر یافته چون شرف اندوز تقبیل سدهٔ سنیه و عتبه ملک رتبه گردید بمرحمت خسروانه و سرفرازی منصب و جاگیر نوازش یافت و او نظر بر حقوق دیرینه مهاراجه جسونت سنگه متوفی التماس عفو ذلات و تقصیرات اجیت سنگهه پسرش را که آوارهٔ دشت ناکامی بود نمود از پیشگاه فضل و عطا بدرجهٔ اجابت مقرون گردید و بعطای منصب و فوجداري و جاگیرداري جالور و سانچور از تغیر مجاهد جالوری کامیاب گشت مخفي نماند که غزني خان جالوری جد کلان مجاهد در عهد سلطان مظفر عرف نتهو آخرین سلاطین گجراتیه از سابق بفوجداري و جاگیر داری سرکار جالور قیام داشت در هنگام تعلق پدیرفتن مملکت گجرات بممالک محروسه و تسخیر حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه برهنموني بخت بیدار بندگی درگاه فلک بارگاه پدیرفته در سلک بندگان والا منسلک گشت تفضلات سلطاني در بارهٔ او مبذول گشته بنوید سراپا امید بحالی جالور بدستور سابق مبتهج گردید و بتقدیم خدمات سرکار گیتی مدار بهمراهي ناظمان مامور گشت چنانچه از سوق کلام سوانح ایام مذکور واضح ولایح است گویند که اسلاف غزني خان که مسقط الراس شان بهار است از مدت ممتد بنابر امری با جمعی از وطن برآمده وارد این دیار گشته با سلاطین گجراتیه بسرمی برد - و درین سال بنابر مصالح امور ملکی که * مصرع *

صلاح نیک و بد ملک خسروان دانند

جالور به اجیت سنگه عطا گشت و مجاهد جالوری به فوجداری و جاگیرداری پالن پور و دلیسه سرفرازي یافت که تا حالت تسوید این اوراق اولاد او بطناً بعد بطن بدان امر مامور مي شده اند مگر در عهد پادشاه شهید محمد فرخ سیر رحیم یار خان نامي فوجدار پالن پور شده به احمد آباد آمد و فوجی را فراهم آورده بدان صوب شتافت با عزني خان عرف فیرور جالوری مصاف داد اما بمقصد فایز نه گشت عزني خان نذر و پیش کش بدرگاه گیتي پناه فرستاده به بدل اموال فرمان بحالی حاصل نمود و جاگیر حصّه ذات و تا بینان و مشروط که در

صدي ذات و ششصد سوار است از پرگنه مذکور تنخواه داشت و ما بقی به تنخواه جاگیر داران مقرر بود از بدایت حدوث فتن درین دیار و اختلال اوضاع سلطنت بطریق زمنداارانه آنجا را متصرف اند و از تقدیم خدمات پادشاهي متقاعد و چندی از امکنه اطراف و جوانب را بجبر انتزاع نموده در تحت خود در آوردند و جواب راستي نمیدهند القصه چون دران ایام امانت خان متصدي بندر سورت ودیعت حیات سپرده بود و یک گونه شورش مرهٹه دران سمت اشتهار یافت شجاعت خان ناظم صوبه نظر علي خان را با جمعیت شایسته و متعینان صوبه بجهت محافظت آنجا تعین فرمود و اطمینان سکنه بندر گشت و از پیشگاه خلافت و جهانباني متصدي گري بندر سورت بدیانت خان مفوض گردید و به شجاعت خان یک زنجیر فیل از حلقه خاص مصحوب شیخ محمد فاضل گرز بردار مرحمت شد و فیروز خان میواتی نایب فوجداري جودهپور رخت هستي بر بست لهذا شجاعت خان شیخ محمد فاضل زاهد را که به نیابت فوجداري بیرم گام می پرداخت بفوجداري جودهپور تعيّن فرمود و فوجداري و عاملی پرگنه دهولقه محال خالصه شریفه از تعیر سید محسن بمیر محمد باقر که در حضور انور مقرر گشته بود رسیده بامر مامور پرداخت و در سال هزار و صد و ده حسب الحکم اقدس در مادهٔ ابتیاع یک هزار راس اسپ فی راس دو صد روپیه بمهر جمله الملک بنام دیوان صوبه ورود یافت *

مقرر شدن اخذ محصُول سیاه پارچه وغیره باب عرب در بندر سُورت

چون از معروضه متصدي بندر مبارک سورت بعرض والا رسید که از سر سورشته فرضه بندر ظاهر شد که هرگاه سابق حسب الحکم اعلی محصُول چهل یک و چهل دو در مکان خرید مقرر شده بود محصول سیاه پارچه وغیره باب بر عرب آمدني احمد آباد و اسباب دهولقه وغیره محال متعلقه صُوبه در فرضه بضبط در

مي آمد و تجار رسيد آن امتعه موافق ضابطه حاصل نموده بمتصديان محالات احمد آباد رجوع مي نمودند و بعد از آنكه بر طبق يرليغ معلى محصول در مكان فروخت مقرر گشت محصول همگى اسباب احمد آباد و دهولقه وغيره در فرضه بعمل در آمده و الحال كه بموجب حكم والا بدستور سابق محصول در مكان خريد قرار يافته متصديان محال صد پنج احمد آباد حاصل سياه پارچه وغيره محالات را خلاف قانون در احمدا باد گرفته تجار را داخله مي دهند و اين معني باعث برهمزدگى معمول قديم و نقصان سركار والا مي شود و درين باب بنام خواجه عبد الحميد ديوان صوبه حكم اشرف بمهر جمله الملك مدار المهام اسد خان صادر شد كه بمتصديان محال صد پنج احمد آباد مقرر سازند كه موافق شد و آمد براى محصول سياه پارچه وغيره باب برّعرب و اسباب دهولقه وغيره مزاحم نشوند تا بدستور قديم اخذ محصول در فرضه بعمل آيد كه نقصان سركار والا نشود و از تجار ضامنى بگيرند كه متاع كه در آنجا برند رسيد اداى محصول آن بنزد متصديان بندر مبارك سورت مى آورده باشند سابقاً رقمزده كلك بيان عدم موافقت ناظم صوبه با صفدر خان بابى و تغيرى او از نيابت فوجدارى پٹن شده درينولا بموجب التماس شجاعت خان حضور طلب گرديد براه مالوه راهى گشت و محمد بهادر شيرانى كه از تغير صفدر خان به نيابت فوجدارى پٹن مقرر گشته بود بنابر زياده و كمى وجه سه بندى كه موافقت نه كرد موقوف داشته فوجدارى آنجا به سيد كالى كه به نيابت فوجدارى هالول و كالول مي پرداخت تفويض نمود چون يوزهاى شكارى پيش كش والا كه هر سال بحضور مي فرستاد درينولا كه يوزهاى مقررى بحضور رسيد حكم اقدس به شجاعت خان شرف صدور يافت كه يوزهاى ديگر ارسال دارد بنابر آن به سيد كالى فوجدار پٹن و نائب فوجدارى سانچور كه از جانب راجه اجيت سنگهه بود و فوجدار هلود و كمال خان جالورى كه از انتقال پدرش بفوجدارى و جاگيردارى پالن پور سرفراز شده و دران امكنه يوز پيدا مى شود بمزيد تاكيد نوشت و خود بنابر بندوبست و گرفتن پيش كش زميندارن بر آمده پس از انفزاع

بدستور معهود روانه جودهپور گردید و در سال هزار و صد و یازده چون عرض داشت پادشاه زاده محمد اکبر از نواحی سیستان بجناب اقدس نموده استدعای صوبه از سرحد داشت بنابر استمالت پادشاه زاده فرمان مرحمت عنوان و خلعت فاخره برای محمد اکبر و حسب الحکم والا بنام شجاعت خان و درگ داس که سلسله جنبان این امر بود مصحوب خواجهٔ محمد ضیا و محمد رضا گرز برداران به احمد آباد رسید ثانی الحال بوضوح پیوست که فرستادن عرض داشت فروغی از صدق نداشت موقوف ماند شجاعت خان بموجب اظهار عامل دهندوقه محال جاگیر درگ داس بجهت تنبیه و تادیب کاتهیان که مصدر فساد آنجا گشته بودند به محمد بیگ خان فوجدار سورتهه نوشت از روی افراد سانحه مرسله شیخ هدایت الله سوانحه نویس بعرض اقدس رسید که در عیدگاه جای برای مصلیان تنگي می نماید حکم اقدس بنام دیوان صوبه صادر شد که درجات دو را بر طرف نموده مکان را وسعت دهد سبحان الله دران وقت جای برای مصلیان تنگی می نمود اکنون بقدر یک صف تمام مصلی نیست همدران سال مدرسه هدایت بخش و مسجد بنا نموده شیخ محمد اکرم الدّین صدر که بمبلغ یک لک و بیست و چهار هزار روپیه صرف عمارت آن شده اتمام پذیرفت و بموجب التماس او بنابر اخراجات مدرس و طلبه موضع سوندره معموله پرگنه سانولی و موضع میتّه عمله پرگنه کڑي و دو روپیه یومیه جهت لنگر از جناب اقدس مرحمت گشت اکنون مدرسه بدان خوبي رو بانهدام آورده و مواضعات بتصرف مرهتّه رفته نه از مدرس آثاری و نه از طلبه نشانی باقی مانده و درس مندرس گردید - و در سال هزار و صد و دوازده حاتم بیگ گرز بردار بحسب الحکم اقدس بنام راجه اجیت سنگهه در باب بردن او بحضور و بنام شجاعت خان در اهتمام راهي ساختن او ورود فرمود گرز بردار روانه جالور گشت ازانجا که او از خوبي که عاید حالش شده بوده بلیت و لعل مي گذرانید و در نوشتن جواب تامل داشت لهذا شجاعت خان بگرز بردار نوشت که بزودی سراولي نموده جواب گرفته برسند که بحضور معلی عرضداشت

نموده شود همدرین سال شجاعت خان بموجب حکم اقدس نظرعلی خان را
با جمعیّت شایسته که رایات عالیات در پر ناله اقامت داشت بحضور فرستاد
و از در جنگ مرهٹه تردد نمایان بعرصهٔ ظهور آمد و مورد تحسین و آفرین گردید
و تا ارتحال شجاعت خان درانجا بود ثانی الحال بعطای خلعت سرفرازی
یافته به احمد آباد رخصت شده آمد - در سال هزار و صد و سیزده روز چهار شنبه
سیزدهم شهر صفر ازانجا که پیمانه عُمر شجاعت خان لبریز گشته بود بقضای
آلهی در گذشت و در مقبرهٔ بنا کرده محاذی خانهٔ خویش مدفون گردید *

بیت *

اگر صد سال مانی ور یکی روز ببايد رفت زین کاخ دل افروز

خواجهٔ عبد الحمید خان دیوان باتفاق بندهای پادشاهی بضبط اموال پرداخت
و یک گونه هنگامهٔ فرقه سپاه بنابر طلب روی نموده و کیفیت واقعه را بدرگاه والا
معروض داشته از حفظ و حراست بلده خبردار گشت از تقریر بعضی ثقات معلوم
شد که شجاعت خان در ایام مرض چون حالت خود را متغیر یافت و علامات
رحیل را مشاهده نموده عرض داشت با تذکره اموال از ناطق و صامت بجناب
اقدس نموده بود چون خبر رحلت بعرض رسید بر نیکو خدمتهای او که موافق
مزاج مبارک بود متاسف شدند و از راه فضل و کرم اموال را بورثه معاف فرموده
اسپان و فیلان وغیرهٔ جانداران بموجب حکم دیوان صوبه ارسال حضور نمود حسب
الحکم اعلی بنام خواجه عبد الحمید خان که دران آوان بخطاب مفتخر گشته بود
بشرف صدور پیوست که تا رسیدن پادشاه زادهٔ جهان و جهانیان عالیجاه محمد
اعظم شاه بهادر که به نفس نفیس خود متوجه احمد آباد انداز بندوبست صوبه
خبردار باشد و چون معروض قدسی گشته که پس از ارتحال شجاعت خان نائب
فوجداری پٹن جمعیت بر طرف کرده و از ممر برخاسته فساد و شورش کولیان
مفسد در تزاید است رفتن مردم تهانجات حتی مواشی قصبه بیرون نمی تواند
بر آمد و دروب تا روز نه مسدود می شود حکم جهان مطاع شرف صدور یافت که
تا وصول موکب بادشاه زاده محافظت و بندوبست صوبه اهم و لابد است دیوان

صوبه نوکران شجاعت خان را بقدر ضرورت بدستور سابق بحال داشته سرگرم کار
نماید و وجهه طلب آنها منجمله محصول محالات شرطی صوبه تنخواه دهد
و نوعی تقید بکار برد که بوجهي من الوجوه در نظم و نسق آنجا قصور راه نیابد *

صوبه داري پادشاه زاده عالم و عالمیان عالیجاه محمد اعظم شاه و دیواني خواجه عبد الحمید خان

چون خبر ارتحال شجاعت خان بعرض اقدس رسید از پیشگاه خلافت
و جهان داری پادشاه زاده نامدار عالیجاه غره ناصیه عظمت قرة ناصرهٔ خلافت
فروغ دودمان ابهت و بختیاری چراغ خاندان شوکت و تاجداری اختر برج
حشمت گوهر درج سلطنت نهال بوستان جاه و جلال بهار چمن عز و اقبال
والا نسب محمد اعظم شاه بهادر که بمنصب چهل هزاري ذات چهل هزار سوار
بلند رتبگی و بنابر تادیب و تنبیه دکهنیان در سرکار دهار مضاف صوبه دارالفتح
اوجین قیام داشتند به صاحب صوبگي احمد آباد گجرات و فوجداري جودهپور
از انتقال شجاعت خان مقرر شدند و صوبداری دارالخیر اجمیر که به ضمیمه صوبه
احمد آباد مرحمت گشت و فرمان واجب الاذعان بشرف صدور پیوست که از
همانجا متوجهه احمد آباد شده برتق وفتق مهمات مالی و ملکی صوبجات پردازند
پادشاه زاده جهانیان امتثال امثله جلیل القدر نموده از راه جادواه عازم گشتند
زمیندار آنجا ادراک ملازمت نموده شانزده هزار روپیه بعنوان پیش کش
گذرانیده خلعت و اسپ یافته از سرحد تعلقهٔ خود رخصت شد عبد الحمید
خان دیوان و بندهای پادشاهي باستقبال شتافته شرف اندوز ملازمت گشتند
بادشاه زاده پیش کش گیران و بندوبست کنان بروز پنجشنبه بیست و سیوم
جمادي الثاني مطابق سال هزار و صد و سیزده در ساعتی که مختار انجم شناسان
بود داخل شده بتمشیت مهمات و تعیین فوجداران و تهانه داران پرداختند
ازانجا که عمارات واقعه قلعه بهدر پسند خاطر نشده عمارات عالی متصل جوئیار

سابر متي در زمين رستم باغ و گلاب باغ طرح انداخته آساس نهادند و تا اتمام پذيرفتن آن در خيام اقامت گريدند - * فرد *

این سرائیست که البته خلل خواهد کرد
خنک آن قوم که در بند سرائی دگر اند

امان الله از ملازمان شاهي را سبندي چهار هزار سوار گجراتي داده فوجدار گرد ساختند و جعفر قلي ولد كاظم بيگ را بنيابت فوجداری جودهپور سر فراز فرمودند و فوجداری پٹن از حضور معلی بنابر بعضی مصالح امور ملكي بدرگ داس راتهور مقرر گشت مخفی نماند كه سابقاً مكرر اشاره رفته كه بعد ده ساله واقعات خلد مكان تاریخی كه مشتملبر نافي احوالات و سوانحات این صوبه بوده باشد ترتیب نیافته بنابر آن اكثر مقدمات از روی دفتر احكام بنام ناظمان و دیوانیان بشرف صدور پیوسته و انچه از تقریر بعضی ثقات بوضوح انجامیده اندراج یافت رویدادی كه درضمن حكومت شجاعت خان مرقوم گشت پیشتری از روی مسوّدات خانگي او كه نه فوجداران و نائبان نوشته انچه قابل تحریر بود به قلم آمده اگر چنانچه بعضی مقدمات كه شرح آن درحین تسوید معلوم نه گشته یا تقدیم و تاخیر آن واضح نه شده باشد حمل بر قصور نباید داشت اكنون انچه در ذیل صوبه داری و كلاني پادشاه زاده عالیجاه بنگارش مي آید بعضی از روی احكام عالمگیری كه بموجب امر اقدس در جناب پادشاه زادها و امرایان عظام با شرح دستخط انور عیاث الله خان دیوان خالصه شریفه نوشته و پس از ارتحال آنحضرت آنرا مدون ساخته است و برخي از روی دفتر احكام كه بنام دیوان صوبه ورود یافته و سوای آن از تقریر ثقات است الحاصل چون دران هنگام از روی سوانحه بندر سورت بعرض اقدس رسید كه قریب ده دوازده هزار سوار مرهته بالاگهات كساری و اطراف ندربار و سلطان پور رسیده اند و نه نجابت خان كه دران آوان متصدي بندر سورت مقرر شده خبر رسیده كه اراده سورت دارند حكم معلی بنام بادشاه زاده عالیجاه صادر شد كه سورت داخل صوبه گجرات است خبرداری لازم چون قلعه‌دار جودهپور از تقدیم خدمت مستعفی بود حكم والا شرف نفاد

یافت که پادشاه زاده اگر خواسته باشند از ملازمان سرکار عالی برای قلعه‌داری آنجا مقرر نمایند و اگر نخواهند از بندهای پادشاهی بفرستند و نیز فرمان شد که درگ داس راتهور را تا حال خوراک دواب معاف بود میعاد منقضی گشته وکیل در حضور نه دارد که سرانجام نماید لهذا وکیل او و پسر و برادر و همراهان او را روانه رکاب ظفر انتساب نمایند چون معروض اقدس گشته بود که اسپ سر طویله پادشاه زاده سقط شده از پیشگاه مجد و اعتلا سه راس اسپ با ساز مرحمت گشت همدران ایام گرز بردار برای آوردن درگ داس راتهور بحضور انور تعین شده و حکم مقدس بنام بادشاه زاده صادر شد که اگر توانند درگ داس راتهور را بحضور اشرف نفرستند والا همانجا کارش را نه سازند که زیاده ازین اغوای اجیت سنگه و مردم راتهور نه کند چون پر دل شیرانی موجدار نزوده در گرفتن جمعی از خناقان و به قتل رسانیدن شش کس ازان جماعه تردد نمایان کرده بود پادشاه زاده اضافه صدی ذات برای او تجویز نموده بود منظور شد و حکم والا صادر شد که آن جماعه را تا ظهور اثر توبه یا ضامن معتبر محبوس دارند و خدمت متصدی گری کهنبایت به محمد محسن ولد اعتماد خان که بخطاب پدر مخاطب و سرفراز گشته بود بموجب تجویز پادشاهزاده مقرر گردید *

آمدن صفدر خان بابي و فرار نمودن درگ داس راتهور و تعین شدن فوج بتعاقب او

سابقاً در ضمن صوبه داری شجاعت خان سمت گذارش یافت که بنابر بعضی امور صفدر خان بابی بموجب التماس او طلب حضور شده روانه گشته بود چون بمالوه رسید قمرالدین خان پسر مختار خان که بعد در گذشتن پدر بخطاب مختار خاني و صوبه داري مالوه سرفراز بود بنابر قدم تعارف و سابقه که در هنگام صوبداري احمد آباد داشت او را نزد خود نگاه داشته بحضور عرض داشت نمود که بالفعل مهم نگون بخت در پیش است او تعینات فدوی درگاه باشد التماس مختار خان بدرجهٔ اجابت مقرون گشت صفدر خان بابی با پسرانش همانجا

توقف ورزیده بود درین ولا که صوبه احمد آباد به وکلای بادشاه زاده عالیجاه تفویض یافت صفدر خان را خواهش آمدن احمد آباد بهمرسیده وکیل خود را در جناب ارباب بادشاه زاده فرستاده اظهار مافی الضمیر نمود بادشاه زاده بعد معروض قدسی و حصول اجازت به احمد آباد طلب فرمود چون حکم اقدس درباره فرستادن درگ داس را تهور بحضور یا کارش را همانجا تمام ساختن شرف نفاذ یافته بود صفدر خان بابی تعهد نمود که او را در سر دیوان پادشاه زاده اسیر یا قتل می سازم درگ داس که حسب الطلب بادشاه زاده از پتن محال فوجداری خود آمده در نزدیکی موضع باریج متصل دریای آب سابرمتی فرود آمده بروز موعود که اقرار ملازمت بود بموجب امر پادشاه زاده بخشیان عظام تمام لشکر بادشاهی را مستعد ساخته شهرت سواری شکار دادند و منصبداران متعینه صوبه و صفدر خان با پسران و همراهیان خود مسلح شده نیز بدربار حاضر آمد و پادشاه زاده بدیوان عدالت بر آمده امر با حضار درگ داس فرمود ازانجا که او بروز گذشته باصطلاح طائفه هنود اگیارس و روز فاقه کشی آنها بود میخواست که طعام خورده برای ملازمت پادشاه زاده سوار شود از مکرر آمدن مردم طلب به شبهه افتاده و نیز از کمر بندی فوج و شهرت سواری شکار دغدغه بخاطر آورده با جمعیت همراهی خود طعام نخورده خیمه و اسباب را آتش داده سوار گشته راه فرار بصوب مارواڑ پیش گرفت و گفت - * بیت *

گریزد بهنگام سر پا بجای به از پهلوانی که سر زیر پای

چون خبر فرار او بعرض بادشاه زاده رسید افضل خان و داروغه توپخانه با فوج شاهی و منصب داران و صفدر خان بابی را امر شد که بتعاقب شتافته دستگیر نمایند یا کارش را تمام کنند چنانچه نام برده‌ها بر جناح استعجال شتافته جلوریز و پاشنه کوب بتگامشی در آمده بدنبال او شتافتند بعد تکاپو و ایلغار دربین راه جوانان خوش اسپه فوج شاهی و صفدر خان بابی با پسران و بعضی اقربا باو رسیدند نبیره درگ داس که در اول جوانی در سن شباب بود بجد خود گفت - * مصرع *

بیرون شدن ز معرکه بی زخم عار ماست

سر راه فوج رسیده را می گیرم تا شما خود را ازین مهلکه برهانید و او ازین معنی
ابا و امتناع نموده میخواست که خود ایستادگی نماید لیکن بنابر مبالغه
نبیره و ضیق وقت خود راهی گشت نبیره درگ داس با چندی از راجپوتان که
هم پای او اختیار نموده بودند سر راه گرفته بجنگ و استعمال آلات حرب
پرداختند و داد مردانگی می دادند آخر الامر نبیره درگ داس بزخم محمد
صلابت خان و محمد خان جهان پسران صفدر خان بابی که هنوز بمرتبه خطاب
فایز نه گشته بودند و محمد اشرف غوری بر خاک هلاک افتادند اندک زخم
شمشیر بر فرق محمد صلابت و زخم تیر به محمد اشرف رسیده بخیر گذشت
و راجپوتان دیگر نیز کشته افتادند درین فرصت درگ داس سبک روی را از برق
و باد استعاره نموده خود را بموضع اونجه او ناوه سی کروهی رسانیده فوج
تعاقبیان که بسبب بود و خورد نبیره او که فی الجمله توقف روی داده بود نیز
وقت بیگاه شده بفاصله اقامت گزیدند و آخر شب درگداس شبگیر نموده پیشتر
راهی گشت و اهل و عیال خود را که در پتن گذاشته آمده بود همراه گرفته
روانه تهراد گردید فوج شاهی که تعاقب داشت به پتن رسیده کوتوال درگداس
که مانده بود بقتل آمد کیفیت فرار و کشته شدن نبیره او را سرداران فوج به
بادشاه زاده عالیجاه معروض داشته بموجب امر معاودت نمودند همدرین سال
شیخ نورالحق و فخر الاسلام که برخصت اقدس اعلی بزیارت حرمین الشریفین
رفته بودند هنگام معاودت چون حکم مقدس معلی در باب منع قول جهازات
بادشاهی از فرنگیان شرف صدور پیوسته بود در بین راه غرابهای جنگی اهل
فرنگ رسیده جهازات آمدنی بندر جده و مخا را گرفته بردند و شیخین گرفتار
فرنگیان گشتند و این معنی بعرض اشرف اعلی رسید لهذا حکم والا بنام
نجابت خان که از تغیر اعتبار خان بنابر بی نسقی بمتصدی گری بندر سُورت
باضافه پانصدی ذات بلا شروط و سه صد سوار مشروط که از اصل و اضافه دو هزار
و پانصدی ذات یک هزار سوار دو اسپه باشد و موهبت خلعت خاصه سرفراز
شده بود ورود یافت که شیخین را با سایر مسلمین که بقید اهل فرنگ اند

نزودی خلاص نمایند و خدمت میر سامانی سرکار پادشاه زادهٔ عالیجاه بمیر محمد باقر تفویض یافت نعمان خان که بخدمت بخشیگری و وقایع نویسي صوبه سرفراز گشته رسید چون پادشاه زاده در باب رعایت پسران شیخ عبد الحق و عطای خطاب بشیخ اکرم الدین تجویز فرموده بحضور اقدس معروض داشته بود یرلیغ لازم الاطاعه نافذ گشت که اضافها گنجایش ندارد و قاضی عبدالوهاب و شیخ الاسلام و عبد الحق و نورالحق خطاب نداشتند و همدرین سال سید کمال خان فوجدار ایدر بقضای الهی فوت شد سیّد احمد باقر پسرش باضافه یکصد و پنجاهی بلا شرط و چهار صد سوار مشروط و خدمت فوجداری پرانتی و تهانه داری رسول نگر و پسران دیگر متوفي بعطای منصب امتیاز یافتند چون از سوانح بندر سُورت بعرض رسیده بود که ده دوازده هزار سوار مرهٹه پای کهات کساری و اطراف ندربار و سلطان پور آواره شده اند و به نجابت خان خبر رسیده که ارادهٔ سورت دارند حکم والا به شهزاده عالیجاه شرف صدور یافت که سورت داخل گجرات است بمحافظت پردازند لهذا پادشاه زاده فوجی از سرکار خود به محمد بیگ خان و نظر علي خان وغیره منصب داران متعینه صوبه را تعین فرمود چنانچه آنها به بندر سورت رسیده چندی توقف نموده معاودت کردند و حسب الحکم اقدس بنام پادشاهزاده شرف صدور یافت که هرگاه شیخ عبد الشکور پسر شیخ حسن محمد گجراتي امری از امور دینی اظهار نماید درانجاح آن پردازند و پرگنه ایدار در عوض یک کرور دام که در محال صوبه اجمیر تخفیف شده بود بجاگیر پادشاه زاده مقرر گشت *

رحلت عصمت قباب جاني بیگم در سال هزار و صد و چهارده هجري ۱۱۱۴

عصمت قباب جاني بیگم کوچ پادشاه زاده عالیجاه که از چندی بیمار بود بقضای الهی ودیعت حیات سپرد و در جنب شاهي باغ بامانت سپرده و چهار دیواري مرتب گردید بعد چندی نعش آن مرحومه را بدارالخلافت

شاه جهان آباد نقل نموده بردند صاحب سخنی تاریخ رحلت بیگم را یافته و ادخلی جنتی و همدرین ایام نعمان خان بخدمت بخشیگری اول پادشاه زاده بانضمام بخشیگری صوبه بحضور اقدس سر بلندی یافت چون از سید عظمت الله داروغه محال کهتره پارچه خیانتی بوقوع آمده بود پادشاه زاده عبد الواسع نام ملازم خود را بخدمت کرورائی تعین فرمودند چون مقدمه خیانت سیّد عظمت الله بعرض اقدس رسید از خدمت تغیر شد و میر امجد خان پسر نعمان خان مفوض گردید حکم معلی بنام دیوان صوبه ورود یافت که انچه داروغه معزول بصیغهٔ خیانت گرفته باشد بلا توقف و اهمال از و باز خواست نموده داخل خزانهٔ نمایند و داخلی آن ارسال دارند و بموجب التماس شیخ اکرم الدین امین کهتره پارچه حکم معلی بنام دیوان صوبه صدور یافت که عبد الواسع که بموجب امر و کلامی پادشاه زاده بطریق کرورهٔ کهتره پارچه مقرر شده بود موقوف داشته رفع این بدعت نمایند و همدرین سال حکم والا بجمع صوبجات درباب منع تحریر تقاویم که خلاف شرع است و گرفتن محلکا از منجمان شرف صدور یافت و حسب الحکم اقدس به پادشاه زاده ورود یافت که آن والا نسب گرامی حسب در فرمایشها و تصرفها سلیقه درستی دارند و در گجرات که زیب و زینت هندوستان است اهل کسب و ارباب هنر بهمه جهت می باشند بالفعل کارخانه سرکار معلی که ازانجا می آید پرکار و بیش زر و بسیار رزق و برق و درشت و گران است اگرچه کل شيء ما خلا الله باطل اما نظر بر کریمه یعملون لهٗ مایشاء کرده تا اجل مسمی کار بیکاران باید کرد النصیبُ یصیبُ در کارخانه دارالخلافت شاه جهان آباد کیمخا و موطه خوب مي شد الحال موقوف شده آن والا گهر اگر همان طور بفرمایند درانجا خوب خواهد شد و همدرین سال دو جلد قرآن مجید یکی بقلم طلا و دویم حمایل بخط شاگرد محمدرضا خوشنویس با چهل و دو حدیث که حضرت اقدس خود جمع فرموده بودند با خلعت بارانی سقرلاط که تازه از فرنگ آمده بود با زنجیره کار آنجا مصحوب شاه میر پسر سید باقر که سوانح نویس صوبه مقرر شد از پیشگاه خلافت و جهانبانی بجهت

پادشاه زاده رسید چون بعرض اقدس رسیده بود که جماعهٔ مرهته اراده دارند که به سمت بکلانه و بندر سورت آواره شوند حکم معلی به پادشاه زاده صادر شد که علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد فوجی بطرف سورت بفرستند و آن والا گهر بتقریب شکار به سمت بهروچ بر آیند گنجایش دارد و نیز فرمان معلی رفت که بتخانه سومنات که در سرکار سورتهه درمیان دریای شور واقع است در اوایل سال جلوس والا منهدم گشته و بت پرستي نمي شد حال معلوم نیست که کیفیت چیست اگر عبدهٔ اصنام باز مشغول پرستش اصنام درانجا باشند بتخانه را نوعی منهدم گردانند که آثار عمارت نماند و آنها را ازانجا اخراج نمایند و همدرین سال آفتابه و طشت چیني فغفوری با یک سر اسپ ابلق که در بندر سورت بسرکار والا گرفته شده و پادشاه زاده خواهش آنرا داشت و اسپ خوش رنگ و خوش ترکیب لایق سواري از حضور اقدس و اسپ دویم سمند که در بندر بسبب بیماري بحضور نه رسیده به پادشاه زاده مرحمت گشت و نیز حکم مقدس شرف نفاذ یافت که محمد محسن پسر اعتماد خان را بخطاب اعتماد خاني سرفراز نموده طلبیده چند سر اسپ او را بنمایند و اسپ شناسي او را امتحان کنند و نیز حکم معلی به پادشاه زادهٔ عالیجاه بشرف صدور پیوست که ازان باز که شمس الدین خان بتقریبی معروض گردانیده بود که جهازات بدون قول فرنگیان سفری نمي شوند حمیت اسلام برین آورد که جهازات بادشاهي سفری نمی شود اما قریب هشت سال است که جهازات تجارت سورت و بر عرب و حرمین الشریفین در بحر بتاراج میرود و جهازات مسلمین را خطر تمام است و اصلاح این از آخر عمل اعتماد خان تا حال از فوجداران آنجا نمی شود و تغافل و تساهل و اغماض از حمیت اسلام دور است و چون سورت داخل صوبهٔ احمد آباد است آن والا گهر تدبیر این کار باواتفاق این کار مثل تجار ساکن بندر وغیرهم بحضور بنویسند که بعنایت الهی همه چیز میسر است لطف و رفتگي و رعایت فرنگیان از حد گذشت برفق و نرمي کار نمي شود و عنف و شدت و سختي را سرانجامی و تدبیری در کار - در بحرمیان رومیان و فرنگیان همیشه جنگ و جدل است که

گاه اینها غالب و گاه آنها خارجیان مسقط سامان جنگ بحر خوب دارند و اهل قبله اند و میان عساکر فیروزی ماثر و فرنگیان جنگ نه شده است و بموجب حکم اقدس دیوان صوبه مال تجارت کلاه پوشان واقعه بلده در سرکار ضبط نمود ثانی الحال بعد چندی بموجب التماس متصدی بندر مبارک سورت جرائم آنها معاف شده یرلیغ ارفع کرامت صدور یافت که مال کلاه پوشان و ارامنه که در صوبجات ضبط گشته مسترد گردانند و برای تجارت آنها بدستور سابق مزاحم نشوند و نیز حکم اقدس جهان مطاع عالم مطیع بجمیع صوبجات بدیوانیان کرامت صدور پیوست که هنود مسلمین را نوکر نه کنند چون فرد بر آورد مرمت شهر پناه بلده احمد آباد مشتملبر بیست و شش هزار روپیه مرسله دیوان صوبه بحضور انور گذشت حکم شد که بیست هزار روپیه بدو دفعه بهرکه و کلای پادشاه زاده برای اتمام این کار تجویز نمایند حواله کنند که زود بمرمت پردازند چون دران ایام بعد فرار درکداس اجیت سنگه غرور بهمرسانیده پای از از اندازه خود بیرون نهاده بعضی امور ناشایسته بظهور می آورد حکم جهان مطاع صادر شد که کفتن او به نبوت جسونت سنگه جعلی است بی شبهه مثل پیش فکر او نیز باید کرد و بموجب تجویز پادشاه زاده غیاث الدین محتسب باضافه منصب سرفرازی یافت و حسب الحکم اقدس بمهر و عمدة الملک مدار المهام اسد خان بنام عبد الحمید خان دیوان صوبه شرف نزول فرمود که یک لک من غله از بندر کهنبایت سرانجام نموده محمول کشتیها کرده در لشکر فیروزی که قریب به ساحل دریا اقامت داشت زود به فرستند و نیز فرمان شد که متصدیان محال سایر حقیقت گرداوری محصول مال و سایر مجملاً یک مرتبه در ماهی در نلوۂ ڈاک بحضور میفرستاده باشند و در سال هزار و صد و پانزده از روی افراد سوانح صوبه و رکاب پادشاه زاده مقرر فرمودن فوجداری بترو‌ده بعبد الحمید خان از تغیر پردل شیرانی باضافه یک صدی ذات و پانصد سوار مشروط بانضمام خدمات سابق و حال و فوجداری پرگنه بیجا پور از عزل او به صفدر خان بابی باضافه سه صد سوار و عطای خلعت بهر دو فوجداری سورٹهه

از تغیر محمد بیگ خان سر انداز خان و محمد بیگ خان فوجدار گرد ساختن
چون این معنی معروض عتبه فلک رتبه گردید حکم مقدس صادر شد که اگر از
پردل خان شیرانی تقصیری که سبب عزلش تواند شد بالفعل آمده بود
بایست تجویز کرده بحضور مورد النور معروض داشت و سورتهه مکان کم منصب
نیست مردم بیش منصب تا پنج هزاری این کار داشته اند ناظم دکهن و بنگاله
بسبب بعد مسافت از دار الخلافت بعزل و نصب ماذون اند باوجود قرب
رایات نصرت آیات بیحکم والا بعزل فوجداران منصوب حضور معلی و نصب
دیگران سیما دیوان صوبه که بفوجداري مناسب ندارد ازان سامي نسب اعلی
حسب الحکم موجب تعجب گشت - دهولقه چون خالصه است و قریب
به بلده واقع شده لهذا خدمت آنجا باو مفوض گردیده فوجداری بترده باضافه
منصب به محمد بیگ خان تفویض یافت و فوجداري نواح احمد آباد به
دیگری از بندههای بادشاهی با ملازمان سرکار خود مقرر کنند و سورتهه با قطاع
وکلای پادشاه زاده مرحمت شد ازانجا که اکثر منابر مساجد بلده بتخصیص
مسجد جامع و مصلی عید زینههای متعدد داشت پادشاه زاده باستصواب
علما منبر هر دو مکان را شکسته بر سه زینه که در حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و سلم زیاده برین نبود بنا نهاد و فوجداري بیجا پور بصفدر خان بابی
منظور شد که بدیوان نسبتی نه داشت چون رعایای بندر کهنبایت از تعدي
محمد کاظم متصدی آنجا نزد پادشاه زاده استغاثه داشتند این معني
بموجب نوشته پادشاه زاده بموقف عرض رسید حکم معلی صادر شد که خواجهٔ
عبد الحمید خان دیوان صوبه از عدم پذیرائی خدمت بترده و عزل خدمت
بیجا پور منفعل شده باشد خدمت بندر کهنبایت باو دهند که درانجا رفته
و نائب گذاشته بیاید چون پیش از ورود حکم اقدس متصدی گری بندر کهنبایت
را پادشاه زاده باعتماد خان تجویز فرموده بود فرمان شد که کهنبایت باو مرحمت
گشت و فوجداریهای سابق که بیجاپور وغیره باشد اگر خواهند بعبد الحمید
خان بحال کنند و تجویز اضافه یک صدي بالتفات خان منظور گردید میر محمد

باقر میر سامان سرکار پادشاهزاده بخطاب معتمد خانی سرفرازي یافت و خدمت دارالشفای بلده از تغیر حکیم محمد تقي شیرازي بحکیم رضي الدین مقرر گشت و بالتماس پادشاه زاده مست علي خان بخدمت بخشگیري اول سرکار شاهی سرفرازي یافت و همدرین سال چپ و راست زمرد با سه پارچه چیني فغفوری اول با آبخوره ختائي خوش قماش و خنجر مرصع با کل سلیماني و یک کرسی خاتم بندي کچکره کار کشمیر از پیشگاه خلافت و جهانباني بپادشاه زاده مرحمت گشت چون اکثر تعدي جماعه فرقه سپاه و اعیانان سکنه آنطرف آب دریای سابرمتي به رعایا و زیردستان بعرض پادشاه زاده رسید امر شد که فوج رفته به تنبیه و تادیب پردازد آنها نیز دست از جان و مال شسته مستعد گشتند ثاني الحال بشفاعت محمد عمر و محمد عثمان جماعداران شاهي تقصیرات معاف شده که آینده مرتکب ایدا و اضرار احدی نشوند و ده شیخ اکرم الدین و اقاربش و بنظر علي خان بموجب التماس پادشاه زاده جاگیرات از حضور انور عطا گردید و نجم الدین امین و داروغه داغ تصحیحة باضافه پنجاهی امتیاز یافت و در سال هزار و صد و شانزده ازانجا که در ایام اعراس مشایخ در احمد آباد بعضی امور ممنوعات به عمل مي آمد بموجب حکم اقدس پادشاه زاده منع فرمود و دو صد سوار اضافه به محمد بیگ خان بموجب تجویز پادشاه زاده مرحمت گشت چون بعرض اقدس رسیده بود که عیسی و تاج نام بوهره ریسمان فروش از قوم اسماعلیه بتهمت و تخویف مبلغ زر از مردم مي گیرند و باغوای بدمذهبی مي پردازند لهذا حسبُ الحکم اقدس پادشاه زاده گرفته آنها را محبوس ساخته مچلکا گرفت که آینده مرتکب این معنی نه شوند و همدرین سال فساد و شورش دکهنیان بصوب سورت رویداد و به پادشاه زاده حکم شد که چون سورت داخل گجرات است زود کومک به فرستند اگر آنها باشند تنبه نمایند و خزانه که نظر علی خان می آرد تا سرحد سورت به بهروز خان ناظم صوبه خاندیس برساند و برود چون مصطفی قلي ملازم سرکار بادشاهی که بفوجداري بهروچ مي پرداخت و در آنجا نسقی کرده بود، حکم

شد که با یک هزار سوار بکومک تعین نمایند چون سورت فریب است زود خواهد رسید همدران ایام بعرض اقدس رسید که بر رونجات مال بیوپاریان احمد آباد بر رو وقائع نگار و سوانح نویس و برپشت محرران آنها نشانی می نمایند لهدا بنام دیوان صوبه حکم معلی شرف صدور یافت که وقایع و سوانح نویس گماشتهای آنها در مقدمات مالی دخیل نباشند و نگدارند که نشانی بر رو نجّات نمایند *

نهضت رایات پادشاه زاده جهان و جهانیان عالیجاه محمد اعظم شاه بموجب حکم اقدس بصوب دارالسرور برهانپور و سرفراز فرمودن وزارت پناه خواجه عبد الحمید را به نیابت تا رسیدن ناظم منصوب در سال هزار و صد و هفده

چون آب و هوای احمد آباد بمراج پادشاه زاده عالیجاه موافقت نمي کرد نالش این معنی را مکرر بپایهٔ سریر خلافت معروض مي داشتند دریں ایام مراحم خسروانه شامل گشته فرمان مرحمت عنوان طلب و گذاشتن نایب مستقل تا رسیدن ابراهیم خان که از تغیری صوبه کشمیر به صوبه داري احمد آباد و زبردست خان پسرش از تعیر صوبه لاهور بصوبه داری دارالخیر اجمیر و فوجداري جودهپور تفویض یافته بودند و رود فرمود لهدا بروز جمعه نوزدهم شهر شعبان المعظم آن سال عبد الحمید خان دیوان صوبه را که از نیکو خدمتیهای او پادشاه زاده عالیجاه متوجه حال او بودند بمرحمت خلعت خاصه بر نواخته نائب صوبه مقرر فرموده روانه دار السرور برهانپور شدند و همدرین سال به امانت خان متصدي بندر سورت یرلیغ اقدس رسید که چهل هزار روپیه هندویات نموده مخفی نزد شیخ

جمال الدین مفتي که بزیارت حرمین الشریفین رفته بفرستند و درک داس راتهور که بعد فرار عرض داشت مشتملبر عذر تقصیرات و درخواست عفو زلات و پریشاني حال خود بدرگاه گیتي پناه سپهر اشتباه ارسال داشته بود مراحم پادشانه او را بر نواخته بمنصب و خدمت بدستور سابق سرفراز فرمود و حکم شد که خواجه عبد الحمید خان را که بالفعل به نیابت صوبه مامور است از حسن سلوک و تقدیم خدمات سرکار والا از خود راضي دارد و حسب الحکم اقدس نعبد الحمید خان در باب بحالی منصب و جاگیرات و خدمت و تجویز وجه مساعده بنابر رفع پریشاني حال او که بعد معروض اقدس از حضور مرحمت خواهد شد به صدور پیوست چون از معروضه شیخ اکرم الدین صدر بذریعهٔ شیخ نور الحق بعرض اشرف رسیده که عیسی و تاج قوم بوهره ریسمان فروش که سابق پادشاه زادهٔ عالیجاه محچلکا ازو گرفته دست از شرارت و اغوای مردم بر نمیدارد و اگر حکم والا مخفی طور بنام فدوي برسد آنها را گرفته بحضور بفرستد چنانچه بمضمون صدر حکم اشرف صدور یافت که نام برده را گرفته مسلسل و مغلول به درگاه والا فرستد و بموجب حکم به عمل آمد ازانجا که بعرض اشرف اعلی رسیده که خانجي نامي جا نسین قطب نام رئیس قوم بواهیر اسماعیلیه که پیش ازین بقتل رسیده بود با دوازده نفر داعي فرستاده رئیس اغوای مردم باعتقاد فاسد خود مي نمایند در احمد آباد رسیده و یک لک و چهارده هزار روپیه که مریدانش برای تخلص کسانیکه ازانجماعه در قید آمده اند فراهم آورده اند و آن مبلغ تا حال بخرچ نیامده و شصت و چند جلد کتاب آنها موجود است لهذا حکم جهان مطاع عالم مطیع بنام دیوان صوبه صادر شد که باتفاق قاضی ابو الفرح بدون اطلاع غیری بنوعي که آن بد مذهبان مطلع نه شوند او را با جمعی که آسامی شان در فرد علحده از حضور عطا شده اسیر و دستگیر نموده باحتیاط تمام بدرگاه والا بفرستد و مبلغ مذکور صدر را با کتب مذکور نیز ارسال دارند و معلمان برای نا خوانده‌ها و اطفال آن قوم در بلده و پرگنات مقرر کنند که تعلیم عقاید اهل سنت و جماعت بانها کنند و در هر ماه امتحان متعلمان مي گرفته باشند

و وجهه علوفه معلمان بر آنها مقرر نمایند و حقیقت حال را بحضور انور بر نگارند و هم بدین مضمون حکم اقدس به قاضی ابو الفرح درین باب ورود یافت که باتفاق وزارت پناه بعمل آرد *

آمدن فوج مرهته بسرکردگي دهنا جادهو وغیره که بین العوام بمقدمهٔ بائیسی اشتهار دارد و بمقابله شتافتن خواجه عبد الحمید خان دیوان صوبه وگرفتاري او بدست دکهنیان و جان نثار شدن و زخمي گشتن جمعي از منصب داران متعینه و نیابت محمد بیگ خان دراواخر این سال .

خواجه عبد الحمید خان دیوان صوبه و نائب صوبه که فوج کشي بر دهنا جادهو مرهته نموده بود گرفتار گردید مفصل این مجمل انچه از تقدیر بعضی ثقات که دران واقعه حاضر بودند استماع یافت و العهده علی الراوي سمت گذارش می یابد که بعد از متوجهه شدن موکب یادشاهزاده عبد الحمید خان بموجب حکم اقدس تا رسیدن ناظم منصوب بامر نظامت و نیابت می پرداخت ازانجا که دران ایام دکهنیان باطراف و اکناف ممالک محروسه سر بسورش و فساد برداشته بتاخت و نهیب قصبات و قریات دست تطاول دراز ساخته هنگامه آرائي داشتند و افواج قاهره بتعاقب بردن آنها معین و بناظمان و فوجداران حکم بود که بهر دیار صوبه آن فریق طرق عناد و فساد بیموده پا از اندازه گلیم بیرون نهند باتفاق یکدیگر بانسداد طرق و محافظت شوارع و اخراج آنها پردازند چنانچه به دفعات هرگاه خبر انتشار وارادهٔ باطله آنها باحمد آباد میرسید ناظم صوبه با

منصبداران متعیّنه قبل از ورود آنها بسرحد صوبه تا گذر بابا پیاره دریای نربدا و بندر سورت بمقابله می شتافتند و ناظم برار و خاندیس و فوجداران آن نواح که سرحد شان تا بندر سُورت پیوسته است بدین عزم از امکنه خودها حرکت می نمودند درین سال خبر نهضت رایات حضرت پادشاه زاده و خالي بودن صوبه احمد آباد از وجود ناظم صاحب اقتدار و فوجی که بدفع آنها پردازد دهدا جادهو مرهته قریب هشتاد هزار سوار فراهم آورده روی بدین صوب نهاد و شهرت این معني از نوشته جات بندر سورت بمسامع نائب صوبه رسید لهذا بدستور معهود نظر علي خان و صفدر خان بابی و التفات خان و سید ادریس خان فوجدار نریاد و علي مردان ولد محمد بیگ خان و پیش منصبان و فوجداران و تهانه داران را مامور ساخت که تا بندر سُورت رفته بممانعت و مدافعت پردازند و به محمد پردل شیراني که به فوجداري بتروده سرفراز بود نوشت که از همانجا بدین فوج ملحق گشته بکار پادشاهی شریک گردد و نام بردها بسرانجام یساق پرداخته روانه شده بر گذر بابا پیاره اقامت گزیدند و بنابر تحقیقات خبر رسیدن مرهته جواسیس تعین نمودند چون مکان معین پیوستن آنها بواقعی معلوم نبود قریب یک و نیم ماه بر گذر بابا پیاره بفراعدال رحل اقامت انداخته مقاومت داشتند که اوازه انتشار مرهته در نواحی کهترکه بابا پیاره آن طرف بندر سورت از تقریر جواسیس بحد تواتر انجامید و بدرجهٔ یقین پیوست نظر علي خان با سرداران محفل کنکاش آراسته کیفیت رسیدن مرهته و کثرت و اندازهٔ شمار انچه شنیده بود بعبد الحمید خان انها کرده مترصد جواب گشتند او که نه نگاه داشت سپاه و استعداد توپخانه و تهیّه بر آمدن اشتغال داشت از سُنوح این سانحه پیش از پیش در صدد فراهم آوردن سپاه و طلب فوجداران و تهانه داران متوجه گشت و به نظر علي خان و سرداران فوج منقلا پاسخ نوشت که عنقریب با فوج شایسته و لوازم توپخانه رسیده تصور نمایند و عجب که آنها تا حال در لب دریا بعیش و کامرانی گذرانیده تغافل ورزیده بکار پادشاهی نپرداخته به بندر سورت نرفتند این معني خوب واقع نشد ازانجا که در مزاج عبد الحمید خان

فی الجملۀ عجلت در کارها مضمر بود سرکن پرکن از کثرت مخالفان و قلت موافقان نیندیشیده انچه توانست و سرانجام یافت تجنید نموده بر آمد اکثر منصبداران جز و که اسپ سواری موجود نداشتند بنابر مزید تاکید بسواري بهل و عرابه کرایه کشي همراهي نمودند و سرداران فوج منقلا پس از ورود جواب چون از مقامات بسیار در یک مکان دلتنگي و هوس رفتن سورت مثل سالهای پیشین در سر افتاده بود بتصور انکه بقدر سورت ماصدی و متصدي انجا جمعیتی دارد اگر قبل از ورود مرهټه رسیده شود اولی است و هم یک گونه طعن پیش نرفتن از عبد الحمید خان رسیده بود باوجود جمعیت قلیل که من حیث المجموع از سوار و پیاده بدو هزار نمي رسید و سرکدخدائی و قائدی و انانیت هر کدام از خوانین مي خارید توقف و انتظاري پیوستن عبد الحمید خان را از جبن و بددلی پنداشتند و قضای آسماني گریبان گیر گشته فرار بر کوچ دادند و او آخر همان روز عبور دریای نربدا نموده آن طرف آب منزل گزیدند و روز دیگر هفت کروه راه مسافت طی نموده بقصبه آبیده جای گرفتند صباح روز دیگر که ترک روز با تیغ رخشان سرزنگي شب تاختن آورد متوجهه پیش گردیدند پاسي از روز بر آمده نزدیکی موضع رتن پور بر ساحل دریای نربدا مکان مناسب و فضای دلکشاء بنظر در آورده منزل گزیدند هر سرداري موافق خواهش و سلیقه و مرغوب طبع خود جای خیمه گرفته مراتب حُرم و احتیاط در یکجا فرود آمدن از دست داده چون زلف مهوشان پراگنده با همراهان فرود آمد هنوز خوب جاگرم نساخته بودند که قریب نصف النهار چندین از سواران قراول دکهنیان که باصطلاح آنها هول سوار گویند بنابر استطلاع و آگهی از کیف و کم فوج پادشاهي از دور نموداري نمودند ازانجا که سپاه گجرات را اتفاق بمعامله و مقاتله با غنیم روئی‌نه داده بود و رویۀ و طریقۀ جنگ آنها را نورزیده بودند بمجرد آگهي بسرعت هرچه تمامتر تجلدي نموده از هر سرداري جمعی سوار شده بمقابله شتافته جولاني نمودند و باندک زد و خورد قراولان دکهنی بنابر عادت مستمرۀ خویش که حریف در میدان مي کشند راه فرار پیمودند بهادران اسلام ظهور این

معني را غلبهٔ خود پنداشته اندک تکامسی نموده به فرود گاه معاودت نموده مشغول پخت و پز گردیدند که گروه دیگر شتران بارکش لشکر را که دران نزدیکی برای چرا برده بودند سواران مرهتّه حمله کرده بردند گروهی از سپاه بهمان نهج پیش دنبال شتافته شتران رهانیده آوردند و مي نیاسوده بودند که گرد عظیم علامت انبوهی فوج عظیم از پیش رو برخاست و عالمی را تیره و تار ساخت از مشاهدهٔ آن دل اکثر بد دلان از جای رفته در طپش آمد و سیماب وار مضطرب گردیده و مانند بید لرزه بر اندام افتاد که از مقابل این بلای سیاه و از پس سر چنین دریای هولناک * فرد *

سهمگین آبی که مرغ آبی درو ایمن نبود
کمترین موج آسیا سنگ از کنارش در ربود

مفری و مناصی بنظر نمي آمد درین اثنا مرهتّه اوّل جلوریز فرودگاه صفدر خان بابی که بفاصله یک تیر پرتاب از دیگران خیمه زده بود رسیده هاله وار فرو گرفتند او پای ثبات و مردانگی را قایم نموده بمحاربه و مدافعهٔ پیش آمد دران معرکه که از هول قیامت نشان مي داد و از رستخیز حکایت مي کرد هر تیغی که در نیام قدرت و توان داشت بدست جراءت کشیده داد جلادت و مردانگی داد و بسیاری از همراهیان و محمد عثمان پسرش بدرجهٔ شهادت فایز و اکثری مجروح شدند و خود نیز در دریای حرب غوطه زده زخم کاري برداشته در میدان افتاد و گرفتار دکهنیان گردید و رحل و ثقل بتاراج رفت محمد اعظم برادر زاده اش چون اسپش بکار آمد افتان و خیزان با چندان از زخمیان و باقی ماندگان خود را بفرودگاه نظر علی خان رسانید و مرهتّه بر سر محمد پردل شیراني که او نیز بفاصله جای داشت هجوم آورده جنگ صعب انداختند و او بطایفه شجعان هر تیریکه در جُعبه امکان بود در کمان نهاد و از طرفین مکافحت و مکاشفت بظهور آمد کسانی را که اجل مسمی رسیده جانفشان کشته سرخروئی حاصل نمودند بقیة السّیف را پای استقامت بر جا نمانده مانند حرف تهجی پراگنده شدند محمد پردل نیز لاچار عنان را از معرکه بر تافته بر دریا زده بر آمد و التفات

خان که با چند سوار معدود بود بپای مردمی و شناوری اسب گذاره شد چون وقت بیگاه گشت دکهنیان نظر علی خان و باقی ماندگان را قبل نموده فرود آمدند و شب تار فرو گرفت و قوت باصره را از مشاهده اشخاص و مطالعه اجسام معزول کرد *

قرص خورشید در سیاهي شد یونس اندر دهان ماهي شد

دلهای بیدلان باضطراب افتاد تاریکی شب را روشنی روز تصور نموده هر که توانست و راه یافت بر طرفی بر آمد یا گرفتار مرهٹه گردید نظر علی خان از مشاهدهٔ این سانحه و حالت سپاه خیمه را معه اسباب آتش داده بنابر رفع حرارت عطش مردم و دواب که از بام تا شام تشنه و خسته بودند بکنار دریا که باندک مسافت بود راهی شده سیراب گردانیده اراده معاودت بر فرودگاه خود داشت دربین بین چون ایام جز ر ومد دریای شور بود بنابر زیادتی مد آب دریا که همان وقت رو‌نداد دریای نربدا که بدان پیوسته است طغیانی نمود تا رسیدن بمکان بعضی جا آب از سر گذشته جمعی از سوار و پیاده بگرداب فنا افتادند و برخی که هنوز پیمانهٔ حیات شان لبریزنه گشته بود بیاوری شنا آنطرف پیوستند و بهر صورت که میسر شد چه از آب گذشتهای روز و این شب تار افتان و خیزان به بهروچ رسیدند اکبر قلي موجدار آنجا بتفقد احوال و تیمار آنها پرداخت نظر علی خان باشر ذمه قلیل بفرودگاه پیوسته تا دمیدن سفیدهٔ صبح و طلوع آفتاب عالمتاب منتظر و مترصد قتل و رسیدن پیک اجل بوده اماده رزم و پیکار مخالفان ایستاد تا خسرو خاوري رایت انوری برافراخته عرصهٔ روزگار را روشن و منور ساخت از لشکر مخالف * * فرد *

خروش کوس و بانگ نای برخاست زمین چون آسمان از جای برخاست

دکهنیان بجولان در آمده از چهار طرف مانند مور و ملخ هجوم آورده بدور نظر علي خان در آمدند چون او را دل نهاد مرگ دیدند چندی از معتبران آنها پیش آمده التماس نمودند که از گردش دوران این قسم امور بر عمدهای والا مکان و امرای ذیشان بسیار اتفاق افتاده *

* فرد *

چنیـــن است رسم سرای درست   گهي پشت زین و گهي زین به پشت

انچه شرط دلاوري و جلادت و تهور و شجاعت بود بعرصهٔ امکان رسیده و از محاربه بااین جم غفیر و گروه کثیر عهده بر آشدن نزد عقل دوربین ظاهر خود را در معرض هلاک انداختن و نقد جان را رایگان باختن ثمر ندارد جمعی از نیک اندیشان باقي ماندگان که با نظر علي خان مانده بودند مژدهٔ امید زندگاني و بر آمدن ازین بلای ناگهاني شنوده زبان بنصایح و دلایل عقلی و نقلی کشوده باز داشتن دست از استعمال آلات حرب را بجد و باعث شدند بالضرورت ملاقي شد و آنها باحترام در کمال اعزاز و اجلال همراه گرفته روانه پیش گردیدند و این واقعه در سلخ ماه ذي قعده الحرام آن سال روئداد - چون خبر بر آمدن خواجهٔ عبد الحمید خان و متوجه بودن این صوب در نزدیکی به دکهنیان رسیده بود بگمان آنکه بدریافت این واقعه مبادا معاودت نماید یا مکانی را استحکام داده قایم شود بر جناح استعجال بسرعت هرچه تمام تر راهي شده شب درمیان نگدر بابا پیاره عبور دریای نربدا نمودند از اتفاقات در همان روز عبد الحمید خان باتفاق منصبداران و ابطال رجال مثل محمد شیر و محمد صلابت پسران صفدر خان بابي و محمد اشرف و محمد اسد غورني و خلیل خان و مصاحب خان و معصوم قلی و سیّد مظفر عرف سید مستو فوجدار اعظم اباد و میر عبد الوهاب تهانه دار پیتها پور و فرقه نو نگهداشت با جمعیت چهار هزار سوار و همانقدر پیاده بر گدر مسطوره رسیده معسکر آراسته بود چون گاه بیگاه که سپاه زنگ بر رومي روز شبخون آورده عرصهٔ روزگار را تیره و تار ساخته بود * * فرد *

چو خورشید گشت از جهان نا پدید   شب تیره بر چرخ دامن کشیـــد

دکهنیان بمقابل فرود آمدند و سرگذشت فوج منقلا بشرح و بسط بوضوح انجامید تهلکه عظیم و ولوله جسیم روی نمود ازین واقعهٔ جان گسل هوش ربا کسانی را خوف و جبن مستولی گشت پرده ظلماني شب را روشني روز نجات انکاشته و فرصت را مغتنم پنداشته باطراف و جوانب خودها نمامدي

رسانیدند بامداد که هنگام زوال و غروب آفتاب عمر اکثری رسیده خسرو سیّار تیغه تیغ زرنگار از غلاف شب تار کشید و از شعشعهٔ اش چون ضمیر روشن دلان عرصهٔ جهانرا مصفا و منجلی ساخت دکهنیان بجنگ در پیوسته کوشش و کشش آغاز نهادند بهادران اسلام نیز بمدافعه و مقابله صفوف آرا گشته طاحونه حرب را بید شجاعت و سر پنجهٔ جلادت بگردش در آورده تنور معرکه را با فروختن نائرهٔ توپ و تفنگ گرم ساخته بامید مثوبات جهاد گیر و دار رزم را برم انگاشته مستانه وار بچقلشهای نمایان نقل کشودند و از آمد و شد سفیر تیر طایران ارواح در پرواز در آمد * فرد *

کمانها دران برم مخمور وش گهی عطسه زن گاه خمیازه کش

بسیاری از مردم کاری و نامی برتبهٔ شهادت فایز و برخی بزخمهای نمایان سُرخروئی دارین حاصل نمودند ازانجا که گروه مخالف در شمار بیرون و از چند و چون افزون بودند از هر جانب مانند مور و ملخ و حشرات الارض هجوم آورده تزلزل در قواعد ار کان فوج انداختند و ترک برهم خُورد پیشتری از بد دلان چنان مضمون مَنْ تجاوزَ رأسه فقدْ رَبِحَ کار فرمود راه فرار پیش گرفتند کار برخي بهلاکت یا بگرفتاري انجامید جمعي بسلامت ازان وادی هولناک بدر رفتند و محمد صلابت خان و محمد اسد و محمد اشرف غوری و محمد شیر بابی بمشاهده رفتن کار از دست و دست از کار و تفرقه فوج و انبوهي مرهته از و خامت عاقبت اندیشیده خود را برتیب آنها زده بیرون تاختند جماعهٔ مرهته بتعاقب شتافته بتگامشي در آمدند و محمد شیر را مجروح ساخته انداختند محمد اشرف جوانمردی بکار برده بر سر وقتش رسیده و نمی گذاشت که آسیبی با و برساند اسپش بکار آمد پیاده گسته خود را وقایه او ساخت چون روز آخر پیوسته بود مرهته ها برگشتند میدان را از اغیار خالي یافته محمد شیر را که طاقت ره نوردی نه داشت بر دوش کشیده بموضع ماندوه نزدیکی کرنالي چانود افتان و خیزان و بسعی موفوره رسانید و محمد صلابت و محمد اسد باحمدآباد پیوستند بالجمله خواجه عبد الحمید خان باجمعي از اعیان و خویش و اقربا

و مردم روشناس که ایستادگي نموده بود پیاده گشت و ترکش پیش رو ریخته در میدان نشست دکهنیان چون بلای ناگهانی بر سرش ریخته با چندی دستگیر نمودند سید مظفر عرف سید مستو زخمی بر آمد و میر عبد الوهاب بدرجه شهادة فایز گردید معصوم قلی زخم برداشته بگیر آمد ازانجا که کلب علی نام معلی همراه دکهنیان که یک گونه رشدی دران قوم بهمرسانیده و سابق معرفتی به کاظم بیگ پدرش داشت معصوم قلي را از دست آنها خلاص ساخته آورد و تیمار احوال و بستن و نهادن مرهم دلبری پرداخت و بهتروچ رسانید دکهنیان پس از گرفتاری عبد الحمید خان و تاخت و تاراج بنگاه همانجا چندی مقامات گزیده دست بغارت و گرفتن کهندلي قصبات و قریات کشادند تهلکه عظیم و فتور جسیم در صوبه پدید آمد و ضبط و نسق و انتظام ملک برخاست کولیان متمرد که پیوسته از تنبیه و تادیب فوجداران و تهانه داران سر بگوشهٔ خمول و گمنامی فرو برده بودند از هر گوشه و کنار بر آمده شیوهٔ جبلّی خود را پیش نهاده بنیاد فساد آغاز نمودند -

* فرد *

چو بیشه تهی گردد از نره شیر در آیـد روباه انجـا دلیر

و دست بتاراج قصبات و دیهات کشادند چنانچه قصبهٔ بروده را تا دو شبانه روز جولان یغما ساخته بودند چون رویداد صدر از تقریر فراریان لشکر احمد آباد رسید میر نعمان خان بخشی و وقایع نگار و شیخ محمد اکرم الدین صدر صوبه و قاضي ابوالفرح اتفاق نموده محمد بیگ خان را که در همدران آوان به فوجداری سورتهه سرفراز شده باراده روانگی بموضع سرکهیج سه کروهی بلده دائره داشت رفته بنابر محافظت بلده آوردند و او بصحبت اخراجات کار پادشاهی زر از خزانه عامره گرفته باتفاق و استصواب بخشی صوبه بنگاه داشت سپاه و فراهم آوردن جمعیت و انسداد گذرهای دریای مهندری و استحکام دروب و بروج و باره حصار شهر پناه و محافظت پورجات پرداخت و کیفیت وقوع این واقعه و آوردن محمد بیگ خان را بخشی و صدر قاضي مشروحاً مصحوب مسرعان سریع السیر ببارگاه فلک اشتباه معروض داشتند دکهنیان بر حقیقت کماهیت حالات و شخصیت هریک

از گرفتاران اطلاع حاصل نموده وراخور آن مقطعی معرر ساختند صفدر خان بابی
بنابر ادای ذمه خود محمد صلابت پسرش را طلب داشته بطریق یرغمال سپرده
به پهتروچ رسید و سر انجام وجهه پرداخته رهانید و دیگران نیز بهر تدبیری که
توانستند خاطر نشان وجه معینه نموده رهائی یافتند چون مقدمه عبد الحمید
خان و نظر علی خان عمده بود چندی بنابر تشخیص بطول انجامید نظر علی
خان پیشتر مرخص کشته باحمدآباد آمد و قدر وجه ذمه او معلوم نشد و سه لک
روپیه بر عبد الحمید خان قرار یافت و جهت سرانجام و فرستادن آن باحمدآباد
به کانداس پیشکار و منسوبان خود نگاشت و آنها در تدبیر این معنی شدند
ازانجا که مبلغ خطیر بود باوجودیکه از خزانه او و خویش و اقربا انچه از نقد و طلا
و نقره فراهم آورده فرستادند وجه مقرره تمام نگست بالجمله چون سوانحات مذکور
از عرایض بخشی وغیره معروض پایهٔ سریر خلافت مصیر گردید فرمان والا شان
واجب الاذعان بنام شاهزاده بهادر محمد بیدار بخت که دران آوان بنابر قلع
و قمع بنیان مفسدان در صوبه مالوه استقامت داشت صادر شد که تا رسیدن
ابراهیم خان که با یالت و نظامت صوبهٔ احمدآباد مفوض شده بر جناح
استعجال از راه جهابوه که پادشاه زاده عالیجاه رفته بود بدان صوب شتافته اخراج
مرهتّه و محافظت بلده نمایند و چون بعضی فوجداران آنصوبه بکار و برخی
بدست اشقیا گرفتار اند و معدودی که نجات یافته اند هراس در قلوب آنها نحوی
متمکن گشته است که از عهده محال فوجداران نمیتوانند برآمد در عوض آنها
دیگران را از متعینّه صوبه باضافه مناصب مشروط در خورکار و نظر بمشروط معزولان
تجویز نموده بنویسند که بعز اجابت و پذیرائي مقرون خواهد گردید و حسب
الحکم اشرف علي بنام محمد بیگ خان عز ورود یافت که مسموع مي شود که
عبد الحمید خان باضطرار یا بجبر درباب فرستادن زر از خزانه پادشاهی و سرکار
عالی پادشاه زادهٔ عالیجاه جهت خلاصي به نائبان و پیشکار خود می نویسد
باید که باتفاق یکدیگر از خزانه پادشاهي و سرکار بادشاه زاده علیجاه خبردار باشند
و نگذارند که کسان دیوان یک روپیه از خزانه توانند متصرف شد درین باب از کار

داس پیشکار دیوان مچلکا بگیرند و تاکید کنند و به دائبان دیوان که محال خالصه
و پائبافي مقرر اند برنگارند که از محصول محال خالصه تیول عالي متعالی
یک دام و درم به پیشکار دیوان نه دهند زر یادشاهي بدستور سابق داخل
خزانه مي شده باشد و به عنوان هنڈویات بحضور مرسل گردد درین باب نیز از
دائدان مچلکا باید گرفت و خرچ سه بندی نایب صوبه از محال مشروط ناظم
تنخواه خواهد شد الحاصل عبد الحمید خان تا چندی بنابر ادای مقطعی
در قید مرهٹه ماند انچه از کان داس سرانجام شد و اصل ساخته بجهت تدبیر
بقایا به محمد خان برادر زاده و میر غلام محمد همشیره زاده خود را بطریق یرغمال
داشته مظفر حسین نامي جماعدار از نوکران غنیم را با چند کس دیگر همراه گرفته
به احمدآباد آمد انچه توانست بهمرسانیده فرستاد و هنوز مبلغی باقی بود که
مظفر حسین را رخصت انصراف داد محمد بیگ خان میخواست که او را
دستگیر نماید لیکن بگمان اینکه دیوان بحمایتش خواهد پرداخت جُرات نمي
کرد این معني را سابق از روز ورود او بهمراهي دیوان بحضور عرضداشت نموده
انتظاري صدور حکم داشت از اتفاقات بر آمدن او از شهر و رسیدن حکم اقدس
در باب گرفتن و اسیر ساختن او معاً روئداد .که آن اسم بی مسمی را گرفته
در حبس شدید نگاه دارند و به شاه زاده بهادر که تا حال رسیده باشند به سپارند
که ایشان مقید همراه خود خواهند آورد محمد بیگ خان که مترصد امر محکم
بود فی الفور جمعی را تعین ساخته مظفر حسین را از نزدیکی موضع نٹوه سه
کروهی بلده با شش نفر همراهیانش دستگیر ساخته آورد همدران آوان سیّد مظفر
عرف سیّد مستو زخمي بر آمده بود رخت هستی بمطمورهٔ نیستي بر بست
ازانجا که فوجدار اعظم آباد بود فوت او از روی وقایع و سوانح صوبه بعرض مقدس
رسید حکم والا به محمد بیگ خان بشرف صدور و پیوست که باوجود مرحمت
گردیدن نیابت صوبه داری احمدآباد فوجداري مذکور را میر نعمان خان به یکی
از متعینان مي بایست تجویز نموده بحضور نوشت و همچنین فوجداري
محال دیگر که فوجداران بکار آمده اند یا از عهدهٔ ضبط آن محال نمي توانند

بر آمد باضافه در خورکار و نظر بمشروط معرولان باتفاق بخشي صوبه تجویز می نموده باشند محمد خان برادر زاده و میر غلام محمد همشیره زاده عبد الحمید خان که بطریق نوبقایابی ذمه او در قید مرهتّه بودند از مساعدت بخت بنابر امریکه در انجماعه رو داد کار از مناقشه بمجادله انجامید تا مبردهها قابو یافته گریخته پیاده بجد و جهد تمام خود را به بتروچ رسانیده نجات یافتند و خبر توجهه شاه زاده بهادر باین صوبه از راه جهابوه متواتر رسید از دریافت این معني و چون موسم بار کشت مرهتّه رسیده بود که کوچ نمودهٔ بحوالی بندر سورت و بر اطراف خار بندي آنجا حمله آوردند لیکن بیشرفت بشد چندی از پرگنات و قریات را بتاخت آورده بمسکن خود شتافتند *

رسیدن شاه زاده عالي تبار محمد بیدار بخت بهادر بموجب حکم اقدس بنابر محافظت صوبه تا رسیدن ابراهیم خان ناظم صوبه

شاهزاده محمد بیدار بخت بهادر که بموجب فرمان واجب الاذعان متوجه اینصوب شده بودند بسرحد صوبه رسیدند بندهای پادشاهی و اعیان بلوازم استقبال شتافته شرف اندوز ملازمت گشتند و بساعت مختار سلخ شهر ربیع الثاني سال هزار و صد و هیجده در منازل پادشاهزاده عالیجاه که متصل باغ شاهی بر لب جوئبار سابر واقع بود و نزول فرموده بتمشیت مهام و انتظام صوبه پرداختند سیّد محمد علي که بخطاب سید ادریس خان پدرش ممتاز بود و از فوجداری نزیاد و تهانه داری تا سد بیاره تغیر گشته دریتولا بموجب التماس شاهزاده بهادر بدستور سابق بحال گردید و تجویز میر نعمان خان بخشي فوجداري سونکهرة و بهادر پور بنورنگ خان میانه شجاعت خانی مقرر شده بود به شهزاده حکم اقدس عز ورود یافت که اگر تجویز مناسب نه نماید دیگری را مامور سازند و متصدی بندر کهنبایت بانضمام متصدی گري سورت بامانت

خان از حضور مفوض گشت از انجا که محمد بیگ خان در ایام نیابت قلعه داري احمد آباد و پانصد نفر احشام بنام شیخ محمد زاهد تجویز نموده بود دریغولا که بعرض اشرف رسید حکم شد که سابق هیچ گاه دران قلعهٔ احشام و اجناس توپخانه از سرکار سپهر اقتدار مقرر نشده منظور نگشت و اظهار محمد بیگ خان در باب گرفتن قلعهٔ ایدر بعهدهٔ خویش و رسانیدن خواجهٔ احمد نائب دیوان سي هزار روپیه به سرکار شاهزاده از خزانه صوبه از روی افراد و قایع رکاب شاهزاده بعرض رسید حکم شد که باوجود بودن دیوان نایب چرا باشد مگر به سبب عارضه که نتواند بر آمد و محمد بیگ خان خدمتی دارد و بی ضرورت بودنش بیجا است چون بشاهزاده خبر رسیده بود که مفسدان قلعه جگت عرف دوارکان را متصرف شده اند شاهزاده این معنی را از محمد بیگ خان فوجدار سورتهه استفسار فرمود ظاهر ساخت که بی اصل است متمردان بر قلعهٔ مذکور ریخته بودند تهانه دار آنجا کشته افتاد برادر زاده‌اش قلعهٔ را نگاه داشت چنانچه این روئداد از روی وقایع رکاب شاهزاده بعرض اقدس رسید حکم جهان مطاع صادر شد که میگویند که یک بتخانهٔ کلان دیگر در سورتهه هست اگر مقرون بصدق باشد منهدم گردانند چون اجیت سنگهه ولد مهاراجهٔ جسونت سنگهه متوفي فوجدار جالور و بیری سال زمیندار راج پتیله یک گونه سر به فساد بر داشته بودند بنابر اصلاح حال آنها بشاهزاده حکم صادر شد و معروضهٔ شاهزاده کیفیت فراهم آمدن دکهنیان به ارادهٔ آوارگی سمت سورت و فرستادن فوج از ملازمان سرکار خود بگذر بابا پیارہ واضح رای عالم آرا گردیده و نیز معروض داشته بودند که جمعیت همراهی آنقدر نیست که تواند بسمتی دستوری یابد و برخی پیش خود دارد و از متعینان صوبه کسی نیست که بسر کردگي فوج مقرر توان کرد اگر سرفراز خان بایکدیگری از فوج خان فیروز جنگ یا راودلپت تعین گردد تا در تنبیه متمردان سعي موفوره به عمل آید حکم جهان مطاع بشرف صدور پیوست که ازینجا یک نفر نمی توان فرستاد و کی میرسد و وقت میگذرد و ملک گجرات لشکر خیز است و همه یا اکثر سپاهی اما سردار باید نایب گجرات

که بیچاره دیوان باشد سپاه چه کند با مراد بخش فریب ده هزار سپاهي خوب آمده بودند سه بندي چهار پنج هزار نگهدارند و پیاده نیز که بآن والا گهر گمان تغلب و بیجا خرچ کردن نیست اگر ناظم منصوب نرسد پسرش را که بدار الخیر اجمیر رسیده طلبیده در گذاشته بهمان راه بیایند که مرهتهها را قدرت در آمدن نباشد چون از روی وقایع همراهی شاه زاده بهادر بعز اشرف رسید که یک پهر چهار گهري روز بر آمده بعدالت می نشیند حکم والا عز ورود یافت که در عدالت نمودن تعجیل اولی است و در باب ملاّ عالم داروغه یرلغ شد که چون داروغگي عدالت از همه صوبجات منع نموده که کار بیکاران است سابقا رفموده کلک بیان گشته که مظفر حسین نامي از همراهیان دکهنیان را عبد الحمید خان مصحوب خویش آورده و محمد بیگ خان گرفتار نموده در قید داشته و حکم والا رسید که او را بشاهزادهٔ بهادر حواله نماید درینولا عبد الحمید خان بحضور انور معروضداشته که او را بامیدواري بندگي والا و کار شاهي آورده بودم امیدوار است که خلاص شود حکم اشرف عز ورود یافت که این معنی را بشاهزاده ظاهر نماید که انچه مناسب باشد بعمل خواهند آورد چون مقرون بصدق بود شاهزاده خلاص فرمود ازانجا که محمد بیگ خان در هنگام نیابت بنابر نگهداشت سپاه مبلغی نقد از خزانه پادشاهی برداشت نموده بود لهذا حسب الحکم اقدس بنام او عز ورود یافت که سوای زر جاگیر ابراهیم خان ناظم صوبه باتفاق میر نعمان خان بخشي در دو ماه سه لک و هشتاد و هزار روپیه از خزانه عامره صوبه گرفته اند و برای انسداد گدرهای دریای مهی وغیره یک لک و هفتاد و پنجهزار روپیه ازانجمله یک لک روپیه بنام سید احمد باقر ظاهر می نمایند و حال آنکه بر گدرهای مذکور احدی نرفته حکم گیتي مطاع نافذ یافت که زر مذکور بر ذمهٔ آن بسالت و سیادت پناه است مفصل بقلم آرند که زر مذکور را چه کردند و کجا بخرچ در آوردند و نعمان خان به کمی منصب معاتب گردید درینولا محمد بیگ خان باظهار قاضي و دیوان عدم تغلب خود به ثبوت رسانید و شاهزاده بنابر بحالی کمي منصب

نعمان خان معروض داشته منظور نشد و حکم شد که برکاب شاهزاده بحضور بیاید و محمد بیگ خان برقتی تعلقهٔ سورتهه مامور گشت و نظر علي خان را که شاهزاده بفوجداري محمد نگر عرف هلود بشرط اخراج چندرسین زمیندار آنجا و قایم بودن او بزمینداري و حقیقت موجود نداشتن اکثر متعینان صوبه تا بینان موافق ضابطه و اسپان حصهٔ ذات از وقایع رکاب شاهزاده بهادر معروض ارفع اعلی گردید بنظر علي خان تجویز منظور گشت و یرلیغ شد که بمعیّنان برای موجود داشتن تا بینان و اسپان حصه ذات شاهزاده تاکید نماید همدران ایّام عطر گلاب و یک کارد و روغن بنفشه و بادام از حضور لامع النور به شاهزاده عطا گردید چون راجه جی سنگه بموجب حکم اقدس با فوج بنابر خبر فراهم آمدن دکهنیان باراده باطله اینصوب برگذر بابا پیاره تعین شده بود آنها برگشته رفتند ازانجا که از معروض شاهزاده بهادر در پیشگاه خلافت و جهانبانی بوضوح انجامید که ابراهیم خان ناظم صُوبه از دار الخیر اجمیر برآمده عنقریب میرسد و خود از راه بکلانه بموجب حکم روانه مي شود حکم جهان مطاع صادر شد که ملازمت و رخصت ناظم صُوبه در یک روز و یک مجلس باشد خلعت با نیمه آستین و خنجر مرصع به قیمت دو سه هزار روپیه با گل و علاقهٔ مروارید بدهند چون از روی اخبار بندر سُورت معروض اقدس گشته بود که علي نقی نام دختر زاده والي ایران باراده آستان بوسی به بندر سورت رسیده است حکم اشرف به شاهزاده بهادر شرف ورود یافت که هرگاه او برای ملاقات برسد دیوان و ملتفت خان با منصبداران تا بیرون لشکر خود باستقبال فرستاده و دیدن در خلوت که دیوان نباشد اولی است خلعت پیش قیمت با خنجر مرصع با گل و علاقه و یک اسپ عربي بیش قیمت با ساز طلا و زین نقاشی نو و عبای زربفت تازه و دو هزار روپیه از سرکار خود داده او را با سردار بدرقه که خزانه بیارد بحضور پرنور رخصت کنند و تا آنجا باشد به کشکچیان تاکید نمایند که دزدي در خانه اش نه شود و مرفه الحال بیاید ثانیاً درین باب حکم رسید که استقبال دیوان و بخشي در کار نیست کوتوال از منزل قریب در خانه یا مکانی

که برای نزول او مقرر کرده باشند کاویست و روز ملاقات بخشي و میر توزک بمنزل و رفته بیارند بلکه ملاقاتها درمیان راه بر سر سواریها باشد و مصافحه بشود سابقاً گذارش یافته که فرنگیان در دریا فساد برپا نموده جهازات را گرفته اند چون اصلاح فساد آنها نشده بود حکم جهان مطاع آفتاب شعاع در باب منع تجارت و لندیس از ممالک محروسه صادر گشت بعبد الحمید خان یرلیغ شد که تجارت آن جماعه را از احمدآباد منع نمایند ثانی الحال همدرین سال مخر الاسلام و شیخ السّلام که در قید اهل فرنگ بودند چون سلوک بآن جماعه شد خلاص گشته آمدند و رفع فساد دریا گشت و جهازات بخاطر جمع راهی شدند ازانجا که دران ایام شورش مرهتّه دکهنی در این صوبه اکثر روی میداد محمد کمال خان ولد مجاهد خان جالوری فوجدار پالن پور ظهور حسن خدمت دانسته بذریعه فضیلت پناه شیخ نور الحق بعرض اقدس رسانید که باستماع اراده باطله دکهنیان بسمت احمد آباد محمد فیروز خانه زاد را با جمعیت در مکان متعلقه گذاشته خود سوار و پیاده از نوکران و زمیںداران همراه گرفته باحمد آباد میرسد امید وار است که جمعیّت کومکی همراهی بدوی درگاه را تا مدت تقدیم کار پادشاهي بدستور گجرات بقدر خوراک از سرکار معلی رعایت شود که همراه بنده جانفشاني نمایند منظور و حکم درین باب بدیوان صوبه یرلیغ رسید - همدران ایام حکم جهان مطاع عالم مطیع صادر شد که بناظمان و فوجداران صوبجات ممالک محروسه قلمی گردد که امر معروف و نهی از منکر برهمه واجب است که میرزا میر را با لکل از هر جا دور باید کرد درین ماده حکم محکم بنام صوبه بیر عز ورود یافت و تقید این معنی بعمل آمد چون پیش ازین پادشاهزاده عالیجاه بنابر خیانت داروغه کنّهره پارچه عبد الواسع را کروره محال مسطور مقرر فرموده بودند ازانجا که تعین کروره خلاف معمولی بود و داروغه ضابطه است ثانی الحال در عرض مکرر موقوف حکم شد و برای برداشتن کروره به عبد الحمید خان دیوان صوبه حکم گیتي مطاع رسید و بعمل در آمد و نیز حکم اقدس بنام دیوان صوبه رسید که چون

خطوط مشتملبر تجویز خدمات و دیگر مقدمات بحضور اشتباه و تلبیس بهم میرسید لهذا مقرر شد که دیوانیان و امنای خالصات افتتاح و اختتام نوشتجات را بخط خود می کرده باشند تا رفع اشتباه شود و نیز حسب الحکم اعلی کرامت صدور فرمود که انچه مبلغی که از روی فصل به صیغه انعام و مساعده تنخواه مي شود بلا قصور وصولی تمام و کمال بارباب طلب تنخواه میداده باشند و بعلت وضع و ضوابط مزاحم نشوند دربن باب یرلیغ گیتی مطاع بدیوان صوبه رسید - و چون درگ داس راتهور باغوای اجیت سنگه پرداخته و او در ضلع جودهپور سر بشورش برداشته بود شاهزاده بهادر فوجی بسمت تهراد وغیره تعین نمود درگ داس از استماع این معنی هراس برداشته با ماکن کولیان غیر مطیع رفته نظر بفرط توحش و مکرر مصدر چنین ادا گردانیدن و مامور شدن فوج با سر و قتل او و مچلکا دادن صفدر خان بابی در باب قلع و قمع او به تجویز فوجداري پٹن باضافه مشروط از معروضه شاهزاده بعرض مقدس رسید منظور گشت و تهانه داری املباره باحمد بافر موزاسه بجاگیر اضافه مشروط که تجویز آن معروض گردید حکم اقدس نافذ گشت که موزاسه که اول بچندرسین جهالا تجویز کرده بودند خدمات دیگر بسیار است مشروط را مکان دیگر تجویز نمایند از اظهار بعضی غرض گویان بشاهزاده بهادر ظاهر شد که عبد الحمید خان بنابر ارتباط با درگا راتهور اخبار مخفی بوکیل او میرساند شاهزاده این معنی را بحضور عرضداشت نمود در پاسخ جواب یافت که او حافظ و حاجی و مسلمان و مسلمان زاده است چه ممکن که دوست کافر باشد - سبحانک هذا بهتان عظیم حکم اقدس به شاهزاده شرف صدور یافت که چون شورش مرهته به سبب چاشته خوري باز طرف سورت و گجرات بعرض رسیده آن والا گهر ابراهیم خان را طلبیده زود بطرف سورت متوجهه شوند و زده زده براه بکلانه بحضور بیایند و تجویز منصب پسر شیخ علی رضا سر هندي که نموده بودند غر پذیرائی نیافت همدران ایام یک لک روپیه در وجهه انعام شاهزاده بهادر از خزانه احمد آباد مرحمت گردید *

صوبه داري ابراهيم خان و ديواني عبد الحميد خان و ارتحال حضرت خلد مكان

چون بادشاهزاده عاليجاه محمد اعظم شاه بنابر نا موافقت آب هوا عبد الحميد خان ديوان صوبه را نايب مقرر فرموده بحضور شتافته از صوبداری مستعفی گشتند بنابران فرمان والا شان در باب تفويض صوبه داری احمدآباد به ابراهيم خان كه در كشمير بامر نظامت مي پرداخت شرف صدور يافت *

نقل فرمان والا شان درباب تفويض صوبه داري احمد آباد انكه

امارت و ايالت پناه مورد مراحم بيكران عمدة فدويان شهامت نشان زبدة مريدان شجاعت نشان ابراهيم خان بعنايت بادشاهي اميدوار بوده بداند كه فرزند ارجمند دلبند بجان برابر والا حسب بلند نسب عاليجاه محمد اعظم شاه استعفاء صوبداري احمدآباد بسبب نا سازی آب و هوای آنجا نموده هميشه مركوز خاطر قدسي مواطن شايستگي و لياقت و حسن عمل و كياست آن عمدة مريدان سعادت نشان بوده از روی كمال فضل و احسان و وفور قدردانی نظم و نسق آن صوبه بعطای هزاری ذات هزار سوار و چهل لك دام انعام مفوض فرموديم كه از اصل و اضافه منصب آن امارت پناه شش هزاری پنج هزار سوار دو اسپه كه هفت هزار سوار ميشود و چهل لك دام انعام مقرر فرموديم مي بايد كه تا رسيدن ناظم صوبه كشمير نائب درآنجا گذاشته بزودی روانه صوبه احمدآباد گجرات شود چون در آنجا صوبه بادشاهزاده هاى كامگار و امرايان عاليمقدار حسن محافظت و تنبيه ارباب فساد و دستگيري رعايا و عامه خلق الله مي نموده اند محمد امين خان از كمال خود بافراط حسن نسق و سياست پرداخته اميرا لامرا شايسته خان نيز درين كار خود را معاف نداشته بملاحظه عمدة منصب و انعام عظيم فوج شايسته و وافر نگاه داشته عمل آن رفيع الشان كم از آنها نباشد كه موجب ترقی

مناصب و افزونی مراتب آن امارت پناه شود انشاء الله تعالی بعد رسیدن به احمدآباد گجرات جاگیرات جید و اضافه نمایان مرحمت خواهد شد عنایات کشور ستانی در آن امارت پناه روز افزون است چون فرمان مسطور بابراهیم خان رسید شرایط استقبال و آداب بجا آورده پس از اطلاع مضمون عرضداشت بپایهٔ سریر خلافت مصیر نمود که شرطی صوبه احمدآباد نسبت بصوبه داران دیگر که بندوبست خوب نموده اند کمتر نباشد بموجب حکم والا مراتب محمد امین خان و او بعرض اشرف رسید از پیسگاه فضل و کرم اضافه یک هزار سوار و هشتاد لک دام انعام و یک لک روپیه بعنوان مساعده از خزانه دارالسلطنت لاهور مرحمت گردید چون زبردست خان خلف او بنابر عدم آزار از صوبه داری دارالخیر اجمیر و فوجداری جودهپور که تفویض یافته بود مستعفی بود به ابراهیم خان یرلیغ شد که او را مستمال نموده راضی نماید چنانچه زبردست خان بموجب استمالت پذیرائی حکم والا نموده قبل از رسیدن ابراهیم خان بمکان متعلقهٔ خود رسید و ابراهیم خان از کشمیر بکوچهای متواتر عازم احمد آباد گشته بعد قطع منازل و طی مراحل به روز یکشنبه شانزدهم شهر ذیقعده الحرام سال هزار و هیژده بملازمت شاهزاده بهادر شرف اندوز گشت و مطابق امر اقدس که سابق ذکر یافته بعطای خلعت و نیمهٔ آستین و خنجر مرصّع سر بلندی یافته دخیل کار گردید و شاهزاده بهادر روز شنبه هفتم شهر ذیحجه الحرام بعزم حضور لامع النور کوچ فرمود ابراهیم خان بتمشیت مهام و انتظام صوبه و نصب نمودن فوجداران و تهانه داران متعلقه نظامت پرداخت علی قلی ولد کاظم بیگ را به نیابت فوجداری پٹن و معصوم قلی برادر دو یمی را بفوجداری بیرم گانم تعین نمود و آنها بدان صوب شتافته به بندوبست و گرفتن ضامنی عدم تمرد کولیان اشتغال ورزیدند علی قلی که در موضع سمو معموله پٹن سواری نموده بود کشته افتاد و معصوم بحسب اتفاق بر موضع چهنیار متعلقه پٹه چنوال رفت جمعی از همراهیان او کشته و زخمی افتادند و اسپ سواری او بکار آمد و خود بدشواری بر آمد چون در آن آوان راجه جیت سنگهه که از چندی سر بشورش و فساد

برداشته باکنور محکم سدکهه که در بندگی والا امتیاز داشت جنگ نموده غالب آمده بود یک گونه فوت و مکنت پیدا ساخته بر جودهپور رفت و جعفر قلی ولد کاظم بیگ را که به نیابت فوجداري آنجا می پرداخت بیرون نموده متصرف گشت و بروز عید الضحی بعد ادای صلوة افواهای خبر ارتحال حضرت خلد مکان شیوع یافت در روز دیگر بیقین پیوست -

* نظم *

اگر سر کشاید فلک راز خویش بگوید سرانجام و آغاز خویش

سرش پر ز خون دلیران بود کنارش پر از تاج داران بود

پر از مرد دانا بود دامنش پر از گلرخان جیب و پیراهنش

آمدن بالاجي بشنوناتهه مرهته بافوج گران و تاخت نمودن اکثر پرگنات و معاودت نمودن بعد گرفتن دو لک و دو هزار روپیه بصیغه کهندني از بلدهٔ احمدآباد

ازآنجا که پیوسته افواج بحر امواج پادشاهی بتعاقب و زد و بست مرهته مامور بودند بهر جانب که روی می آورد و قزاقانه دست تطاول بتاخت و تاراج دراز میکردند درینولا که رحلت حضرت خلد مکان که بعد سپری شدن پنجاه سال و کثری سلطنت بعرصه ظهور آمد عجب تهلکه و طرفه آشوبی در ممالک محروسه رخ نمود -

* نظم *

رفت آنکه بود خانه ملک استوار ازو رفت آنکه داشت کار جهانی قرار ازو

خصوصاً درین صوبه که بنابر نظم و نسق ناظمان و فوجداران و تهانه بندی کولیان و راجپوتان متمرد مانند روباه در گوشه و ویرانه خزیده بودند سر بشورش و فساد برداشتند علاوه آن چون دکهنیان در مقدمه عبد الحمید خان چاشته خور این ملک شده بودند درینولا بالاجی بشنوناتهه نامی بافوج گران همان هوس در سر و همان داعیهٔ در ضمیر جا داده از راه جابوه عازم اینصوب گشت و همه جا غارت کنان بگودهرة پیوست نائب محمد مراد خان بخشي که فوجداری آنجا به

ضمیمه بخشگیري داشت چون تاب مقاومت نیاورده کناره گرفت و بدین نهج اکثر فوجداران برخاستند مرهتّه به قصبهٔ موده رسیده آنجا را بتاخت در آورده آتش داد و این خبر وحشت اثر بروز دو شنبه ششم شهر صفر المظفر سنه ۱۱۱۹ هزار و صد و نوزده از تقریر عامل پرگنه محمود آباد که از قبل خواجهٔ عبد الحمید خان دیوان صوبه در آنجا بود رسید که دکهنیان از قصبهٔ نرّیاد باین طرف رسیده اند و متواتر و متوالي این معني بصدق مقرون گردیده شایع شد دیوان صوبه و بخشي باتفاق یکدیگر نرد ابراهیم خان شتافته ظاهر ساختند و نیز بوضوح انجامید که بالاجی بشوناتهه مبلغهای خطیر کلي بصیغه مال آماني که باصطلاح آنها کهندنی گویند داعیه دارد ابراهیم خان پس از دریافت این معني میر عبد الهادی بخشي و پندیمل دیوان خود را باستعداد سپاه نونگهداشت مامور ساخت و باستحکام برج و باره همت گماشت چون دران ایام فرقه سپاه در بلده و آنطرف دریای سابرمتي ساکن بودند عرصه سه روز قریب هشت هزار سوار و سه هزار بیاده و قریب چهار هزار کولي و راجپوت نواحی حسب الطلب بعنوان کومک فراهم آمدند و هم شهر صدر عبد الهادی و پندیمل دیوان ناظم و عبد الحمید خان دیوان صوبه و محمد بیگ خان و نظر علی خان و صفدر خان بابی و جمعی از منصبداران و مشاهیر رجال و طایفه شجعان گجرات متعینهٔ و فوجداران بالوازمه توبخانه بر تالاب کانکریه معسکر آراسته مورچال بستند باوجود اجتماع اینهمه جمعیت سکنه بور جات و دیهات اطراف و نواح بیدست و پا شده باضطراب تمام بعیال و اطفال و احمال و اثقال رو بحصار شهر پناه آوردند و بر دروب اژدهامی رؤیداد که اکثر پدر از پسر و مادر از دختر جدا افتاده و از افتادن بر روی یکدیگر برخی کالا خود را گم کردند و بازار حمالان و مزدوران و عرابچیان چنان گرم گشت که مزد هفته را در یک روز میگرفتند القصّه سرداران فوج بنابر بی جگري سپاه که چشم شان از جنگ سابق ترسیده بود در کُوچ و مقام اندیشه مند بودند مرهتّه از دریافت این معنی جری شده همه جا تاخت و تاراج کنان بمحمود آباد دوازده کروهی شهر رسیده سواران خوش اسپه

تا موضع نثوه سه کروهي دست تطاول دراز ساختند عبدالهادي و پندیمل دیوان نزد ابراهیم خان آمده کیفیت حالت سپاه که با کروه دکهنیان مقاومت توانند نمود ظاهر ساختند و او خود سوار شده بفرودگاه فوج آمده بنظر تامل نگریسته جرات و جلادتی در آنها ندید و قلق و اضطراب سکنه پور جات و دیهات را برای العین خود مشاهده کرد از انجا که خبر ارتحال حضرت خلد مکان به دور و نزدیک رسیده و هنوز سلطنت بیکی از بادشاهزادهای عالی تبار قرار نیافته بود بصلاح خبر اندیشان دور اندیش مظفرحسین که سابق از مرهتّه جدائی گزیده بهمراهی خواجه عبد الحمید خان و محمد بیگ خان او را دستگیر ساخته بود چنانچه سابقاً نگدارش در آمده با نراین داس منصب دار بنابر مصالحه نزد بالا جي بشنو ناتهه فرستاد پس از گفت و شنود دو لک و ده هزار روپیه بصیغه کهندلی بشرط آنکه از همانجا معاودت نماید انفصال یافت و مبلغ مرقوم از خزانه عامره بگفته ناظم و دستک دیوان صوبه داده شد و آنها برگشته رفتند و فوج ناظم صوبه بیست و دویم شهر صدر داخل بلده گست و اطمینان قلب عامهٔ رعایا و کافهٔ برایا شهر و پورجات گردید *

سلطنت حضرت خلد منزل ابو النصر قطبُ الدّین محمد معظم شاه عالم بهادر شاه بادشاه غازي و صوبه داري ابراهیم خان و دیواني خواجه عبد الحمید خان و روانه شدن ناظم صوبه باوجود ورود فرمان والا شان بحضور و نیابت محمد بیگ خان

چون بتاریخ بیست و هفتم شهر ذیقعده الحرام سال هزار و صد و نوزده در

مقام احمد نگر واقعهٔ ناگزیر حضرت خلد مکان روئیداد پادشاه زادهٔ عالیجاه محمد اعظم شاه که همدران ایام از حضور بصوبه مالوه مرخص گشته روانه شده بود بر دو سه منزل خبر ارتحال آنحضرت شنیده بر جناح استعجال معاودت فرمود و به تقدیم مراسم تعزیت و سوگواري و استمالت باز ماندها پرداخته روز عید الضحی سریر آرای سلطنت شده بصوب دار الخلافت نهضت فرمودند و پادشاه زاده محمد معظم بهادر شاه که دران هنگام بر تق و فتق مهمات صوبه کابل اشتغال داشتند پس از وصول اخبار مذکوره متوجهه دار الخلافت شاه جهان آباد شده به دار السلطنت لاهور جلوس اول بر تخت سلطنت فرموده روانه پیش گردیدند تا آنکه هر دو جانب پادشاهزادهها در میدان جاجو نواحی مستقر الخلافت اکبر آباد بهمرسیده جنگ سلطانی روئیداد محمد اعظم شاه از تقدیرات آسمانی کشته افتاد و به اورنگ خلافت و جهانباني حضرت خلد منزل ابو النصر قطب الدین محمد معظم بهادر شاه پادشاه غازی صعود فرموده در باغ دیره واقع مستقر الخلافت مذکور هبجدهم ربیع الاوّل سال هزار و صد و نوزده جلوس میمنت مانوس دویم و تعین خطبه و سکه اتفاق یافت و منصب جلیل القدر وکالت بعمدة الملک اسد خان و امر وزارت بعمدة الملک منعم خان خانخانان سپهه سالار هند مفوض گردید و فرامین و مناشیر لازم الانقیاد بنام ناظمان و دیوانیان ممالک محروسه صادر شد *

نقل فرمان والا شان بنام ابراهیم خان در سریر آرائي و استقلال نظامت

آنکه اعتضاد خلافت و فرمان روائی اعتماد سلطنت و کسور کشائي مشمول تفضلات جریله و جلیله ظل الهی عمدهٔ نوئیدان جناب خلیفة الرحماني زبدهٔ مقربان آستان ملک آشیان ابراهیم خان بعنایت پادشاهي مستظهر و مُستبشر بوده بداند که وزیدن نسیم عنبر فام لاُلي بار فتح و نصرت باقبال بے زوال عدومال سامعه افروز جهان و جهانیان گردانیده بتصریح نگارش پذیر میگردد که مخالف تبه کارسیه روزگار

که باغوای بعضی نا عاقبت اندیشان دعوی سر و همسری با خلیفه آلهي داشت از راه غرور و پندار با فرزندان و سرداران مقتول گردید تبعه و لحقه او دستگیر شده بزندان اندمی در آمدند باید که آن عمده مریدان سعادت نشان شادیانه این فتح عظیم که از پردهٔ غیب بغازیان دیندار و مجاهدان تهور شعار بمنصه ظهور جلوه گر گردید بمسامع خاص و عام و کوچک و بزرگ سکنه آن دیار رسانیده سجدات شکر الهي بتعدیم رسانند و از راه فضل و کرم بے اندازه صوبداري احمدآباد بدستور سابق بآن وزارت پناه بحال شد باید که در ترویهٔ حال رعایا و برایا و مساکین عامه خلق الله و گرد اوری محصُولات سرکار والا و قلع و قمع قطاع الطریق و لوازم صوبداري بکمال سعی بعمل آورده حسن اعمال رامثمر نتائیج حود شناسد بتاریخ غرهٔ شهر ربیع الثاني سنه احد جلوس معلی تحریر یافت ابراهیم خان پس از ورود فرمان والا شان بمراسم استقبال و تقدیم آداب موافق ضابطه پرداخته داخل قلعهٔ ارک گردید ازانجا که درین هرج و مرج کولیان متمرد سر بشورش و فساد برداشته بودند لهذا ابراهیم خان بنابر بندوبست بصوب پرگنه کرّي بر آمده چندی بگرفتن ضامني عدم تمرد فوج کشی نموده معاودت کرد چون دست کشیدن از نوکری و گوشه انزوا گزیدن مکنون ضمیر داشت محمد بیگ خان را به نیابت صوبه تا رسیدن ناظم دیگر مقرر ساخته نهم شهر رجب المرجب سال صدر بصُوب دارالخلافت راهی گشت محمد بیگ خان به نظم و نسق صوبه و محافظت بلده سر گرم کار گردید چون تقرر نیابت او از روی و قایع و سوانحه بعرض اقدس رسید حسب الحکم معلی تا تعین یافتن ناظم منصوب و ترویج خطبه طیبه و سکّه مبارک بنام نامي و القاب سامي که شرح آنها از حضور عطا شده بود بنام او و خواجهٔ عبد الحمید خان دیوان صوبه عز و رود یافت *

شرح سکهٔ مبارک شاه عالم بهادر شاه بادشاه غازي

همدران آوان از معروضهٔ احبار نویسان بعوض اشرف رسید که محمد بیگ خان نائب نظامت حقیقت انتشار مرهتّه مابین بندر سورت و بلدهٔ استماع نموده

بدیوان صوبه گفت که نگاه داشت سپاه و سرانجام توپخانه از سرکار والا ضرور
است دیوان جواب داد که بدون حکم حضور یکدام از خزانه عامره تنخواه نمی
تواند شد این معني را بدرگاه معلی معروض باید داشت او گفت جان و مال
فدوی درگاه نثار کار پادشاهي است لیکن اگر کفار بحدود اینصوب در آیند تا آنکه
جواب از حضور برسد کار ضرور است که وقت از دست میرود لهذا حسب الحکم
بمهر جمدة الملک مدارالمهام خان خانان بدیوان صوبه عز ورود یافت که درباب
نگاه داشت سه بندی موافق ضابطه باتفاق بخشي صوبه طلب آنجماعه تنخواه
دهند و نیز درباب ضبطی اموال و وصول زرهای که بر ذمه محمد بیگ خان
وغیره بابت محمد اعظم شاه باقی است حکم اقدس ورود فرمود و ازانجا که
وکالت بعمدة الملک اسد خان تفویض یافته بود درباب منظور داشتن پروانجات
جاگیرداران و اهل خدمات و ارباب ایمه و تنخواه داران نقدی وغیره اسناد بمهر
وکالت و وزارت یرلیغ رسید و فرمان شد که دیوانیان صوبجات مدد معاش ارباب
استحقاق اراضی وغیره بدستور عهد حضرت خلد مکان بشرط حي و قائم بودن
و صحت اسناد هر کدام بدستور سابق وا گذارند و معترض احوال آنها نه شده
مزاحمت نرسانند و جمعی که از اهل خدمات پادشاهی اند بدستور سابق بحال
دارند چون از معروضه امانت خان متصدي بندر سورت و بندر کهنبایت بعرض
اقدس رسید که اعتماد خان متصدي معزول بندر کهنبایت هزار و سه صد و چهل
و پنج روپیه از بابت محصول بندر کهوکه متصرف شده است لهذا حکم اشرف
بنام دیوان صوبه صادر شد که مبلغ مذکور را ازو بمعرض وصول در آورده داخل
خزانه نمایند و داخلای آن بحضور ارسال دارند *

صوبه داري غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ و دیواني خواجه عبد الحمید خان و شریعیت خان

از پیشگاه خلافت و جهانبانی صوبه داری احمد آباد گجرات از تغیر ابراهیم

خان مُستعفی به غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ سپه سالار که بمنصب هفت هزاری ذات هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه بلا شرط ممتاز و بصوبداری دار السرور برهانپور قیام داشت تفویض یافت و بارسال فرمان والا شان و مرحمت خلعت و اسپ خاصه سر بلند گردید حکم شد که از همانجا بصوبه شتافته بتمشیت امور و مُهام و انتظام و ضبط و نسق پردازد لهذا حسب الامر جلیل القدر بکوچهای متواتر راهی شده وارد سرحد صوبه گشت محمد بیگ خان و عبد الحمید خان دیوان صوبه و مهر علی خان بخشي و وقایع نگار وغیره منصبداران متعینه صوبه باستقبال شتافته ملاقي گشتند روز دو شنبه نهم شهر رجب المرجب سال هزار و صد و بیستم داخل بلده گردیده تعیّن فوجداران و تهانه داران متعلقهٔ نظامت سر گرم کار گشت محمد بیگ خان را به نیابت فوجداری پتن محال شرطی صوبه مقرر ساخت و همدرین سال سید عقیل خان متصدیگری محالات جاگیر پادشاه زاده محمد جهان دار شاه بهادر که در صوبهٔ احمد آباد یافته و تهانه داري بیتّها پور که سابق میر عبد الوهاب برادرش داشت و در جنگ مرهتّه برتبهٔ شهادت فایز گشته تفویض یافت و محمد علي والد راقم بتقریب وقایع نگاري محالات موصوف در هنگامیکه رایات نصرت آیات پادشاهی متوجهه مهم محمد کام بخش به دکهن بود در عرض راه بهمراهي او رخصت یافته رسید مسود اوراق در سن هشت سالگي وارد این دیار گردیده انچه در آن هنگام برای العین خود مساهده نموده در خاطر داشت و چه از تقریر ثقات استماع رفت مندرج میسازد خان فیروز جنگ عوض خان را بنابر بندوبست و اخذ پیش کش زمینداران تعین فرمود از انجا که حکم اقدس به جمیع صوبجات شرف نفاذ یافته بود که در خطبه جمعات و عیدین لفظ وصي اضافه باسم خلیفهٔ چهارم میخوانده باشند چون جماعهٔ اهل توران همراهیان خان فیروز جنگ در روز جمعهٔ اول که خطیب خطبه را خواند بعضی از انها خطیب را بتهدید منع نمودند که آینده باین لفظ متلفظ نگردد چون حکم مبرم اقدس نفاذ یافته بود مالغانرا از جمله زمرهٔ جهال انگاشته در جمعهٔ دیگر بدستور سابق خطبه انسا کرد

بمجرد استماع یکی از بی باکان جماعهٔ مذکور پای خطیب را از فراز منبر کشیده
از زخم بگده مقتول ساخت دیگران او را کشیده بیرون مسجد در راسته بازار
انداخته چنانچه تا آخرهای روز افتاده بود پس از حصول رخصت ناظم صوبه
به تجهیز و تکفین او پرداخته بخاک سپردند همدران آوان حکم اقدس بنام
دیوان صوبه عز ورود یافت که انچه زر در خزاین صوبه فراهم آمده باشد همراه گرفته
برکاب ظفر انتساب که متوجهه حیدر آباد است و بنواحی دار الفتح اوجین
میرسد بیارد چنانچه بموجب حکم اشرف عبد الحمید خان سر انجام بار بردار
نموده خزانه را گرفته در نواحی اوجین بحضور لامع النور رسانیده مورد تفضلات
پادشاهانه گشته رخصت بصوبه و تعلقه خود یافت متعمد خان که مدار المهام
پادشاهزاده جهان شاه بهادر بود به قلعه داری جاپادیر سر افرازی یافت و سپرد آن
به سید عقیل خان گردید و میر ابو البقا بخدمت کوتوالی و کروره محال گنّهره
پارچه که در عهد حضرت خلد مکان موقوف گسته بود تعین شد و میر ابو القاسم
بخدمت امینی داغ تصحیحه از تغیر شیخ نجم الدین و محمد کاظم ولد
محمد حاتم بیگ به داروغگی چیره بافخانه و خواجه عوض داروغهٔ خزانه عامره
بلده از تغیر عبد الواسع و علی اکبر بخشی و وقایع نگار و شیخ نور الله بخدمت
داروغگی خزانه بیت المال و امینی چیره باف خانه از تغیر شرف الدین
از حضور مقرر گستند و همدرین ایام تخفیف دامی که در عهد حضرت خلد
مکان در اکثر پرگنات شده بود بموجب حکم باز یافت گردیده تنخواه شد بلکه
در بعضی مکانات افزود دامی هم بعمل آمد و متصدی گری بندر کهنبایت
از تغیر امانت خان و تهانه داری کاجنه از تغیر سید علیخان فیروز جنگ بنام
اعتماد خان تجویز نموده دخیل ساخت و محمد قلی دو صدی ذات سی سوار
و یک صدی ذات ابراهیم قلی و قاسم قلی شرح ایضاً پسران کاظم بیگ که
ابراهیم خان تجویز نموده بود دریندولا بدرجه پذیرائی رسیده سرفراز شدند - چون
بعرض اقدس رسیده بود که وقایع نگار و سوانحه نویس بلدهٔ احمد آباد میخواهند
که گماشتهای خود را در کوته پارچه بفریسند حکم مقدس به دیوان صوبه عز ورود

فرمود که چون در عهد حضرت خلد مکان مقرر شده که وقایع نگار و سوانحه نویس گماشتهای آنرا در مقدمات مالی دخیل نباشد باید که نگدارند که آنها در مقدمات مالی دخل نمایند و نیز حکم معلی صادر شد که پول سیاه دام عالمگیری را شکسته بوزن عهد پادشاه غفران پناه که بوزن بیست و یک ماشه بود به سکهٔ مبارک رسانند چنانچه دران وقت پول سیاه بآن وزن تا مدتی رایج گشته بود بعد آن بهمان وزن عالمگیري عود نمود جنس چیره باف خانه سرکار و کارخانجات پادشاهزاده که روانه شده بود بنابر خبر هنگامه مرهته برگشته آمد چون رایات نصرت آیات پادشاهی بعد فتح محمد کام بخش از دکهن معاودت فرموده متوجهه هندوستان شد حکم جهان مطاع عالم مطیع بدیوان صوبه کرامت ورود فرمود که بدستور سابق انچه زر در خزاین موجوده باشد همراه خود گرفته بحضور بیارد که در نواحي صوبهٔ مالوه به لشکر فیروزی اثر ملحق گردد و نیز فرمان شد که چون بعرض اقدس رسیده که بکتاب خانه درگاه شاه عالم قدس سره قرآن مجید و کلام حمید بخط شریف حضرت امام علي ابن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا موجود است آن را از سجاده نشین آنجا گرفته بحضور بیارد که بزیارت دستخط آنحضرت تبرک جسته آید بنابران عبد الحمید خان قرآن را از صاحب سجاده بطریق امانت گرفته با خزانه روانه گردید چون هنگام روانگی بقصبه سانولي رسید ازانجا که صلابت محمد خان بابي را که سیّد عقیل خان بفوجداري آنجا مقرر کرده بود بنابر بدرقه همراه خود تا لشکر فیروزی برد و در نزدیکی قصبه دهار متعلقهٔ صوبه مالوه بار دوی معلی پیوسته شرف اندوز ملازمت گشت و قرآن مجید را بجناب والا رسانید بعد چندی معروض داشت که قرآن بطریق امانت از سجاده نشین آنجا گرفته بحضور آورده ام حکم اقدس بشرف صدور پیوست که ما را زیارت مدعا بود این تحفهٔ بی بها سزاوار همانجا است حواله فرمودند و حکم شد که رسید صاحب سجاده را بحضور برساند چون دران هنگام راجه اجیت سنگهه بنابر رؤیداد هرج و مرج و ارتحال حضرت خلد مکان جودهپور را متصرف شده سر بشورش و فساد برداشته و نیز زیارت حضرت خواجه معین الدّین چشتي قدس

سرِه واقعهٔ بلدهٔ اجمیر ملحوظ خاطر قدسي مظاهر بود رایات عالیات متوجهه آنصوب شد بخان فیروز جنگ فرمان رفت که بالشکر آراسته و لوازم توپخانه خود را از احمدآباد بدانجا رسانیده سعادت اندوز ملازمت سازد و یک لک و بیست و پنج هزار روپیه در ماهه سه بندي سه هزار سوار و پنج هزار پیاده في نفر سوار سی و پنج روپیه و پیاده چهار روپیه سوای جمعیت همراهي خود که نگهداشت نماید مقرر شد چنانچه یازده لک روپیه طلب هشت ماهه و بیست و چهار یوم بدفعات بموجب دستکات تنخواه بمهر عبد الحمید خان و شریعت خان دیوانیان صُوبه از خزانه عامره گرفت و به دیوان صوبه فرمان شد که پنج ضرب توپ و پنجاه رهکله و یک صد و پنجاه شتر نال و سه هزار بان و هزار من سرب و هزار من باروت و صد من مهتابی از توپخانه سرکار والا و دو صد نفر بیلدار و یک صد نفر تبردار و یک صد نفر سقا نوکر کرده در فوج خان فیروز جنگ تعین نماید در سال هزار و صد و ببست و یک عبد الحمید خان که در حضور رسیده بود تفضلات پادشاهی شاملحال او شده بوالا رتبه افضی القضاة مباهی گشته در رکاب ظفر انتساب سر گرم بامر مامور شد صلابت محمد خان بابی را که همراه برده بود رخصت انصراف داد و دیوانی صُوبه اصالتاً بشریعت خان برادرش که در احمدآباد بنیابت مي پرداخت مفوض گردید همدران آوان روزی چند بیماری طاری حال خان فیروز جنگ گشته بود مبدل به صحت و اعتدال مزاج گرائید لهذا بلوازم ضیافت و اطعام سادات و مشایخ و اصحاب عمایم و منصبداران واعیان و اهالی شهر پرداخته تا سه شب بر کنار رود سابرمتی بچراغان و سر دادن انواع آتشبازي جشن نمود و بنابر نوشتن بعضی مقدمات بحضور بمهر علی خان بخشي وقایع نگار سلوک نا پسندید نموده یک دو ساعت در چبوتره کوتوالی توقف داده گذاشت و با محمد محسن سوانح نویس نیز اعراض نموده در صحن مسجد جامع بعد انفراغ از نماز قدمی چند در پیش مردم دوایند و از اکرام الدّین خان لک روپیه و بهمین مقدار از کان داس پیشکار دیوانی جبراً گرفت و بعزم روانگي مارواړ و مهم راجپوتیه بر آمده بموضع اچیر عمله پرگنه حویلي سه

کروهی برلب آب سابرمتی مقامات نموده و دفعه ثانی بلوازم طوی جشن و چراغان پرداخت محمد رضا نام که تازه از ولایت ایران وارد این دیار گشته و معروض قدسي شده بود حسب الحکم والا بشریعت خان دیوان عز و رود یافت که دو هزار روپیه جهت خرچ او از خزانه عامره بدهانند سابقاً پروانه در باب تنخواه یک لک و بیست و پنج هزار روپیه در ماهه اخراجات سه بندي نو نگهداشت مهم راجپوتیه بخان فیروز جنگ بنام عبد الحمید خان دیوان پیشین صادر شده بود دریفولا که دیوانی بشریعت خان مفوض گردید حکم اقدس بنام او شرف ورود افگند که مبلغ مذکور مرقومه را از تاریخي که خان فیروز جنگ از احمدآباد بر آمده و شروع نگهداشت کرده بموجب سرشته نگهداشت بخشي صوبه مطابق سند سابق تنخواه بدهد و محمد عبد الله بخدمت سوانح نویسي از تغیر محمد محسن از حضور سرفرازی یافته رسید سید احسن الله خان متصدی بندر کهنبایت مقرر گشت خان فیروز جنگ از نواح بلده کوچ نموده پیش کش زمینداران ضلع دریاء سابرمتی گیران بموضع ولا سنه عمله پرگنه ایدر رسیده چند ماه مقامات نمود و در سال هزار و صد و بیست و دو حسب الحکم اقدس بنام دیوان صوبه کرامت ورود فرمود که دریفولا حکم جهانمطاع آفتاب شعاع صادر شد که اشرفي و روپیه سکه مبارک بوزن یک توله مسکوک مي کرده باشند چندی بدان وزن سکه بعمل آمد ثاني الحال موقوف گشته بدستور عهود پیشین حکم شد چون جمدة الملک مدارالمهام خانخانان وزیر الممالک زمین متصل لال دروازه و پهلوي دروازه نقار خانه قلعهٔ بهدر بدابر احداث رباط و مدرسه و مسجد خریده کار عمارت شروع نموده بود ازانجا که یک قطعهٔ زمین محبوس خانه چبوتره کوتوالی درانجا واقع گشته از سرکار والا خریده حسب الحکم والا بمهر عنایت الله خان میر سامان درین باب بشریعت خان دیوان رسید که وجهه قیمت زمین مذکور منجمله طلب خانخانان که بعد فراغ محاسبه جاگیرداری در سرکار والا بر آمده محبوس نمایند و آن قطعه را داخل عمارت نموده و به تقید تمام تعمیر میشد چون تقدیر باتمام آن مقدر نبود بعد چندی

که واقعهٔ ناگزیر خانخانان روئیداد بیمهٔ کار ماند و برای سر انجام و ارسال چهار شامیانه مخمل زر دوزی ستاره دار خوش طرح سنگین که بالای تخت مبارک ایستاده شود و سه ابره اسپک دیوان خاص که بر آورد آن شصت و پنجهزار روپیه شده بدیوان صوبه احکام رسید و هرکاره صوبه بعرض اقدس رسانید که چون از حضور پر نور برای رسانیدن اخبار راجپوتیه و مرهته تاکید است بر طبق گفته خان فیروز جنگ پنجاه نفر جاسوس سر نفر هفت روپیه وصولی نوکر کرده وآنها اخبار اماکنه راجپوتیه و مرهته متواتر میرسانند و بموجب آن بفیروز جنگ اطلاع داده بحضور معروض میدارد بسبب عدم یافت طلب نالش دارند لهذا بنام دیوان حکم شد که تا انصرام یساق بعد ملاحظه موجودات تنخواه میداده باشند و در باب مرمت باعات باغ شاهي و باغ کانکریه و منازل بنا نموده محمد اعظم شاه که در مکان رستم باغ و گلاب باغ واقع است بیست و سه هزار و چهار صد و هشتاد روپیه که بر آورد شده بدیوان صوبه حکم رسید و نیز حکم والا عز ورود یافت که مرزا محمد هاشم نام که تازه از ایران دیار وارد احمد آباد شده بعرض مقدس رسیده حکم جهان مطاع عالم مطیع بخان فیروز جنگ بصدور پیوسته بود که از طرف خود رعایت و سامان نموده مهماندار همراه داده روانه حضور پرنور سازد درینولا بدیوان صوبه یرلیغ شد که اگر بر طبق حکم محکم او سرانجام نموده روانه نکرده باشد ده هزار روپیه از سرکار والا برای خرچ او بدهند عوض باقي بیگ گرز بردار که در باب ایصال ده هزار روپیه تصرف محمد بیگ خان از خزانه جونه گده رسیده بود چنانچه منجمله آن یک هزار روپیه داخل خزانه کنانیده درینولا از معروضه گرز بردار بعرض رسید که در ادای وجه باقي دفع الوقت مي نماید بنابر آن بدیوان حکم شد که بتاکید و بلا توقف و اهمال زر موصوف را بمعرض ایصال در آورده داخل خزانه نماید و همدرین سال خدمت قضای بلده از تغیر ابو الفرح خان و قاضي ابو الخیر و تعلقه سوانح نگاری از تغیر محمد عبد الله باکرم خان که بخطاب سرفراز شده بود مقرر گردید چون از نوشته هرکارهٔ بندر کهنبایت بعرض اشرف رسید که سید احسن الله خان

متصدی آنجا دیوانخانۀ کلان با محل سرا در بلدہ احداث نمودہ چوب ساکوان وغیرہ قیمت هفت هزار روپیه از چوب فروشان بچهار هزار روپیه گرفته و شهتیر وغیرہ چوب از مکان حاکم نشین واقع بندر مذکور که تعلق سرکار والا است بر آوردہ باحمد آباد و سي و شش تخته سنگ مرمر و یکصد تخته از سنگ دیگر از مسجد کلان بیرون دروازہ مکی بر آوردہ میخواست که به احمد آباد بفرستد بنابر مزاحمت شیخ عبد الوهاب فاضل نگرفته و تخته های سنگ مرمر نگاه داشته لهذا حکم محکم صادر شد که گرز بردار رفته او را بحضور بیارد به دیوان حکم شد که خانه را بسرکار والا ضبط نمایند *

ارتحال خان فیروز جنگ و ضبطی اموال آنها

خان فیروز جنگ از مقامات ولا سنه پیشتر کوچ نمودہ بر زمیندار دانته جهت اخذ پیش کش توقف داشت چون فی الجمله نقاهت باقی بود مکث بهمرسانید و علامات مرض استسقی ظاهر گشت و روز بروز روباشتداد نهاد لهذا معاودت نمودہ بعد طی منازل و قطع مراحل باحمد آباد در آمدہ صاحب فراش گردید و پهلو بر بستر ناتوانی نهاد از انجا که پیمانه عمرش لبریز گشته و ایام زندگانی بسر آمدہ تدبیر و معالجه اطبا مفید نیامد - * بیت *

رسیدش خزان در بهار حیات نوشتند در قبض روحش برات

بروز چهار شنبه هفدهم شهر شوال المکرم و ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد و بنابر نقل نمودن در مدرسه بنا نمودۀ او مکان قبر واقعه شاه جهان آباد در جوار مزار شاه وجیهه الدین قدس سرّہ امانت در خاک سپردند - شریعت خان دیوان و میر علي خان بخشی وقایع نگار و اکرم الدین خان سوانح نویس بطلب محمد بیگ خان که دران ایام بنیابت خان فوجداري پٹن قیام داشت مسرعان سریع السّیر فرستادند که آمدہ بمحافظت و حراست صوبه پردازد چنانچه او بیست و چهارم آن ماه بر جناح استعجال خود را رسانیدہ باتفاق دیوان صوبه وغیرہ به ضبط اموال خان فیروز جنگ پرداخت اما بنابر تسلّط

عوض خان و دیگر منصوبان بواقعي ضبط اموال را که مقدور نبود انچه بعمل امد زیر مهر قرق نموده کیفیت واقع را بحضور معروض داشتند اکثر بدعات از اخذ و جر وغیره در ایام حکومت اواحداث یافته که هیچ یک از ناظمان توفیق رفع آن نیافته اند اکنون رفته رفته بدرجهٔ اتم پیوسته چنانچه بدیل عمل هرکدام انشاء الله تعالی بقدر وسع معلومات ثبت خواهد افتاد کم و بیش مصادره که درباره نین پو فوجدار کرد و انچه در جبوتره کوتوالی مي شد چون درانوقت در مردم یک گونه دست رس بود چندان نمی نمود دیگر در محال سایر بر عرابه علات خوراک دواب في عرابه یک روپیه بر في صد مال بازرگانان که بمحال کثرهٔ پارچه برای ادای محصول رجوع مي ساختند از مسلمین نیم روپیه از هنود یک روپیه بصیغه غولک ناظم قرار داده یکی از متوسلان خود را کروره ساخته دران محل نشانیده و این بدعتها استمرار یافت اگرچه آن وقت کروره ناظم را سوای گرفتن وجه معین دخلی در تشخیص قیمت آن اجناس و حکومت نبود متصدیان پادشاهی موافق ضابطه سرکار مي کردند الحال بمرور ایام تمام اختیار بد کروره ناظم تعلق گرفته متصدیان پادشاهی برای نام اند - دیگر از جمله بدعتهای احداثی آنوقت مقرر شدن محصول بر بقولات که ترکاری گویند چون در صوبه دار السرور برهانپور از قدیم محصول مندوي سبزی مقرر است و در صوبه احمد آباد کاهی معمول نبوده خان فیروز جنگ که تازه از انجا بصوبداري احمد آباد رسیده ازان محال استفسار نمود چون واضح گشت که درین صوبه نبود لهذا قلیل محصول مقرر ساخت که اکنون مبلغی افزوده و در دروب شهر نویسندها مقرر که آمدني جنس ترکاری و میوه را مي نوشته باشند و نیز مندوي روغن زرد که مردم سرباری مي آرند احداث شد که اکنون هر دو محال شده اند الحاصل خبر ارتحال خان فیروز جنگ بعرض اقدس رسید حکم والا بنام دیوان صوبه در باب ضبط اموال باتفاق امانت خان و وقایع نگار و سوانح نویس که بقرار واقعي پردازند و نوعی احتیاط بکار بندد که دامي فوت و فرو گذاشت درمیان نیاید و سر رشتهٔ آن بدفتر معلی ارسالدارند صادر گشت ازانجا که از معروضه هرکاره صوبه

معروض قدسي گشته بود که متصدیان خان فیروز جنگ خزانه را وا کرده زر بدون مرتب شدن اسناد برات به سپاه و شاگرد پیشه داده و می دهند و به بهانه دادنی مبلغی متصرف می شوند و جي کشن دیوان کاغذ کارخانجات را تبدیل میکنند بنابران حسب الحکم اعلی بدیوان عز ورود یافت که بمجرد وصول این حکم اموال را بنقید تمام باتفاق امانت خان و محمد بیگ خان از قرار واقع بضبط در آورده هر که متصرف شده باشد از و باز خواست نموده حقیقت را بر نگارند و نه گذارند که احدی تبدیل اوراق دفتر تواند نمود و از متصدیان ضامن معتبر زنجیره بند بگیرند چون هنوز امانت خان از بندر سورت نرسیده بود محمد بیگ خان جي کسن دیوان و الماس و مصاحب و نیکروز خواجهٔ سرایان فیروز جنگ را دوستاق نمود اکرم الدّین خان که بعمدة الملک آصف الدوله اسد خان و امرایان عظام که جاگیر اکثر ازانها در سپرد داشت که یک لک روپیه بیموجب جبراً و قهراً فیروز جنگ از من گرفته چون من زر نه داشتم از وجهه محصُول جاگیرات داده ام لهذا حکم اقدس شرف ورود یافت که دیوان صوبه از جمله اموال او بدهاند و چون بردن نعش فیروز جنگ مقرر بود حکم اقدس رسید که اموال وغیره سرانجام از ناطق و صامت را منسوبان او که همراه نعش می آیند به درگاه معلی بیارند *

مقرر شدن امانت خان متصدي بندر مبارک سورت بضبط اموال خان فیروز جنگ و نیابت صوبه از خالصه شریفه

خدمت امینی و فوجداري پرگنه حویلی احمداباد وغیره محالات انتقالی خان فیروز جنگ بخالصه شریفه من ابتدای ثلثان خریف پارس ئیل سال مذکور تعلق پذیرفته و به امانت خان که دران هنگام متصدی بندر سورت و بمنصب سه هزاري ذات چهار هزار سوار سرفرازي داشت تفویض یافت و یرلیغ شد که باحمدآباد شتافته از تعلقات خبردار باشد و بضبط اموال خان فیروز جنگ

پردازد و بموجب حکم والا بمهر امیر الامرا فوجداري گرد نواح بلده بنظر علي خان و یکصدي ذات صد سوار بشرط آن اضافه عطا گردید امانت خان بنابر بعضی امور و موسم برشگال که شوارع و طرق مسدود بود تا هنگام اجرای آن در سورت توقف ورزیده پیش از رسیدن خود محمد بیگ نامی از خویشان و انور خان را برای تمشیت امور ماموره فرستاده متعاقب آنها در معدود الایام روز دو شنبه هشتم شهر ربیع الاول سال هزار و بیست و سه باحمدآباد رسیده بحفظ و حراست بلده و تمشیت امور صوبه پرداخت و متصدي گري بندر سورت به دلاور خان تعلق گرفت همدران آوان امانت خان بخطاب شهامت خان مخاطب گشت و از عرضداشت او معروض بارگاه فلک اشتباه گردید که مرهٹه هر سال باراده فساد در قصبات صوبه احمدآباد مي آیند اگر احیاناً احتیاج نگاه داشت سپاه جمعیت شود مدوي در هر گاه هر قدري برای نگاهداشت و مصالح توپخانه در کار شود تنخواه بر خزانه عامره نماید لهذا حکم محکم عز ورود یافت که عند الحاجت بقدر یک لک روپیه در ماهه باتفاق خود و بخشي و وقایع نگار موافق ضابطه تا رفع فساد از خزانه عامره آنجا تنخواه نمایند بنابر آن بدفعات سه لک و پنجاه و شش هزار و هشتصد و شانزده روپیه طلب سه ماه و هفده یوم بموجب دستگاه بمهر دیوان صوبه تنخواه گرفت *

روئداد خانه جنگي با محمد بیگ خان

ازانجا که محمد بیگ خان از خانه زادان قدیمي موروثي در سرکار والا و مرد سپاهي منش بود نظر بر جلادت و قدم بندگی چنانچه بایست مراعات و سلوک در برخورد روز اول که بعنوان استقبال شتافته ملاقي گشت با شهامت خان نکرده و در آمد و رفت و دیدن ها نخوت میگذرانید و این معني دیمابین بکدورت انجامید چون درین ایام تقدیم محافظت بلده بعد ارتحال خان فیروز جنگ از محالات انتقالی که به شهامت خان سپرد گشته برداشت نموده بود و در مقدمه حساب و وجهه باز گردانی جواب راستی نمیداد موجب ازد یاد نا

حوشي ها و علاوه وحشتها گردید - شهامت خان در صدد رسانیدن خفت و گرفتن زر باز گردانی بزبردستي در آمده روزی به بهانه شکار سواری و فوج خود را مهیا ساخته جمعی را بیخبرانه بر خانه محمد بیگ خان که بر کنار لب جوی سابرمتی واقع بود فرستاده که او را نشانیده باز خواست وجهه مذکور نمایند و اگر بمنازعت پیش آید فوجیکه مستعد است میرسد آنها قریب یک پاس روز بر آمده رسیده در جلوخانه در آمده ارادا رفتن دیوانخانه داشتند از اتفاقات پیش از رسیدن فرستاده ها او باندرون رفته و چندی از پیاده و شاگرد پیشه که حاضر بودند و از سوی مزاجي جانبین که اشتهار یافته بود اطلاع داشتند باظهار اینکه خان اندرون است خبر کنیم مانع از دخول شدند و آنها منع پذیر نشده مي خواستند که جبراً و قهراً در آیند بایکدیگر گفتگو واقع شد و دو سه کس از طرفین زخمي گشتند و فرستاد ها را بیرون بر آورده در را بستند محمد بیگ خان از استماع شور و غوغا ببرون بر آمده بر ماجرا واقف شده با برادران و پسران و جمعی از غلامان مستعد و آمادهٔ جنگ شده نسست شهامت خان از آگاهي این واقعه فوج و توپخانه و مرحله های تخته بندي که برای همین معنی مرتب ساخته بود با فیلان تعین فرا بود و جنگ توپ و تفنگ و بان در گرفت و این خبر در کوچه و محلات درون و بیرون شهر شایع گردید ازانجا که پیشتري از جماعداران و فرقه سپاه باشند گان درون حصار و آنطرف دریای سابرمتی که در آنوفت بمشابه شهري بود و قریب شش هفت هزار کس از سوار و پیاده قوم اعوان وغیره سپاه پیشه سکنا داشتند و از قدیم الایام مکرر بصیغه نوکری با محمد بیگ خان بودند بمجرد آگاهي از هر گوشه و کناره قادو دیده خود را میرسانیدند و بدین منوال ازان طرف آب از راه دریچهٔ خانه او بود که مشرف بدریا بود رسیده شریک شدند هر چند فوج شهامت خان متواتر حمله‌ور گشته یورش می نمود از صدمه رسیدن گوله بندوق و جزائیر که از پشت بامها و دیوار خانه میرسید کاري پیش نمیرفت و مردم بسیاری کشته و زخمي گردیدند و درین هنگامه چندی از خانهای نزدیکی سوخته بغارت رفت او اخر همان رو مهر علي خان بخشی صوبه و صفدر خان بابی درمیان آمده طرفین را از جنگ

باز داشته نائرهٔ قتال را بآب یاری سخنان مصلحت آمیز فرونشانیدند در عهود سابق این قسم خانه جنگی در بلده اتفاق نیفتاده بود این معنی نیز بدعت تازه شد القصّه بعد چند روز محمد بیگ خان بودن خود را صلاح وقت ندیده بر آمده بسمت کهرکول راهي گشت همدران ایّام اقضی القضّات عبد الحمید خان مستعفی امر قضا گردیده رخصت رفتن احمدآباد بعرض اقدس رسانید و این معنی در پیشگاه خلافت و جهانباني منظور نشد لهذا خیمهٔ خود را آتش داده لباس فقیرانه در بر کرده بگوشهٔ مسجد نشست چون معروض قدسي گشت از راه تفضلات و قدم خدمت که بحال او مبذول بود یرلیغ شد که برادر خورد شریعت خان را که بدیواني صوبه احمدآباد سرفراز است تا معاودت خود که شش ماهه رخصت است به نیابت خویش مقرر ساخته طلب دارد و بنابر سرانجام مهام دیواني صوبه متشرع خان پسر شریعت خان نایب باشد خواجه عبد الحمید خان راضی باین معنی شده باحمدآباد آمد و شریعت خان رفته بامر قضائی حضور سرگرم کار گردید همدران ایام شهامت خان بنابر بندوبست و اخذ پیش کش زمینداران و کولیان ضلع رود سابرمتي بصوب پرگنه کري و بیجاپور بر آمده اکثر دیهات زور طلب را قرار واقعي تاخته ضامن عدم تمرد گرفت که درین بین خبر پیوستن مرهتّه بر گذر بابا پیاري رسید لهذا معاودت نموده بیرون بلده با لوازم توپخانه و منصبداران متعینه و سیّد احمد گیلانی فوجدار سورتهه را همراه گرفته بکوچهای متواتر به بروده رسید و ازانجا لشکر را جریده ساخته بنگاه را به بهروچ فرستاده توزک لشکر نموده ایلغار کرد مرهتّه از خبر رسیدن فوج از گذر بابا پیاري عبره شده بآنطرف رفت صباح روز دیگر که شهامت خان کوچ نمود دکهنیان پیش راهي گشتند و شهامت خان بفرودگاه آنها نزول نمود و بهمین تا او گلیسر رسید روزیکه ازانجا کوچ لشکر اسلام شد درین راه بر چند اول جنگ رؤیداد تنبیه معقول یافته رو گردان شده رفتند و شهامت خان تا بندر سورت رفته بعد مقامات چند و رفتن دکهنیان معاودت نموده به احمد آباد آمد *

سلطنت ابوالفتح معز الدّین جهاندار شاه ابن خلد منزل شاه عالم بهادر شاه پادشاه و صوبه داري آصف الدّوله اسد خان و نیابت محمد بیگ خان و دیواني شریعت خان و نیابت متشرع خان

نوزدهم شهر محرم الحرام سال هزار و صد و بیست و چهار واقعهٔ نا گزیر حضرت خلد منزل در دارالسّلطنت لاهور روی نموده میان پادشاهزادها جنگ سلطانی بوقوع آمد وسلطنت بر ابوالفتح معز الدّین جهاندار شاه پادشاه قرار گرفت - * بیت *

یکی چون رود دیگر آمد بجای جهانرا نمانند بی کد خدای

و آنحضرت متوجهه دارالخلافت شاه جهان آباد گشته سریر آرا شدند امر جلیل القدر وکالت بدستور سابق بعمدة الملک آصف الدوله اسد خان بهادر و منصب وزارت بجمله الملک مدارالمهام ذوالفقار خان مرحمت شد و شرح سکه بدین نهج مقرر گشت - * بیت *

در آفاق زد سکّه چون مهرو ماه ابوالفتح غازي جهاندار شاه

ازانجا که از عهد حضرت خلد مکان محمد بیگ خان ربط قدیم به آصف الدوله داشت و ببر کیفیت سرگذشت خود و رسیدن بکهر کول و معطل نشستن را بعمدة الملک نوشته بود چون از انتقال خان فیروز جنگ صوبه احمدآباد به کسی مفوض نه گشته بود صوبه مذکور از پیشگاه خلافت و جهانبانی بآصف الدّوله عطا گردید و بعد معروض قدسی محمد بیگ خان را به نیابت صوبه تجویز نموده باضافه منصب که از اصل و اضافه سه هزار ذات دو هزار سوار باشد و عطای علم و نقاره سرفراز گردانیده نوشت که از مکانیکه رسیده باشد معاودت نموده خود را بصوبه احمدآباد رساند ازانجا که او در آرزوی این چنین روز روز و شب می

گذرانید بعد ورود منشور و عطیّات بر جناح استعجال عازم این صوب شده بتاریخ
چهاردهم شهر جمادي الاول سال مذکور وارد احمدآباد گشت و شهامت خان را
که صوبه مالوه مقرر شده بود بر آمده بدان صوب شتافت محمد بیگ خان به
تمشیّت امور انتظام مهام نظامت و مقرر نمودن فوجداران و تهانه بندي متعلقۀ
ناظم سر گرم گردیده مدت سه ماه بامر دیانت پرداخته بخدمت متصدي گري
بندر سورت از تغیر دلاور خان سرفرازي یافت *

صوبه داري آصف الدوله اسد خان و نیابت سر بلند خان بهادر و دیواني شریعت خان نایب متشرّع خان

از پیشگاه خلافت و جهانباني سر بلند خان که بمنصب شش هزار سوار
سر بلندي داشت به نیابت عمدة الملک آصف الدّوله مقرر شد و پیش از
رسیدن خود بالتفات خان که از کومکیان صوبه بود بنابر مداخلت نوشت
چنانچه او بتاریخ پنجم شهر شعبان المعظم دخیل کار گردید و محمد بیگ خان به
بندر سورت راهی گشت سر بلند خان از حضور بعنایت خلعت فاخره
سرفرازي یافته عازم صوبه احمد آباد شده بکوچهای متوالی طی مراحل و قطع
منازل نموده بساگواره متصل سرحد صوبه رسیده بتاخت در آورده متوجه پیش
گردیده روز پنجشنبه شهر شوال داخل بلده گشت و بنظم و نسق مهمات
پرداخت و عبد الرحمن و عبد الرحیم جماعداران همراهی خود را با فوج آراسته
و توپخانه پیراسته بنابر بندوبست صوبه و تنبیه و تادیب متمردان و گرفتن
پیش کش رخصت نمود آنها بصوب پتّه چنوال که مسکن کولیان مفسد
مقرریست شتافته بتاخت مواضعات و قتل و اسر آنها مبادرت نمودند و بوجهه
احسن بندوبست آن ضلع به عمل آمد سر بلند خان بدست آویز محضر بمهر
افضی القضاة خواجه عبد الحمید خان و شریعت خان دیوان و مهر علیخان
بخشي وقایع نگار و اکرم الدین خان صدر که دران آوان بخطاب شیخ الاسلام خان

مخاطب گشته و ناصر الدین احمد سوانح نویس و قاضی اظهر خان که بمنصب فضلی بلده از تغیر ابو الخیر سرفراز گردیده بود بصیغه تذنیه مرهٹه دکهنی انسداد گذرها و معبرها و ضروریات توپخانه برسم علی الحساب دو لک و چهل هزار و چهار صد و پنجاه و شصت روپیه بموجب دستکات تنخواه دیوان صوبه از خزانه عامره گرفت و همدرین سال رحمة الله خان که بعهد حضرت خلد مکان داروغه عدالت عالیه و امین هفت چوکی و قرب و منزلت داشت بعد ارتحال آنحضرت ترک منصب و نوکری نموده شیوهٔ انزوا گزیده بود بعزم دریافت حج بیت الله الحرام زاد الله شرفاً و تعظیماً چون با سربلند خان اخلاص داشت همراهی نموده وارد شهر گشت و خدمت امینی اخذ جزیه بمهر علي خان از حضور مفوض گردید و در همان سال محمد بیگ خان متصدی بندر سورت رخت هستي بر لبست سر بلند خان از اسماع این معنی بنابر محافظت آنجا سیّد صلابت خان خسر پوره خود را فرستاد و لاش محمد بیگ خان را منسوبان او آورده در باغی که بیرون دروازه شاه پور بلده دارد مدفون ساختند درین بین خبر جنگ سلطاني و سریر آرائی محمد فرخ سیر پادشاه رسید سر بلند خان بمقتضائی وقت سید عقیل خان را نائب صوبه مقرر ساخته روز دوشنبه هفدهم شهر صفر المظفر سال هزار و صد و بیست و پنج بعزم دار الخلافت راهی گشت *

نیابت سید عقیل خان

چون سر بلند خان روانه گشت سیّد عقیل خان در قلعهٔ بهدر داخل شده بانتظام مهام سر گرم گردید والد راقم از پرگنه دبهوئي که در خالصه والا و سپرد سیّد عقیل خان بود حسب الطلب آمد از آنجا که رتق و فتق مهمات او پیوسته تعلق بایشان داشت بامور مرجوعه پرداخته نیابت فوجداری پٹن محال شرطی صوبه را بمعصوم قلي فوجداري بیر مکانم را به رضا قلي برادرش و فوجداري کرد را بمحمد یحیی بابی برادر زاده صفدر خان بابی که از ابتدای ورود باحمد آباد متوسل بود مقرر نمود و کروړائی محال سایر و کٹهره پارچه بمحمّد جعفر عم راقم

سپرد چون دران ایام چندی از اوباشان که شیوهٔ مردم آزاري پیش گرفته بودند سید عقیل خان اله یار خان نائب کوتوال را باسر و قتل آنها مامور ساخت و او پیوسته در انتهاز فرصت و قابو می بود روزی بحسب اتفاق در راسته بازار دروازهٔ سلاح فروش دو چار گشته ارادهٔ دستگیر ساختن نمود آنها راه فرار پیش گرفته بخانه مستفید خان که در شارع عام است گوشه گیر گشتند اله یار بد انجا رسید چون مفری نداشتند بجنگ در پیوستند و کشته شدند - * بیت *

وقت ضرورت چو نماند گریز   دست بگیرد سر شمشیر تیز

ازانجا که سیّد عقیل خان بنابر بندوبست و گرفتن پیشکش برهنمونی صفدر خان بابی او را رساله داده رخصت نموده بود چنانچه بمحمود آباد پیوست درین بین خبر تقرر صوبه بشهامت خان رسید والد راقم او را با فوج بر داشته برد دودا رانا زمیندار موضع بر سرهٔ معموله چوراسي کهنبایت روت و سي هزار روپیه و فرار فرستادن صبیه خود بازدواج سید عقیل خان مقرر ساخته وجه مذکور را به طلب سپاه تنخواه نموده معاودت کرد *

سلطنت حضرت ابو المظفر معین الدین محمد فرّخ سیر پادشاه بن محمد عظم الدّین بن حضرت خلد منزل و صُوبه داري شهامت خان و دیوانی شریعت خان نائب متشرع خان

بعد از وقوع جنگ سلطانی با جهاندار شاه پادشاه عم خویش سیزدهم ذیحجه الحرام سال صدر که سال هزار و صد و بیست و چهار هجری باشد محمد فرخ سیر پادشاه غازی بجلوس مبارک تخت سلطنت را زیب و زینت بخشیدند و منصب جلیل القدر وزارت بقطب الملک یمین الدوله عبد الله خان بهادر ظفر جنگ و امیر الامرائی بسید حسن علي خان بهادر مرحمت گشت و حکم

اشرف اقدس شرف نفاذ یافت که روزگار سلطنت جهاندار شاه را ایام فترت و جهالت انگاشته داخل سنین جلوس مبارک محسوب سازند فرامین مطاعه و مناشیر نافذه مشتملبر تهنیت اورنگ آرائی و اجرای خطبه و سکه بالقاب همایون و اسم مبارک بصوبجات ممالک محروسه هندوستان بنام ناظمان و دیوان شرف صدور یافت و صوبه داری احمد آباد به شهامت خان که به تنظیم و نسق صوبه مالوه می پرداخت معوض گردید و او بموجب حکم اقدس باحمد آباد شتافته بیستم شهر جمادي الاول داخل بلده شده بتمسیت مهمات و انتظام صوبه سرگرم کار گشت و فرمان والا شان ورود فرمود *

نقل فرمان عالیشان آنکه

فدوی مورد مراحم بیکران قابل احسان شهامت خان بعنایت پادشاهی مباهی بوده بداند که درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که آفتاب عالمتاب سلطنت جاوید طراز و خورشید گیتی افروز دولت خدا داد ابد مدت ازل بنیاد از مطلع فضل و افضال ایزد ممتعال طالع گشته زمام مهام عالم آرائی دو جهانی بعون عنایت الٓهي بقبضهٔ اختیار ما قرار گرفته مخالف که از دست بهادران نصرت شعار و مدارزان فیروزی ماثر شکست یافته ره نورد وادی فرار گشته بود اسیر و دستگیر شد و اورنگ خلافت و جهانبانی بجلوس میمنت مانوس اقدس اعلی زیب و زینت اندوخته رؤس منابر و وجوه نقود را بنام و القاب اشرف اقدس ارفع همایون رونق رواج افزود در مقام شکر گذاري و سپاسداري بازای این موهبت جلیله و عطای جزیله وجهه همت عالي نهمت آن آنست که بر حسب قدرت و امکان از اعتلای اعلام شریعت غراو ملت بیضا کوشیده استقامت احوال رعایا وزیر دستان را خالصاً لوجهه الله مطمح نظر داشته ارکان دین و دولت را به نصفت و عدالت استحکام دهیم و بساط امن و امان در بسیط زمین و زمان بگسترانیم و امضای داد گستری و اجرای لوازم جهان پروري و مراعات مظلوم نوازي و ظالم گدازی بنظر قدسی اثر

گذرانیده در باب استرفاه خلایق که بدائع و دایع خالق اند وظیفه اجتهاد معدول داشته نگداریم که از قوی بر ضعیف حیف و تعدی رود و ریاض عالم آرائی برشحات سحاب معدلت چنان سرسبز و شاداب گردانیم که پژمردگی خزان و جور عدوان نه بینند باید که آن قابل احسان مراسم شکر عطیهٔ یزدانی بجا آورده وظائف انبساط و بساط شادمانی بتمهید رسانیده جهت خاطر ملکوت ناظر اقدس را نصب العین خود دانسته باستقلال در نظم و نسق صوبه و سد ابواب ظلم و جور و محافظت و رفاهیت رعایا بهیچ وجهه من الوجوه اسهال و اهمال جایز ندارد و مراحم والا بحال خود روز افزون انگاشته همگی همت مصروف آن دارد که روز بروز مملکت معمور و مساعی جمیله مشکور گردد و نقل خطبه که واقفان آستان کرامت نشان فلک بنیان برای خواندن روز جمعه ترتیب داده اند فرستاده شده باید که خطباء مساجد آن صوبه خطبهٔ مسطور را حفظ نموده روز جمعه می خوانده باشند انتهی و حسب الحکم والا بمهر قطب الملک یمین الدّوله سید عبد الله خان بهادر ظفر جنگ سپه سالار باوفا بنام شریعت خان دیوان صوبه بشرف ورود بخشید *

نقل حسب الحکم آنکه

دریمولا حکم جهان مطاع آفتاب شعاع شرف صدور یافت که بدیوانیان صوبجات قلمی گردد که روپیه و اشرفي مطابق ضمن بسکه مدارک میرسیده باشند لهذا نگارش مي یابد که آن وزارت پناه اندرین مادّه مطابق حکم والا به عمل آرند درین باب تاکید داند شرح ضمن سکه مبارک بر اشرفي و روپیه بدستور حضرت خلد مکان - * سکه *

سکه زد از فضل حق بر سیم و زر پادشاه بحر و بـــر فرّخ سیر

وزن اشرفی یازده ماشه و روپیه یازده و نیم ماشه و نیر در باب مقرر داشتن روزینه داران و سالدنه داران بدستور عهد حضرت خلد مکان و عهد حضرت خلد منزل احکام قدسي عز ورود یافت و متصدي گري بندر سُورت بخواجهٔ عبد الحمید

خان که در گوشهٔ انزوا در احمدآباد نشسته بود مقرر گشت او بدانجا شتافته چندی بامر حکومت پرداخته بنابر امری استعفا نموده روانه درگاه معلی گردید و تولیت مزار قدوة العارفین شیخ احمد کهتّو قدس سرّهٗ واقع موضع سر کهیچ گرفته آمد و متصدی گری بندر سُورت از پیشگاه خلافت و جهانبانی بمحترم خان تفویض یافت و منصب قضای بلدہ بقاضی خیر الله خان و بخشی گری بغلام محمد مقرر شد و تهانه داري کهرود به محمد صایب که از سابق داشت بدستور در بحالی حکم رسید و فوجداري جونه گڈه از تغیر سید احمد گیلانی به کنور ابهی سنگهه ولد مهاراجه اجیت سنگهه مرحمت گشت و به نیابت او فتح سنگهه نامی کایت رسید *

صوبه داری داؤد خان پني و نیابت خواجهٔ عبد الحمید خان تا رسیدن او و دیواني شریعت خان نائیب متشرع خان

همدرین سال در پیشگاه عظمت و جلال بنابر بعضی مصالح امور ملکی صوبه داري احمدآباد بنام داؤد خان پنی که به منصب هفت هزاری ذات هفت هزار سوار بلا شرط سرفرازي داشت تفویض یافت ازانجا که او در دکهن بود فرمان عالیشان صادر شد که از همانجا شتافته به نظم و نسق امور نظامت پردازد تا رسیدنش حسب الحکم اقدس در نیابت بخواجه عبد الحمید خان شرف نزول فرمود و شهامت خان را ازان آگاه گردانید شهامت خان چون موسم برشکال بود تا انقضای آن بنابر خالی نمودن قلعهٔ بهدر مهلت خواسته امر حکومت را سپرد عبد الحمید خان به تمشیت امور مالی و ملکی اشتغال ورزید شهامت خان پس از اجرای طرق و شوارع راهی گشت عبد الحمید خان برای اخراجات سه بندي از روی فرد حقیقت بدین مضمون که بموجب سند درگاهي نیابت صوبه داري احمدآباد از تغیر شهامت خان تا رسیدن داؤد خان ناظم منصب به احمدآباد به بنده درگاه خلایق پناه مقرر شده و فدوي درگاه آسمان

جاه برای بندوبست ملک و حفظ و حراست شهر و پرگنات سوار و پیاده در ماهه دارد زیاده بر پنجاه هزار روپیه نوکر نموده بواقعی خبردار شده چون محال مشروط ناظم صوبه اکثر خریفی است سربلند خان ناظم معزول محصول آنرا متصرّف شده روانه گشت و انچه تتمهٔ مانده بود آنرا شهامت خان گرفته درین ولا سوار و پیادهٔ که نگهداشت برای طلب خودها تقاضا مي نمایند و سند تنخواه سه بندی نیابت صوبه داری در حضور پر نور مرتب میشود نائب دیوان صوبه بالفعل مبلغ لک روپیه برسم علی الحساب از خزانهٔ عامره تنخواه دهد که از عهدهٔ طلب و تقاضای سپاه و بندوبست ملک بر آید و سند تنخواه سه بُندي از حضور طلبیده داده خواهد شد چنانچه متشرع خان نائب شریعت خان دیوان صوبه مبلغ مذکور را دهانید *

وقوع نزاع محترم خان متصّدي بندر سُورت به احمد زمان قلعه دار و رحلت معتمد خان دیوان خالصه شریفه

همدرین سال در بندر سُورت فیمابین محترم خان متصدي و احمد زمان قلعه دار منازعت رؤیداد و کار بجنگ توپ و تفنگ انجامید سید عقیل خان که از ابتدا متوسل معتمد خان دیوان خالصه برادر محترم خان بود بنابر کومک و اعانت حسب الطلب روانه شده شریک گردید و یک چندی منازعت بطول انجامید و همدران آوان واقعهٔ ناگزیر معتمد خان در حضور رو نمود متشرع خان نایب دیوان چون جاگیرات و فرمایشات ایران دیار بمعتمد خان و بعهده و اهتمام سید عقیل خان بود بنابر ضبط اموال بخانه اش کسان خود را فرستاده حجرات اجناس را زیر مهر قرق نموده ارادهٔ نشاندن مستحفظان و سخت گیري داشت والد راقم که رتق وفتق مهمات خان موميِ الیه بید اقتدار داشت و در بلدهٔ بود ازین معنی به ممانعت پرداخته از فرقهٔ سپاه متوطنان گجرات که اکثر بصیغهٔ نوکری و فوجدار بیهاتوسل داشتند قریب دو هزار کس فراهم آورده گفت در امر

حسابی و واجبی چه جای عذر اگر قسم دیگر بخاطر آورده باشند پیش رفت نخواهد شد تا سه شبانه روز بدین منوال گذشت و نزدیک بود که خانه جنگی واقع شود عبد الحمید خان واقف گشته برادر زاده خود را مانع آمد و رفع مناقشه نمود و متصدیانرا بنابر باز دید محاسبه رجوع بدفتر دیوانی کرده داد *

رسیدن داؤد خان پنی ناظم صوبه از دکهن بصوبه احمد آباد و استقبال نمودن عبد الحمید خان نائب

داؤد خان بفرمان عالیشان از خجسته بنیاد اورنگ آباد بعزم صوبه بر آمده بعد طی مراحل و قطع منازل در نواح بلده رسید عبد الحمید خان و متعینه صوبه باستقبال شتافته غرهٔ شهر شوال المکرم سال صدر که مطابق هزار و صد و بیست و پنج باشد داخل بلده گشته بنابر رسیدن ساعت و در آمدن به بهدر دو سه روزی در خانه محمد بیگ خان که برلب دریای سابرمتی واقع بود فرود آمد و بروز مختار اهل نجوم در بهدر در آمد اما اکثر اوقات در میدان ریگ بیرون قلعهٔ به کنار جوئبار سابر در خیمهٔ می گذرانید چون مرد سپاهی و بخوردن حشیش معتاد داشت امور مالی و ملکی بهدر بپنڈتان دکهنی داده خود بسیر و تماشای حیوانات وحش و طیور می ماند و سگهای شکاری که همراه داشت و چه درینجا بهمرسانیده مشغوف و مشغول می بود همدران آوان سید عقیل خان که بعنوان کومک به سورت رفته بود معاودت نموده آمد از پیشگاه خلافت و جهانبانی متصدّی گری بندر کهنبایت از تغیر احسن الله خان بد و مفوض گشت سدانند نامی را به نیابت خویش بدانجا رخصت نمود سید احسن الله خان چون سلوک پسندیده با رعایا و برایا نکرده بود نیز یک گونه در مزاج متوطنان آنجا فتنهٔ جوی مخمر است در هنگام بر آمدنش هجوم عام نموده به شوخی تمام پیش آمده در بازار به سنگ و کلوخ انداختن پیوسته تا موضع کساری دو کروهی بدین حالت مشایعت کردند *

گر بر فلکی بخاک باز آرندت
گر بر سر نازی به نیاز آرندت
فی الجمله حدیث مطلق از پیش طلب
آزار مکن تاکه نیازارندت

و اکثر اوقات که با حاکمان خود رنجشي رو میداد بنابر استغاثه نزد ناظمان صوبه و شتافتن دارالخلافه کمر بسته در صدد عزتش در مي آمدند از اتفاقات بعد چندی سدانند و فرستاده سید عقیل خان فوت شد چون از بدمعاشي کسان سدانند متوفي یک گونه اظهار نا رضامندي داشتند بنابر قالش بر آمده نموضع سوجیترہ ده کروهی بندر سر راه احمد آباد رسیدند سیّد عقیل خان از اطلاع این حرکت چون هنوز ابتدای عمل بود نالش رعایا مناسب ندانسته والد راقم را نائب مقرر نموده رخصت کرد راقم نیز در خدمت سعادت اندوز بود الحاصل بموضع سوجیترہ رسیده دریافت مدعا و فی الضمیر آنها نموده بنابر استمالت و انجام مطالب چهار پنج روز درانجا متوقف گشته خوش دل ساخت و با خود به کهنبایت برده به تمشیّت امور و سرانجام مهام پرداخت و نوعي سلوک و معاشرت پسندیده و رفع اکثر بدعات حاکمان پیشین نمود که تا اکنون در آنجا دستور العمل و ضرب المثل شده باقیست که به نیکوئی یاد مي کنند - * بیت *

دولت جاوید یافت هر که نکو نام زیست
کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

همدران ایام حکم جهان مطاع به دیوان صوبه عز ورود یافت که وقایع نگار و سوانح نویس و هرکاره را در مقدمات مالی و سایر خالصه شریفه دخل نباشد و گماشته آنها بردارند و نیز پروانه تنخواه در باب عطای مبلغ پنجاه هزار روپیه بطریق مدد خرچ برادر درک داس بضامني راجه محکم سنگهه بشرط آمدن او نزد بخشي الممالک امیر الامرا سیّد حسن علي خان که بر مهاراجهٔ اجیت سنگهه فوج کشي نموده بود از خزانه احمد آباد و چهل هزار روپیه در وجهه مدد خرچ به راجه محکم سنگهه زمیندار ناگور رسید در سال هزار و صد و بیست و شش محال سایر

بلده که از عهد حضرت خلد مکان در جاگیر ناظمان بدخواه می شد بخالصه شریفه مقرر گشت و شیر زاد خان به داروغگی و کرورائی کهتره پارچه و سایر سرفراز گردیده آمد و از معروضه او بعرض اقدس رسید که روغن زرد و پنبه و اجناس دیگر در مندویات متفرق خرید و فروخت می شود ازین جهت محصول والا از قرار واقع بضبط در نمی آید و همچنان میوه تر و سبزی بنوعی که در صوبجات دیگر ضبط می گردد و درین صوبه یک دام نیست امیدوار است که در باب مقرر کردن مندویات بر جنس یکجا و بضبط محصول آن به بنده مامور شود و برای امداد و اعانت درین ماده بناظم و دیوان صوبه نگارش یابد لهذا حکم والا ورود یافت که انچه لازمه امداد است درین باب بعمل آرند اگرچه محصول پنبه از قدیم الایام در مندویات ضبط می شد و در یک مکان نبود و مقدمه سبزی و روغن زرد که در ایام خان فیروز جنگ نواحداث یافته در تصرف ناظمان ماند و بخالصه شریفه در نیامد *

روئداد هنگامه هولی میان هنود و اهل اسلام

و از سوانحات این سال وقوع هنگامه به هولی بازی بیمابین هنود و مسلمین است شرح این گفتار بر نهج اختصار آنکه دران هنگام هری رام نامی گماشته مدن گوپال صراف که به همراهی خان فیروز جنگ بعنوان خریطه داری وارد این دیار گشته و خانه بسیار عالی در بلده بنا نمود و بنابر تمول و خازنی ناظم مرجع صرافان شده پس از ارتحال فیروز جنگ دکان صرافی در احمد آباد که منفعت کلی داشت قرار داده بدارالخلافت رفت هری رام بر در خانه با جمعی از صرافان و هم مشربان بریختن رنگ و پاشیدن گلال و بدمستی چنانچه شعار انها ست معرکهٔ هولی بازی را گرم داشت اتفاقاً یکی از اهل اسلام را در انوقت گذر ازان ره گذر افتاد و دو چار آنها گشت او را درمیان گرفته بانداختن رنگ و گل و خاک و رسانیدن اهانت پرداختند و او بمقتضای وقت بهر قسم خود را وا رهانیده بهمان حالت چندیرا همراه گرفته

حزن حقایق و معارف آگاه محمد علی واعظ که در آنوقت سر حلقهٔ اهل موعظت و سر گروه ارباب هدایت رونق افزای منبر واعظ بودند و بآب یاری زبان تشنه کامان وادی حرمان را سیراب و گمراهان صحاری ضلالت را هادی طریق نجات میگردیدند و اعالی و ادانی فرقهٔ اسلام معتقد و گرویده رفته بوا نمودن سر گذشت و رونداد واقعهٔ پرداخته تظلم نمودند ایشانرا حمیّت اسلام و اعانت دین مبین گریبان گیر شده در مسجد جامع کسان کشان برد و از آمدن خویش و ماجرا بملّا عبد العزیز رئیس قوم بواهیر اهل سنت جماعت آگاهی فرستاد او با جماعه خود رو به مسجد نهاد و سایر الناس مسلمین چه گروه سپاه و چه اهل حرفه سکان بلده و باشندگان پورجات گروه گروه و فرقه بفرقه دین دین گویان از هر گوشهٔ و کنار حاضر شده هجوم عام و اجماع اهل اسلام رو داد و کمر همت به قتل و غارت هنود بسته بهئیت مجموع رو بخانه قاضی خیر الله خان باظهار اینکه چون مقدمه شرع و اعانت اسلام است آمده شریک شود نهادند شریعت پناه از وقوف این معنی در خانهٔ را بسته از همراهی هجوم عام اندیشیده تقاعد ورزید جهّال عوام الناس چون از فتح الباب مایوس گشتند زبان به هذیان و هرزه دراز ساخته اجامرهٔ چند بر در خانه شریعت پناه آتش دادند و پیش از بیش خیره‌گی و خود سری آغاز نهاده دست تطاول به قتل و غارت دراز ساختند و دکاکین براز خانه و صرافان را که در آنوقت مملو و مشحون از نقد و جنس بود بتاراج برده اکثریرا آتش دادند - * بیت *

فزاع آن چنان آتشی بر فروزد ۞ که از تاب آن هرچه باشد بسوزد

درینخانه مدن گوپال که فتنه ازانجا برخاسته و محلات هنود که عمده جوهری واژه باشد و خانه کپور چند بهنسالی که دران ایام سر گروه فرقهٔ هنود که باصطلاح نگر سیٹهه گویند درانجا بود چه از راه تعصّب دین و چه از ممر همچشمی که فیمابین ملا عبد العزیز که او نیز سیٹهه گروه بواهیر بود از قدیم الایام فیمابین کاوش و عداوت جبلی و فطرتی استمرار داشت آوردند و آنها سپر ممانعت بر سر و دست مدافعت در پیش نموده بجنگ انداختن سنگ و کلوخ از پشت بام

مہا در پیوستند کپور چند بہنسالی که پیوسته در سرکار ناظم و دیوان صوبه آمد و رفت داشت جمعی از فرقه سپاه متوطنان گجرات که با او گرویده بودند از راه خوشامد فراهم آمدند و او بر خانهٔ خویش و دروازه جوهری و راه بطریق مورچال نشانید سپاه پیشه بی روزگار واقعهٔ طلب ظهور این هنگامه را وسیلهٔ روزی تصور نموده بر دروب محلات صرافان و تجارت پیشگان بمفرر ساختن روزانه بعلّت حطّام دنیوی پهلواز امداد دین حالی کرده اماده پیکار گشته باعانت کفر پرداختند و دین را بدنیا فروختند تیر و بندوق ایشان معادن سنگ و کلوخ آنها گشت و جمعی از طرفین کشته و خسته گشتند و تا دو شبانه روز این معرکه برجا ماند داؤد خان که دران حین باراده گرفتن پیش کش زمینداران و بندوبست مفسدان ضلع سابر آمده در باغ شاهی اقامت داشت فوجی تعین نمود که درمیان حایل بوده جانبین را باز دارند و نگذارند که احدی زیاده سری نماید و خونریزی واقع شود و بیر اکثر اعیان و مشاهیر رجال عاقبت اندیش و ارباب کیاست و درایت بلده زبان مقال برلال نصایح سودمند و دلائل عقلی و نقلی کشاده فریقین را باز داشتند و آتش فتنه فرو نشست و داؤد خان بعزم نظم و نسق کوچ نمود حاجی امیر حسین منصب دار بدستاویز سند درگاهی به داروغگی ابتیاع اسپان عربی و کچهی لایق بارگاه فلک والا و پته نخاس مقرر گشت و پروانه حواک اسپان بنام دیوان صوبه ورود یافت سیّد عقیل خان متصدی بندر کهنبایت بعنوان تفرج بمحال متعلقه شتافت از اتفاقات همدران موسم جهاز علی بن سلطان که خود نیز راکب تباهی گشته بود از بصره با پنجاه راس اسپان عربی وارد بندر کهوکهه متعلقه بندر کهنبائیت شد لنگر به کهنبایت انداخت و اسپان و اقسام اجناس آن بحمل کشتی ها به کهنبایت رسید و از معروضه مفهیان و اخبار نویسان ورود اسپان بعرض عاکفان سریر خلافت مصیر رسید چون مزاج همایون مائل و راغب اسپان خوب بود حکم والا بنام سید عقیل خان صادر گشت که حاجی علی را با اسپان بدرقه و چرخ داده باحمدآباد رساند چنانچه بعمل آورد و خود نیز دو سه ماهی که در آنجا متوقف بود بدستور سابق والد راقم را به

تمنیت مهام بندر مستقل داشته به احمدآباد آمد و دیوان صوبه بنابر یرلیغ قضا
بتلیغ اسپانرا روانه درگاه والا ساخت ازانجا که دران جهاز حاجي علی اکبر نامي
تاجر که هفتاد هشتاد هزار روپیه از نقد و جنس همراه داشت نقدی را در دارالضرب
کهنبایت بسکهٔ مبارک رسانیده جنس را برداشته به احمد آباد آمد چون
قریب هشتاد مرحله از مراحل زندگانی طی نموده از راه حرص و آز درین سن
و سال بعنوان بازرگاني از ولایت به هند آمد و از تقریرش همان حکایت مشهور
که شیخ سعدي آورده که فلان بضاعت از کجا به کجا برم بعینه صادق بود و می
گفت که از احمدآباد نقدی را اقمشه خریده به شاه جهان آباد برم و از محال
خورجه نیل خوب می شود خریده بولایت برم و دیگر ترک سفر کنم و مدار کار
و معتمد علیه سه چهار غلام ضایع روزگار همراه داشت و از ممر خساست و لیامت
که در مزاجش جا گرفته - * بیت *

گر بجائي نانش اندر سفره بودی آفتاب
تا قیامت روز روشن کس ندیدی در جهان

ازانجا که مرد حقیر جثه و ضعیف البنیه بود عندالحاجت حمالی را کرایه گرفته
دوش سوار تردد میکرد و به گردهٔ نانی می گذرانید و غلامانش بمال مفت و دل
بیرحم بشرب خمر بد مستی و تعیش مینمودند بالجمله پس از ورود احمدآباد در
سرای کهتکر خانه بکرایه گرفته نسست جماعهٔ از بی باکان خدا نشناس بر نقیر
و قطمیر حقیقت حال واقف گشته شب بخانه اش در آمدند و حلقش را از
گوش تا گوش بریده کیسهٔ چند از نقد انچه توانستند بردند - * بیت *

آن شنیدستي که وقتی تاجری در بیابانی بیفتاد از ستور
گفت چشم تنگ دنیادار را یا قناعت پر کند یا خاک گور

فاعتبروا یا اولی الابصار روز دیگر اموال و اثقال ضبط سرکار پادشاهی گردید - * بیت *

مقراض اجل طناب عمرش ببرید دلال امل برایگانش بفروخت

چون بعرض اقدس رسیده بود که خان فیروز جنگ و شهامت خان ناظمان پیشین
سر رشته پایباقی و خالصه شریفه را از دفتر دیوانی گرفته محالات پائباقی را در

عهدهٔ خویش نگاه داشته محصول را عاید خزانه نکرده اند حکم جهان مطاع
گیتی منقاد بدیوان صوبه صادر شد که من بعد سر رشته بناظمان نمی داده باشند
واحدی را در پائداقی و خالصه دخل ندهند و یک منزل خانه علو خان
گجراتی که داخل منازل نزول در ایام سلطنت جهاندار شاه بطریق انعام بحقایق
و معارف آگاه شاه علی رضا سر هندی مقرر شده و درینولا بضبط در آمده بود
در باب معافی و وا گذاشتن خانه با و حکم رسید همدرین سال شدت نزول باران
روی نمود که چند شبانه روز متصل واحد باریدگی داشت دریای سابرمتی
طغیانی نموده در بلده در آمد و در قواعد بنیان اکثر عمارات تزلزل افگنده خراب
ساخت دیوار حصار شهر پناه بیشتری شکست و ریخت بهمرسانید بعد معروض
قدسی حکم به ترمیم صادر گشت و مرمت پذیرفت همدران آوان محمد معز نامی
به بیوتات صوبه احمد آباد که در عهود سابق درین صوبه علحده نبود از پیشگاه
خلافت و جهانبانی مقرر گشت و پرگنه دهدوئی از خالصه بعهده دیوان مفوض
گردید شریعت خان که از عهد حضرت خلد منزل بامر نیابت اقضی القضاة
می پرداخت اصالةً بدو تعلق گرفت و دیوانی صوبه از تغیر او بمحترم خان
که بامر حکومت بندر سُورت قیام داشت مرحمت گشت و بمتصدی گری بندر
و فوجداری بروده و پرگنه پتلاد و دهولقه و بهروچ و نریاد مومن خان از پیشگاه
خلافت و جهانبانی سرفراز گردید و فوجداری جونه گده از تغیر کنور ابهی سنگهه
در پائیدافی بعهدهٔ عبد الحمید خان تعلق پذیرفت و محترم خان قبل از رسیدن
سید عقیل خان را نایب ساخت و او غرهٔ شهر شعبان المعظم دخیل کار گشت
عبد الحمید خان بجونه گده جمعیت سوار و پیاده نگاهداشت نموده راهی
گشت مومن خان از دارالخلافت بعزم تعلقات روانه شده آمد بنیابت فوجداری
پتلاد را بفدا الدین خان خویش خود و نیابت فوجداری دهولقه به محمد
عبد الله برادر و فوجداری بروده به محمد اسد عورنی مقرر نموده داخل بندر
سورت گردید و محترم خان باحمدآباد آمد داؤد خان ناظم صوبه پیش کش
گیران بصوب کاتهیاواړ و نوانگر شتافته بعذر و مقدور و مدسور تشخیص و تحصیل

پیش کش نموده هنگام مراجعت صبیه زمیندار هلود را در سلک از دواج کشیده داخل بلده گشت *

وقوع جنگ فیمابین مومن خان و ضیا خان قلعه دار بندر سُورت در سال هزار و صد و بست و هفت

بنابر امری فیمابین مومن خان متصدي بندر سُورت و ضیا خان قلعه دار منازعت رُو داد و کار بجنگ توپ و تفنگ و بستن مورچال انجامید مومن خان فدا الدین خان و محمد اسد غورني را بافوج طلبداشت قلعه دار نیز سید قاسم نبیسه سید حسن خان سپاه پیشه و در بژوده سکنه داشت وجهی جهت خرچ او فرستاده نوکر ساخته طلبید از اتفاقات دربین راه نزدیکی بهژوچ تلافی هر دو طلب شدگان رو نمود و بنابر روانگی پیش و پس با یکدیگر گفتگو نموده معرکه قتال آراستند - * نظم *

خسک در ره اشتی آختند ستیزه کنان در هم آویختند

و چندی از طرفین کشته و خسته گشتند فوج قلعه دار شکست یافت فدا الدین خان مظفر گردیده به سُورت پیوست و نزاع قلعه دار به صلح مبدل گشت *

بر افتادن صیغه آنهته که دران ایام رواج یافته بود بسعي محترم خان دیوان و روانه شدن کپور چند بهنسالی و محمد علي واعظ بحضور اعلی

همدرین سال صیغه آنهته که بتدریج بالا رفته و سری صد از بیست روپیه تجاوز کرده بود محترم خان دیوان صوبه کپور چند بهنسالی سیتهه و صرافان را طلبداشته قدغن نمود که بنابر مقدمه داد و ستد صیغه آنتهه کاروبار خلق الله بند است و معاملت زر نقد از میان برخاسته به قسمي که این شیوهٔ نا مرضیه بالا رفته بتدریج فرود آرند و کپور چند بهنسالی تقید این معنی به عمل آورد هریرام گماشته مدن

گوپال که عمدهٔ صرافان بود برای طلب منفعت سر باز زد و کار بناخوشی انجامید و کپور چند بمنازعت پیش آمده از طرفین مورچال بندی نموده و مستعد جنگ گشتند تا دو روز این صحبت ماند عاقبت اندیشان جماعه صرافان واسطه شده مصالحهٔ دادهٔ تدبیر رفع آنچه نمودند که بر طرف شد مخفی نماند که انچه آنرا گویند که در وقت کمی زر نقد صرافان این معامله در پیش میکنند مثلاً شخصی در بندر سورت مبلغ معین بصراف آنجا داده و هندوی که در فارسی سفته گویند بر شریک دار یا گماشته او در احمد آباد آورده اگر خواسته باشد زر نقد بگیرد و وجهه آنچه رایج الوقت را وضع نموده میدهد والا نه اگر شخصی دیگر از آورنده هندوی همان مبلغ طلبداشته باشد او را بدو حواله مي نماید و خود را خلاص می سازد و همچنین او حواله دیگری می کند تا رفته رفته به شخصی که صاحب هندوی از و طلبداشته باشد منجر شود و ابراء ذمه کند اما زر نقد درمیان نیست الحاصل چون مقدمات هنگامه هولی و مورچال بندی حال از معروضهٔ اخبار نویسان بعرض اقدس رسید و نیز جماعه هندوان صرافان و تجارت پیشگان گجراتی که در اردوی معلّی دکاکین داشتند دست از معاملت و داد و ستد کشیده بهئیت مجموع به درگاه معدلت پناه نسبت تاراج و سوختن دکاکین و قتل و غارت نقد و جنس را باغوای محمد علی واعظ و ملّا عبد العزیز داده نظم نمودند حکم معلّی شرف صدور یافت که گرز برداران شدید رفته نام بردها و کپور چند بهنسالی و هري رام را مسلسل و مغلول به دارالعدالت العالیه حاضر سازند پیش از رسیدن گرز برداران از نوشتجات براهین که در اُردوی معلّی بودند بملا عبد العزیز آگهي آمد و او محمد علي واعظ را مخبر ساخت لهذا صلاح وقت در رفتن از خود در حضور دیده روانه شدند و متعاقب آنها کپور چند بهنسالی و هري رام از حقیقت حال واقف گشته شتافتند و گرز برداران از بین طریق معاودت نمودند چون آن جماعه طی منازل و قطع مراحل نموده پس و پیش به دارالخلافت رسیدند قدوة الواعظین محمد علي در مسجد جامع بر منبر موعظت بر آمده شروع به گفتن وعظ فرمودند

ازآنجا که او سبحانه تعالی طاقت لسان و عذوبت بیان بدیشان کرامت فرموده و اثر تمام در موعظت بخشیده بود در اندک فرصت شهرت عظیم یافت گروه گروه مردم از اعلی و ادنی در پای منبر باستماع وعظ حاضر گشته دست ارادت داده مرید و معتقد گشتند تا آنکه بذریعه فضائل خان اوصاف ایشان بعرض مقدس رسید و حکم ملازمت صادر شد و او ایشان و ملا عبد العزیز را که او نیز بهرهٔ وافر و حظ متکاثر از فضل و کمال داشت بحضور رسانید و تمامی حقیقت و سر گذشت بلا واسط بوقف عزو جلال واضح و منکشف گشت آن حضرت متاثر شده فرمودند که هنوز از راه خلاف نمائی این قسم مرد عزیز الوجود را از خانمان آواره ساخته اند فرمان شد که کپور چند وغیره را دستگیر نموده بخاو در پا انداخته محبوس سازند و نباظم صوبه و دیوان یرلیغ رفت که خانه او را ضبط نمایند چنانچه در احمد آباد بعمل آمد و چون حضرت وعظ گفتن را استماع فرمودند پیش از پیش متوجه شده بزبان وحی ترجمان آفرین و احسنت گذشت و تعریف بلیغ فرمودند - این معنی نه نهایت مرتبه شهرت یافت و کثرت مرجعیّت خلق گردید پس از چندی کپور چند وسیله نجات خود سوای التیام و التجا با محمد علی و ملا عبد العزیز ندیده پیغام نمود که ماها از یک وطن و دیار آمده ایم از سر پر خاش در گذشته و مجانبت را بمخادنت مبدّل ساخته نوعی نمایند که بسلامت باتفاق بوطن رفته شود چون از پیشگاه خلافت و جهانبانی ملا عبد العزیز رخصت انصراف یافت ترخیص او را نیز حاصل نموده راهی گشت و محمد علی را مردم بالحاح و عجز تمام نگاه داشتند تا بجوار رحمت ایزدی پیوست - داؤد خان ناظم صوبه اگرچه مرد سپاهی و صاحب ضبط بود خصوصاً بر لشکریان خود که احدی را در هنگام فوج کشی یارای آن نبود که خوشه از مزروعات یا پشتاره بجبر وا کراه تواند گرفت اما رویه حکومت و ملک داری که امریست علحده نورزیده لهذا نقش نظم و نسق درست نه نشست کولیان و متمردان گرد و نواح بهیّت اجتماع که باصطلاح گجرات دهاڑ و ڈاکه گویند شبها در پورچات و در بلده در آمده به شگافتن خانها

و بغارت بردن نقد و جنس دست تطاول را در از ساخته و ابتدا در آمدن دهار که
ازان وقت شده بود و پنذتان دکهني که راتق وفاتق مهمات بودند باختیار خودها
کار میکردند وجهي به صیغۀ چنّها من از وظیفه داران و مدد معاش سادات بدعت
نهادند و پیوسته روئدادهای سابق ولاحق متواتر و متوالی بعرض اقدس
رسید لهذا تعیر گشت و از نوشتجات و کلای دربار جهاندار این معني
را دریافت نموده غزني خان جالوري فوجدار پالن پور را تا رسیدن ناظم منصوب
نائب مقرر ساخته غرّۀ شهر شعبان المعظم سال صدر روانه دکن گردید *

بعضی از الفاظ مشکله مرأت احمدی

جزء اول

به ترتیب حروف تهجي

الف

ایبک — لغت ترکي بمعني شخصی که یک دستش شش انگشت دارد -

الغ — لغت ترکي کلانتر -

ارک — قلعه کوچکي که در پناه قلعه بزرگ سازند -

اقطاع — کنایه از جاگیرات -

آتون — بروزن خاتون معلمه دختران -

انها — بکسر اول خبر رسانیدن -

ب

برانغار—لغت ترکي بمعني فوج دست راست -

بایر — زمین نا مزروع - لغت هندی -

ت

تلکچه — تصغیر تلکه -

ترقوه — استخوان چنبر گردن -

تَل — زمین و توده که سرش بس فراخ باشد -

تیول — جاگیر و علوفه ضدّ مدد معاش -

توزیع— بخشیدن چیزی میان گروهے -

تَمغا — باج که از سوداگران و گذریان بگیرند-

تُتُق — چادر و پردهٔ بزرگ را گویند -

تالار — تختی یا خانه که بر بالای چهار ستون یا بیشتر از چوب ساخته باشند-

تیب — لغت ترکي بمعنی فوج -

ج

جَر — هر شگافی را گویند عموماً و زمین شگافته را خصوصاً -

جر پرت — معرب کر بیرت بمعنی مکر و حیله

جعبه — ترکش -

چ

چارقب — جامه ایست مخصوص بادشاهان ترک -

چُول — بیابان و جای خالي از مردم -

ح

حي — معرب هي است و آن کلمه ایست که بجهت جبرار کردن در مقام تهدید و تخویف و زجر باشد -

خ

خلخ — بروزن فَرُّخ شهریست از ترکستان منسوب بخوبرویان

حُدوک — پراگندہ و پریشان شدن طبیعت باشد از امور نا ملائم -

حناق — بکسر اول ریسمانیست که در حلق چیزی کنند و بان حلق او بگیرند -

د

دهریچه — باصطلاح هند مردی زن شوی مردہ یا مطلقه را نکاح کند -

در پوست افتادن — کنایه از عیب گفتن و عیبت کردن -

درفش افشار — معاون و یاری دهندہ و شریک دزد -

داروغه — لغت ترکی بمعنی نائب حاکم -

دمدمه — بفتح اول بروزن زمزمه مکر و فریب و فسون و دُهل و نقارہ و بمعنی شهرت و آوازہ هم است و سرکوب قلعه را نیز گویند و آن برج مانندی باشد که از چوب و سنگ و گل سازند و از آنجا توپ و تفنگ بقلعه اندازند

دوستاق — لغت ترکی بمعنی قید -

ذ

ذائع — فاش و پراگندہ -

ر

رجاله — بجیم مشدد پیادگان و آن جمع رجال است و رزاله مردم پست فطرت را گویند -

س

سُدّہ — در و درگاہ -

سرہ — زر رائج تمام عیار -

ساباط — صفه که درمیان دیوار باشد و در زیر آن راہ باشد و تخته پهن که متصل شود میان دو حائط -

ش

شعب — درہ کمر کوہ و راهی که در کوہ باشد -

ط

طبلق — در اصطلاح اهل دفاتر ورق چند را بروی هم گذاشته بندند -

ف

فدوک — بضم اول پراگندہ و پریشان شدن طبیعت از امور نا ملائم -

فوطه — معرب پوته است خزانه و مخزن را گویند -

ق

قول — لغت ترکی لشکر -

قدغن — شتاب و تاکید و بمعنی اضطراب هم آمدہ - لغت ترکی -

ک

کهی — عبارت از کهی در هند از آوردن کاہ و غله است از اطراف و جوانب

کوشک — معرب آن قوشق - بنای بلند را گویند که بعربي قصر خوانند -

کُلال — کوزه و کاسه گر بعربي فخار نامند -

کوکه — برادر رضاعي لغت ترکي -

کنکاش — صلاح و مشورت لغت ترکي -

کریاس — دربار و خلوت سرای بادشاه -

کُوچ — زن و فرزند و اهل و عیال -

کلابتون — تاریست از طلا و نقره بپیچند و در مندیل و زربفت بکار برند -

کروری — عامل را گویند که کرور دام را عامل باشد -

کلتر — هندي بمعني اندازه و تخمین زراعت -

گ

گیپا — نوعی از طعام -

م

مٹھی — لغت هندي بمعنی یک قبضه که ازهر جنس بردارند -

مَنقلا — فوجی را گویند که بادشاهان پیشا پیش خود دارند -

مَهوَه — استاد و دانا -

ماهچه — سرعلمی را گویند که بصورت ماه ساخته باشند یعني گرد و مدور و صیقل زده از طلا و نقره وغیره -

مداهنته — پوشیدن خیانت کردن و حوار داشتن -

معتوه — بیهوش و درشرع کسی که بعضی از کلام او همچو مجنونان بود و بعضی هوشیار -

ن

نوئین — شاهزاده و ملوک و سلاطین را که خویش و قوم و قرابت -

ناشد — و هم بمعني امرایان -

و

ه

ي

یراق — لغت ترکي بمعنی اسلحه سپاه از جنس شمشیر و کمان وغیره -

Published on behalf of the Government of H H the Maharaja Gaekwad of Baroda by Newton Mohun Dutt, Curator of Libraries, Baroda Raj, at the Central Library, Baroda, and Printed by P. Knight, Baptist Mission Press, Calcutta

FOREWORD.

Mirat-i-Ahmadi was first lithographed by the Fathul Karim Press of Bombay in 1888 A.D. but the historical portion of it was incomplete inasmuch as a considerable portion of the account from the reign of Muhammad Shah to the coronation of Alamgir II was altogether omitted The lithographed text also was in many places hopelessly corrupt abounding in a large number of misprints and mistakes.

It was therefore a great relief and real pleasure when in 1921 through the efforts of Mr C. N. Seddon, a retired Civilian and Revenue Minister of Baroda, a rare manuscript of the complete work discovered at Cambay bearing the author's seal and copied during his life time by his Secretary, was placed at my disposal for editing and publishing in the *Gaekwad's Oriental Series.*

The plan adopted by me was to edit first the omitted historical portion of the text from the said manuscript which was available for a short period. Last year I was able to place in the hands of the public the above historical portion in a typed edition as *Mirat-i-Ahmadi* Text, Part II, with a Preface, Explanatory Notes, Index and a Foreword in English by our renowned historian Professor Jadunath Sarkar.

The lithographed historical portion is now presented, after necessary corrections, in a typed edition in Part I together with the author's own Preface and a glossary which I have added to it.

The author's *Khatima* or the Supplement which in the lithographed edition is wrongly put down as Vol. II will in a short time, appear as a supplement to my edition of the complete text of the *Mirat-i-Ahmadi.*

BARODA,
27th May, 1928.

NAWAB ALI.

Printed by P Knight at the Baptist Mission Press, Calcutta,
and Published on behalf of the Government of H.H. the
Maharaja Gaekwad of Baroda by Benoytosh
Bhattacharyya, at the Oriental
Institute, Baroda.

Price Rs. 7-8.

MIRAT-I-AHMADI

A HISTORY OF GUJARAT IN PERSIAN

OF

ALI MUHAMMAD KHAN.

EDITED BY

SYED NAWAB ALI, M.A.,

Professor, Baroda College: Fellow, University of Bombay: Author of Tarikh-i-Sohaf, Tazkirat-ul-Mustafa, etc.

Oriental Institute,

Baroda.

1928.